

# سائنامه - ارسال

۱۳۸۵-۱۳۸۸

مجموعه مقالات - اطلاعیه ها و بیانیه های

(جافی)

## آرشیو مجموعه مقالات (جافک)

طبقه کارگر و مساله "کنترل کارگری"

طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"

چگونه اول ماه مه ۱۸۸۶ در تاریخ جاودانه شد

اول ماه مه امسال چه چیزهایی را نشان می داد؟

دستاوردها و انتظارات

آیا این "سیاست بین المللی جنبش کارگری" است؟

شرایط جنبش کارگری در ایران- آیا به مرحله جدیدی پا گذاشته

طرح تحول بزرگ اقتصادی دولت چه به سر ما خواهد آورد؟

دو پرسشی که پیرامون مساله سرکوب و اعدام مبارزان در رژیم جمهوری اسلامی و راهکارهای مقابله با آن مطرح است

کشتار سال ۶۷: يك واقعت خونين زنده؛ يك مساله مبارزاتی روز

طبقه کارگر و نظرها و گرایش های طبقاتی دیگر

چه کسی مسئول سوانح کاریاست؟

تاثیر جهانی سازی و نئولیبرالیسم اقتصادی بر کار و زندگی زنان

بحران نظام جهانی سرمایه داری وموقعیت طبقه کارگر

جنبش کارگری و ایده "اشغال کارخانه ها"

حرف هایی درباره انقلاب ۵۷ و طبقه کارگر

"زن، پرولتر مرد است."

"انسان ابزار میسازد. هنگامیکه ابزار خواستار انقلاب شود از طریق انسان سخن خواهد گفت"

اول ماه مه: جشن کارگری یا نماد نبرد طبقاتی - جهانی؟

تجمع پارك لاله: زمينه اى براى پرداختن به مسائل عميقتر

۲۸ مرداد در سه بُرش تاريخى

كجائى كاريم؟

نامه انتقادى به هيئت تحريريه "بسوى انقلاب"

سيزده اَبان ما: نماد آگاهى است! پرچم آزادى است!

## بخش اول

به عنوان مقدمه

بحث در مورد "کنترل کارگری" مدتی است که در سطح جهانی و درون جنبش چپ و کارگری ایران به شکل های مختلف جریان دارد. بعضی نیروهای چپ تلاش می کنند با رجوع به مباحث دوران انقلاب اکتبر روسیه و دهه های ۲۰ و ۳۰ میلادی در جنبش کارگری اروپا، راهکارهایی را برای جنبش کارگری امروز ارائه دهند. هدف از این راهکارها، مقاومت سازمان یافته تر و موفق تر کارگران در مقابل تهاجمات سرمایه داری و فلاکت فزاینده است. بعضی حکومت های سرمایه داری که چهره "عوام گرا" دارند تلاش می کنند برای تقویت پایگاه توده ای خود در میان کارگران، طرح هایی را تحت نام تعاونی کارگران و یا کنترل کارگری به اجراء در آورند. بعضی از جریانات انقلابی که خود را به تجربه اکتبر و لنینیسم پایبند می دانند، به لحاظ تئوریک از "کنترل کارگری" دفاع می کنند ولی هنوز ربط مشخصی میان این بحث با مبارزات کنونی طبقه کارگر برقرار نکرده اند. با یک نگاه کلی به مباحثی که اینک حول کنترل کارگری در میان نیروهای چپ و کارگری در ایران و دنیا جریان دارد می توان گفت که علیرغم تفاوت ها و سایه روشن ها، رد پای رفرمیسم و اکونومیسم در همه آنها به چشم می خورد. یعنی از محتوا و اهداف کنترل کارگری به صورتی که پس از انقلاب اکتبر در روسیه مطرح شد و تجاربی که در این زمینه در جریان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین به دست آمد، فاصله گرفته است. در حال حاضر، بحث کنترل کارگری عمدتاً بین اهداف اصلاح طلبانه و سیاستهای اکونومیستی از یکسو، و مقاصد عوامفربانه کورپوراتیویستی (ادغام گرایانه) دولتهای ارتجاعی و امپریالیستی از سوی دیگر، در نوسان است.

ما نوشته زیر را با هدف بررسی مفهوم کنترل کارگری از دیدگاه های متفاوت و نتیجه عملی هر یک از آنها ارائه می کنیم. به عقیده ما، پرداختن به این بحث می تواند به روشن تر شدن اهداف و سیاستهای جنبش کارگری در ایران کمک کند. از این رو، از همه فعالان جنبش کارگری و چپ دعوت می کنیم که در این بحث شرکت جویند و نظرات

نقادانه خود در مورد این نوشته را به هر صورت که خود صلاح می دانند ارائه کنند. در شرایط کنونی، بخش زیادی از انرژی فعالان جنبش کارگری به نادرست به بحث و جدل های قدیمی در مورد سکتاریسم و یا چارچوب محدود مسائل صرفا تشکیلاتی و سبک کاری اختصاص یافته است. حال آن که، بحث را باید از سرچشمه آغاز کرد و در درجه اول به مسائل مربوط به دیدگاه ها و خط مشی های سیاسی پرداخت. امید است که نوشته زیر به این "تغییر ریل" کمک کند.

ضمنا از آنجا که این نوشته، نسبتا طولانی و حاوی نکات گوناگون است تصمیم گرفتیم که آن را در دو بخش و در فاصله زمانی کوتاهی از یکدیگر منتشر کنیم؛ تا هم خوانندگان بتوانند آن را ساده تر مطالعه کنند و هم امکان بیشتری برای توجه و تمرکز روی نکات مختلف آن داشته باشند. در بخش نخست که اینک پیش روی شما است، به پایه های تئوریک و تاریخیچه و تجارب کنترل کارگری در جنبش ها و انقلابات کارگری قرن بیستم می پردازیم. بخش دوم به طرح هایی که اینک تحت عنوان کنترل کارگری در نقاط مختلف دنیا ارائه می شود، اختصاص دارد. سر تیترهای بخش دوم به قرار زیر است:

۱- طرح های کورپوراتیویستی تحت عنوان کنترل کارگری

۲- تصویر رفرمیستی و توهم آفرین از کنترل کارگری

۳- یک تجربه حیرت انگیز در جنبش کارگری ایران

۴- راه کدام است: تلاش در راه ایجاد تعاونی کارگری؟ یا مبارزه پیگیر، متشکل و متنوع طبقاتی؟

### تاریخیچه کنترل کارگری در تئوری و عمل

شاید بحث از کنترل کارگری برای نخستین بار به شکل مدون در نوشته های لنین در دوران انقلاب اکتبر مطرح شده باشد. اما بدون شک تجربه جنبش های کارگری در اروپا (به ویژه کمون پاریس ۱۸۷۱) و خود روسیه (به ویژه تجربه طبقه کارگر در انقلاب ۱۹۰۵) تاثیر زیادی در شکل گیری این بحث از جانب لنین و حزب بلشویک داشته است. اگر به نظرات مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" و سپس جمع بندی های مارکس از اولین تجربه کسب قدرت

توسط طبقه کارگر یعنی کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ رجوع کنیم، رگه هایی از بحث کنترل کارگری از یک دیدگاه انقلابی را می بینیم. در "مانیفست" می خوانیم که:

"... نخستین گام انقلاب کارگری برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و پیروز شدن در نبرد برای دموکراسی است.

پرولتاریا از برتری سیاسی خود برای بیرون کشیدن تدریجی سرمایه از چنگ بورژوازی، متمرکز کردن تمام ابزارهای تولید در دست دولت، یعنی پرولتاریایی که به مثابه طبقه حاکم متشکل شده، استفاده خواهد کرد و با شتابی هر چه بیشتر تمام نیروهای تولیدی را افزایش خواهد داد.

البته، چنین اقدامی در آغاز کار فقط با دست اندازی های مستبدانه به حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی ممکن است، یعنی اقداماتی که از لحاظ اقتصادی نارسا و نامعقول به نظر می رسد، اما در جریان پیشرفت از چارچوب خود فراتر می روند و دست اندازی های بعدی را به نظم اجتماعی کهنه ضروری می سازند..." (1)

این بخش از مانیفست، تنها یک چشم انداز و پیش بینی فکر شده را به ما عرضه می دارد. چه کسی می تواند منکر شود که اقدامات بعدی طبقه کارگر در کمون پاریس، روسیه شوروی و... در به دست گرفتن اداره امور کارخانه ها و سازماندهی کار و تولید، نمونه ای از همان "دست اندازی های مستبدانه به حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی" است؟ اما نگاه دوباره به نقل قول بالا، یک پیش شرط اساسی برای این اقدامات را به ما گوشزد می کند: "برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه" و استفاده از این "برتری سیاسی". چند سال بعد، مارکس در جمع بندی از تجربه کمون پاریس، با دستی پر می تواند نمونه های زنده و ملموسی از این دست اندازی های اولیه طبقه کارگر به حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی را عرضه کند. او در مقاله "جنگ داخلی در فرانسه" از شرایطی که بعد از کسب قدرت سیاسی برای طبقه کارگر در پاریس آزاد شده به وجود می آید صحبت می کند. در چنان شرایطی، مساله چگونگی اداره همه امور جامعه و چرخاندن همه عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی در دستور کار طبقه کارگری که قدرت سیاسی را به دست آورده قرار می گیرد. طبقه کارگر برای نخستین بار با چنین وظیفه و مسئولیتی روبرو می شود و باید این کار را تجربه و تمرین کند. این نظرات و تجربیات، پایه بحث "کنترل کارگری" است.

لنین نیز در آثاری که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نوشت، کنترل کارگری را به مثابه یک جنبش (و یک ابزار) برای پیشبرد ساختمان سوسیالیسم و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا مطرح کرد. زمینه کنترل کارگری در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با ایجاد کمیته های کارگری در صنایع بزرگ کشور ایجاد شد. مدیران کارخانه های اسلحه سازی که نزد کارگران به شدت منفور بودند با آغاز انقلاب، فرار کردند. در نتیجه، مسئولیت اداره این کارخانه ها به دوش کارگران افتاد. در بعضی از شهرستانها نیز فرار مقامات تزاری و بی علافگی کارمندان باقی مانده دولت باعث شد که کارگران اداره شهر را هم به دست گیرند. برای چند ماه، توان دولت مرکزی به اندازه ای نبود که بتواند قدرت و عملکرد کمیته های کارگری را مورد سوال قرار دهد. بدین ترتیب، جنبش کمیته ای کارگری و همراه با آن جنبش شورایی به سرعت در سراسر روسیه گسترش یافت و شکل های مختلف کنترل کارگری را نیز برقرار کرد.

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، جنبش کنترل کارگری به حیات خود ادامه داد و کوشید به شرایط ویژه اقتصادی در روسیه بحران زده پاسخ دهد. برای مقابله با خطر فلاکت و گسترش گرسنگی و قحطی، دولت سوسیالیستی می بایست به تولید و توزیع مایحتاج اساسی توده ها فورا سر و سامان می داد. برای این کار، بلشویک ها تنها راه را اتکاء به انرژی و خواست و انگیزه انقلابی توده های کارگر می دیدند. بنابراین کنترل کارگری هدف سامان دهی تولید و توزیع را در بنگاه هایی که کماکان تحت مالکیت خصوصی بودند دنبال کرد. در شرایط از هم گسیختگی اقتصادی دوران ابتدای انقلاب و شرایط جنگ داخلی، این نوع از مدیریت تولید و توزیع (و تنظیم رابطه نسبتا مستقیم و محلی میان واحدهای تولید کننده مایحتاج اولیه جامعه) هم ضروری بود و هم ممکن. نکته ای که از دید لنین دور نماند این بود که کنترل کارگری فقط در صورتی می تواند موفق باشد که توسط خط کمونیستی (حزب) رهبری شود و در ارتباط و تحت نظارت نزدیک دولت سوسیالیستی انجام گیرد. بنابراین رهنمودها و شرح وظایف کمیته های کارخانه برای اعمال کنترل کارگری به شکل دقیق و جزء به جزء به روی کاغذ آمد. دامنه اختیارات و وظایف و مقررات این کمیته ها تعیین شد. به علاوه، کارگران کمونیست در اجرای موفق این طرح نقش گرفتند و توسط حزب و دولت به مراکز و واحدهای عمده تولیدی اعزام شدند تا رهبری میدانی را به عهده بگیرند. دولت شوروی برای کمک به کارگران این واحدها، از مرکز کارشناس و متخصص اعزام کرد. با رجوع به طرح لنین که در فاصله اکتبر - نوامبر ۱۹۱۷ نوشته شده، می توانیم محدوده، مفهوم و اهداف کنترل کارگری را از دید لنین بیابیم. (۲) در این طرح، رابطه میان کمیته های

کنترل کارگری بنگاه ها که توسط کلیه کارگران و کارمندان انجام می گیرد با دولت و شوراهای محلی کارگران و سربازان و دهقانان مشخص شده است. در تکامل این بحث، لنین بر ادغام وظایف کنترل کارگری در اتحادیه های کارگری، و از این طریق هماهنگی بیشتر این حرکت با نقشه مرکزی اقتصاد سوسیالیستی تاکید کرد.

لنین نیز به تجربه، با مسائل و مشکلاتی که در راه اجرای کنترل کارگری به وجود آمد آشنا شد و کوشید از آنها به درستی جمع بندی کند. او در سال ۱۹۱۸ در مورد وظایف فوری حکومت شوروی چنین نوشت:

”کنترل کارگری را ما به مثابه قانونی معمول داشته ایم ولی این قانون در زندگی و حتی در اذهان توده های وسیع پرولتاریا فقط تازه به زحمت دارد نفوذ می کند....“

تا زمانی هم که کنترل کارگری واقعیت نیافته و کارگران پیشرو موجبات یک لشگرکشی پیروزمندانه و بی امان را علیه نقض کنندگان این کنترل و یا کسانی که نسبت به آن لاقیدند فراهم نکرده اند، نمی توان نخستین گام را از کنترل کارگری به سوی سوسیالیسم به پایان رساند....“

بدیهی است برای این که طبقه اجتماعی جدید و آن هم طبقه ای که تاکنون در قید ستم بوده و فقر و جهل در هم خردش کرده است بتواند با وضع جدید خو بگیرد، با محیط آشنا شود، به کار خود سر و صورت دهد و سازماندهانی از خود بیرون دهد، هفته ها نه، بلکه ماه های آزرگار و سالها لازمست. روشن است که حزب رهبر پرولتاریای انقلابی نمی توانست واجد تجربه و آموختگی موسسات سازمانده بزرگی شود که برای میلیونها و ده ها میلیون افراد کشور در نظر گرفته شده است. دگر سان کردن آموختگی های قدیمی هم که تقریباً آموختگی های منحصر تبلیغاتی است، کاری است بس طولانی. ولی هیچ چیز محالی در اینجا وجود ندارد. اگر ما لزوم تحول را روشن ببینیم و برای عملی کردن آن عزم راسخ داشته باشیم و در تعقیب هدف عظیم و دشوار خود پیگیر باشیم، آن را عملی خواهیم کرد....“ (۳)

لنین معتقد بود که طبقه کارگر در شوروی باید توانایی اداره اقتصاد جامعه نوین را کسب کند. باید این کار را یاد بگیرد چون به علت شرایطی که در جامعه کهن داشته چنین کاری را بلد نیست. کارگران باید گام به گام این کار را در محیط کار خود تمرین کنند. تا زمانی که کارگران در این مسیر تربیت نشوند، بورژوازی و متخصصان اقتصادی اش کماکان از امتیازاتی در عرصه تولید و توزیع برخوردار خواهند بود و همین امتیازات را به اهرم قدرت طبقه خویش

تبدیل می کنند. بنابراین پایه و محرک اصلی لنین در طرح بحث کنترل کارگری یک مساله سیاسی و ایدئولوژیک بود:

تربیت طبقه کارگر در جهت تبدیل شدن به اداره کننده جامعه.

در این میان نکته ای که معمولاً در بحث های کنونی از نظر دور داشته می شود، اما در واقع یکی از مشغله های مهم ذهنی و عملی مارکس و دیگر رهبران انقلابات کارگری بود، قشر بندی درون طبقه کارگر از نظر آگاهی طبقاتی و نوع عمل و تشکل متناسب با آن است. به همین خاطر است که ما در آثار این رهبران با واژه هایی نظیر "پیشاهنگ"، "پیشرو" و "آگاه" روبرو می شویم. وقتی که ما از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر صحبت می کنیم، از ابتدا این کل طبقه نیست که دولت کارگری را به دست می گیرد و جامعه را سازمان می دهد. بین قشر پیشرو و حزب پیشاهنگ طبقه کارگر با بدنه گسترده طبقه کارگر فاصله ای عینی وجود دارد. تلاش برای محکم کردن رشته های پیوند تنگاتنگ درونی میان حزب و طبقه، تلاش برای بالا بردن سطح آگاهی کل طبقه، تلاش برای درگیر کردن بخش های هر چه وسیعتری از کارگران و توده های تحت ستم و استثمار در اداره امور جامعه، وظیفه همیشگی و حیاتی دولت کارگری است. شرایط بحران و اعتلای انقلابی، موجی از آگاهی و انگیزه و شور و شوق برای انجام این کارها را به شکل گسترده در توده های کارگر و بقیه زحمتکشان و ستمدیدگان دامن می زند.

البته در پراتیک کنترل کارگری در جامعه سوسیالیستی، تضادهایی وجود دارد که از آنها گریزی نیست و فقط به کنترل کارگری هم محدود نمی شود: تضاد میان بخش مسلط دولتی با بخشهای تعاونی و خصوصی و نیمه خصوصی؛ تضاد میان تصمیمات و برنامه ریزی مرکزی با تصمیمات و منافع واحدهای پیرامونی؛ تضاد میان منافع طبقه کارگر به مثابه یک کل با منافع فوری ای که خصلت خرده بورژوازی و بورژوازی دارند. در چارچوب همین بحث، کنترل کارگری در کارخانه و برنامه ریزی ها و تصمیم گیری ها و عملکردهایش خواه ناخواه با برنامه ریزی مرکزی و طرح های بلند مدت تضادهایی پیدا می کند. آنچه در یک سطح محدود و محلی و پیرامونی، عمده و دارای اولویت به حساب می آید در سطح سراسری می تواند عمده نباشد. بنابراین تشخیص این تضاد و مهمتر از آن، تلاش برای حل دیالکتیکی تضاد یک وظیفه دائمی در این عرصه است. در شوروی نیز این تضاد ظاهر شد. به گفته لنین:

”سرمایه داری یک سلسله سازمان های توده ای (شرکت های مصرف) را برای ما به میراث گذاشته است که قادرند انتقال به حساب و کنترل توده ای را در امر توزیع محصولات تسهیل کنند... فرمانی که چند روز پیش درباره شرکت های مصرف صادر شده پدیده فوق العاده مهمی است....

این فرمان سازشی است با تعاونی های بورژوازی و تعاونی های کارگری که بر نقطه نظر بورژوازی باقی هستند... نمایندگان موسسات نامبرده نه فقط در بحث و مذاکره در اطراف این فرمان شرکت داشتند بلکه عملاً هم حق رای قاطع به دست آوردند، زیرا قسمت هایی از فرمان که با مخالفت قطعی این موسسات روبرو شد، حذف شد.“ (۴)

این را هم بگوییم که کنترل کارگری در شوروی به یکی از مسائل مبارزه حاد طبقاتی در سالهای اولیه انقلاب تبدیل شد و حتی به انشعاب گرایش های معینی از حزب بلشویک و دولت سوسیالیستی و درگیری های آنتاگونیستی میان بلشویک ها و مخالفانشان (آنارشویست ها و آنارکو سندیکالیست ها و ”اپوزیسیون کارگری“) دامن زد. البته این بخشی از تصویر بزرگتر تضادهای حاد طبقاتی در دوران جنگ داخلی بود و تضاد میان دولت نوپای پرولتاریای جوان با جریانات گوناگون بورژوازی و خرده بورژوازی را منعکس می کرد.

نکته دیگر در مورد کنترل کارگری در شوروی و اولین تجربه سوسیالیسم اینست که رهبران بلشویک منجمله لنین در عین حال که طرح کنترل کارگری را با یک هدف ایدئولوژیک و سیاسی معین که بالاتر به آن اشاره شد جلو گذاشتند، اما وظایف کمیته های کارخانه و نقش کنترل کارگری را بیشتر در عرصه اقتصاد و با تمرکز بر مسائل تولید و توزیع تعریف کردند. در بحث های آنان، حرفی از وظایف ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی و مبارزه بر سر این مقولات در کمیته های کارخانه و تحت کنترل کارگری نیست. این در حالی است که در تجربه پیشرفته تر چین سوسیالیستی، پیشبرد مباحث سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و تئوریک در کمیته های کارگری یک جزء لاینفک از مقوله برنامه ریزی و تصمیم گیری بر سر تولید و توزیع و تلاش برای هماهنگی اقدامات محلی و پیرامونی با برنامه ریزی های مرکزی بود. این اختلاف درک شاید تا حد زیادی نتیجه جدا کردن غیر دیالکتیکی مقوله ایدئولوژی و سیاست از تولید و برنامه ریزی اقتصادی در دیدگاه رهبران بلشویک باشد. مثلاً ما در همان دوران در شوروی استفاده از مدیریت تک نفره در واحدهای تولیدی یا سیستم قطعه کاری در نظام دستمزدها و بالاخره پیروی از سیستم تیلور در سازماندهی کار و تکنیک در محیط کارخانه را شاهد بودیم. این تدابیر ظاهراً شتاب و جهشی به افزایش تولید و

به—وری کار می بخشید، اما بر ایدئولوژی و نگرش و ذهن و جسم طبقه کارگر و حزب و دولت سوسیالیستی تأثیرات منفی بر جای می گذاشت؛ مانع از شکل گرفتن و رشد مناسبات نوین در میان انسانهای در گیر کار می شد؛ از خود بیگانگی را تقویت می کرد. اگر می خواهید معنی ملموس تأثیر سیستم تیلور بر جسم و روح کارگر را بفهمید می توانید صحنه ای از فیلم معروف “عصر جدید” اثر چارلی چاپلین را به یاد بیاورید. آنجا که کارگران را در حال کار زنجیر وار در صحن کارخانه نشان می دهد. در آن صحنه، سلطه کار ‘مرده بر کار زنده، هوشیارانه به نمایش درآمده است. به وضوح می بینیم که سرمایه داری با به کار گیری سیستم تیلور چگونه کارگر را هر چه بیشتر به مهره ای از یک ماشین بزرگ تبدیل می کند. در اینجا فقط برای جلب توجه شما به نوع نگرش رهبری حزب بلشویک به این مساله، جملاتی از دو مقاله لنین را نقل می کنیم:

“آخرین کلام سرمایه داری در این مورد (طرز کار کردن) یعنی سیستم تیلور، مانند تمام ترقیات سرمایه داری، آمیزه ای است از درنده خویی ظریف کاری شده استثمار بورژوازی و یک سلسله از گرانبهاترین دستاوردهای علمی در امر تحلیل حرکات مکانیکی در رشته کار و حذف حرکات زائد و ناراحت و به وجود آوردن صحیح ترین شیوه های کار و معمول کردن بهترین سیستم های حساب و کنترل و غیره. جمهوری شوروی به هر قیمتی شده باید تمام دستاوردهای گرانبهای علم و فن را در این رشته اقتباس کند.... باید در روسیه موجبات بررسی و تدریس سیستم تیلور، آزمایش منظم و انطباق آن را فراهم ساخت.” (۵)

و این که:

“در ابتدای کار، برای ما فرهنگ واقعی بورژوازی هم کافی است. فقط همینقدر باشد که ما در ابتدای کار بتوانیم بدون بدترین انواع فرهنگ دنیای ماقبل بورژوازی یعنی فرهنگ دیوانی و ارباب رعیتی و غیره کار خود را پیش ببریم. در مسائل فرهنگ، شتابزدگی و ولنگ و بازی از همه چیز زیانبخش تر است.” (۶)

در مقابل، در چین سوسیالیستی، روش های سازماندهی کار و مدیریت به موضوع مبارزه ایدئولوژیک – سیاسی در حزب و در میان کارگران تبدیل شد. مساله برنامه ریزی به عنوان مساله ای در ارتباط تنگاتنگ با ایدئولوژی مطرح شد. یعنی هدف، دیگر صرفاً تحقق برنامه تولیدی نبود. بلکه هزینه ها و آسیب های اجتماعی بزرگتر، نظیر از خود بیگانگی کارگر، ضربه خوردن به سلامت کارگر و تخریب محیط زیست مد نظر قرار گرفت. بدون بحث و مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمی شد نحوه نگاه به این موضوعات را که تا آن زمان، مشکلاتی مجزا از تولید و دارای اهمیت



در سال های متعاقب انقلاب اکتبر، موجی از مبارزات رزمنده کارگری تحت رهبری و تاثیر نیروهای کمونیست در کشورهای مختلف اروپایی به پا خاست. این مبارزات تا سطح قیام های مسلحانه در آلمان و مجارستان پیش رفت که توسط حکومت بورژوازی به خون کشیده شد. اما در منطقه شمالی ایتالیای دهه ۱۹۲۰ جنبش ایجاد شوراها و اشغال کارخانه ها اتفاق افتاد. این جنبش پاسخ توده های کارگر به بحران اقتصادی و فشارها و اجحافات کارفرمایان بود. آنان در مقابل خطر اخراج و گرسنگی، کارفرمایان را از کارخانه اخراج کرده، یا گروگان گرفته و صحن کارخانه را به اشغال خود در می آوردند. جناحی از دولت سرمایه داری در مواجهه با خیزش کارگری و برای خالی کردن شانه نظام خود از زیر بار بحران، در مجلس پیشنهاد "مشارکت کارگری" در امر برنامه ریزی اقتصادی را داد. آنتونیو گرامشی از رهبران حزب کمونیست ایتالیا در دهم فوریه ۱۹۲۱ به تحلیل از این موقعیت ویژه و اهداف بورژوازی از این طرح پرداخت و چنین نوشت:

*"بورژوازی برای تقسیم مسئولیت خود و شریک کردن نیروی دیگری در وظیفه تضمین و توسعه شرایط زندگی توده ها، حاضر است خود را تحت کنترل و نظارت قرار دهد. از نظر بورژوازی بسیار مفید است که ضامنی نظیر پرولتاریا بیاید و در مقابل توده ها شهادت بدهد که هیچکس مسئول ویرانی اقتصادی کنونی نیست. و وظیفه همگان است که صبورانه تحمل کنند و سخت کار کنند و منتظر ترمیم شکاف ها و ساختن یک بنای جدید بر ویرانه های امروز بنشینند." (۸)*

گرامشی تلاش کرد با استفاده از ضعف طبقه حاکم و عقب نشینی هایش، جنبش اشغال کارخانه ها را با بحث کنترل کارگری پیوند بزند و از شرایط بحران نظام در جهت تقویت و تربیت صفوف طبقه کارگر، متشکل شدن طبقه و تشدید مبارزه طبقاتی استفاده کند. به گفته او طبقه کارگر در شرایط اعتلا و بحران انقلابی می تواند بر سر مساله کنترل تولید و اداره کارخانه وارد یک مبارزه سیاسی با بورژوازی شود. هدف از این مبارزه، کسب رهبری طبقاتی توده مردم است. گرامشی بر این باور بود که:

*"اگر طبقه کارگر در این میدان، رضایت و اعتماد مردم را جلب کند می تواند دولت را بسازد و نهادهای حکومتی را با شرکت همه طبقات ستمدیده و تحت استثمار سازمان دهد." (۹)*

در عین حال، گرامشی می گفت که:

”مبارزه بر سر کنترل، در پارلمان انجام نمی‌گیرد بلکه یک مبارزه انقلابی توده‌ای و فعالیت تبلیغی و سازماندهی توسط حزب کمونیست است. طبقه کارگر باید از طریق این مبارزه، هم به لحاظ معنوی و هم سازمانی نسبت به استقلال و شخصیت تاریخی خود آگاه شود... این اولین مرحله مبارزه، نبردی است برای یک شکل معین از سازماندهی. این شکل فقط می‌تواند شورای کارخانه و به طور سراسری نظام مرکزی شوراهای کارخانجات باشد. نتیجه کار باید تاسیس شورای سراسری طبقه کارگر باشد که در همه سطوح از کارخانه تا شورای شهر و شورای ملی منتخب کارگران هستند. شیوه این کار توسط قانونی معین می‌شود که نتیجه تصمیم طبقه کارگر است، نه توسط پارلمان ملی و قدرت دولتی. این مبارزه باید طوری جلو برود که توده عظیم اهالی بفهمند همه مشکلات موجود در دوره تاریخی کنونی، از مشکل نان و مسکن گرفته تا برق و پوشاک فقط زمانی می‌تواند رفع شود که همه قدرت اقتصادی و بنابراین همه قدرت دولتی به طبقه کارگر واگذار شود.“ (۱۰)

تجربه ایتالیا ناموفق ماند. جنبش اشغال کارخانه‌ها که با مخالفت سوسیال دمکراتها روبرو بود، بعد از مدتی فروکش کرد و کنترل کارگری عملاً نتوانست در شرایط بحران و اعتلای دهه ۱۹۲۰ پا بگیرد. جناحی از بورژوازی با شکل دهی به جنبش فاشیستی به بحران پاسخ گفت و حزب کمونیست و جنبش کارگری را به شدت سرکوب کرد. به نظر می‌آید یک اشکال یا کمبود در نگرش گرامشی و همفکرانش کم بها دادن یا بی توجهی به مساله قدرت نظامی و قهر در اعمال سلطه طبقاتی بود. تاکید به جنبش رزمنده کارگران که در شکل اشغال کارخانه‌ها بروز می‌یافت، و تبلیغ این درک که در دوران بحران و اعتلای انقلابی می‌توان با گذر از اشغال به کنترل کارگری، پایه‌های قدرت را به زور از دست بورژوازی خارج کرد و با تشدید بحران، قدرت سیاسی را به چنگ آورد، عملاً نقشی برای ارتش در مرکز دولت موجود و نیز نقشی برای نیروی نظامی طبقه کارگر برای در هم شکستن ماشین دولتی قائل نیست. می‌توان گفت که گرامشی به نوعی تبلیغ کسب قدرت از جانب طبقه کارگر را به شکل وارونه مطرح می‌کرد. او می‌خواست توده‌ها را با این شعار به ضرورت کسب قدرت سیاسی برساند که: ”قدرت اقتصادی باید در دست طبقه کارگر باشد تا مشکلات موجود حل شود.“ اما در واقعیت، تحت نظام سرمایه داری، تضادها و محدودیت‌هایی در راه کنترل همه جانبه کارگری بر تولید و توزیع وجود دارد. مشخصاً اینکه، بورژوازی (حتی در شرایط ضعف و بحران نظام سرمایه داری) بر آن نوع کنترل کارگری که تحت رهبری کارگران آگاه و انقلابی انجام گیرد، گردن نمی‌گذارد. در این جا باید به خصلت موقتی و گذرای دوره‌های بحران و اعتلاء هم اشاره کنیم که کنترل کارگری را به پدیده‌ای قسمی و موقتی تبدیل می‌کند و راه تحقق شعار ”همه قدرت اقتصادی به دست کارگران“ را می‌بندد.

اما آنچه از بحث های گرامشی در مورد کنترل کارگری می توان آموخت اینست که این مقوله در دوران حاکمیت بورژوازی فقط می تواند به شکل قسمی و موقتی در دوره های خاص بحران و اعتلای انقلابی شکل بگیرد. بحث کنترل کارگری و مبارزه بر سر آن در شرایط بحران انقلابی می تواند ابزاری باشد برای دامن زدن به ابتکار عمل مبارزاتی توده های وسیع کارگر، به میدان کشاندن قشرهای عقب مانده تر کارگران، و بالا بردن روحیه اعتماد به نفس کارگران در سطحی گسترده تر از شرایط عادی.

در بحث از کنترل کارگری می باید به نظرات لئون ترسکی هم رجوع کنیم. ترسکی با توجه به تجربه انقلاب اکتبر، بر شکل گیری این حرکت در شرایط ویژه تاکید می گذاشت. به گفته او:

”وقتی که می گوئیم کارگران کنترل دارند یعنی مالکیت و حق حکمرانی در دست سرمایه داران باقی مانده است. پس این وضعیت، جنبه ای متناقض دارد. چون که یک موقعیت بینابینی اقتصادی ایجاد می کند. هدف از این کنترل، ارضای معنوی کارگران نیست. بلکه آنان عملاً می خواهند تولید و عملکردهای تجاری کارخانه را تحت نفوذ خود درآورند. بنابراین کنترل کارگری در شکل گسترده اش نوعی قدرت دوگانه در کارخانه و بانک و شرکت تجاری را شامل می شود.“ (۱۱)

ترسکی در عین حال که از امکان پیشبرد کنترل کارگری تا سطح برقراری قدرت دوگانه در موسسات اقتصادی صحبت می کرد، اما به همفکرانش گوشزد می کرد که:

”برای این که شرکت کارگران در مدیریت تولید ادامه دار و با ثبات و «عادی» باشد، باید بر همکاری مبتنی باشد و نه بر مبارزه طبقاتی.... چنین همکاری ای به معنی کنترل کارگری بر سرمایه نیست بلکه تبعیت بوروکراسی کارگری از سرمایه است.

کنترلی که شورای کارخانه اعمال می کند فقط بر اساس مبارزه طبقاتی امکان پذیر است، نه همکاری طبقاتی.“ (۱۲)

او این سوال را جلو گذاشت که:

**”کدام رژیم دولتی با کنترل دولتی بر تولید خوانایی دارد؟“**

و پاسخ داد:

”روشن است که قدرت هنوز در دست کارگران نیست.... بنابراین بحث از کنترل کارگری در رژیم سرمایه داری و تحت قدرت بورژوازی است. روشن است وقتی که بورژوازی به شدت اعمال قدرت می کند هرگز از قدرت دوگانه در کارخانه خوشش نمی

آید. بنابراین کنترل کارگری فقط در شرایطی عملی است که تغییرات شدیدی در تناسب قوای موجود به ضرر بورژوازی و دولتش به وجود آید.

کنترل را فقط به زور می توان به بورژوازی تحمیل کرد. اعمال زور از جانب پرولتاریایی که در مسیر در هم شکستن قدرت موجود قرار گرفته که مالکیت بر ابزار تولید نیز جزئی از همین قدرت است.

بنابراین وضعیت کنترل کارگری به خاطر خصلتش، موقتی و گذرا است و فقط می تواند بر دوره بحران دولت بورژوایی و تعرض پرولتاریا و عقب نشینی بورژوازی باشد. یعنی در دوره حاد و نزدیک به فرجام انقلاب.“ (۱۳)

اما نکته بحث برانگیزی که در نظرات ترسکی پیرامون کنترل کارگری وجود دارد، درک خودبخودی است که از مساله شکل گیری قدرت دوگانه سیاسی در کل جامعه و نیز از مساله حرکت طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی ارائه می دهد. او می نویسد:

”اگر بورژوازی دیگر کارفرما نباشد، یعنی اگر نتواند به طور کامل بر کارخانه حکام باشد، معنایش اینست که در دولت خودش هم دیگر کاملاً حاکم نیست. بنابراین قدرت دوگانه در کارخانه مطابق با وضعیت قدرت دوگانه در عرصه دولت است.“ (۱۴)

این نتیجه گیری، الزامی نیست. یعنی ضعف و شکاف و بحران در دولت طبقه سرمایه دار می تواند زمینه مساعدی برای اعمال کنترل کارگری در این یا آن بنگاه اقتصادی فراهم کند؛ ولی یک قدرت سیاسی بدیل حتی به شکل نطفه و جوانه در کنار دولت موجود شکل نگیرد. این وضعیت را برای مثال در دوره ابتدایی انقلاب ۱۳۵۷ ایران دیدیم. در ادامه، ترسکی درک نادرستی از محدوده تکامل جنبش خودبخودی طبقه کارگر ارائه می کند:

”اکثریت طبقه کارگر تحت تاثیر بحران، بیکاری و قراردادهای چپاول گرانه سرمایه داری ممکنست قبل از این که به کسب انقلابی قدرت متقاعد شود، آماده نبرد برای نابودی قراردادهای محرمانه تجاری و کنترل بانکها و امور تجاری و تولید شود.“ (۱۵)

تا اینجا بحث درست است؛ اما در ادامه می خوانیم که:

”پرولتاریایی که به مسیر کنترل کارگری بر تولید بیفتند، به ناگزیر به جاده کسب قدرت و به دست آوردن ابزار تولید کشیده خواهد شد.“ (۱۶)

هیچ ناگزیری در این مساله وجود ندارد. طبقه کارگر، وظیفه کسب قدرت را فقط از مساله تولید و ملزومات کنترل و مدیریت تولید نتیجه نخواهد گرفت. کشیده شدن طبقه کارگر به جاده کسب قدرت، به شکل مکانیکی و محدود، هم سنگ با به دست آوردن ابزار تولید نیست. گام نهادن طبقه کارگر در جاده کسب قدرت یعنی آگاه شدن طبقه از نظر سیاسی، و پذیرش و به اجراء گذاشتن استراتژی و برنامه انقلابی ای که حزب پیشاهنگش در مقابل کل جامعه قرار داده است. درکی که در عبارت "آگاه شدن و پذیرش و به اجراء گذاشتن" فشرده می شود متفاوت از درکی است که ترسکی در قالب عبارت "متقاعد شدن به کسب انقلابی قدرت" بیان کرده است.

به علاوه ترسکی از کنترل کارگری به عنوان "مدرسه اقتصاد برنامه ریزی شده" نام می برد. اشاره او به نقش تربیتی کنترل کارگری در زمینه اقتصاد برنامه ریزی شده (سوسیالیستی) تا حدی جنبه بزرگ نمایانه دارد. واقعیت اینست که اگر کنترل کارگری صرفاً به عنوان یک حرکت خودجوش و بدون هدایت خط کمونیستی مطرح شود، چارچوب آموزش اقتصادی کارگران از حساب و کتاب های بورژوازی و برخی تعلیمات فنی در زمینه بودجه و دخل و خرج و بازار فراتر نخواهد رفت. این نکته ای است که در بحث ترسکی مورد توجه قرار نگرفته است.

**به عنوان نتیجه گیری:** کنترل کارگری تحت حاکمیت سرمایه داری، فقط می تواند به شکل محدود و موقت انجام شود و به علت تعارض آشکار با اهداف و برنامه های سرمایه داری به هر شکل (به زور و یا به علت فروکش جنبش توده ای و اعتلای انقلابی) کنار زده خواهد شد. تجربه کنترل کارگری می تواند فرصتی باشد، نه برای عقب نشان دادن گام به گام طبقه حاکمه از این راه و گرفتن قدرت از دست او، بلکه برای تقویت و تحکیم همبستگی کارگران بر پایه نگرش و خط ایدئولوژیک و سیاسی پرولتری و کمک به استراتژی انقلابی کسب قدرت سیاسی. استفاده کردن یا نکردن از این فرصت، بستگی به خط و نگرشی دارد که حرکت کنترل کارگری را در عمل رهبری می کند. به همین خاطر، کنترل کارگری هم می تواند رفرمیسم را تقویت کند و هم به پیشرفت خط انقلابی بینجامد.

## کنترل کارگری در تجربه انقلاب ۵۷ ایران

اوضاع انقلابی در سال ۱۳۵۷ و دو سه سال بعد از آن، به خلاء مدیریتی در واحدهای بزرگ تولیدی انجامید. مدیریت سابق (خصوصی و دولتی) یا از کشور فراری شده بودند و یا از کار برکنار. بعضی از شرکت ها که مدیریت خارجی

داشتند نیز عملاً به حالت تعطیل در آمده بودند. به طور کلی، حالت رکود و ورشکستگی و تعطیلی در بسیاری از این واحدها به چشم می خورد. مشکلاتی مانند تامین مواد اولیه برای راه اندازی کارخانه ها نیز وجود داشت. اما بخش اصلی نیروهای تولیدی، یعنی کارگران حی و حاضر بودند و روحیه انقلابی و اعتماد به نفس بالایی داشتند. بخش عمده متخصصان و کارمندان هم در کشور مانده بودند. خیزش انقلابی مردم که کارگران نیز جزئی از آن بودند در عمل شکلی از اشغال کارخانه ها را پدید آورد. و کارگران بدون اینکه با بحث مدون و تئوری مشخصی سر و کار داشته باشند، عملاً درگیر پدیده کنترل کارگری شدند. آنچه از آن تحت عنوان جنبش شورایی ۵۸-۱۳۵۷ یاد می شود، در جهت کنترل کارگری در شرایطی که دولت سرمایه داری هنوز پا بر جا است اما بحران و اعتلای انقلابی بر جامعه حاکم است، حرکت کرد. یعنی کارگران برای اینکه کارخانه شان دوباره به کار بیفتد و بتوانند کار کنند، در صدد رتق و فتق امور کارخانه برآمدند. با محدود مدیران و متخصصان باقیمانده وارد بحث و جدل و مبارزه بر سر افشای اسرار مدیریت سابق و فساد و اجحافات گذشته، ضرورت اتخاذ شیوه های مدیریتی جدید، چگونگی تامین مواد اولیه، عقد قراردادهای جدید و تنظیم مناسبات با دولت شدند. در این زمینه می توان به تجربه کارخانه ها و مجتمع های صنعتی بزرگ نظیر صنعت نفت و شرکت های پیمانکاری تابعه اشاره کرد (به ویژه آنها که در مشارکت با سرمایه های امپریالیستی فعالیت می کردند) و حرکت عملی کارگران برای اعمال شکل هایی از کنترل کارگری را مورد بازبینی و بررسی قرار داد. در این تجربه، کارگران بر سر مسائلی نظیر بهبود فنون تولیدی، کاهش هزینه های اداری شرکت و باج ندادن به شرکت های امپریالیستی طرف قرارداد، با مقامات دولت جدید و افراد باقی مانده از مدیریت سابق درگیر می شدند و راه حل ها و ابتکارات خود را که کاملاً هم عملی بود، جلو می گذاشتند. همین طور می توانیم به تجربه سندیکای کارگران پروژه ای آبادان رجوع کنیم که در مواردی نظیر عقد قراردادهای کار دست به مداخله و ابتکار عمل می زد. به طور کلی در سال ۱۳۵۸، بخش مهمی از تلاش های کارگران رنگ و بوی سیاسی (ضد رژیم سابق و ضد امپریالیستی) به خود گرفته بود. و البته مقابله با فشارهای حاکمیت جدید بر طبقه کارگر، حمایت های آشکار و پنهانش از سرمایه داران و اقداماتی که برای سر و سامان دادن به نظام بحران زده ارتجاعی به عمل می آورد، در دستور کار شوراهای کارگران و حرکت کنترل کارگری قرار داشت.

آنچه عمدتاً باعث از بین رفتن شوراهای اصیل کارگری و برجیده شدن همان سطح محدود از کنترل کارگری در ایران شد، سرکوب شدید و خونین از جانب حاکمیت اسلامی بود و بر پا شدن جنگ ایران و عراق که برای قبضه کردن کامل قدرت در همه عرصه‌ها و اعمال مرکزیت در حیطه اقتصاد، توجیه و بهانه در اختیار دولت سرمایه دار گذاشت و بخش‌های بزرگی از جامعه را برای مدتی قانع کرد. عروج ضد انقلاب جدید در راس جامعه، بعد از مدتی، فروکش اعتلای انقلابی را علیرغم تداوم بحران به دنبال داشت. بدین ترتیب، زمینه عینی کنترل کارگری از میان رفت.

**به عنوان نتیجه گیری:** تجربه طبقه کارگر در ایران در زمینه کنترل کارگری هم مهر تاییدی است بر امکان به راه افتادن این حرکت در شرایط بحران و اعتلای انقلابی؛ و هم نشانه‌ای است از موقتی و قسمی بودن این پدیده. این دو نکته در مورد تشکل‌های سیاسی و اقتصادی توده‌ای کارگران که همراه با کنترل کارگری به وجود آمدند و رویاروی نظام حاکم و حاکمان جدید قرار گرفتند نیز صدق می‌کند.

دی ۱۳۸۶

یادداشت‌ها:

(۱) «مانیفست کمونیست»، فصل «بورژواها و پرولترها» (ترجمه فارسی از حسن مرتضوی)

(۲) «طرح آیین نامه کنترل کارگری» - منتخب آثار لنین (ترجمه پورهرمزبان به فارسی - ص ۵۶۷)

(۳) «وظایف نوبتی حکومت شوروی» - منتخب آثار لنین (فارسی - ص ۶۰۶)

۴ و ۵) همانجا.

(۶) «بهتر است کمتر ولی بهتر باشد» - منتخب آثار لنین (فارسی - ص ۸۷۱)

۷) برای آگاهی بیشتر از تجربه چین می توانید به این آثار رجوع کنید: ساختمان سوسیالیسم در چین (بتلهایم، شاری یه، مارکیزو \_ انتشارات پژواک)؛ کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی سوسیالیسم (گروه نویسندگان شانگهای)؛ سازماندهی صنعتی و انقلاب فرهنگی در چین (شارل بتلهایم)

۸) «درباره کنترل کارگری» - آنتونیو گرامشی (نشریه «نظم نوین» ۱۰ فوریه ۱۹۲۱) - در این جا از ترجمه فارسی پ. گویا و نیز ترجمه انگلیسی مقاله استفاده کردیم. لازم است اشاره کنیم در ترجمه پ. گویا، نکته ای که گرامشی از نقد لنین بر ترسکی نقل کرده، حذف شده است.

۹ و ۱۰) همانجا.

۱۱) خطاب به کارگران آلمان - لئون ترسکی (۱۹۳۱)

۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵) همانجا.

۱۶) نشریات سازمان های مختلف جنبش چپ و برخی مطبوعات منتشره در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، گوشه هایی از این تجربیات را به صورت گزارشی و تحلیلی انتشار دادند. گروه ها و افرادی که کماکان آرشیو آن نشریات را در اختیار دارند می توانند با قرار دادن این گزارش در سایت های کارگری و سیاسی به پویندگان این راه و نیز به پژوهشگران کمک کنند. در همین زمینه، بعضی از فعالان جنبش کارگری جمع بندی هایی از فعالیت سندیکای کارگران پروژه ای آبادان ارائه کرده اند.

\* علاوه بر منابع فوق، پیشنهاد می کنیم آثاری مانند «نقد برنامه گوتا» و «جنگ داخلی در فرانسه» (مارکس)، بخش «سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی» (مانیفست کمونیست)، «چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان دهیم» و «چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟» (لنین \_ منتخب آثار) و «در مورد کنترل کارگری بر صنایع روسیه» (جان رید - ترجمه ناصر اصغری) نیز مطالعه شود.

#### طرح های کورپوراتیویستی (ادغام گرایانه) تحت عنوان کنترل کارگری

در چند دهه اخیر، بحث کنترل کارگری از یک زاویه دیگر (با اهداف اساسا سیاسی) از سوی دولت های بورژوازی نیز مطرح شده است. این در واقع، همان سیاستی است که از آن تحت عنوان کورپوراتیویسم یا مشارکت دادن و ادغام کردن بخش هایی از جامعه در فرایند پیشبرد سیاست های طبقه حاکم یاد می شود. شاید اولین نمونه مشهور این کار را (البته بعد از طرح ارائه شده به مجلس ایتالیا که مورد نقد گرامشی قرار گرفت) میتوان در یوگسلاوی دوران تیتو پیدا کرد. دولت یوگسلاوی نام این برنامه را خودگردانی گذاشته بود. از نظر ایدئولوژیک و سیاسی، یوگسلاوی تیتو کماکان به نقاب سوسیالیستی نیاز داشت. در عین حال تلاش می کرد "سوسیالیسم" خود را به عنوان چیزی متفاوت و دمکراتیک تر از نظام حاکم بر بلوک شوروی تصویر کند. سیستم خودگردانی به دولت اجازه می داد، بخشی از کارگران را به بوروکرات های کارگری و صاحب امتیاز تبدیل کند و یک پایگاه با ثبات برای خود در مراکز کار ایجاد کند. در شرایطی که ارتباطات اقتصادی یوگسلاوی با بلوک غرب رو به افزایش بود و فشار بلوک شوروی بر آنها نیز افزایش می یافت، این نوع از سازماندهی کار می توانست از لحاظ مشروعیت سیاسی و تحکیم ایدئولوژی طبقه حاکمه در جامعه کارساز باشد. و همزمان با تبلیغ و تحسین بورژوازی غرب که از نظر سیاسی و ایدئولوژیک به دنبال تضعیف و ضربه زدن به الگوی شوروی بود روبرو شود. این طرح به مراتب موثرتر از شیوه هایی نظیر بود که از سوی حکومت شاه در ایران جلو گذاشته شد. البته ناگفته نماند که شاه هم تا حدی به کارایی سیستم خودگردانی در یوگسلاوی پی برده بود و از آن تعریف می کرد.

اگر بخواهیم بحث کورپوراتیویسم را در یک چارچوب بزرگتر قرار دهیم و به جوهر آن یعنی کنترل ایدئولوژیک و سیاسی نیروی کار (که هیچ ربطی به کنترل کارگری ندارد) بپردازیم، حتی می توان گفت که سیاست «سه جانبه گرایی» تحت مدیریت سازمان جهانی کار نیز در همین چارچوب می گنجد. با این تفاوت که این سازمان در

پی سازماندهی یک کورپوراتیویسم جهانی است و تشکیل قشر ممتاز و بورژوا زده کارگری را در مقیاس جهانی تقویت و تشویق می کند. البته در مواردی نظیر جمهوری اسلامی که سیاست اش تا به امروز سرکوب هر شکلی از تشکل غیر حکومتی کارگران بوده، و طرح های ضد کارگری اش را از طریق تشکل های سرکوبگر و رسوایی نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار پیش می برد، کورپوراتیویسم کارگری جان نگرفته است.

اما در ونزوئلا هوگو چاوز این طرح جایگاه مهمتر یا حداقل پر سر و صداتری را به خود اختصاص داده است. مطالعه چند نمونه برجسته و به اصطلاح "گل سرسبد" کمیته های کنترل کارگری در ونزوئلا به روشنی ماهیت و منظور از این اقدام را به ما نشان می دهد. در شرایط ویژه و پر تلاطمی که بعد از به قدرت رسیدن چاوز در سال ۱۹۹۸ و سپس کشمکش های میان جناح وی با آن بخش از بورژوازی که شریک و تحت الحمایه امپریالیسم آمریکا است، چرخ بسیاری از کارخانه ها از کار افتاد. بخشی از سرمایه داران خصوصی سرمایه های خود را از کشور خارج کردند و کارگران در معرض بیکاری قرار گرفتند. در صفوف طبقه کارگر نیز یک انشعاب سیاسی صورت گرفت. برای مثال بخش بزرگی از کارگران صنعت نفت ونزوئلا که نقش محوری در اقتصاد دارد در اعتصاب بزرگی که در سال ۲۰۰۲-۰۳ برای کنار زدن چاوز به راه افتاده بود شرکت کردند. بعد از شکست این اقدام که از پشتیبانی آمریکا برخوردار بود، حکومت در صنعت نفت دست به یک تصفیه سیاسی زد و ۱۸۰۰۰ نفر از ۴۶۰۰۰ کار شرکت نفت را اخراج کرد. حکومت چاوز به ایجاد کمیته های کارگری طرفدار خود در کارخانه ها پرداخت. به موازات این کار، طرح های فقرزدایی با تکیه به پول نفت در برخی محلات فقیرنشین به راه انداخته شد که هدف مرکزی آن جلب پشتیبان برای حکومت بود. اما کمیته های کارگری در کارخانه های عمدتاً متوسطی که بی صاحب رها شده بودند و یا صاحبانشان در صدد فروش آنها بودند، با کمک و پشتیبانی دولت، شکل هایی از مدیریت کارگری یا کنترل کارگری را در مشارکت با دولت به وجود آوردند. تولید از سر گرفته شد. ظاهر قضیه این بود که ابتکار عملی از پایین برای مقابله با خطر بیکاری و رکود اقتصادی صورت گرفته است. اما در واقع، این شکل از سازمان دهی شبه نظامی در حمایت از چاوز در مقابل تهدیدهای مخالفان و رقبایش هم بود. برای مثال، درموردی همین کمیته های کارخانه توسط دولت مسلح شدند و برای در هم شکستن مقاومت و خرابکاری طرفداران جناح رقیب در وزارت نیرو که برق کارخانه ها را قطع می کردند حرکت کردند. یک کار دیگر این کمیته ها، کمک به حکومت در سازماندهی شکل های کمک اجتماعی در محلات پیرامون

کارخانه خود بود. یعنی کارگران را در سیستمی شبیه به صدقات و جشن عاطفه ها در ایران سازمان می دادند. و کمیته کارخانه از سود تولیدات خود، دفتر و مداد ارزان می خرید و در محلات فقیر نشین توزیع می کرد. یا اجناس تولید شده را در تعاونی های محلی با قیمت ارزان عرضه می کرد. این اقدامات البته در کوتاه مدت تاثیرات مثبتی برای حکومت چاوز داشته اما با نوسانات ناگزیر در عرصه اقتصاد و شرایطی که ارتباطات ناگزیر با بازار جهانی در زمینه تهیه مواد اولیه و سیستم توزیع و قیمت گذاری بین المللی و رقابت با کالاهای مشابه پدید می آورد، بی ثباتی به این واحدهای تولیدی راه می یابد و اثرات خود را بر جای می گذارد.

در اینجا فرایند ایجاد تعاونی های کارگری در ونزوئلا و تصویر کلی "کنترل کارگری" در آن کشور را با ذکر چند نمونه به شما نشان می دهیم. در ماه ژوئیه ۲۰۰۵ چاوز از احتمال مصادره ۱۳۶ کارخانه تعطیل شده صحبت کرد. ولی از آنجا که حکومت چاوز از نظر طبقاتی متعهد است در چارچوب حقوقی قانون اساسی بورژوازی و قوانین سرمایه داری فعالیت کند شعار مصادره را کنار گذاشت. بند ۱۱۵ قانون اساسی جدیدی که چاوز به تصویب رسانده، حق مالکیت را تضمین می کند و به دولت فقط در صورتی حق مصادره می دهد که "به نفع عموم یا جامعه" باشد و فقط باید "به شکل باز خرید عادلانه و به موقع" انجام گیرد. بر همین مبنا، حکومت مذاکره بر سر انتقال مالکیت شرکتهای در حال تعطیلی را آغاز کرد. یک سرمایه کلان به بازپرداخت قروض خارجی و به راه انداختن مجدد تولید اختصاص یافت و مالکیت شرکتهای به تعاونی های کارگری انتقال پیدا کرد. دولت اعلام کرد که اول از مدیریت مشترک دولت - کارگران شروع می کنند و رفته رفته سهم دولت کم خواهد شد. این شکل رسمی پدیده "کنترل کارگری" در ونزوئلا در قالب همکاری و مشارکت دولت با بخشی از کارگران است. اما محتوای این پدیده و نتایجش را باید با نگاهی نزدیکتر به نمونه ها دریافت.

در یک بنگاه دولتی تولید آلومینیوم که «آلکازا» نام دارد و ۲۷۰۰ کارگر را در برمی گیرد، از سال ۲۰۰۴ یک تعاونی تحت مدیریت مشترک کارگران با دولت تشکیل شد. سهم دولت در این تعاونی در حال کاهش است، اما رئیس این نهاد از کارکنان آلکازا نیست! او تنها کسی است که از خارج شرکت آمده و نماینده دولت است. این شخص طی مصاحبه ای ادعا کرده که حضور او ضامن موفقیت در گذار به مناسبات "سوسیالیستی" است. به ادعای او فرق سوسیالیسم در ونزوئلا با شوروی در اینست که در آنجا همه چیز ملی شد ولی مدیریت، کارگری نشد. در حالی که در

ونزوئلا، سوسیالیسم "از پایین" وازراه مدیریت مشترک دولت با کارگران (البته به ریاست دولت) برقرار خواهد شد. این صرفاً یک کاریکاتور عوامفریبانه از کنترل کارگری واز سوسیالیسم است. در یک کارخانه تولید رب گوجه فرنگی به نام «کائیگا» که ۵۸ کارگر دارد، مدیریت خصوصی چون منفعتی در ادامه کار نداشت تصمیم گرفت گوجه فرنگی های انبار شده را بفروشد. کارگران فهمیدند و خواهان به عهده گرفتن مدیریت شدند. حکومت به آنها کمک مالی داد تا مواد اولیه را بخرند. مالکیت به تعاونی کارگران منتقل شد. در حال حاضر توزیع محصولات این کارخانه به دست دولت است که آنها را در فروشگاه های زنجیره ای دولتی به فروش می رساند. این نمونه از تعاونی کارگری در یک کارخانه نسبتاً کوچک و بی اهمیت در کارکرد کلی سرمایه داری ونزوئلا تشکیل شده است. بنابراین از نظر دولت، کنترل دولتی بر فرایند تولید آن علی السویه است. در عین حال، فروش محصولات عملاً در انحصار دولت است. این "امتیاز" که محصولات کارخانه، خریدار ثابتی به نام دولت دارد می تواند به نقطه ضعف اساسی آن بدل شود. کفایت که فروشگاه های زنجیره ای دولتی تحت قراردادهایی که در بازار بین المللی (مشخصاً بازار منطقه آمریکای لاتین) می بندد، تصمیم به وارد کردن رب گوجه فرنگی بگیرد. این به معنای مرگ کارخانه «کائیگا» و تعطیل شدن تعاونی و بیکار شدن چند ده کارگر است. کارخانه کاغذ سازی «این وپال» قبلاً متعلق به بخش خصوصی بود. این کارخانه در اواخر سال ۱۹۹۰ با مشکلات مالی روبرو شد. بین کارگران و حکومت درگیری های حادی به وجود آمد. کارگران این کارخانه به اعتصاب مخالفان حکومت چاوز پیوستند. کارخانه در سال ۲۰۰۴ اعلام ورشکستگی کرد و اخراج ۹۰۰ کارگر آغاز شد. از این تعداد ۳۵۰ نفر ماندند و خواهان در اختیار گرفتن مدیریت کارخانه شدند. آنان تهدید کردند که اگر حکومت دست روی دست بگذارد، کارخانه را اشغال خواهند کرد. در ژانویه ۲۰۰۵ دولت ۷ میلیون دلار به این کارخانه تزریق کرد و شرکت جدیدی تحت مالکیت کارگران تشکیل شد. سهم دولت در ابتدا ۴۹ درصد بود اما الان فقط به طور نمادین یک درصد سهم دارد. این کارخانه به سود دهی رسیده است. البته در اینجا ماجرای رخ داده که ماهیت طبقاتی مناسبات حاکم بر این کارخانه و دگردیسی قشری از کارگران که آن را می چرخانند، آشکار می سازد. اخیراً درگیری هایی در «این وپال» صورت گرفته است. ماجرا از این قرار است که مدیریت کارخانه دست به استخدام کارگران پیمانی موقت زده است و به آنان اجازه ورود به "تعاونی کارگری" را نمی دهد! یعنی اجازه نمی دهد که از امتیازات و حق و حقوق افراد تعاونی بهره مند شوند. این هیچ نیست مگر رسمیت بخشیدن به امتیازات قشری قدیمی و "صاحب حق آب و گل" در مقابل کارگران جدید ارزان. شک نکنید که در این کارخانه مناسبات کار مزدی برقرار است.

سودآوری و انباشت در آنجا به حدی بوده که استخدام نیروی کار جدید را الزام آور کرده است. ارزش اضافه ای که تحت این مناسبات تولید می شود و کارگران پیمانی ارزان مسلما در تولید آن نقش مهمی دارند به جیب چه کسانی سرازیر می شود؟! و بالاخره می رسیم به شرکت کشت و صنعت کاکائو. در اینجا دو تعاونی در ارتباط با هم کار می کنند. یکی تعاونی تولید کاکائو که ۳۶۰۰ کشتگر را در بر می گیرد. دومی تعاونی کارگران که ۹۶ کارگر را شامل می شود. این کارگران در مجمع عمومی شرکت می کنند و در مورد نقشه ها و سیاست های درازمدت کشت و صنعت به بحث می پردازند. از همین گزارش مختصر که توسط هواداران حکومت چاوز تهیه شده بر می آید که آن ۳۶۰۰ کشتگر نقش چندانی در تصمیم گیری ها ندارند و آن ۹۶ نفر در موقعیتی برتر نسبت به آنان قرار گرفته اند. ضمنا اشاره به مباحث جلسات مجمع عمومی نیز خالی از لطف نیست. تهیه کنندگان گزارش به ما می گویند که منظور از بحث بر سر نقشه ها و سیاست هاس درازمدت کشت و صنعت مثلا در این مورد است که باید شکلات مخصوص شیرینی پزی تولید کرد یا آبنبات و تافی! می بینید که چارچوب "کنترل کارگری" و تصمیم گیری کارگران را تا چه اندازه محدود کرده اند و به سوی چه موضوعاتی جهت داده اند. این را مقایسه کنید با مباحث و جدل های سیاسی و ایدئولوژیکی که در جوامع سوسیالیستی واقعی و در فرایند انقلابات کارگری واقعی درون کمیته های کارخانه و فعالین کنترل کارگری جریان داشت.

تا آنجا که به این نوع از کورپوراتیویسم و تاثیرات سیاسی و ایدئولوژیک آن بر کارگران مربوط می شود، اولین نکته اینست که این سیاست، بخشی از کارگران را به متحد و اهرم فشار جناح حاکم بورژوازی تبدیل کرده است. به علاوه در میان همین کارگران، بخشی را به عنوان قشر ممتاز شکل داده است که از مجرای تعاونی های تولید و توزیع، از استثمار نیروی کار و ارزش اضافه انباشت شده منتفع می شود. یعنی این سیاست به شکاف و انشعاب واقعی در صفوف طبقه کارگر کمک کرده است. از نظر ایدئولوژیک، نتیجه این سیاست هیچ نیست مگر تقویت فردگرایی بورژوایی و متکی بر امتیازات اقتصادی در میان کارگران و دور کردن آنان از مفهوم و منافع طبقه کارگر به مثابه یک کل واحد. این سیاست به جای همبستگی طبقاتی، صدقه دهی و شرکت در کارزارهای "خدمات اجتماعی" را در بین کارگران رواج می دهد. این در حالی است که همزمان ناسیونالیسم و منافع سرمایه خودی نیز در بین کارگران تبلیغ می شود و کمیته های کارگری این مساله را در عقد قراردادهای خود برای تامین مواد اولیه دخالت می دهند.

آنها بر مبنای متحدان سیاسی بین المللی بورژوازی حاکم خودی به این یا آن شرکت دولتی و خصوصی امتیاز می دهند و قرارداد می بندند. (۱)

به عنوان نتیجه گیری: شکل های مختلف کورپوراتیویستی که تحت نام کنترل کارگری یا خودگردانی کارگری و در قالب تعاونی های نیمه دولتی یا "کارگری" انجام گرفته، هیچ هدفی جز کنترل بحران اقتصادی - سیاسی و ایجاد مشروعیت سیاسی و پایگاه توده ای برای رژیم های بورژوا ندارد. و هیچ نتیجه ای جز تقویت ایدئولوژی و سیاست بورژوازی در صفوف کارگران، منشعب کردن کارگران به قشر ممتاز و توده تحت استثمار، و فاسد کردن آنان با منفعت طلبی فردگرایانه و افکار ناسیونالیستی به بار نمی آورد.

### تصویر فرمیستی و توهم آفرین از کنترل کارگری

غیراز شکل های مختلف کنترل کارگری در شرایط ساختمان سوسیالیسم و دوران اعتلای انقلابی، و غیر از طرح های کورپوراتیویستی، نوع دیگری از "کنترل کارگری" هم وجود دارد که برخاسته از شرایط کنونی اقتصاد سرمایه داری جهانی است. در عین حال، این نوع از "کنترل کارگری" بی ارتباط با آنچه در شرایط بحران و اعتلای انقلابی پدید می آید و آنچه از اقدامات کورپوراتیویستی نتیجه می شود، نیست.

دردوران گلوبالیزاسیون و بسط اقتصاد نئولیبرالی، سرمایه تهاجم بیرحمانه ای را علیه کارگران و زحمتکشان دنیا به پیش می برد. تهدید فوری بیکاری، بی ثبات شدن مشاغل، خطر ورشکستگی و تعطیلی رشته ها و واحدهای تولیدی کم بازده و کم سود، و گسترش فقر و فلاکت و سلب حقوق اولیه کارگران، تصویر تیره و تاری است که در کشورهای مختلف شاهدش هستیم. این وضعیت از یک طرف مقاومت و مبارزات توده های کارگر و زحمتکش را تشدید می کند و به بروز شکل های رزمنده تری از مبارزات کارگری می انجامد، و از طرف دیگر نومیدی و استیصال را هم در صفوف طبقه کارگردامن می زند. تلاش برای پیدا کردن راه برون رفت از این اوضاع و مشکلاتش تشدید می شود، در عین حال که تلاش برای چنگ انداختن به هر وسیله ای برای تخفیف و تسکین این مشقات نیز افزایش می یابد. بنابراین ما با یک مساله واقعی تحت عنوان "ابتکار عمل" از پایین برای دست و پنجه نرم کردن با این شرایط روبرو هستیم. این ابتکار عمل ها در شرایط یک اعتلای مبارزاتی و گسترش آگاهی انقلابی می تواند به صورت

مبارزات رزمنده و اشغال کارخانه ها و درگیری های پیاپی و در مواردی اعمال کنترل کارگری در واحدهای مختلف بروز پیدا کند؛ در عین حال می تواند به مشارکت جویی های بی سرانجام در طرح های فریبکارانه و امروز به فردای دولت های بورژوازی و سرمایه داران دولتی یا خصوصی بینجامد.

آنچه امروز در بعضی از واحدهای تولیدی غیر مهم و متوسط آرژانتین می گذرد و در جنبش کارگری ایران نیز تبلیغ می شود، عمدتاً حاصل و برآیند همین شرایط است. (۲) نیت حسنه کارگرانی که کمیته های کنترل کارگری را بر پا کرده اند و در این راه موفقیت هایی نیز به دست آورده اند، نمی تواند توهّم آفرینی ها، نتیجه گیری های رفرمیستی و آینده بی سرانجامی که درانتظار آنهاست را بیوشاند. نکته ای که درمقالات مربوط به تجربه آرژانتین می بینیم، تقدیس "ابتکار عمل" کارگران و "روح سوسیالیستی" جاری در این اقدامات است. چیزی که گفته نمی شود، دیدگاه حاکم بر این اقدامات است. یعنی این توهّم که جمعی از کارگران در گوشه ای از یک نظام سرمایه داری می توانند به میل خود رفتار کنند و مناسباتی "متفاوت" را در جمع خودشان برقرار کنند و به قول معروف "ماست خود را بخورند" مورد نقد قرار نمی گیرد. به علاوه این درک دامن زده می شود که انگار راه رهایی از نظام استثمار و ستم طبقاتی همین است. یعنی کافی است که همین الگو را کارگران در هر واحد تولیدی یا خدماتی دنبال کنند تا نظام موجود عملاً محو شود یا فرو بریزد. ثالثاً از مناسبات تولیدی کماکان موجود در این واحدها تحت کنترل کارگری هیچ گفته نمی شود. یعنی هیچ صحبتی از این نیست که آیا در آنجا کماکان انباشت صورت می گیرد؟ و آیا این انباشت از استخراج ارزش اضافه نتیجه می شود؟ و این ارزش اضافه از کجا می آید؟ در عوض به ما گفته می شود که در برخی از این واحدها، دستمزد همه کارکنان برابر است. و همه تصمیمات در مجمع عمومی گرفته می شود. و همه نمایندگان انتخابی و قابل عزل هستند. یعنی به ظاهر الگویی از کمون پاریس در مقیاس کوچک ارائه داده می شود. البته در برخی جاها صحبت از نارسایی ها و مشکلات می شود که به مساله تماس ناگزیر این واحدها با بازار و دولت ربط داده می شود. مثلاً در خلال بحثها به شکل تلویحی صحبت از ناکامی یا شکست بعضی از این تجربه ها در نتیجه نداشتن قدرت مقاومت در مقابل نیروهای بازار و فشار رقابت بین المللی می شود.

تجربه کمیته های کنترل کارگری و تعاونی های کارگری در آرژانتین در واقع بیان مقاومت از پایین در مقابل فشار خرد کننده سرمایه داری بر کارگران در دوران حاضر است؛ در عین حال که اقدامی توهّم آفرین برای کارگران

درگیر این کمیته ها یا تعاونی ها و البته کسانی که "آواز دهل را از دور می شنوند" هم هست. این کمیته ها چه بخواهند چه نخواهند مجبور به ارتباط با نهادها و سیاست های دولت سرمایه دار هستند. اینکه دولت آنها را تحمل می کند و در زمینه هایی مانند وام و اعتبار یا کمک به توزیع محصولات، تسهیلاتی در اختیارشان قرار می دهد، نشانه نقش کاملاً فرعی این واحدها در سوخت و ساز سیستم موجود است.

این را هم باید دید که دولت آرژانتین به این "همزیستی" با ابتکارات توده ای به عنوان روش کنترل بحران و سازش اجتماعی هم نگاه می کند. به قول معروف اینطور به قضیه نگاه می کند که "کارگران را سرکار گذاشته ایم". در عین حال، اگر دولت در جایی احساس کرد که کنترل کارگری دارد پایش را از گلیمش درازتر می کند و یا پوشش و اهرمی برای فعالیت های جریانات ضد سیستم و انقلابی شده است، با پنبه یا تیغ سرش را می برد.

نتیجه عملی این اقدامات در بهترین حالت اینست که تعدادی از کارگران فعلاً از گرسنگی نمیرند و کارشان را از دست ندهند. البته این یک نگرش اصلاح طلبانه به مساله استثمار و ستم طبقاتی است که استفاده از قرص مسکن را برای بهبود موقتی و گذرا به جراحی اساسی ترجیح می دهد. در این تجربه نیز کارگران با روحیه و ایدئولوژی همبستگی طبقاتی کارگران (به مثابه یک طبقه واحد) تربیت نمی شوند بلکه این روحیه در آنان تقویت می شود که باید گلیم کارخانه خود را از آب بیرون کشید. به علاوه واقعیت نابرابری و شکل گیری شکاف طبقاتی در جریان کنترل و سازماندهی یک واحد اقتصادی که به هر حال از قوانین بازار سرمایه داری پیروی می کند و با انباشت و استثمار سرمایه داری ادامه حیات می دهد، در پرده می ماند. برگزاری مجمع عمومی و یا پرداخت دستمزدهای یکسان نمی تواند راه نابرابری ها را ببندد. دستمزد یکسان به کارگرانی که در شرایط نابرابر زندگی می کنند، خود تولید کننده نابرابری است. تصمیم گیری های مجمع عمومی نمی تواند نقش بخش کوچکتري از کارگران این واحدها که به علت توانایی ها و مهارت های خود به ناگزیر در موقعیت بالاتری در اداره امور و تنظیم مناسبات با بازار و دولت قرار می گیرند را عوض کند. این یک زمینه واقعی برای قرار گرفتن در یک موقعیت ممتاز اقتصادی و اجتماعی، و تبدیل شدن به "قشر بورژوا زده کارگری" و استفاده اختصاصی از ارزش اضافه انباشت شده است.

گرایشاتی که مبلغ تجربه کنترل کارگری در آرژانتین هستند در اساس نومییدی و استیصال در مقابل شرایط

کنونی را بازتاب می دهند و این ایده که طبقه کارگر می تواند یک انقلاب اجتماعی را سازماندهی کند و در گام اول قدرت سیاسی را به روش ها و ابزار انقلابی به چنگ بیاورد را کنار می گذارند. این دیدگاه، بسیار به دیدگاه جریان های آنارشیستی سابقا انقلابی و ضد سیستم در کشورهای غربی که بعد از فروکش امواج انقلابی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نومیید و منفعل شدند و به راه های رفرمیستی "گمون سازی" و ایجاد واحدهای "خود مختار" آموزشی و تولیدی کوچک و ایجاد آشپزخانه های عمومی و مراکز زندگی مشترک در دل شهرهای بزرگ روی آوردند، نزدیک است. در موارد گوناگون، دولت های امپریالیستی بعد از چند سال جنگ و گریز وحتى درگیری های خیابانی، آنان را تحمل کرد وحتى در چارچوب فعالیت شهرداری ها و شوراهای شهر، این مراکز را قانونمند و صاحب حق و حقوق کرد. و در مواردی که این مراکز به پوشش و محملی برای فعالیت جریانات ضد سیستم تبدیل شد نیز با هجوم پلیسی و سرکوب آنها را برچید.

*به عنوان نتیجه گیری: تجربه آرژانتین برخلاف بحث های اعمال کنترل کارگری در شرایط اعتلای انقلابی اساسا متکی بر، و برخاسته از جنبش رزمنده کارگری و به راه افتادن جنبش اشغال کارخانه ها به صورتی که در جریان بحران های انقلابی دیده ایم نیست. جریانات انقلابی پشت این حرکت قرار ندارند و به نظر می آید که محمل فعالیت و تبلیغات جریانات رفرمیست است. تضاد میان حرکت از پایین که بیان مقاومت توده های کارگر است و حرکت از بالا که بیان رفرمیسم و سازشکاری جریانات آگاه طبقاتی و بخشی از کارگران در مقابل دولت و نظام سرمایه داری است در این تجربه جریان دارد و خصلت موقت و گذرای این شکل از کنترل کارگری را تشدید می کند.*

**یک تجربه حیرت انگیز در جنبش کارگری ایران!**

تنها تجربه ای که در دوره حاضر در ایران شاهدش هستیم و با الگوی "کنترل کارگری" در آرژانتین و البته با تعاونی های کارگری درونزودلا شباهت هایی دارد در کارخانه چینی گیلان سابق که حالا "شرکت تعاونی چند منظوره چینی" نام گرفته، اتفاق افتاده است. ما با این تجربه از طریق دو گزارش (اولی به امضای اتحاد کمیته های کارگری و دومی در نشریه کارگر) و یک مصاحبه (از بولتن شماره یک شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری) آشنا شده ایم.

بنابراین کم و کیف این تجربه را در حدی که در این منابع آمده، می شناسیم. البته نکات نامفهوم و مبهم در آنها کم نیست. با وجود این، لازم دیدیم که در مورد این تجربه بحث کنیم. خصوصا اینکه اتحاد کمیته های کارگری در انتهای گزارش خود نوشته:

*“البته واگذاری سهام کارخانه به کارگران از موارد بسیار استثنایی و قابل تعمق در جریان ورشکستگی کارخانجات است که عملکرد کارگران چینی سازی گیلان، همواره بعنوان یک سرمشق می تواند مورد نظر قرار گیرد.” ( تاکید از ما )*

موضوع اینست که کارخانه ای مصادره شده در دوران انقلاب که تحت مالکیت دولتی قرار گرفته بعد از ۱۰ تا ۱۲ سال ظاهرا دچار ضرردهی می شود. حسابرسان این کارخانه چینی سازی را که تحت نظارت وزارت صنایع بوده در ردیف کارخانجات ورشکسته قرار می دهد. اما ظاهرا مسئولین مربوطه متوجه می شوند که این ورشکستگی اسمی است و کارخانه از سوددهی لازم برخوردار است. چرا که در طول سالهای متمادی قادر به پرداخت حقوق و مطالبات کارگران و غیره بوده است. بنابراین به حراج گذاشتن کارخانه به تعویق می افتد. ولی به علت سوء مدیریت، در سال ۱۳۷۹ شرایط حاد و بحرانی می شود. دولت به سرمایه دار اصلی کارخانه که لنگرانی نام دارد مراجعه می کند تا دوباره کارخانه را در اختیار بگیرد. این حرکت در شرایطی صورت می گیرد که کارخانه چند میلیارد تومان بدهی بالا آورده است. چند ماهی که از حضور لنگرانی می گذرد، بدهی های کارخانه باز هم بالاتر می رود تا آنجا که او نمی تواند از پس مطالبات کارگران و بقیه هزینه های جاری کارخانه برآید. پس دوباره کارخانه را به دولت می سپارد. پرداخت دستمزد کارگران ۸ ماه به تعویق می افتد و عیدی سال ۱۳۸۱ هم به آنان پرداخت نمی شود. در دی ماه همان سال کارخانه اعلام ورشکستگی می کند و تعطیل می شود. پرسنل نیز برای گرفتن حق بیکاری به اداره تامین اجتماعی معرفی می شوند. کارخانه را به مزایده می گذارند. آخرین رقم از مرز یک میلیارد و سیصد هزار تومان فراتر نمی رود ولی کسی آن را نمی خرد. این در حالی است که فقط طلب کارگران از کارخانه بالغ بر دو میلیارد و هفتصد هزار تومان بود. کل اطلاعاتی که در بالا ذکر کردیم از گزارش اتحاد کمیته های کارگری (بدون تاریخ) استخراج شده است. در اینجا گزارش به ما می گوید که:

”در نتیجه کارگران به این باور رسیدند که می بایست کارخانه را هر چه سریعتر از چنگ اداره تصفیه خارج کنند و به صورت یک تعاونی عام به زیر پوشش خود درآورند. که در نتیجه تلاش جمعی و نمایندگان فعالشان، طی رایزنی های بسیار که با مراکز مختلف بعمل آوردند، تصمیم گرفته شد که... با موافقت نهایی و دریافت وام... مالکیت کارخانه بطور کامل و شش دانگ در قالب سهام از بابت مطالبات به کارگران واگذار شود تا شرکت به صورت تعاونی راه اندازی شود. که با طی این مراحل، بیش از ۹۰ درصد مشکلات اولیه در جهت باز پس گیری کارخانه حل شد. و کارخانه با همت و تلاش کارگران بازسازی، ترمیم، و از اول خرداد سوت آن بصدا درآمد. و این یک حرکت مهم و بسیار اساسی بوده است که فقط در سایه انسجام و صبوری و خویشتنداری کارگران به بار نشست که نقش فعالان و نمایندگان، قابل تحسین می باشد.“

ما مخصوصا نکات این گزارش را به تفصیل نقل کردیم تا گرایش و روحیه نویسندگان گزارش فوق را بهتر بفهمید. رک بگوییم، انداختن تیری در تاریکی یا تلاشی که ”برای زنده کردن دستمزدهای ملاخور شده“ صورت گرفته به عنوان ”یک حرکت مهم و بسیار اساسی“ که حاصل ”انسجام و صبوری“ کارگران و نقش تحسین برانگیز فعالان و نمایندگان است معرفی شده است. و همانطور که بالاتر نقل کردیم، این حرکتی است که ”همواره بعنوان یک سرمشق می تواند مورد نظر قرار گیرد.“ این را می گویند رفرمیسم ناب در جنبش کارگری. این را می گویند فرموله کردن یک حرکت مستاصلانه به عنوان یک راه حل مبارزاتی. این را می گویند بازی کردن در میدان سرمایه داری و با قواعد سرمایه داری، و سرگرم کردن جمعی از کارگران با این بازی بی سرانجام. البته از کسی که پایش می لغزد و وارد این بازی می شود می توان انتظار داشت که رفته رفته به زبان سرمایه داری سخن بگوید و مسائل و معضلات را با متر و ترازوی سرمایه داری بسنجد. مثلا در جایی از همین گزارش که به سوء مدیریت دولتی پرداخته چنین می خوانیم:

”سوء مدیریت دولتی در این کارخانه بیداد می کرد. جذب بی رویه کارگران، افزایش قسمت های دستی ریخته گری ها، افزایش پرسنل امور اداری و در یک کلام کارخانه ای که نهایتا ظرفیت ۲۰۰ پرسنل را داشته است، تا مرز ۵۳۶ کارگر افزایش یافته بود.“

( تاکید از ما )

نمی دانیم باید اظهار تعجب کنیم یا تاسف. یک تشکل کارگری متشکل از کسانی که خود را فعال آگاه جنبش کارگری می دانند به مدیریت دولتی خرده می گیرد که بی رویه کارگر استخدام کرده است و تعداد زیاد کارگر باعث ضرردهی کارخانه شده است! کسی که اینطور به مساله و به شیوه سازماندهی کارگران در تولید نگاه می کند اگر

درراس این کارخانه بنشینند، آیا سیاست تعدیل را پیش نخواهد برد و پرچمدار کاهش نیروی کار (به شکل اخراج یا بازخرید) نخواهد شد؟ آیا اصلا به فکرش هم خطور می کند که حتی در همان واحد تولیدی محدود هم باید به دنبال ابتکاری باشد که هیچ کارگری اخراج نشود؟ مثلا با تغییر در تقسیم کار، کاهش ساعات کار برای هر نفر، ایجاد مشاغل جدید و امثالهم. نگاه و منطق گزارش در این زمینه، کاملا سرمایه دارانه است. همین مساله را در زبان و موضع سیاسی گزارش دوم (منتشره در نشریه کارگر) هم مشاهده می کنیم.

این گزارش با شرح تجمع کارگران این کارخانه در سال ۱۳۸۱ برای گرفتن دستمزد معوقه خود که در برابر استانداردی گیلان انجام شد آغاز می شود. تجمع با ضرب و شتم کارگران توسط نیروی انتظامی و بازداشت سه روز ۸ نفر از کارگران به پایان می رسد. گزارش به ما می گوید که تعداد کارگران به ۲۷۰ نفر کاهش یافته که ۶۰ نفرشان در انتظار بازنشستگی اند و ۵۰ نفر هم کارگر موقت هستند. سپس شرح کاملی از میزان مبالغی که تاکنون کارگران دریافت کردند و طلب هایی که دارند ارائه شده است. در اینجا اما، صحبت از فردی به نام سهرابی می شود که در گزارش قبلی نشانی از او نبود. این فرد، "خریدار فعلی کارخانه" است. گزارش هیچ اشاره ای به مناسبات این فرد با تعاونی کارگران نمی کند. مساله مالکیت کارخانه چه شده است؟ آیا کارگران یا تعاونی کارگران با او در مالکیت شریک شده اند؟ نویسندگان گزارش که گویی از ناروشنی کارگران در مورد این مساله باخبرند در بخش پایانی، اطمینان می دهند که:

"در حال حاضر کارگران مدیریت کارخانه را به دست گرفته اند و سه تن از آن ها به عنوان هیئت مدیره انتخاب شدند.... یک نفر از کارگران فعلا از نظر حقوقی به عنوان مدیر عامل کارخانه تعیین گردیده که این انتخاب از جانب هیئت مدیره منتخب کارگران صورت گرفت."

تا اینجا به نظر می آید که تعداد شرکت کنندگان در بازی سرمایه داری را به حداقل رسانده اند. عنوان ها و مقام ها را نیز به تقلید از بازیگران اصلی انتخاب کرده اند. حتی نیازی به این ندیده اند که به شیوه آرژانتینی یا ونزوئلایی از برگ ساتر "مجمع عمومی" استفاده کنند. شاید حساب این را می کنند که اگر صحبت از مجمع عمومی به میان بیاید، دولت و "خریدار فعلی" آنان را دیگر بازی ندهند. از این گزارش چیزی که اصلا نمی شود فهمید طرز فکر

کارگران و سطح آگاهی و مبارزه آنهاست. گزارش به جای پرداختن به این موضوعات "بی اهمیت"، ما را با ارقام بدهی ها و طلب ها، رقم پیشنهادی برای عودت سند، و موضوعات "تعیین کننده" ای مثل تسویه حساب کامل و تسویه حساب موقت و وجه الضمان آشنا می کند! این حرفها حتی رنگ و بوی منشی های ترید یونیون را هم ندارد. این بیشتر به دغدغه های حسابرسان و بازرسان مالی نزدیک است. اما زشت ترین نکته گزارش از نظر سیاسی آنجاست که:

"در اوایل مهر ماه نشست با حضور یک نفر از هیئت مدیره، نماینده مردم رشت و وزیر تعاون انجام گرفت." (تاکید از ما)

می بینید هنوز نه به دار است و نه به بار، زبانشان دیپلماتیک شده است! فردی که نماینده مجلس دولت سرمایه دار است ناگهان "نماینده مردم" خوانده می شود تا بتوان با او در جلسات راحت تر چانه زنی و یارگیری کرد. این هم شکلی از همان طناب پوسیده "سه جانبه گرایی" (۲) قلابی است که دو نماینده دولت سرمایه دار را از هم تفکیک می کند تا معامله با تعاونی کارخانه بهتر جوش بخورد. البته با این نگرش واقعا جای سوال دارد که نمایندگان تعاونی در این معامله را باید نماینده کارگران دانست یا سرمایه دار؟ مثلا همان آقای سهرابی که نقشش در این ماجرا نامعلوم است. با چنین تفکر و عملی، تبدیل نمایندگان تعاونی به "بوروکرات های کارگری" صاحب امتیاز و جدا شده از منافع کارگران (حتی در محدوده کارگران همان کارخانه) دور از تصور نیست.

و بالاخره می رسیم به مصاحبه ای که آقای بهروز خباز با یکی از فعالین کارگری شاغل در کارخانه چینی گیلان انجام داده و در بولتن شماره یک شورای همکاری منتشر شده است. نکات جدیدی که در حرفهای این فعال کارگری آمده حاکی از آن است که آینده کارخانه و تعاونی کارگری نامشخص تر از آن است که قبلا تصور می شد. او می گوید:

"بدیهی است که اگر وامی به کارگران جهت اداره کارخانه پرداخت نشود، قادر به اداره کارخانه نبوده و به ناچار دوباره شاهد چوب حراج زدن به کارخانه خواهند بود...."

شاید این موقعیت مدت طولانی نتواند تداوم یابد..... مشکلات فرایند تولید و توزیع و عدم نقدینگی مناسب کارگران را ناچار خواهد کرد که دوباره تن به فروش کارخانه بدهند."

با وجود این، دوست ما تلاش می کند جوانب مثبت و دستاوردهای این اقدام را به خوانندگان مصاحبه عرضه کند. به گفته او:

”با تمام مشکلاتی که گریبان گیر کارگران می باشد، این اقدام یک گام بسیار اساسی به جلو و تجربه کم نظیری می باشد... در همین مدت علاوه بر کسب تجربه امتیازاتی نیز برای کارگران کسب شده است... همین قدر که از نقطه (الف) به نقطه (ب) حرکت کرده تجربه اداره کارخانه را به دست آورده و به پاره ای از مطالبات خود نیز جامه عمل پوشانده اند... قدم بسیار مهمی بوده“

ولی ما از این حرفها متوجه نمی شویم که چه مناسباتی میان دولت، سرمایه دار خصوصی مالک کارخانه و هیئت مدیره تعاونی کارگران برقرار است و جایگاه هر یک در تولید و توزیع محصول و تقسیم یا تصاحب سود کارخانه و انباشت سرمایه چیست. تنها چیزی که می فهمیم اینست که با این اقدام جلوی تعطیل شدن قطعی کارخانه و بیکار شدن کارگران گرفته شده است و کارخانه فعلا در حال تولید است. اما این نتیجه فوری نمی تواند در ارزیابی ما از تجربه چینی سازی گیلان، جایگاه درجه اول داشته باشد. مهم نگرش پشت این عمل و نتایج ایدئولوژیک - سیاسی و عملی درازمدتی است که برای کارگران درگیر در آن کارخانه و همه کسانی که این اقدام برایشان به عنوان یک سرمشق و یک حرکت بسیار مهم و اساسی تبلیغ می شود، و افرادی که مبلغ این تجربه هستند، به بار می آورد. نمونه های کوچک اما هشدار دهنده ای از این مساله را می توان در همین مصاحبه پیدا کرد. مثلا اینکه فعال کارگری ما در سراسر صحبت هایش حتی یک بار هم کلمه استثمار یا کار مزدی را به کار نمی برد! انگار اصلا چنین چیزی مطرح نیست و به موضوع مبارزه روز کارگران ربطی ندارد. یا اینکه از حرفهایش در می یابیم، در حال حاضر بحثی که در بین کارگران در جریان است در مورد امکان اداره و یا فروش کارخانه است. واقعا جای سوال دارد که فعالین کارگری شاغل در این کارخانه، همان ها که قرار بود نقشی تحسین برانگیز بازی کنند، غیر از موضوع اداره و یا فروش کارخانه، لازم و ممکن نمی بینند که هیچ بحث و موضوع مبارزاتی دیگری را به میان کارگران ببرند. و یا مهم نمی بینند که دیگر حرفها و دغدغه های کارگران را بشنوند و بفهمند و در مصاحبه هایشان به بقیه فعالین کارگری و کارگران مبارز منتقل کنند؟ و یک نمونه کوچک دیگر. از زبان فعال کارگری می شنویم که:

”در حال حاضر خریداری حاضر شده مبالغی را در اختیار هیئت گرداننده بگذارد و آمادگی خود را جهت خرید کارخانه و پرداخت مطالبات کارگری اعم از سنوات و بدهی ها را اعلام کرده است..... خواسته دیگری که می تواند مد نظر باشد حفظ بخشی از سهام کارخانه و شریک شدن با خریدار جدید است.“ (تاکید از ما )

کمی دقت به ما نشان می دهد که منظور فعال کارگری از ”خریدار“ همان سرمایه دار است! کافی است به جای کلمه خریدار همان سرمایه دار را در متن بگذارید و دوباره جملات بالا را بخوانید و ببینید چه احساسی به شما دست می دهد: ”در حال حاضر یک سرمایه دار حاضر شده مبالغی را در اختیار ما بگذارد.... خواسته دیگری که می تواند مد نظر باشد... شریک شدن با سرمایه دار جدید است!“! دیگر قضاوت با خواننده است که این جملات فعال کارگری را نتیجه همنشینی با سرمایه داران بداند یا نشانه معذب بودن از بیان یک واقعیت تلخ: همراهی با سرمایه داری.

**به عنوان نتیجه گیری:** تجربه چینی گیلان اگر چه با اقدامی از نوع آرژانتینی در عکس العمل به خطر بیکاری و از دست رفتن حقوق معوقه آغاز می شود اما سریعاً از همان ابتدا با ایده های رفرمیستی و کورپوراتیویستی پیوند می خورد. از دو حالت خارج نیست، یا این کارخانه در چارچوب شرایط کنونی پتانسیل سود دهی و ادامه کار دارد، یا این که چنین نیست و بعد از یک دوره فعالیت به بن بست خواهد رسید و ورشکسته خواهد شد. در هر دو حالت، کارگران این کارخانه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی چیزهای مهمی از دست می دهند. این اقدام، ادامه و نتیجه منطقی یک مبارزه رزمنده کارگری نیست. مثلاً اینگونه نیست که کارگران چینی سازی گیلان در پی اشغال کارخانه و درگیری با مقامات وزارت کار یا صنایع به شکلی از کنترل کارگری در شرایط عقب نشینی بورژوازی و دولت سرمایه دار دست یافته باشند. پایه این حرکت به سرعت از زنده کردن دستمزدهای معوقه به سودآور کردن کارخانه تغییر می کند. اینجاست که دیگر پای منطق سود و ملزومات انباشت به میان می آید. قرار نیست که یک چینی سازی سوسیالیستی تحت کنترل کارگری ساخته شود؛ بلکه باید تولید سود کرد تا کارخانه تعطیل نشود و کارگران همچنان سر کار بمانند. باید از خود سوال کنیم که آیا این تفکر و عمل می تواند سرمشقی برای جنبش کارگری ایران باشد؟ بدون شک تمایل به رفرمیسم و اکونومیسم، و نومییدی نسبت به امکان وقوع انقلاب اجتماعی و ضرورت سازماندهی و رهبری آن، زمینه ساز شکل گیری چنین تفکر و عملی است.

راه کدام است: تلاش در راه ایجاد تعاونی کارگری؟ یا مبارزه پیگیر، متشکل و متنوع طبقاتی؟

جنبش کارگری در ایران با شرایط فلاکت و فشارهای اقتصادی، به تعویق افتادن دستمزدها، تعدیل نیروی کار و تعطیل کارخانه ها، و تهدید به اخراج و بیکاری دست به گریبان است. استثمار و ستم اقتصادی بر کارگران با محرومیت های اجتماعی و سرکوب سیاسی تکمیل می شود. دولت سرمایه دار در شراکت و همدستی با سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های بزرگ خصوصی - دولتی، وضع غیر قابل تحملی را برای طبقه کارگر و توده های ستمدیده ایجاد کرده اند. همراه با سرکوب طبقاتی، طبقه کارگر در کنار اکثریت جامعه از ستم مذهبی و ملی و جنسیتی نیز رنج می برد؛ صفوفش زیر بار این ستم های چند گانه می شکند و متفرق می شود. این شرایط عینی، موانعی جدی در راه مبارزه متحد و متشکل توده های کارگر ایجاد کرده است. اگر فعالان آگاه جنبش کارگری به دنبال بر طرف کردن این موانع نباشند و از نظر ذهنی توده های کارگر را مسلح نکنند، جنبش کارگری در یک دور باطل خواهد چرخید. جنبش خودانگیخته کارگری تا حد و سطح معینی می تواند در مسیر مقاومت متشکل در برابر تهاجمات سرمایه و دولت سرمایه دار پیشروی کند. اما برای کسب موفقیت و تثبیت دستاوردها و پیشروی اساسی در این راه، فعالان آگاه باید به ارائه سیاست و نقشه مبارزاتی درازمدت و پیگیر دست بزنند و نقشی برجسته و حیاتی در تکامل جنبش کارگری بازی کنند.

بنابراین روی سخن ما در اینجا با فعالان جنبش کارگری است و نه با پدیده بی شکل و متغیری به نام جنبش خودانگیخته کارگری یا توده های کارگر به صورت عام. هر مبارز آگاه در جنبش کارگری که هدف رهایی طبقه کارگر از استثمار و ساختن جامعه و دنیایی نو و متفاوت را جستجو می کند باید دو چیز را درست تشخیص دهد. یکم، نقش و رسالت خود به مثابه عنصر آگاه که می تواند در تغییر شرایط عینی نقش موثر بازی کند. و این از بیخ و بن متفاوت است با ایفای نقش یک مددکار اجتماعی، یک مشاور حقوقی و یا یک عضو بنیادهای خیریه غیر حکومتی. دامنه دید، برنامه ریزی و ابتکار عمل یک فعال آگاه جنبش کارگری باید بسیار فراتر و کیفیتا متفاوت تر از پیش گذاشتن طرح های موقتی و از امروز به فردا برای حل مشکلات مالی و رفاهی روز کارگران باشد. دوم، باید اوضاع جامعه و روندهای متناقضی که در بطن آن می گذرد را درک کند و این موضوع را در برنامه ریزی های مبارزاتی و ترسیم اهداف کوتاه مدت و میان مدت مبارزه دخالت دهد. تشخیص صحیح شرایط قدرت حاکم و بحران ها و درگیری هایش، تشخیص

صحبیح دوری یا نزدیکی شکل گیری بحران و اعتلای انقلابی در کل جامعه، تشخیص صحیح تاکتیک های سرکوب و یا فریب و تطمیع از سوی طبقه حاکم و نهادهای کارفرمایی، همگی در این چارچوب می گنجند. اما بخش های مختلف جنبش کارگری و مبارزات گوناگونی که در آن جاری است، به یک شکل و با دامنه و حدت و شدتی یکسان به ظهور نمی رسند. این جنبش نیز مانند بقیه جنبش های طبقاتی و اجتماعی، ناموزون به پیش می رود. بنابراین فعالان آگاه جنبش کارگری باید از سطح و درجه و ظرفیت هر مبارزه معین، و روحیه و خصوصیات و تحولات ذهنی کارگران درگیر در آن مبارزه، درک صحیحی داشته باشند. بدون چنین درکی نمی توان صحبت از ارائه یک برنامه مبارزاتی صحیح و پیشرو کرد که واقعا به تکامل جنبش کارگری و تکامل اتحاد و تشکل آن کارگران کمک کند؛ عقب تر از تمایلات و ظرفیت های آنان نباشد؛ و بیراهه های اصلاح طلبانه و خرافی و فریبکارانه سرمایه داری را در ذهن آنان تقویت نکند.

ما معتقدیم که به دنبال طرح ایجاد "تعاونی کارگری" در مشارکت با سرمایه دار خصوصی و یا با اتکاء به کمک دولت راه افتادن، نه به درد دنیای کارگران می خورد و نه آخرت آنان! یعنی نه معضلات روز کارگران را به معنایی واقعی و پایدار حل می کند و نه در خدمت اهداف درازمدت طبقه کارگر و کسب رهایی کل طبقه قرار می گیرد. شرکت در این گونه طرح ها، ایده مشارکت (همراهی و سازش) با طبقه و دولت سرمایه دار را تقویت می کند؛ ترجیح دادن منافع فرد کارگر به منافع جمع کارگران و توجه به منافع جمعی از کارگران به جای منافع طبقه کارگر را تقویت می کند. و مثل روز روشن است که اگر یکی دو تا از این تعاونی ها استثناا و در چارچوب طرح ها و اهداف دولت سرمایه دار، کارشان بگیرد و به رونق تولید و سودآوری برسند، در آنجا حتما یک قشر ممتاز از بین کارگران شکل می گیرد که به شریک درجه دوم کارفرمای اصلی و یا دولت تبدیل می شود و از منافع طبقه استثمارگر پیروی می کند.

ما معتقدیم که ممکنست در جریان مبارزات رزمنده کارگری در بعضی از واحدهای تولیدی، کار به اشغال کارخانه و بیرون کردن کارفرمایان دولتی یا خصوصی (و یا نمایندگان سرمایه خارجی) بکشد. اینکه چنین مبارزاتی چگونه و تحت چه شرایطی می تواند به طرح کنترل کارگری بینجامد از آنچه تاکنون تجربیات تاریخی در ایران و دنیا به ما نشان داده جدا نیست. دو حالت دارد: یا این مبارزات همزمان با شکل گیری بحران و اعتلای انقلابی و از هم گسیختگی و ضعف کیفی دولت سرمایه دار اتفاق می افتد، که در این صورت امکان واقعی کنترل تولید و توزیع در سطح آن کارخانه به وجود خواهد آمد. و یا اینکه، شرایط اعتلای انقلابی در کل جامعه کماکان شکل نگرفته باشد. در

حالت دوم، باید حرکت رزمنده اشغال کارخانه را به طرح خواسته های دیگری پیوند زد که اتحاد و تشکل توده کارگران را بالاتر ببرد و موقعیت مساعدتری را برای ادامه جنبش آنان تثبیت کند. مثلاً یکی از این خواسته ها در شرایط کنونی می تواند حق ایجاد تشکل های متنوع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کارگری مستقل از دولت باشد. می تواند ممنوعیت اخراج و بازخرید کارگران شاغل باشد. می تواند خواست رسمی شدن کلیه کارگران آن کارخانه باشد. می تواند حق اعتصاب باشد (که متأسفانه در مبارزات جاری کارگران، خیلی کم این خواست مهم مطرح می شود). می تواند خواست آزادی فعالان جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی (نظیر زنان، دانشجویان، معلمان و...) باشد که همیشه می توان تعدادی از آنان را در زندان ها یافت. می تواند پیش گذاشتن خواسته های اساسی این جنبشها و اعلام حمایت و همبستگی با آنها باشد. می تواند خواست انحلال نهادهای "کارگری" وابسته و فرمایشی و برچیدن نهادهای سرکوبگر از صحن کارخانه باشد. وظیفه فعالان آگاه جنبش کارگری اینست که در آن شرایط، خواسته هایی را مطرح و فراگیر کنند که نه فقط با روحیه مبارزه جویانه و رزمنده کارگران درگیر در آن نبرد خوانایی داشته باشد، بلکه بتواند به ایجاد شرایطی کمک کند که در آن مبارزه بر سر خواسته های فوری کارگران را نیز بتوان موفق تر و موثرتر به پیش برد.

ما معتقدیم که سیاست های رفرمیستی و اکونومیستی، به جای پیشروی کردن و قوی تر شدن، جنبش کارگری را گام به گام عقب می نشاند و روحیه انفعال و نومیدی را میان توده کارگران گسترش می دهد. این عقب نشینی و انفعال است که بخشی از کارگران را به دنباله روی از طرح های کورپوراتیویستی و عوامفربانه طبقه و دولت سرمایه دار می کشاند و بیراهه "سه جانبه گرایی" را در جنبش کارگری تقویت می کند.

ما معتقدیم که ایده کنترل کارگری را می توان و باید از هم اکنون در میان کارگران در پیوند با دورنمای انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ترویج داد؛ می توان و باید کنترل کارگری را به مثابه نتیجه چنان انقلاب و تحولی معنا کرد و به توده های کارگر نشان داد که این حرکت می تواند یکی از گام های متنوعی باشد که طبقه ما در مسیر طولانی به دست گرفتن همه امور جامعه به پیش برخواهد داشت. ما معتقدیم که امروز باید ماهیت ضد کارگری و سرمایه دارانه آنچه تحت عنوان "کنترل کارگری" و "مشارکت کارگری" از سوی بخش هایی از

بورژوازی بین‌المللی تبلیغ می‌شود و به اجراء در می‌آید را به کارگران و توده‌های زحمتکش نشان داد و به آنان گفت:

” تا زمانی که مردم نیاموزند که باید در پس همه جملات اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقه را جستجو کنند همواره قربانیان نادان فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود. هواداران اصلاح و بهبود تا زمانی که نفهمند تمامی نهادهای کهنه، هر قدر هم که زمخت و پوسیده به نظر برسند توسط نیروهای این یا آن طبقه حاکم پاسداری می‌شوند، فریب مدافعان نظم کهنه را خواهند خورد.“ (۴)

#### یادداشتها:

(۱) لازم است اشاره کنیم که دنباله روی از سیاست‌های کورپوراتیویستی بورژوازی به جایی رسیده که برخی حتی طرح‌های ” تعاونی کارگری“ که اینک از سوی دولت‌های امپریالیستی در کشورهای نظیر اسپانیا و ایتالیا و فرانسه به اجراء درآمده است را تحت عنوان کنترل کارگری تبلیغ می‌کنند. رجوع کنید به مقاله ”در آرژانتین، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا... کارگران اداره شرکتها را به دست می‌گیرند“ (سسیل رمبو \_ لوموند دیپلماتیک، دسامبر ۲۰۰۷)

(۲) برای آشنایی با تجربه کنترل کارگری در آرژانتین می‌توانید به گزارش‌هایی که بهرام قدیمی در این زمینه تهیه کرده و نیز مقالات پیاپی ناصر اصغری رجوع کنید. آدرس این مقالات را در اینترنت می‌توانید با ماشین جستجوی گوگل به فارسی به راحتی پیدا کنید.

(۳) برای اطلاع بیشتر از نظرات ما رجوع کنید به مقاله < طناب پوسیده ”سه جانبه گرایی“ - جمعی از فعالین کارگری (تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۸۶)

(۴) ”سه منبع و سه جزء مارکسیسم“ - منتخب آثار لنین

منبع پیشنهادی: ”اشکال جنبش طبقه کارگر“ (لنین \_ گزیده مقالات درباره مسائل جنبش کارگری (۱) \_ نشرگزیده، تهران خرداد ۱۳۶۰)

جمعی از فعالین کارگری

دی ۱۳۸۶

\*- ارسال به سایتهای کارگری، دانشجویی، زنان، سیاسی خبری

### طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"

نوشته زیر اوایل خرداد ماه امسال در مقطعی که بحث بر سر سیاست "سه جانبه گرایی" در میان فعالان و محافل و تشکل های کارگری اوج گرفته بود، تهیه شد. در حقیقت، این مقاله را در پاسخ به پیشنهادی که از سوی دوستان شورای همکاری مبنی بر انتشار بولتن شورا دریافت کرده بودیم، نگاشتیم. دوستان شورای همکاری، موضوعات شماره اول بولتن را که قرار بود در نیمه پایانی خرداد ماه ۸۶ انتشار یابد، در دسترس ما قرار دادند. ما نیز بلافاصله مقاله زیر را از طریق ای میل به دست مسئولین شورا رساندیم. متأسفانه به دلایلی که هنوز برای ما مشخص نیست، انتشار آن بولتن تا امروز به تعویق افتاده است. بنابراین با پوزش از دوستان شورای همکاری، تصمیم گرفتیم که مقاله خود را از طریق سایت های کارگری و خبری مختلف، انتشار علنی دهیم. مشتاقانه منتظر نظرها و انتقادهای رفقا و دوستان از گرایش های گوناگون در مورد این مقاله هستیم. به امید پیروزی. «جمعی از فعالین کارگری» — ۱۲ مهر ۱۳۸۶

### طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"

مدتی است که از میان صفوف جنبش کارگری ایران، زمزمه دفاع از سیاست "سه جانبه گرایی" در فعالیت های سندیکایی به گوش می رسد. معنی این سیاست به طور خلاصه، نشستن نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولت بر سر میز مذاکره، چانه زنی بر سر مطالبات طرفین و تنظیم روابط و قوانین بر حسب توافق جمعی است. البته دفاع از این سیاست را باید از عجایب جنبش کارگری ما دانست. چون در کشوری زندگی می کنیم که دولت، خود بزرگترین کارفرما است. در این کشور نقش دولت در هدایت و حفاظت و نمایندگی نظام سرمایه داری، کاملاً مستقیم و آشکار است. بنابراین، حتی از ظواهر هم می توان فهمید که این میز مذاکره، "سه جانبه" نیست. و در بهترین حالت، نماینده کارگران یک طرف است و نمایندگان نظام سرمایه داری به توان ۲ (کارفرما و دولت) طرف دیگر. از این مهمتر، ما در کشوری زندگی می کنیم که به رسمیت شناختن ابتدایی ترین حق و حقوق کارگران، جرم محسوب می شود. در اینجا نه حق اعتصاب کارگری وجود دارد و نه حق تشکل مستقل کارگری. در اینجا اخراج و زندان نصیب نمایندگان واقعی کارگران می شود و در مقابل، نهادها و عاملان حکومتی را به عنوان نماینده جامعه کارگری جا می زنند. پس در واقع، "سه جانبه گرایی" در استبداد سرمایه داری، یعنی نشستن نمایندگان نظام سرمایه داری در سه طرف میز. دفاع از سیاست "سه جانبه گرایی" واقعا از عجایب جنبش کارگری ماست. زیرا ما در کشوری زندگی می کنیم که سال هاست

همین سیاست از سوی نهادهای ضد کارگری و وابسته به حکومت نظیر "خانه کارگر" و "کانون شوراهای اسلامی کار" تبلیغ و به اجراء گذاشته شده است. هر کارگری که از کارفرما به مراجع حل اختلاف "سه جانبه" شکایت برده است و به قول معروف گذارش به دباغ خانه افتاده، با نتیجه عملی این سیاست به خوبی آشناست. کارگران به چشم خود دیده اند که عموماً رای با فشار و یا "ریش سفیدی" دولتی‌ها به نفع سرمایه دار صادر می‌شود. افرادی که به عنوان نماینده کارگر در این مجامع حضور می‌یابند (حتی اگر واقعا مستقل و با حسن نیت هم باشند) عملاً هیچ کاری از پیش نمی‌برند و در واقع حکم ماشین امضاء را بازی می‌کنند. در مورد تصمیم‌گیری‌های اساسی‌تر نظیر تعیین سطح دستمزدها، وضع از این هم بدتر است. در این جور کارها، معمولاً حتی نمایندگان به اصطلاح کارگر وابسته به خود را هم بازی نمی‌دهند. یعنی نمایندگان دولت و سرمایه داران بزرگ بخش خصوصی بر مبنای منافع کل نظام سرمایه داری، خودشان می‌برند و می‌دوزند. حالا در جامعه‌ای که جنبش کارگری اش چنین تجارب روشن و دست اولی دارد، بخشی از فعالین سندیکایی پرچم دفاع از سیاست "سه جانبه گرایی" را بلند کرده اند!

این‌ها واقعیاتی بدیهی است و برای فهم و قبول کردنشان نیازی به داشتن یک مغز پیچیده نیست. پس چه چیز باعث شده که حرف از سیاست "سه جانبه گرایی" به میان آید؟ ما در شرایطی به سر می‌بریم که نظام جهانی سرمایه داری، تهاجم لجام گسیخته‌ای را در عرصه استثمار نیروی کار و غارت منابع در سراسر دنیا آغاز کرده است. بر این تهاجم، نام "جهانی سازی" یا گلوبالیزاسیون گذاشته‌اند. معنی این حرکت که از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی به راه افتاده، برداشتن موانع دست و پا گیر حقوقی و گمرکی و تنظیم و تغییر قوانین داخلی کشورها به نفع حرکت آزادانه، بیرحمانه و بدون مرز سرمایه‌های بزرگ امپریالیستی است. گلوبالیزاسیون و آزاد سازی سرمایه، استثمار کارگران و زحمتکشان همه کشورها به ویژه کشورهای تحت سلطه را فوق العاده تشدید می‌کند. این حرکت با بیکارسازی‌های گسترده، گسترش فقر، پایین رفتن سطح معیشت، حذف امکانات رفاهی، و فراگیر شدن فلاکت و فحشا و دیگر مصائب اجتماعی همراه است. فشارهای کمرشکن گلوبالیزاسیون که روند رو به رشد خصوصی سازی را به همراه دارد، بدون شک مقاومت و شورش را در جوامع مختلف دامن می‌زند. روشن است که نظام سرمایه داری جهانی برای اعمال این فشارهای کمرشکن بر صدها میلیون زن و مرد زحمتکش در دنیا، مثل همیشه در درجه اول به زور دولتی و نیروی تفنگ خود اتکاء می‌کند. اما فقط این نیست. سرمایه داری از مدت‌ها پیش می‌داند که برای کنترل نیروی کارگران و زحمتکشان، باید با پنبه هم سر ببرد. سرمایه داری می‌خواهد به طبقه کارگر بقبولاند که با این طبقه "منافع مشترک" دارد و به نفع هر دو طرف است که با صلح و آرامش سر یک میز بنشینند و با هم کنار بیایند. سرمایه داری می‌خواهد به طبقه کارگر اثبات کند که بهترین کار، قبول قواعدی است که استثمارگران برای "بازی کار و سرمایه" تعیین کرده‌اند. بنابراین کارگران راهی ندارند جز این که در همین زمین بازی کنند. و گرنه، در مقابل گردباد بنیان کن "جهانی سازی" و "آزاد سازی" و "خصوصی سازی" تاب تحمل نخواهند داشت.

همین فشارها و پیشنهادهای همزمان سرمایه داری جهانی است که خواه ناخواه گرایشی را در صفوف جنبش کارگری همه کشورها به وجود می‌آورد: گرایش ترس و ابهام نسبت به آینده تیره و تاری که در شرف تکوین است. گرایش چنگ انداختن به هر ریسمانی که در این شرایط در دسترس قرار می‌گیرد (یا خیال می‌کنیم که در دسترس مان قرار دارد). بخشی از جنبش کارگری برای فرار از فقر و فلاکت و بیکاری بیسابقه‌ای که بر مبنای دستوره‌های اقتصادی بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی فرا خواهد رسید، به بازی کردن در زمین حریف تمایل پیدا کرده‌اند. طنز اینجاست که تشدید فشارها به مقاومت بیشتر و رشد جنبش خودانگیخته کارگری می‌انجامد. اما بخشی از فعالان جنبش

کارگری از آن نتیجه عکس می گیرند و نسبت به سیاست "سه جانبه گرایی" امیدوارتر می شوند! یعنی دچار این توهم می شوند که سرمایه داری مجبوراست آنان را با پشتوانه این جنبش نوده ای به رسمیت بشناسد و به میر مذاکره دعوت کند. به یک کلام، پیروی از سیاست "سه جانبه گرایی" در شرایط کنونی، نتیجه تشدید فشار، شکل گیری ترس و ابهام در مورد آینده، و توهم نسبت به راه حل های فلابی است. ناگفته نماند که فقدان یک قطب قدرتمند رزمنده و پیگیر کارگری در شرایط کنونی، امکان و فرصت بیشتری برای طرح و تبلیغ اینگونه سیاستها در جنبش کارگری ایران فراهم آورده است.

اما برای درک عمیقتر سیاست "سه جانبه گرایی"، می باید به تاریخچه و سابقه این سیاست در سطح بین المللی و نتایج تاکنونی آن نیز نگاهی بیندازیم. اولاً، نطفه سیاست "سه جانبه گرایی" را دولتهای اصلی نظام امپریالیستی درست بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، برای جلوگیری از نفوذ آن انقلاب و به راه افتادن انقلابات کارگری در بقیه کشورها گذاشتند. این سیاست، هسته مرکزی "سازمان جهانی کار" (ILO) است که در سال ۱۹۱۹ به وسیله امپریالیستهای اروپایی و آمریکایی تاسیس شد. هدف از تاسیس این سازمان چه بود؟ در درجه اول، این سازمان قرار بود که با تصویب یک رشته قوانین مشترک کار برای کشورهای سرمایه داری پیشرفته، خطرات ناشی از شورش و انقلاب را کم کنند. در عین حال، سازمان جهانی کار قرار بود که با ایجاد شرایط کار نسبتاً یکسان در کشورهای مختلف، و با رویکردی درازمدت به تولید و بازتولید نیروی کار، نظام سرمایه داری را به روزتر و کارآمدتر کند. دولت های سرمایه داری که همیشه و در همه کشورها خود را نماینده مردم معرفی می کنند، در این سازمان به عنوان میانجی میان کارگران و کارفرمایان ظاهر شدند. یعنی به عنوان کسانی که با در نظر داشتن منافع کل جامعه، کارگران و کارفرمایان را به سازش و مصالحه می رسانند تا نظم اجتماعی و تولید مختل نشود. سیاست "به مرگ گرفتن تا به تب راضی شدن" جزء ثابت تدابیر سازمان جهانی کار بود. والته این همیشه به معنی این بود که کارگران باید به تب راضی شوند و بسوزند و بسازند. اما کسانی که به عنوان نماینده کارگران در سازمان جهانی کار شرکت می کردند چه نهادهایی بودند؟ فدراسیون های سندیکایی و اتحادیه های کارگری که تحت رهبری رفرمیستی و ارتجاعی و تابع سیاستهای بورژوازی بودند، به نام نماینده کارگران بر سر میز مذاکره نشستند. اینها در واقع نمایندگان اشرافیت کارگری، بخشهای به آب و نان رسیده کارگران کشورهای امپریالیستی، و یا مزدوران مستقیم بورژوازی حاکم بودند. طی سالهای بعد، سندیکاهای تحت نفوذ سوسیال دمکراسی و چپ سازشکار، فعالانه در این سه جانبه گرایی شرکت جسته اند. البته، حتی اگر به فرض محال، سندیکاهای واقعا مستقل و نمایندگان واقعی کارگران هم به جای اینان به سازمان جهانی کار راه می یافتند فرقی نمی کرد. ماهیت و برنامه و ساز و کار این نهاد چنان بوده و هست که هر کس را به پیش برنده سیاست بورژوازی بین المللی تبدیل می کند. جالب است بدانید که طبق مقررات سازمان جهانی کار، حتی در این ترکیب "سه جانبه"، دولت دو نماینده، و کارگر و کارفرما هرکدام یک نماینده دارند! و از آنجا که برتری امپریالیستی باید در همه جا از نظر قانونی هم تثبیت شود، شورای اداره امور این سازمان، از دو گروه با امتیازات متفاوت تشکیل می شود. چیزی شبیه شورای امنیت سازمان ملل. یعنی نمایندگان دولتهای امپریالیستی، عضو دائم شورای اداره امور سازمان جهانی کار هستند و هر دو سال یکبار از بین بقیه دولتها، چند عضو غیر دائم هم انتخاب می شوند!

نتیجه اصلی که از این سابقه و عملکرد می توان گرفت اینست که "سازمان جهانی کار" یک نهاد به شدت سیاسی است. این نهاد به امور سندیکایی و حیطة قوانین کار، در درجه اول به آن خاطر می پردازد که منافع سیاسی معینی را در دنیا تامین و تضمین کند. این نهاد اگر چه در آغاز به کشورهای امپریالیستی می پرداخت، ولی از آنجا که سیاست

جهانی عمدگی پیدا کرد و موج انقلابات درهمه دنیا و به ویژه در کشورهای تحت سلطه بالا گرفت، حیطة تعیین قوانین و مقررات و مداخله و نفوذش را به همه کشورها گسترش داد. سازمان جهانی کار جزئی از سازمان ملل شد و همانطور که دیدیم کوشید در تحولات کشورهای مختلف ایفای نقش کند. اشاره به مهمترین نقش سیاسی که تا به حال این سازمان در اوضاع بین المللی بازی کرده به حد کافی افشاگر و عبرت آمیز است. سازمان جهانی کار یکی از اهرم های مهم بلوک غرب در دوران جنگ سرد علیه بلوک شرق بود که دوشادوش کلیسای کاتولیک، در تثبیت موقعیت و ایجاد فضای فعالیت برای سندیکای "همبستگی" به رهبری لخ والسای (کارگر اما نماینده بورژوازی) نقش مهمی داشت. بله، از دل جنبش های کارگری و به یاری "سازمان جهانی کار" و سیاست "سه جانبه گرایی" آن، چنین چیزهایی هم می تواند سر بلند کند!

برای اینکه به طور ملموس از نتایج عملی و روزمره "سه جانبه گرایی" با خبر شوید می توانید به اخبار مبارزات کارگری در آلمان امپریالیستی یا در ترکیه و برزیل تحت سلطه امپریالیسم نگاه کنید. به محض این که فضای مقاومت و اعتراض کارگری داغ می شود و بوی اعتصاب به مشام می رسد، یا حتی موجی از اعتصابات به راه می افتد، دولت نماینده اتحادیه کارفرمایان و اتحادیه های کارگری را فرا می خواند تا راه کنترل اوضاع را هر چه سریعتر پیدا کنند. راه حل معمول نیز، سرکوب حرکت رادیکال درون جنبش کارگری، فشار بر کارگران مبارزه جوتر و آگاه تر، و تقویت سازشکاران با طرح وعده های موهوم و به اصطلاح پیشنهادات "بینابینی" است. موج که فرو نشست، طرح ها را در بحبوحه سکوت تایید آمیز اتحادیه های کارگری به تدریج پیاده می کنند.

تا اینجا رابطه سیاست "سه جانبه گرایی" را با اهداف و تدابیر سرمایه داری امپریالیستی نشان دادیم که البته کاری لازم است، اما همه ماجرا را بیان نمی کند. واقعیت اینست که این سیاست در هر جامعه معین، و در عرصه مبارزه طبقاتی میان طبقه کارگر و طبقه حاکم، مفهوم و نتایج معینی دارد. اولین حقیقتی را که تبلیغ این سیاست در ذهن کارگران خدشه دار می کند، معنا و ماهیت دولت است. "سه جانبه گرایی"، دولت و کارفرما (سرمایه دار) را جدا از هم تصویر می کند. این تحریف یک واقعیت اساسی است: دولت نماینده طبقات استثمارگر حاکم است. دولت حافظ منافع پایه ای و عمومی نظام سرمایه داری است. دولت دستگاه سرکوب طبقات تحت استثمار توسط طبقات حاکم است. سیاست و به طور کلی سیاستهای نظامی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به حفظ سلطه و حاکمیت طبقات معینی از جامعه خدمت می کند که در تضاد آشتی ناپذیر با اکثریت اهالی قرار دارند. ایدئولوژی دولت طبقاتی، در خدمت تحکیم و توجیه و تقدیس روابط استثمار و موجودیت طبقه استثمار است. اگر کارگران در مورد ماهیت دولت و رابطه آن با طبقات گوناگون درک درستی نداشته باشند، به دفعات با هر تغییر چهره دولت (تغییر حکومتها) و بر پایه شعارها و وعده های "کارگری" و "مردمی" جناح های فریبکار، به کمک و اقدامات بالایی ها چشم امید می بندند. و راه حل واقعی که چیزی جز اتکاء به نیروی پایینی ها و مبارزه آگاهانه و متشکل و منضبط کارگران و زحمتکشانش نیست را گم می کنند. کارگران با پیروی از این سیاست، مرتباً به تب راضی می شوند و حتی در دستیابی به ابتدایی ترین مطالبات اقتصادی و رفاهی خود نیز با هزار مشکل و مانع روبرو خواهند شد. اگر در ذهن کارگران و طبقات محکوم، دولت از ماهیت و مفهوم طبقاتی اش جدا شود، زمینه برای تبعیت و تسلیم توده های مردم به سیاست و ایدئولوژی طبقات حاکم هموارتر خواهد شد. با این درک تحریف شده و مغشوش از دولت، حاکمان خیلی راحتتر می توانند کارگران و زحمتکشانش و ستمدیدگان را زیر پرچم های دروغینی مثل "وحدت ملی" و "منافع ملی" بسیج کنند. حتی می توانند آنان را در شرایط وقوع جنگها و کشمکش های ارتجاعی به گوشت دم توپ خود تبدیل کنند.

اتفاقی نیست که مدافعان سیاست "سه جانبه گرایی" در جنبش کارگری ایران، همزمان از نقشی که تشکیل سندیکاها و فدراسیون های سندیکایی در سراسر کشور می تواند در ایجاد "وحدت ملی" و "مقابله با نیروهای متخاصم به کشور" بازی کند، حرف می زنند. خودشان هم می دانند که سیاست است که همه چیز را رقم می زند. آنان برای ترغیب دولت در به رسمیت شناختن تشکلات کارگری، مجبور شده اند به یک مساله سیاسی چنگ بیندازند. یعنی دولت را قانع کنند که به خاطر کمکی که این اقدام به "وحدت ملی" می کنند به این خواسته گردن گذارند! صاحبان این طرز فکر به کارگران می گویند که اگر حکومت حرکت ما برای ایجاد تشکل مستقل کارگری را سرکوب نکند و اگر نهادهای واقعا کارگری را به رسمیت بشناسد می توانیم یک وحدت ملی بزرگ و واقعی به وجود بیاوریم. اما نکته اینجاست که سرکوب جنبش کارگری و زیر پا نهادن منافع طبقه کارگر، دقیقا همان نقشی است که بر عهده دولت قرار دارد. دولتی که چنین نکند، دولت نیست. این نهایت خودفریبی و عوام فریبی است که فکر کنیم دولت بر اثر فشار از پایین، ماهیت طبقاتی خود را رها خواهد کرد و به نهاد تنظیم کننده روابط بین طبقات تبدیل خواهد شد و همزمان منافع طبقات حاکم و محکوم را اینجا و آنجا نمایندگی خواهد کرد.

اگر قرار است طبقه کارگر و بقیه قشرها و طبقات ستمدیده جامعه به بخشی از خواسته های خود تحت همین نظام و دولت دست یابند، مطمئنا باید راه مقاومت و مبارزه مستقل، رزمنده و رادیکال توده ای را دنبال کنند. این راه در زمینه تشکل یابی و سازماندهی به معنی تلاش برای ایجاد تشکل های متنوع و مستقل کارگری از پایین بدون چشمداشت از مقامات و بدون رجوع به بالایی هاست. این به معنی استقامت و مبارزه همدلانه کارگران آگاه و مبارز برای حفظ و ادامه کاری این تشکل ها با استفاده از تاکتیک های مناسب است. تاکتیک هایی که هم راه فشار و تهدید و سرکوب دولتی را سد کند و هم در زمینه استقلال تشکل ها ذره ای به سرمایه داران و دولت شان باج ندهد. باید تاکید کنیم که تحقق حتی ابتدایی ترین خواسته های کارگران نتیجه چنین مبارزه و چنین تشکل هایی است. به قولی "اصلاحات واقعی و ماندگار، محصول مبارزه انقلابی است." تاریخ در همه کشورها نشان داده که بدون اعتصابات و اعتراضات و مبارزات رزمنده پیگیر و مستقل کارگران، هیچ کارفرما و دولت نماینده کارفرمایی را نمی توان بر سر میز کشاند و آنان را به طور واقعی وادار به عقب نشینی کرد. اگر چنین مبارزه ای پیش شرط طرح مطالبات، بستر طرح مطالبات، و پشتوانه طرح مطالبات نباشد، بر سر میز چانه زنی فقط کلاه گشاد و سرکوب و فلاکت بیشتر نصیب کارگران می شود. این از ابتدایی ترین مطالبات اقتصادی و رفاهی. رهایی کامل و واقعی از چنگال استثمار که جای خود دارد و ابزار و برنامه خود را می طلبد!

بدون شک همه فعالان جنبش کارگری و مدافعان طبقه کارگر، همه کارگران مبارز باید از هر تلاشی که برای بیرون کشیدن خواسته های بر حق کارگری از حلقوم سرمایه داران انجام می شود حمایت کنند. و این شامل مبارزه برای تغییر در قانون کار موجود هم هست. اما این حقیقت هیچگاه نباید خدشه دار شود که در جامعه و نظام طبقاتی، قانون کار یعنی تنظیم قانونی روابط میان استثمارگر و استثمار شونده. از دید منافع دراز مدت طبقه کارگر، در جامعه سرمایه داری قانون کار مترقی وجود نداشته و نخواهد داشت. در همین زمینه، مبارزه برای تحقق خواسته مهم تشکل مستقل کارگری نیز باید بدون چون و چرا مورد حمایت قرار گیرد. اما باید دانست که نهادهایی از قماش "سازمان جهانی کار" و یا نهادهای نماینده سرمایه داری در کشور، هرگز پشتیبان ایجاد تشکل مستقلی به معنای واقعی اش نخواهد بود. آنها طرفدار "تشکل های مستقل کارگری" وابسته به خود هستند! و حتی اگر یک تشکل کارگری واقعا مستقل شکل بگیرد، تمام تلاش خود را برای سرکوب و از هم پاشاندن، و یا فاسد کردن و تسخیر آن توسط نیروهای خود به کار

خواهند گرفت. این هم یکی دیگر از درسهای گرانبهای تاریخ بیش از ۱۵۰ سال مبارزه طبقاتی کارگران در سراسر دنیاست.

فردا از آن طبقه کارگر است!

مهر ۱۳۸۶

### چگونه اول ماه مه ۱۸۸۶ در تاریخ جاودانه شد

روز شمار یک نبرد انقلابی

کارگران شیکاگو، مشعل بدست در شب خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند:

”میلیونها زحمتکش بپا می خیزند/ ببینید به خیابان آمده اند/ مستبدین بخود می لرزند/ قدرتشان را بر باد می بینند“

سالهاست که روز جهانی کارگر با حضور صفوف رنگارنگی از نیروهای طبقاتی گوناگون و حتی متخاصم در خیابانهای دنیا برگزار می شود. بورژوازی که هیچگاه قادر به پاک کردن این روز مبارزاتی از ذهن پرولترها و توده های تحت ستم و استثمار در سراسر جهان نشده همواره کوشیده آن را بی محتوا کرده و از آن یک جشن بی آزار بسازد. آنچه یاریگر طبقات حاکمه در اینکار شده، روایات ناقص یا تحریف شده از اول ماه مه و نبرد کارگران شیکاگو است. مبارزه عظیم ماه مه ۱۸۸۶ مبارزه ای صرفا صنفی و اقتصادی با ظاهری مسالمت جویانه نبود. اول ماه مه ۱۸۸۶ صحنه مظلومیت کارگر نبود. بلکه نمایانگر صلابت و جسارت و قهرمانی کارگران شورشگری بود که بخشا مسلح بودند.

از سال ۱۸۷۱ شروع می کنیم. در آن سال کمون پاریس، فرانسه و کل اروپا را به لرزه درآورد. کارگران و زحمتکشان پاریس جرئت این را به خود دادند که جامعه را از طریق بدست گیری قدرت سیاسی در یک جهت تازه، یعنی بر مسیر از میان بردن طبقات، هدایت نمایند. طبقات حاکمه اروپا موقتا از تضادهای درونیشان دست کشیده، متفقا به جنبش طبقه کارگر حمله بردند. آنها بیرحمانه سنگرهای توده های کارگر و زحمتکش را با توپ درهم کوبیده، کارگران

قهرمان پاریس را اسیر ساخته و بسیاری از آنان را در خیابانها تیرباران کردند. در سال ۱۸۷۸ دولت پروس (آلمان فعلی) یکرشته قوانین شدیداً ضد سوسیالیستی به تصویب رساند و حزب کارگری را غیر قانونی اعلام کرد. در انگلستان دولت حربه ای دیگر را علیه انقلاب کارگری به کار گرفت و بخش قابل توجهی از طبقه کارگر با رشوه های حاصل از سودهای مستعمراتی تخدیر کرد. در نتیجه بخشی از طبقه کارگر پشتیبان حفظ وضع موجود شد. بنظر می رسید که شعله های سرخ برخاسته از کمون پاریس خاموش شده است. اما ناگهان فریاد تازه جنگ طبقاتی، سکوت را بهم زد: اینبار از یک گوشه دور افتاده و غیر قابل انتظار در آخرین نقطه آمریکای شمالی، در شیکاگو، در محله ای که "دنیای متمدن اروپا" نامش را تا بحال نشنیده بود. محله "هی مارکت" لبریز بود از کارگران مهاجر آلمانی، هلندی، لهستانی و رومانیایی و دیگران. آگاهی طبقاتی را کارگران آلمانی به آنجا برده بودند.

یکسال پس از کمون پاریس، در زمستان ۱۸۷۲ هزاران نفر بخاطر آتش سوزی بزرگ شیکاگو بی خانمان و گرسنه بر جای مانده بودند. هزاران نفر برای گرفتن کمک دست به تظاهرات زدند. در دست بسیاری از آنها پرچمهایی دیده می شد که رویش نوشته شده بود: "یا خون یا نان". در سال ۱۸۷۷ اعتصاب بزرگی از سوی کارگران راه آهن انجام گرفت. بزودی این اعتصاب، کل کارگران راه آهن در سراسر آمریکا را فراگرفت. بسیاری از افراد رادیکال که در رهبری این اعتصابات بودند از میان کارگران آلمانی بودند که سابقاً با مارکس و انگلس تماس داشتند. آلبرت پارسون یکی از آنان بود که تجربه دو جنبش را داشت: جنبش اروپا و جنبش ضد برده داری در آمریکا. خود او در آمریکا به دنیا آمده بود. اعتصابات بزرگ سال ۱۸۷۷ سرانجام با سرکوب پلیس از هم پاشید. در آن سال هر دو طبقه متخاصم می دانستند که جنگی دیگر در کار است. سرمایه داران از این هراس داشتند که در آمریکا هم نظیر پاریس، کمون برپا شود. بنابراین هیئت حاکمه تدارک سرکوب را می دید. کارگران از نظر سیاسی و نظامی تدارک می دیدند. اجتماعات مخفی بحث و تشکل در سطحی عالیتر برگزار می شد. در آن زمان اتحادیه های کارگری نیمه قانونی بودند و جلسات آنها مخفیانه تشکیل می گشت. پلیس در هر فرصتی رهبران را دستگیر می کرد و مورد ضرب و شتم قرار می داد. آن روزها، اعتصاب کردن به معنای وارد جنگ شدن با قدرت حاکم بود. در چنان اوضاعی شهر شیکاگو زادگاه مصافی سخت شد: مصافی که کارگران انقلابی در هسته رهبری "اتحادیه مرکزی کارگری" هدایتش می کردند. در سال ۱۸۷۵ این اتحادیه قطعنامه ای را به تصویب رساند. در بخشی از این قطعنامه آمده بود: ما فوراً از طبقه کارگر می خواهیم که خود را

مسلح سازد. تنها با ابزار قهر می توان در مقابل استثمارگران صف آرائی کرد. این قطعنامه به روی کاغذ نماند. طولی نکشید که دهها واحد از توده های مسلح کارگر تشکیل شد. وقتی بورژوازی متوجه ماجرا شد، عناصر مبارز را اخلاص گر نامید.

متاسفانه تنها حزب متشکل کارگری آن زمان در آمریکا، رفرمیست بود. این حزب معتقد بود که کارگران مسلح، وجهه حزب را خدشه دار می کنند. تفکر حاکم بر جنبش کارگری شیکاگو را می توان در بیانیه "اتحادیه انترناسیونال کارگران" مشاهده کرد. در آن بیانیه چنین آمده بود: "این سیستم ناعادلانه و جنایتکار است و لازمست که بطور کامل و بهر طریق ممکن منهدم شود." تهییج به منظور سازماندهی، و سازماندهی به منظور قیام. این عبارت، فشرده راهی است که طبقه کارگر اگر می خواهد زنجیرهایش را بگسلد، باید بپیماید. "این مواضع، بدون شک خبر از فضای انقلابی عمومی موجود در کل جنبش کارگری آن دوران می داد. آیا این تاکید بر ضرورت بکارگیری قهر، نقطه ضعف آن جنبش بود؟ نه. اگر قرار است نقطه ضعفی در آن جنبش جستجو شود، باید به گرایش دنباله روی و تسلیم به حرکت خودانگیخته موجود در رهبرانش توجه کرد. آنها اعتقاد داشتند که تنها اتحادیه های مستقل کارگری می توانند محل مناسبی برای عمل انقلاب باشند. آنها بدنبال یک نظم خودبخودی بودند، نه یک دولت انقلابی نوین. هدف آنها در هم شکستن قدرت دولتی بود، اما نقشه اداره دولت نوین انقلابی را در اختیار نداشتند.

بدین ترتیب صفوف جنبشی که پس از سرکوب سال ۱۸۷۷ مجدداً سربلند کرد، حول ایده قهر گسترش یافت. در عین حال یک مطالبه معین به مرکز مطالبات کارگران تبدیل شده بود و آن خواست روزکار هشت ساعته بود. در سال ۱۸۸۴ یکی از چند شبکه سراسری اتحادیه ها فراخوان روز مبارزه را اعلام نمود. این سازمان، "فدراسیون صنف سازمان یافته و اتحادیه ای کارگران" نام داشت. این فراخوان با پشتیبانی عظیمی روبرو شد. جنبش عظیمی براه افتاد. بطور مثال تعداد اعضا سازمان "رسته های کار" در عرض یکسال از ۱۰۰ هزار به ۷۰۰ هزار نفر در تابستان ۱۸۸۶ افزایش یافت. دلیل این استقبال عظیم توده ای واضح بود. در آن دوران ۱۸ ساعت کار در روز معمول بود. کارگران تا سرحد مرگ کار می کردند. بیکاری، گرانی و گرسنگی بیداد می کرد. کارگران برانگیخته شده در خیابانها این سرود را می خواندند:

می خواهیم همه چیز را واژگون کنیم/ از زحمت کشیدن برای هیچ خسته ایم/ از بدست آوردن لقمه ای ناچیز/ تنها برای روز بعد، بدون حتی ساعتی برای تفکر، خسته ایم.

در سال ۱۸۸۵ اعلامیه زیر در صفوف کارگران آمریکا دست بدست می گشت. این اعلامیه از طبقه کارگر آمریکا می خواست که در اول ماه مه ۱۸۸۶ دست به عمل بزند: "یک روز شورش - نه آرامش. روزی که حرف، حرف سخنگویان لاف زن دم و دستگاهی نیست که طبقه کارگر را به بند کشیده است. روزی که طبقه کارگر قوانین خویش را بر پا می دارد و قدرتش را بکار می برد که این قوانین را به اجرا درآورد. قوانینی که تماما خلاف رضایت و موافقت ستمگران و حکمرانان که سرنوشت کارگران را در دست دارند، است. روزی که نیروی عظیم زحمتکشان متحد در برابر قدرتی که امروز بر سرنوشت همه خلقها حکم می راند صف آرائی می کند. روزی که لذت هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت و هشت ساعت برای هر کاری به اختیار خود ما، احساس می شود."

سال ۱۸۸۶ سالی "دیوانه وار" بود. اعتصابات همه جا را فرا گرفت. همانطور که مورخان اذعان می دارند از دو ماه قبل از اول ماه مه، همگان بارها عبور واکنشهای پر از مهمات و مسلسل را بچشم می دیدند. خیلی ها تکرار کمون پاریس را پیش بینی می کردند. در نوزدهم مارس ۱۸۸۶، نشریه آلمانی زبان "کارگر" در آمریکا نوشت: "اگر ما هر چه زودتر خود را برای انقلابی خونین آماده نکنیم، میراثی جز فقر و بردگی برای فرزندانمان بر جای نخواهیم گذاشت. بنابراین خود را برای انجام انقلاب مجهز کنید." قبل از روز موعود مبارزه سراسری، هر هفته راهپیمائی هائی تحت شعارهای "زنده باد انقلاب سوسیالیستی" "سرنگون باد تخت و بارگاه و خزانه" "کارگران مسلح شوید" برگزار می شد. راهپیمایان مشعل به دست در شب خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند: "میلیونها زحمتکش بپا می خیزند، ببینید به خیابان آمده اند. مستبدین بخود می لرزند، چرا که قدرتشان را بر باد می بینند."

درست یک شب قبل از واقعه اول ماه مه، روزنامه "کارگر" هشدار داد: "طبق اطلاع، یکی از رفقا به هنگام دستگیری لیست بلند بالائی از اعضا همراهش بوده و تمام آن رفقا نیز دستگیر شده اند. بنابراین: لیست عضویتها و دفاتر یادداشتها را از جیبتان بیرون آورید. تفنگهایتان را تمیز کنید. انبار مهمات خود را کامل کنید. قاتلین مزدور سرمایه داران، پلیس و گاردش آماده جنایتند. هیچ کارگری نباید دست خالی از خانه بیرون بیاید."

در دیترویت ۱۱۰۰ کارگر به مدت هشت ساعت راهپیمائی کردند. در نیویورک ۲۵۰۰۰ نفر از برادوی به طرف میدان اتحاد راهپیمائی کردند. در عین حال ۴۰ هزار کارگر نیویورکی در حال اعتصاب بودند. در سین سیناتی یک کارگر شروع راهپیمائی را چنین تصویر کرد: "تظاهر کنندگان فقط پرچم سرخ حمل می کردند و تنها سرودی که می خواندند سرود آربایتر (کارگران) و مارسه یز. یک هنگ کارگران با ۴۰۰ تفنگ اسپرینگ فیلد در صف اول تظاهر کنندگان قرار داشتند." در لوئی ویل کنتاکی بیش از ۶۰۰۰ کارگر سیاه و سفید از وسط پارک ملی عبور کردند و بدین ترتیب ممنوعیت ورود غیر سفیدان به پارک را عامدانه شکستند. در شیگاگو که دژ شورش بود، دست کم ۳۰ هزار نفر به خیابانها ریختند. تمام قطارها از کار ایستاده بودند، بنادر را تعطیل کرده بودند. رهبران محافظه کار به حاشیه رانده شده بودند. خیابان میشیگان پر بود از پرولترها و خانواده هایشان. همه بهترین لباسهای خود را پوشیده بودند. اما ظاهر روز تعطیل، گول زننده و موقتی بود. پلیس مسلح روی پشت بامهای مسلط بر صحنه و پشت دیوارها سنگر گرفته و آماده جنگ بود. پلیس هر کجا که کارگران اجتماع کرده بودند را مورد حمله قرار می داد. نقطه انفجار اول ماه مه در کارگاه مک گورمیک بود. اینجا از اواسط زمستان در اعتصاب بسر می برد، ولی گله های اعتصاب شکنان برهبری پلیس کماکان در کارخانه بودند. در دوم ماه مه، اسپایز، رهبر کارگران قرار بود دوباره برایشان سخنرانی کند. هنگامیکه حدود ۶۰۰۰ کارگر به سخنرانی او گوش می دادند، چند صد نفر به پیشواز اعتصاب شکنانی که تازه داشتند از سر کار برمیگشتند رفتند تا حسابشان را برسند. روزنامه "کارگر" بتاريخ ۴ ماه مه نوشت: "ناگهان صدای گلوله از نزدیک کارخانه بگوش رسید. حدود ۷۵ قاتل قوی هیکل که توسط یک فرمانده چاق پلیس رهبری می شدند بدان سمت حرکت کردند. سه خودرو پر از وحشی های حامی نظم و قانون نیز آنان را همراهی می کردند. در نبرد میان کارگران مسلح به سنگ علیه پلیس مسلح به سلاح گرم، صف کارگران ناگهان بهم خورد. بمبی پشت سر کارگران منفجر شد. دست کم دو کارگر کشته شدند. بسیاری، از جمله چند کودک، مجروح شدند. در ظرف چند ساعت اعلامیه خشمگینانه ای که به امضا اسپایز رسیده بود در محلات فقیرنشین کارگری دست بدست میگشت: "کارگران مسلح شوید صاحبکاران نیروی خونخوار خود یعنی پلیس را علیه ما بکار گرفتند. شش نفر از برادران ما عصر امروز در کارگاه مک گورمیک کشته شدند. آنها فقیران بیچاره را کشتند چرا که جرات کرده بودند دستورات روسا را زیر پا گذارند. همچون هر کول افسانه ای بپا خیزید و غول پنهانی که میخواهد شما را نابود کند، از میان بردارید. ما از شما میخواهیم که مسلح شوید! مسلح!"

روز بعد یعنی سوم ماه مه، گسترش اعتصاب پر معنا بود. در سطح کشور نزدیک به ۳۴۰ هزار کارگر به جنبش پیوسته بودند و ۱۹۰ هزار نفر از آنها در اعتصاب بسر می بردند. در شیکاگو ۸۰ هزار کارگر به خیابانها ریختند. هنگامی که چند صد زن دوزنده به خیابان آمدند تا به تظاهرات بپیوندند، روزنامه ارتجاعی شیکاگو تریبون علیه شان زوزه کشید و آنها را "سلیطه های بی چاک و دهن" نامید. جانور سرمایه داری واقعا چنگ و دندان نشان داده بود. هزاران نفر در صدد پاسخگوئی بودند. یک اجتماع توده ای در میدان "هی مارکت" برای عصر چهارم ماه مه فراخوانده شد. سازماندهان تظاهرات نگران از کمین دشمن، مکان باز بزرگی را در نظر گرفته بودند که در رو زیادی داشت. پس از طرح اختلاف نظرات فراوان، اسپایز توانست سازماندهان گردهم آئی "هی مارکت" را قانع کند که فراخوان تظاهرات مسلحانه را پس گرفته و بجای آن سعی کنند تا می توانند وسیع ترین مردم را به تظاهرات بکشانند. صبح روز ۴ ماه مه پلیس به یک ستون سه هزار نفره از اعتصاب کنندگان حمله کرد. اجتماعات در تمام شهر برپا شد. هنوز عصر نشده بود که میدان "هی مارکت" از ۳ هزار کارگر انباشته شد. سخنرانان مرتبا از روی واگن ها سخنرانی می کردند. بعد باران شروع شد. حاضرین می خواستند پراکنده شوند. در حالیکه فقط چند صد نفر در میدان باقی مانده بودند، سر و کله دسته ای متشکل از ۱۸۰ پلیس تا بدنشان مسلح پیدا شد. یک افسر پلیس به کارگران دستور داد که متفرق شوند. اما پاسخ شنید که اجتماع کارگران، قانونی و مسالمت آمیز است. آخر سر پلیس برگشت و به افرادش دستوری دهد. در این هنگام ناگهان بمبی در صف پلیس منفجر شد. و سپس آنها منطقه را زیر آتش گرفتند. در نتیجه چندین نفر کشته و صدها تن مجروح شدند. در این ماجرا، هفت پلیس نیز کشته شدند.

طبقه حاکمه از این واقعه به عنوان بهانه ای برای انجام تعرضی که از قبل طراحی کرده بود، استفاده کرد و در رسانه گروهی اینطور تبلیغ کرد. روزنامه های سراسر کشور به آتش افروزی دیوانه وار پرداختند. آنها خواستار اعدام همه "اخلال گران" شدند. سر تیترو روزنامه ها چنین بود: "جانوران خونخوار.... اوباش سرخ".

در "میلواکی" گارد دولتی با کشتاری خونین به تظاهرات پنج ماه مه پاسخ داد. پنج کارگر لهستانی و یک کارگر آلمانی بخاطر نقض حکومت نظامی به خاک افتادند. در شیکاگو زندانها مملو از هزاران انقلابی و اعتصابی گشت. بسیاری به هنگام بازجوئی مورد شکنجه قرار گرفتند. از روی لیست اعضای اتحادیه ها، پلیس به خانه هایشان حمله برد. چاپخانه کارگران مورد حمله قرار گرفت. همه اعضای چاپخانه روزنامه "کارگر" دستگیر شدند. پلیس هر چه در

دست داشت، از مهمات گرفته تا اسلحه، از شمشیر تا چماق، از نشریه تا پرچم سرخ، از دینامیت تا بمب را بعنوان مدرک به نمایش گذاشت. رهبری انقلابی کارگران در چنگال بورژوازی اسیر بود.

طبقه حاکمه در همان ماه مه ۱۸۸۶ محاکمات را آغاز کرد. اتهام: قتل پلیس. متهمان: اعضای رهبری آی. دبلیو. پی. آ. (اتحادیه انترناسیونال کارگران) به نامهای اوت، اسپایز، مایکل شوآب، ساموئل فیلدن، آلبرت پارسون، آدولف فیشر، جرج انجل، لوئی کینگ و اسکار نیب. متهمین را با وجود آنکه از گروه های مختلف بودند یکباره با هم محاکمه نمودند. در طول محاکمه هیچ کس نتوانست حتی یک دلیل بیاورد که افراد فوق الذکر در پرتاب بمب شرکت داشته اند. از اینها فقط دو نفرشان در تظاهرات هی مارکت شرکت داشتند. محاکمه ماهها بدرازا کشید. چندین کارگر را با رشوه خریدند تا شهادتهای زشت و نفرت انگیز علیه رهبران جنبش ایراد کنند. در سراسر دادگاه، قضات سعی کردند محاکمه را یک محاکمه جنائی جا بزنند. اسپایز در دفاعیه اش از عقاید انقلابی خویش دفاع کرد و در آخر چنین گفت: "خب، اینها عقاید من است. اگر شما فکر می کنید می توانید این عقاید را که هر روز بیشتر ریشه می دواند درهم شکنید، اگر فکر می کنید که با زندانی کردن ما می توانید به عقاید ما ضربه بزنید، اگر فکر می کنید که مرگ جزای گفتن حقیقت است، پس من با سربلندی و جسارت بهای گزاف آنرا می پردازم! جلادتان را صدا کنید!"

لینک بیست و یکساله اعتراض خود را چنین بیان کرد: "من تکرار می کنم که دشمن نظم موجودم و تکرار می کنم که با تمام قدرت تا زمانیکه نفس در سینه دارم با این نظم نبرد می کنم. من از شما متنفرم! از نظمتان بیزارم، از قوانین شما، از اقتدار مستبدانه شما، متنفرم. مرا بدین خاطر بدار بیاویزید!"

دادگاه هفت نفر را محکوم به مرگ کرد. اما جنبش بزرگی در دفاع از آنان براه افتاد. جلسات زیادی در سراسر جهان به دفاع از آنان برگزار شد: در فرانسه، هلند، روسیه، ایتالیا، اسپانیا، و در تمام ایالات آمریکا. در آلمان، بیسمارک آنقدر از عکس العمل کارگران نسبت به وقایع "هی مارکت" بیمناک شد که برگزاری تمام جلسات عمومی را ممنوع اعلام کرد. وقتی زمان اعدام نزدیک شد محکومیت دو نفر به حبس ابد تخفیف یافت. جسد لوئی کینگ در زندان پیدا شد. سرش با دینامیت منفجر شده بود. معلوم نشد که در اعتراض به سیستم خودکشی کرده یا او را به قتل رسانده اند. روز ۱۱ نوامبر ۱۸۸۶ که بعدا جمعه سیاه نام گرفت، برای اعدام رهبران جنبش انقلابی کارگران در نظر گرفته شده

بود. روزنامه های شیکاگو شایعاتی را در مورد خطر برپائی جنگ داخلی پخش کردند. بنظر می آمد که نقشه هائی برای حمله به زندان جهت آزاد کردن محکومان موجود بود. اما زندانیان خواستار شدند که این کار صورت نگیرد. سرانجام در روز موعود، هنگام ظهر، اسپایز، انجل، پارسون و فیشر با پیراهن سفید در محوطه زندان ظاهر شدند. اسپایز در حالیکه جلادان چشم بند سفید را بر سرش می کشیدند چنین گفت: ”روزی خواهد آمد که سکوت ما از زوزه های امروز شما قدرتمندتر شود.“ بعد از او پارسون فریاد زد: ”کلانتر باتون! بگذار صدای خلق شنیده شود.“ صدای پارسون را با باز کردن دریچه زیر پایش قطع کردند! مراسم تشییع جنازه رهبران جانباخته جنبش انقلابی کارگران با حضور نیم میلیون نفر برگزار شد. به خیابان آمدن نیم میلیون نفر، بذر وحشت را در دل بورژوازی کاشت. فردا از آن طبقه کارگر است!

کارگر قهرمان، رهبر زحمتکشان، پر توان پر خروش، علیه دولت سرمایه دار

(جمعی از فعالین کارگری)

اردیبهشت ماه ۱۳۸۵

اول ماه مه امسال چه چیزهایی را نشان می داد؟

گرد هم آیی ها و تظاهرات گوناگونی که امسال در نقاط مختلف کشور به مناسبت روز کارگر بر پا شد، با اعتراض خشمگینانه کارگران به وضع دستمزدها و قراردادهای ناعادلانه کار، با اعتراض به فقر و فلاکت و بیکاری، با اعتراض به فشارها و سرکوب های دولت سرمایه داران علیه جنبش و فعالین کارگری رقم خورد. در عین حال، این مبارزات به صحنه اعلام همبستگی کارگران با خواسته ها و مبارزات معلمان کشور و نیز پشتیبانی بخش رادیکال و چپ جنبش دانشجویی از جنبش طبقه کارگر تبدیل شد .

گرد هم آیی ها و تظاهرات امسال در شرایطی برگزار شد که دولت حامی سرمایه دار فشار زیادی را برای تضعیف جنبش کارگری اعمال می کرد. دستگیری فعالین این جنبش و مشخصا محمود صالحی چهره سرشناس و محبوب کارگران کردستان، اعزام گسترده افراد حراست کارخانه ها به تجمعات کارگری با هدف ایجاد رعب و وحشت، استقرار نیروهای انتظامی و پست های بازرسی، تهیه عکس از توده های کارگر و خانواده های آنان به قصد پرونده سازی، بخشی از اقدامات دولت علیه جنبش کارگری بود. اوج این اقدامات را در روز ۱۱ اردیبهشت شاهد بودیم. از یک طرف به کمک گردانندگان "خانه کارگر" کوشیدند خواسته ها و مطالبات کارگران را محدود، و نارضایتی و خشم کارگران جان به لب رسیده را مهار کنند. و از طرف دیگر، نیروهای سرکوب را با ابزار و تاکتیک های مختلف، گروه گروه به خیابان فرستادند تا صدای مقاومت و حق طلبی جنبش کارگری را خاموش کنند. اما موفق نشدند. به هیچ وجه موفق نشدند. تظاهرات اول ماه مه در تهران و سنج برگزار شد. جنبش کارگری به میدان آمد و شعارهایش را فریاد کرد. مورد هجوم و ضرب و شتم قرار گرفت. دستگیری داد. ولی پا پس نکشید.

اول ماه مه امسال، در درجه اول آزمون عزم و اراده مبارزاتی برای جنبش کارگری بود و از این آزمون سر بلند بیرون آمد. مبارزات این روز نشان داد که ظرفیت نهفته مبارزاتی توده های کارگری چقدر بالاست و با تکیه به آن چه کارها که نمی توان کرد!

اول ماه مه امسال، صحنه شکل گیری اتحاد فعالین جنبش کارگری و همراهی بخش قابل توجهی از کارگران معترض و مبارز در عمل بود. حضور و اعلام همبستگی گروهی از دانشجویان و زنان و معلمان آگاه و آزادیخواه در این تظاهرات باعث تقویت این اتحاد مبارزاتی شد.

اول ماه مه امسال، نمایانگر ضعف و دردهای حامیان و حافظان نظام استثمار و ستم هم بود. ابزار سرکوب و نمایش های رزمی آنها، زحمتکشان مصمم را به وحشت نمی انداخت. هجوم پلیس به تظاهرات برای پراکنده کردن صفوف فشرده مردم و دستگیر کردن مبارزان را جمعیت با هوشیاری و قاطعیت پاسخ می داد و ناکام می گذاشت. توجه و همدلی رهگذران نسبت به کارگران و مخالفت آنان با سرکوب و ضرب و شتم، دست و پای نیروی انتظامی و واحدهای

ویژه ضد شورش را بسته بود. فقط آرزو می کردند که این ماجرا هر چه زودتر تمام شود و در دسرهای بیشتری پیش نیاید.

### نقاط ضعف ما در اول ماه مه امسال چه بود؟

در روز طبقه جهانی کارگر، همه ما به خیابان آمدم و برای افزایش دستمزد و علیه قراردادهای موقت کار شعار دادیم، اما حق کشی و بی عدالتی و جنایتی که همین روزها بغل گوشمان می گذرد و سیاست روز دولت حامی سرمایه دار است را نادیده گرفتیم. ما فراموش کردیم در حمایت از کارگران و زحمتکشان مهاجر افغانستانی که در معرض استثمار شدید، سرکوب و اخراج قرار دارند چیزی بگوییم. ما فعالین کارگری که باید بخش آگاه و پیشرو و تاثیرگذار بر توده های کارگر باشیم خواسته یا ناخواسته در این مورد غفلت کردیم. تا این تصور غلط و مضر همچنان در بین کارگران و مردم حاکم باشد که مهاجران افغانستانی جای ما را تنگ کرده اند. آیا می توانیم ادعای حق طلبی کنیم اما وقتی که در برابر ما حقوق ابتدایی زحمتکشانی که از کشور و ملتی دیگر هستند لگدمال می شود، هیچ نگوییم؟ بعضی از ما به فکر آن بودیم که با رسانه های غربی مصاحبه کنیم و از رنج خود بگوییم، به فکر آن بودیم که از این یا آن بند مقاوله های "سازمان جهانی کار" دفاع کنیم، به فکر آن بودیم که خواسته های خود را به گوش مجامع بین المللی برسانیم، به فکر آن بودیم که برای "خود" حمایت و همبستگی بین المللی کسب کنیم و برای این کار خطاب به "هم طبقه ای ها" خود در سراسر دنیا اعلامیه بدهیم، ولی خواسته های صدها هزار زن و مرد و کودک استثمار شده افغانستانی را نادیده گرفتیم. (۱)

در تجمع ورزشگاه شیروودی و به ویژه در تظاهرات غیرقانونی و خودجوش خیابان مفتوح، تعداد زنان کارگر چشمگیر بود. ولی ما فعالین کارگری که متناسفانه اکثریت قریب به اتفاقمان را مردان تشکیل می دهند، به فکر مطرح کردن شعارهایی که خواسته ها و شرایط ویژه زنان کارگر را بیان کند و به طور کلی ستم ها و فشارهای ویژه ای که در اجتماع، در محیط کار و در خانواده بر همه زنان اعمال می شود را بر ملا و محکوم کند نبودیم. دریغ از حتی یک شعار! با این همه کم نبودند زنان کارگر جوان و میانسالی که از ابتدا تا انتهای راهپیمایی شعار دادند، نیروی انتظامی را به عقب نشاندند و مردم رهگذر را به حمایت از تظاهرات دعوت کردند. حضور زنان در میانه میدان، مثل همیشه روحیه

همدلی و احساس حقانیت مبارزه را در توده هایی که ناظر این صحنه پر شور بودند برانگیخت. نیروهای سرکوبگر از مشاهده این همه کارگر زن که بازو در بازوی کارگران مرد پیشروی می کردند و شعار می دادند بهت زده شده بودند. در چنین اوضاعی آیا ما فعالین و تشکل های مستقل می توانیم صرفا با ذکر نامی از زنان در قطعنامه های اول ماه مه از خود رفع تکلیف کنیم؟ (۲) آیا با چنین رفتار عقب مانده ای می توانیم خود را نیرویی پیشرو و آگاه معرفی کنیم؟ آن هم در دوره و زمانه ای که حتی دار و دسته حکومتی و فریبکار "خانه کارگر" در قطعنامه اش یک بند را به شرایط زنان کارگر اختصاص داده است؟.

یکی از سیاستهای اقتصادی که به جدیت در دستور کار نظام سرمایه داری در ایران قرار گرفته تسریع و تشدید برنامه خصوصی سازی است. این روزها هر مقام دولتی و یا هر اقتصاددان طرفدار سرمایه داری که بخواهد از اقتصاد حرف بزند، از ضرورت اجرای فوری اصل ۴۴ قانون اساسی صحبت می کند. ولی ما فعالین کارگری در طرح شعارها و خواسته های خود، این سیاست اقتصادی و نتایج ویران کننده ای که برای طبقه کارگر و قشرهای تهیدست جامعه به دنبال دارد را مسکوت گذاشتیم. انگار نه انگار خبری هست! انگار نه انگار که نهادهای سرمایه داری جهانی از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی گرفته تا سازمان تجارت جهانی، همین سیاست را به دولت های طرف معامله خود دیکته کرده اند و در سراسر دنیا باعث بیکارسازی های وسیعتر، قراردادهای ناعادلانه تر، فقر و فلاکت گسترده تر، و فراگیر کردن فساد و فحشا شده اند. ما حتی چشم و گوشمان را بر تهدیدهای مقامات قضایی و انتظامی علیه کارگران بسته ایم. اینها دارند به روشنی اعلام می کنند که اعتراضات کارگری علیه عواقب اقتصادی و اجتماعی خصوصی سازی را تحمل نخواهند کرد و با سرکوب جواب خواهند داد، چون "امنیت سرمایه" و "آرامش سرمایه داران" چنین حکم می کند. آیا ما با سکوت در مقابل فجایعی که در راهست و بسیار تکان دهنده تر از زندگی فاجعه بار کنونی کارگران و زحمتکشان خواهد بود، خود را به کوچه علی چپ نزده ایم؟ اصلا به این فکر می کنیم که تشدید جهش وار فقر و فلاکت و بیکاری، چه تاثیری بر کیفیت زندگی و مبارزه طبقه کارگر خواهد گذاشت و احتمال چه عکس العمل ها و مقاومت ها و خیزش هایی را پدید خواهد آورد؟ آیا با این بی توجهی، می توانیم خود را برای تاثیرگذاری بر چنان مبارزاتی آماده کنیم؟ رهبری آن مبارزات پیشکش! آیا می توانیم طبقه کارگر را حتی در مبارزه به خاطر حفظ سطح معیشت امروزی، آماده و آگاه کنیم؟ شاید دچار این توهم شده ایم که در جریان خصوصی سازی، سرمایه گذاران و بانک ها و موسسات

خارجی خواهند آمد، کارها را نظم خواهند داد و مناسبات کارگر - کارفرما را قانونمند خواهند کرد. شاید به این فکر افتاده ایم که برنامه خصوصی سازی، دست نهادهای بین المللی مثل "سازمان جهانی کار" را در عرصه ایران بازتر و دورنمای تنظیم روابط منطقی در عرصه کار را نزدیکتر می کند. شاید به اصطلاح واقع بین شده ایم و می خواهیم به سیاست "سه جانبه گرایی" (همکاری کارگر - دولت - کارفرما در چانه زنی، تعدیل شرایط و بهبود قوانین کار) رضایت بدهیم. شاید به غلط، تناسب قوای مبارزه طبقاتی را بیش از حد به ضرر طبقه کارگر ارزیابی می کنیم و به امکان پیشروی جهش وار جنبش کارگری باور نداریم.

در بیانیه های اول ماه مه امسال، بخشی از ما کوشیدیم ضرورت پرداختن کارگران به سیاست را مطرح کنیم و از جدایی ناپذیری مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی بگوییم. کوشیدیم با رجوع به بیش از ۱۵۰ سال مبارزه طبقه کارگر و طبقه بورژوازی در سراسر دنیا بر آشتی ناپذیر بودن تضادهای طبقاتی تاکید بگذاریم. کوشیدیم در دنیای امروز، ضرورت تشکل انقلابی و نبرد انقلابی طبقه کارگر را برجسته کنیم. نیت ما پاک بود، اما به کارگران نشانی غلط دادیم! نوشتیم که "پرچم این نبرد انقلابی در اعتصابات کارگری انگلیس و آلمان، اعتصاب معلمان نروژ، معدنکاران مکزیک، بولیوی، آمریکا، کره جنوبی و هند، و اعتصاب کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی و سایر بخشهای طبقه کارگر در ایران در اهتزاز است." (۳) یعنی مبارزاتی را نمونه نبرد انقلابی طبقه کارگر معرفی کردیم که حتی رهبران و سازمان دهندگانش هم چنین ادعایی ندارند! نه فقط این، که رهبرانش هرگونه تلاش برای تدارک و سازماندهی انقلاب در جوامع خود را بی ثمر، زیانبار و از مد افتاده قلمداد می کنند! با این ارزیابی غلط، یا داریم دل خودمان را خوش می کنیم و آرزوهایمان را به جای واقعیات می نشانیم. و یا دچار یک اشتباه قدیمی شده ایم: یعنی هر مبارزه ای را به صرف شرکت کارگران در آن انقلابی تلقی می کنیم. یعنی مرز میان مبارزات اصلاح طلبانه ای که در بسیاری موارد بر حق و لازم هم هست را با نبرد انقلابی طبقه کارگر مخدوش می کنیم. سؤال مهمتری که باید از خودمان بکنیم اینست: چرا نمی توانیم در دنیای امروز نبرد انقلابی طبقه کارگر را در بطن جنبش های رادیکال ضد سیستم، مبارزات آزادیخواهانه و رهائیبخش، و انقلابات قهرآمیزی که در جوامع مختلفی جریان دارد تشخیص دهیم، ولی مبارزات رفرمیستی فوراً چشمان را می گیرد؟

یکی از شعارهای مهم ما در اول ماه مه امسال "تشکل مستقل حق مسلم ماست" بود. اکثر قریب به اتفاق فعالین کارگری و نیروهای پشتیبان جنبش کارگری بر این خواسته بر حق تاکید گذاشتند. اما به نظر می آمد که بخشی از ما به مفهوم این شعار عمیقاً پی نبرده ایم. ما بارها گفته ایم و نوشته ایم که تشکل مستقل یعنی مستقل از دولت سرمایه دار و کارفرما و نهادهای نماینده نظام سرمایه داری. باید از خودمان بپرسیم که آیا این معیار را فقط برای تشکل کارگران در ایران قبول داریم؟ آیا تشکل مستقل حق مسلم هم طبقه ای های ما در بقیه کشورها نیست و نباید باشد؟ آیا سرمایه داری فقط در ایران نهادهای ضد کارگری به نام کارگر درست کرده است؟ پس چرا وقتی که به فکر پیام دادن به هم طبقه ای های خود و جلب پشتیبانی آنها می افتیم فراموش می کنیم که روی سخنان باید با کارگران و تشکل های مستقل کارگری (یعنی مستقل از دولت ها و نظام سرمایه داری جهانی) باشد. چرا اینجا که می رسیم خصوصیت مستقل بودن تشکل های کارگری را فراموش می کنیم؟ (۴) شاید هم نهادی مانند "سازمان جهانی کار" (ILO) را "تشکل مستقل" می دانیم؟ شاید برای احقاق مطالبات خود چشم امید به این جور نهادها بسته ایم؟

در اول ماه مه امسال، کوشیدیم متحدتر و سازمان یافته تر و با برنامه تر از سال های قبل در میدان ظاهر شویم. ولی این تلاش از سطح تعیین چند شعار، حضور به موقع در محل تجمع و تظاهرات، و دست زدن به بعضی تاکتیک ها و ابتکارها در صحنه عمل فراتر نرفت. باید از خودمان سؤال کنیم که قبل از اینکه پا به تظاهرات بگذاریم آیا به اندازه کافی در مورد شرایط موجود، بایدها و نبایدها و کارهایی که می توان انجام داد، فکر و تبادل نظر و بحث و جدل کرده بودیم؟ به راستی تا چه اندازه برای احتمالات مختلف آمادگی داشتیم و می توانستیم ابتکار عمل را در دست بگیریم؟ فرضاً اگر "خانه کارگر" تصمیم می گرفت تجمع شیرودی را لغو کند و یا اجازه برگزاری مراسم را در آخرین لحظه نمی دادند، می خواستیم چکار کنیم؟ اول ماه مه را چگونه برگزار می کردیم؟ اعلام مواضع و خواسته ها در روز اول ماه مه، شرط اصلی و نماد استقلال عمل در هر مبارزه ای است. بردن این مواضع و خواسته ها به صورت شعار و قطعنامه به میان توده های کارگری که به خیابان آمده اند، یک وظیفه بدیهی است. برای اینکه قطعنامه های ما به دست کارگران برسد و تفاوتش را مثلاً با قطعنامه "خانه کارگر" ببینند و بفهمند چه کردیم؟ اصلاً کارگران قطعنامه ی ما را دیدند؟ تجربه نشان می دهد که یکی از شروط موفقیت هر تظاهرات، یکپارچه کردن شعارها و یکدست کردن و به حداکثر رساندن انرژی تظاهرکنندگان است. شرط دیگر، آگاهی رسانی در مورد تظاهرات و خواسته های آن به بخشهای

وسیعتری از مردم کوچه و بازار است تا از آن پشتیبانی کنند، و یا بخشاً به صفوف تظاهرات بپیوندند. با این کارهاست که دست سرکوبگران در پراکنده کردن تظاهرات بسته تر می شود و فرصت و فضا و زمان بیشتری برای طرح خواسته های جنبش به وجود می آید. ولی ما به فکر برنامه ریزی جدی برای این کارها نبودیم. از تبلیغ همزمان در مراکز تجمع رهگذران در میدان ها و خیابان های اطراف غافل شدیم. جلوی تظاهرات با دیواری از باتوم بدستان و خودروها سد شده بود تا مردم از آنچه اتفاق می افتاد باخبر نشوند، ولی ما از قبل به تاکتیک های مناسب تبلیغی در آن سوی صف نیروهای پلیس فکر نکرده بودیم. فعالین آگاه کارگری به هنگام راهپیمایی، با شور و هیجان و تمام توان خود شعار می دادند، برای پیشروی زحمت می کشیدند و کارگران را تهییج می کردند. اما گویی در آن لحظات پر التهاب دیگر برای خود نقش سازمانده و برنامه ریز قائل نبودیم. فقط و فقط جزیی از خیل توده های خشمگین و معترض کارگر شده بودیم. و این مهمترین نقطه ضعف عملی ما در اول ماه مه امسال بود.

در هر صورت، هیچ مبارزه ای بدون قوت و ضعف نیست. بعضی از این قوت ها و ضعف ها خصوصیت استراتژیکی دارند و بعضی تاکتیکی. به ویژه وقتی از مشکلات و ضعف ها می گوئیم باید بدانیم که بعضی از آنها از دیدگاه ها و گرایشات نادرست سرچشمه می گیرند و بعضی نتیجه نابلدی و ناروشنی هستند. نکته ای که نباید فراموش کنیم اینست که آشکار شدن همه این جوانب مثبت و منفی، حاصل تلاش ها و پیشروی هایی است که در مسیر جنبش کارگری صورت گرفته است. حاصل به صحنه آمدن هر چه بیشتر توده های کارگر و افزایش فعالیت سازمان یافته فعالین آگاه کارگری است. این مهمترین بستر برای پیشروی بیشتر و رفع اشکالات و جبران عقب ماندگی ها و ناتوانی های امروز ماست. فردا از آن طبقه کارگر است!

کارگر قهرمان، رهبر زحمتکشان، پر توان پر خروش، علیه دولت سرمایه دار

(جمعی از فعالین کارگری)

اردیبهشت ماه ۱۳۸۶

۱ - نگاه کنید به لیست شعارهای تظاهرات اول اردیبهشت ۱۳۸۶ تهران در گزارشات مختلفی که از این مراسم منتشر شده است. همچنین رجوع کنید به قطعنامه روز جهانی کارگر از سوی "شورای همکاری" چند تشکل مستقل کارگری، و بیانیه ای خطاب به "هم طبقه ای ها" از سوی آن شورا.

۲ - نگاه کنید به جای خالی زنان در شعارهای تظاهرات اول ماه مه و به جایگاه کم رنگ زن در قطعنامه های آن روز.

۳ - نگاه کنید به بیانیه کمیته برگزار کننده مراسم اول ماه مه در جنوب .

۴ - نگاه کنید به بیانیه ای که از طرف "شورای همکاری" برای جلب پشتیبانی "کارگران و تشکل های کارگری جهان" از مبارزات کارگران ایران صادر شده است. مخاطب این بیانیه قاعدتا باید ملغمه ای از تشکل های مستقل کارگری، سندیکاهای قدرتمند تحت تسلط سرمایه داری در کشورهای غربی و نهادهای امپریالیستی مانند "سازمان جهانی کار" باشد.

(منبع: سایتهای مختلف کارگری و خبری)

## دستاوردها و انتظارات

(نگاهی گذرا به برگزاری مراسم اول ماه مه در سالهای اخیر)

با اشتیاق منتظر رسیدن اول ماه مه روز جهانی کارگریم. سالهاست که بدون ترس از سرکوب و فشار و تهدیدهای حکومت سرمایه داران این روز را جشن می گیریم و بزرگ می داریم. این کار، دیگر برای ما یک سنت مبارزاتی شده است. یک سنت خوب. اگر چه حکومت سرمایه داران بعد از چند سال مقاومت مجبور شد یازدهم اردیبهشت را به عنوان روز کارگر در تقویم رسمی بگنجانند، اما کماکان از تعطیل کردن مراکز کار در اول ماه مه سر باز می زند. هر

سال تشکیلات های "کارگری" وابسته به حکومت تلاش می کنند شعارهای مطابق میل خود را به شعارهای اول ماه مه تبدیل کنند و از آن یک مراسم بی خطر بسازند. در برنامه های رادیو و تلویزیون می کوشند محتوای مبارزاتی این روز را تحریف کنند. به خیال خودشان می خواهند صف متحدی از استثمارگران و استثمار شدگان، ستمگران و ستمدیدگان، در خدمت به نظام سرمایه و چپاول و بیعدالتی به وجود بیاورند. اهداف هر ساله حکومت در اول ماه مه پیشاپیش روشن است. سوال این است که کارگران مبارز و آگاه چگونه می توانند روز جهانی کارگر را طوری برگزار کنند که شایسته این روز است؟ چگونه می توانند تعداد هر چه بیشتری از یاران همسرنوشت خود را در این مناسبت مبارزاتی متحد کنند و به میدان آورند؟ چگونه می توانند با طرح شعارهای صحیح مانع سوء استفاده وابستگان حکومت شوند؟

در دو سه ساله گذشته، فعالان کارگری و مبارزان آگاهی که برای رهایی طبقه کارگر تلاش می کنند عملاً نشان داده اند که اول ماه مه را نقشه مند تر، متحدتر و سازمان یافته تر می خواهند. پیش از آن، گرایش عمومی به برگزاری مراسم های کوچک و جشن مانند در سالن ها و تالارها بود و یا برگزاری جشن های خانگی. گرایش عمومی مراجعه به مقامات انتظامی و شهرداری بود برای گرفتن مجوز سالن و بلندگو و میکروفن. خیلی ها فکر نمی کردند که کارهای دیگری هم می شود کرد. خیلی ها درک درستی از اوضاع عمومی جامعه و موقعیت بحرانی حکومت نداشتند و نمی دانستند که می شود و باید پا را از این دایره محدود بیرون گذاشت. البته برگزاری اول ماه مه در شهرهای کردستان تفاوت می کرد. به علت حال و هوای عمومی مردم، ضعف نسبی حاکمیت و نفوذ ایده ها و سیاستهای مخالف حکومت، سوابق مبارزاتی منطقه و وجود شکل های از سازمان یابی مستقل کارگری، مراسم اول ماه مه در کردستان گسترده تر از سایر مناطق کشور برگزار می شد.

از دو سال پیش، این بحث به شکل جدی در میان فعالان جنبش کارگری در گرفت که چگونه می توان دیوار محدودیت ها را شکست؟ و آیا اصولاً این کار ضرورت دارد یا نه؟ این بحث پیش آمد که آیا عناصر آگاه با دل بستن به برگزاری جشن های چند نفره در محیط های بسته و "بی سر و صدا"، به نوعی از خود رفع تکلیف نمی کنند؟ آیا اول ماه مه را نباید فرصتی برای تبلیغ هر چه گسترده تر منافع و خواسته های بزرگ و کوچک طبقه کارگر دید؟ آیا نباید تلاش کرد تا تعداد هر چه بیشتری از کارگران ناراضی و معترض در این روز به خیابان بیایند؟ و بالاخره اینکه،

آیا باید کارگران جان به لب رسیده ای را که فقط به امید طرح مطالبات خود، راهی مراسم "خانه کارگر" می شوند به حال خود رها کرد تا نقش سیاهی لشکر و اهرم فشار یک جناح حکومت در مقابل جناح دیگر را بازی کنند؟

درمقابل این سوالات، بخشی از فعالان کارگری بر "ایجاد صف مستقل" اصرار داشتند. آنان هرگونه تلاش برای نزدیک شدن و تاثیر گذاشتن بر کارگرانی که اول ماه مه زیر پرچم دار و دسته "خانه کارگر" جمع می شدند را عملی دنباله روانه و در نهایت به سود این نهاد ضد کارگری و حکومت ارزیابی می کردند. اما در دل این "منزه طلبی"، عدم جسارت و ابتکار عمل و بی توجهی به شرایط مشخص پنهان بود. آنان این جسارت را در خود، و این توان نهفته را در کارگران معترض نمی دیدند که از خط قرمزهای "خانه کارگر" بگذرند و یک مراسم رسمی و حکومتی را به ضد خود تبدیل کنند.

مراسم ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴ در سالن ورزشی آزادی که توسط "خانه کارگر" سازمان یافته بود و هزاران کارگر برای شرکت در آن بسیج شده بودند، بوته آزمایشی شد برای محک زدن این دو بحث و گرایش متضاد درون فعالان جنبش کارگری.

مراسم آن سال در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی برگزار می شد. تشکیلات "خانه کارگر" که یکی از اهرم های فشار در دست جناح هاشمی رفسنجانی به حساب می آید تصمیم گرفت با سوار شدن بر ناراضیاتی کارگران مستاصل و بی حق و حقوق، تعداد زیادی را به مراسم خود بکشاند و اول ماه مه را به یک میتینگ انتخاباتی "کارگری" به نفع رفسنجانی و با شرکت شخص وی تبدیل کند. این یک نقشه حساب شده بود که با طرح مطالبه اقتصادی شروع و به سیاست ارتجاعی ختم می شد. اما در عمل اثبات شد که حساب چند چیز را نکرده اند. یکم، جو عمومی ضد حکومتی و ضد انتخاباتی در جامعه و در بین کارگران. خیلی از مردم تصمیم به تحریم انتخابات داشتند. دوم، شناخته شده بودن و منفور بودن شخص رفسنجانی به عنوان نماد استثمار، سرکوب و فریب در سطح وسیع. سوم، حضور فعال کارگران آگاه و مبارز. اعلام کلمه انتخابات و بردن نام رفسنجانی از بلندگوی "خانه کارگر"، جرقه را زد. شعارهای ضد انتخاباتی، ضد حکومتی و ضد رفسنجانی به موقع در بین کارگران مطرح شد و به سرعت کل جمعیت را فراگرفت. برنامه سخنرانی او لغو شد و مراسم که در میان شعار و هیاهوی کارگران خشمگین شکل

تظاهرات به خود گرفته بود به هم خورد و نیمه کاره به اتمام رسید. اما در واقع، اول ماه مه نیمه کاره نماند. برعکس، همان طور برگزار شد که باید می شد! یعنی یک روز مبارزاتی با حضور سیاسی فعال توده های کارگر، همراه با شعارهای مستقل کارگران، علیه یک کارزار سیاسی مهم حکومت سرمایه، و علیه یکی از نمادهای نظام. یا به قول خود حکومتیان "یکی از سرمایه های نظام". تاثیر این مبارزه، به چند هزار کارگر و عناصر آگاهی که در سالن ورزشگاه حاضر بودند محدود نشد. خبر این اول ماه مه در سراسر جامعه و همزمان در آن سوی مرزها انتشار پیدا کرد. اما جدا از این تاثیرات فوری، هر مبارزه مهمی تاثیرات عمیق تر و درازمدت تری هم دارد. اول ماه مه ۱۳۸۴ روحیه جسارت و ابتکار عمل و در افتادن با حکومت را در بین کارگران رشته ها و مناطق مختلف تقویت کرد. حتی اگر خود به این تاثیر آگاه نباشند. این مبارزه در چگونگی پیشرفت بحث و جدل های درون فعالان جنبش کارگری که بالاتر به آن اشاره شد هم موثر بود. نکته مهم این است که تظاهرات در سالن ورزشگاه یک مبارزه سیاسی کارگری بود و به همین علت، تاثیری گسترده داشت.

در فاصله اردیبهشت ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵، وقایع مبارزاتی مهمی مانند اعتصاب کارگران شرکت واحد اتفاق افتاد. بدون شک مبارزه کارگران در اول ماه مه سال ۱۳۸۴ بر روحیه کارگران اعتصابی و رهبران سندیکای آنان تاثیر مثبت گذاشته، عزمشان را جزمتر کرده بود. آنان ضعف و آسیب پذیری دولت را احساس کرده بودند. به علاوه، مبارزات موثر دیگری نیز در همان یک سال بر پا شد. مبارزاتی که شاید تاثیرش بر روحیه عمومی فعالین جنبش کارگری و مبارزه جویی آنان، آن چنان روشن و پذیرفته شده نباشد. منظور جنبش دانشجویی و جنبش زنان است که در مناسبت های مختلف، حکومت را به شکل آشکار و توده ای به مصاف طلبیدند و به کل جامعه شجاعت بخشیدند. بخشی از فعالان این جنبش، بیش از گذشته از مبارزات توده های کارگر و زحمتکش الهام گرفتند و به آن توجه نشان دادند.

در آستانه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۵، تاثیر اول ماه مه سال گذشته بر بحث ها و استدلالات عناصر آگاه آشکار بود. آن مبارزه، از دید بسیاری از این فعالان نه فقط یک حرکت توده ای کارگری بلکه تجربه اتحاد و همکاری خودشان در صحنه عمل هم بود.

اول ماه مه ۱۳۸۵ در بحبوحه بحران انرژی هسته ای فرا رسید. این بار هم "خانه کارگر" دو دوزه بازی می کرد. از یک طرف، برای جلب نظر کارگران و بیکار شدگان علیه قراردادهای ظالمانه موقت کار و عقب افتادن دستمزدها و اجحافات دیگر شعار می داد. از طرف دیگر، می خواست تجمع اول ماه مه را با شعار مرکزی "انرژی هسته ای حق مسلم ماست" در برابر ساختمان سفارت آمریکا برگزار کند. این تجمع برای جناح رفسنجانی که در انتخابات شکست خورده بود نمایش قدرتی در مقابل جناح پیروز و دولت احمدی نژاد هم محسوب می شد. بحث و جدلی که یک سال پیش از آن، بر سر این که با مراسم "خانه کارگر" چه باید کرد به راه افتاده بود، این بار به شکلی دیگر جریان یافت. باز هم توجیه های "منزه طلبانه" شنیده می شد اما بخش بزرگی از فعالان کارگری به این نتیجه رسیده بودند که می شود در آن میدان حضور فعال داشت و بر توده معترض کارگران تاثیر گذاشت و نقشه های دار و دسته ضد کارگری "خانه کارگر" را نقش بر آب کرد. این تمایل در میان آنان شکل گرفته بود که برای اول ماه مه می توانیم و باید متحد شویم و کارهای بزرگتر و جدی تری انجام دهیم. به علاوه، بخشی از فعالان جنبش کارگری به فکر افتادند که جسارت و ابتکار عمل به خرج دهند و برای برگزاری تجمعات اعتراضی مستقل در کوچه و خیابان، و نه در محیط های در بسته، تلاش کنند.

در فاصله اول ماه مه ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۵، اعتصاب کارگران شرکت واحد و سرکوب آن توسط حکومت و دستگیری و اخراج رهبران و فعالان سندیکای کارگران شرکت واحد، و نیز محکومیت سازمان دهندگان مراسم اول ماه در کردستان، اتفاق افتاد. روشن بود که این وضعیت در شعارهای اول ماه مه ۱۳۸۵ باید بازتاب یابد و این واقعه به وسیله ای برای شکل دادن به اتحاد و همبستگی مبارزاتی بخش های مختلف طبقه کارگر در ایران تبدیل شود. این جا نیز بار دیگر گرایشات گوناگون در برابر هم قرار گرفتند. یک گرایش از تلاش برای سازمان دهی اعتراض طبقه کارگر به نظم حاکم که بدون و چون و چرا یک حرکت سیاسی است، پرهیز داشت. و گرایش دیگر می خواست که حرکت اول ماه مه، بیان تجدید عهد با منافع و آمال طبقه کارگر به مثابه یک کل و علیه نظام ستم و استثمار و بردگی انسان باشد.

یک گرایش به بهانه وضعیت خاص و مصائب یک بخش از کارگران، با حضور متحد و نقشه مند در میان توده های معترض کارگر که از رشته ها و مناطق مختلف به خیابان می آمدند مخالفت می کرد. و گرایش دیگر با تکیه بر تجربه

اول ماه مه ۱۳۸۴ همه را به استفاده از این فرصت فرا می خواند. یک گرایش با در پیش گرفتن سیاست "غیر سیاسی کردن" مبارزه، دچار این توهم بود که می توان خیال حکومت را راحت کرد تا کارگران زندانی را آزاد کند و کارگران اخراجی را به سر کار برگرداند. و گرایش دیگر می گفت که باید این خواسته ها را به میان توده کارگران برد و به شعارهای خاص و روز اعتراض کارگری در تظاهرات اول ماه مه تبدیلشان کرد تا واقعا تاثیرگذار باشد و به تقویت آگاهی مبارزاتی و همبستگی طبقاتی به شکلی ماندگارتر کمک کند. سرانجام، گرایش اول صف خود را در اول ماه مه جدا کرد و در حالی که چشم انتظار عدالت از نیروی انتظامی بود، در تجمع خیابان "هنگام" وحشیانه سرکوب شد.

مراسم "خانه کارگر" در برابر سفارت آمریکا آن طور که سازمان دهندگانش می خواستند پیش نرفت. تعداد زیادی کارگر از شهرهای مختلف به تهران آمده بودند. تعداد کارگران زن در این تظاهرات چشمگیر بود و با سال های گذشته تفاوت داشت. نیروهای انتظامی و امنیتی فراوان و مراقب بودند. ولی طولی نکشید که فریادهای اعتراض توده کارگران خشمگین و عاصی علیه وزارت کار، علیه سیاست های ضد کارگری، علیه فقر و فلاکت تحمیلی از سوی دولت سرمایه داران به آسمان بلند شد. کارگران فریاد زدند که حق مسلم ما همین مطالباتی است که برای برخورداری از یک زندگی حداقل انسانی ضروری است. آنان آگاهانه شعار مرکزی "خانه کارگر" که به وسیله حکومت دیکته شده بود را مورد تمسخر قرار دادند و گفتند که حق مسلم ما با حق مسلم آنان هرگز یکی نبوده و نیست. اعتراضات آن چنان اوج گرفت که مقامات "خانه کارگر" پایان مراسم را اعلام کردند. این جا بود که جمعیتی دو هزار نفری بدون مجوز در مسیری طولانی به راهپیمایی و شعار دهی پرداختند و نیروی انتظامی نیز ترجیح داد عکس العمل نشان ندهد و نفت بر این آتش مشتعل نپاشد. اخبار این تظاهرات به علت حساسیت اوضاع ایران و منطقه و دعوای جمهوری اسلامی و آمریکا به سرعت در رسانه های گروهی دنیا انتشار یافت. این مبارزه در واقع مینیاتوری از نارضایتی و اعتراض نهفته در بطن جامعه به ویژه در میان توده های کارگر و تهیدست علیه حاکمیت بود. به طور کلی، مبارزات گوناگونی که در اول ماه مه ۱۳۸۵ برگزار شد بازتاب ایده و جهت گیری معینی بود. این که باید به میان توده ها رفت، از لاک دفاعی خارج شد و تظاهرات بیرونی برگزار کرد. این که اوضاع و احوال جامعه به شکل آشکار تغییر کرده و جسارت و ابتکار عمل و فعالیت بیشتری را طلب می کند. این که ترس و بی عملی کم رنگ تر شده و

توجیه پذیر نیست. این که می توان و باید با طرح شعارهای صحیح و به روز به نارضایتی کارگران جهت داد و آن را به یک نیروی قدرتمند و آگاهانه تبدیل کرد.

حالا دوباره اول ماه مه فرا می رسد. شاید امسال برخلاف سال های پیش با بحث ها و گرایش هایی که با حضور در میدان اعتراضات توده های کارگر مخالفت می کنند روبرو نباشیم. به نظر می آید که در این مورد یک توافق عمومی شکل گرفته است. شاید امسال گرایشات محدود نگر و فرقه گرا کمتر از گذشته عرض اندام کنند و همه بر ضرورت برگزاری متحدانه اول ماه مه تاکید بگذارند. ولی کماکان ضرورت بحث و مبارزه برای رسیدن به اتحاد در سطح بالاتر که لازمه پیشروی و کسب دستاوردهای بیشتر در خدمت طبقه کارگر و در جهت آزادی و رهایی است به جای خود باقی است. این بحث بر سر سیاست مبارزاتی اول ماه مه و شعارها و نحوه عمل باید در میان کارگران مبارز و فعالان کارگری به نتایج عملی برسد.

اگر می خواهیم یک اول ماه مه مستقل و شایسته داشته باشیم، کارگران و توده های ستمدیده باید به سیاستی صحیح که هیچ توهمی را نسبت به مدافعان نظام سرمایه و سرکوب دامن نزند و هیچ باجی به استثمارگران و ستمکاران ندهد مسلح شوند. امروز در کشمکش میان سرکوبگران داخلی و غارتگران خارجی، هر طرف می کوشد که کارگران و قشرهای مختلف مردم را به زیر پرچم خود بسیج کند. یک طرف به اسم استقلال و منافع ملی، و طرف دیگر به اسم آزادی و امنیت، می خواهند از ستمدیدگان برای خود گوشت دم توپ و مهره بازی بسازند. در این شرایط، سیاست مبارزاتی مستقل یعنی مخالفت و مرزبندی استوار و روشن با این هر دو طرف. این سیاستی است که در شعارهای اول ماه مه باید منعکس شود.

امروز نظام سرمایه داری جهانی حریصانه در تلاش است که به یاری نمایندگان و شرکای داخلی خود، استثمار شدیدتری را به کارگران و زحمتکشان تحمیل کند. این هجوم وحشیانه تحت عنوان آزاد سازی اقتصاد و بازار، خصوصی سازی، رونق بورس، تعدیل اقتصادی، قراردادهای موقت، نیروی کار شناور و ... انجام می شود. نهادهای سرمایه داری امپریالیستی مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی منافع و طرح های خود را به دنیا دیکته می کنند و همین طرح هاست که به شکل تسریع در اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی و نظایر این

در ایران و کشورهای مشابه جلوه گر می شود. اول ماه مه امسال فرصتی است برای اعلام مخالفت قاطع با این طرح ها که نتیجه ای جز استثمار شدیدتر، فلاکت و بیکاری بیشتر، فشار روحی و جسمی بیشتر، فقر و فساد و بی فرهنگی بیشتر برای طبقه کارگر و توده های تهیدست جامعه در بر ندارد.

اول ماه مه روز طبقه کارگر جهانی است. در این روز، باید همبستگی و همسرنوشتی کارگران دنیا در میان کارگران و زحمتکشان ایران تبلیغ و با گرایشات عقب مانده ای که بر اختلافات ملی و قومی و نژادی میان افراد طبقه کارگر تکیه می کنند و صف طبقه ما را به نفع صف استثمارگران و ستمکاران دنیا تکه تکه می کنند مبارزه شود. اول ماه مه روز جهانی طبقه ای است که برای ساختن یک دنیای متفاوت و دهن هر شکل از ستم و استثمار مبارزه می کند. در این روز باید آگاهی نسبت به رسالت طبقه کارگر را به میان کارگران برد و آنان را به مبارزه برای رها کردن نوع بشر، طبقات و قشرهای گوناگونی که هر یک به شکلی تحت ستم و استثمار قرار دارند دعوت کرد. در این روز باید ضرورت توجه و پرداختن کارگران به ستم طبقاتی، ملی، جنسیتی و مذهبی و پشتیبانی و همبستگی با مبارزات بر حق قشرهای دیگر جامعه را اعلام کرد.

نیمی از جامعه را زنان تشکیل می دهند. این نیمه جامعه از مردسالاری و پدرسالاری در رنجند. زنان، کارگر کارگراند. برده بردگانند. زنان از طبقات و قشرهای مختلف چه کارگر و کارکن رسمی باشند چه نباشند، به شکلی کارگر خانگی اند. رهایی و آزادی و دنیای نو و متفاوت به دست نخواهد آمد اگر حتی فقط یک زن تحت ستم بماند. طبقه کارگر، زن و مرد، برای رها شدن از نظام سرمایه و جهل و خرافه باید آگاهانه علیه ستم جنسیتی، علیه نظام ها و ایدئولوژی ها و فرهنگ ها و ارزش های مردسالار و پدرسالار مبارزه کنند. مردان کارگر باید از خود بپرسند چرا در راهپیمایی بدون مجوز اول ماه مه سال گذشته در خیابان طالقانی، زنان شرکت نکردند؟ مگر زنان کارگر به شکل نسبتاً گسترده در مراسم مقابل سفارت آمریکا حاضر نبودند؟ پس چرا به صف معترضان نپیوستند؟ آیا علتی غیر از این داشت که حرفی از ستم بر زن از زبان تظاهرکنندگان نشنیدند و خواسته های ویژه خود را در شعارهای آنان ندیدند؟ آیا غیر از این بود که فعالان کارگری که اکثرا مرد هستند توجهی به طرح شعارهای مشخص علیه ستم جنسیتی که کل زنان از آن در رنجند و نیز طرح شعارهای مشخصی که مطالبات زنان کارگر را منعکس می کند ندارند؟ باید تلاش کرد که این کمبود و جهت گیری نادرست و زیان بار در اول ماه مه امسال بر طرف شود.

اما سیاست صحیح طبقاتی در برگزاری اول ماه مه، از شکل و شیوه صحیح مبارزه در این روز جدا نیست. اگر از ضرورت جسارت و ابتکار عمل می‌گوییم، جزء مهمی از آن تلاش برای سازماندهی تجمعات مستقل با شعارهای روشن و شفاف و به موقع در میان توده‌های کارگر و تهیدست است. باید از تجربه‌های سالهای دور و نزدیک در این زمینه بیاموزیم. باید برای برگزاری تجمعات مستقل، محله‌ها و اماکنی را انتخاب کنیم که بیشترین و نزدیکترین تاثیر را بر توده‌هایی داشته باشد که اول ماه مه متعلق به آنان است.

بیاید تا در آستانه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶ بازوانمان را در هم گره بزنیم و هم صدا فریاد کنیم:

### آیا این "سیاست بین‌المللی جنبش کارگری" است؟

چیزی که محرک ما در نوشتن این مقاله شد، خواندن نوشته‌ای است که به تازگی تحت عنوان "بیانیه درباره‌ی سیاست بین‌المللی جنبش کارگری ایران" به امضای ۵ نفر از فعالین و علاقمندان به مسائل این جنبش منتشر شده است. این که هر یک از آنان تاکنون چه جایگاه و نقشی در جنبش سیاسی و جنبش کارگری ایران داشته است نمی‌تواند و نباید تاثیری در ارزیابی ما از این بیانیه داشته باشد. ما هنوز هیچ نقد و اظهار نظری را در مورد این بیانیه از سوی نیروهای مختلف موسوم به چپ یا سوسیالیست و یا تشکل‌هایی که در ارتباط با جنبش کارگری فعالیت می‌کنند، ندیده‌ایم. این خود، برای ما یک زنگ هشدار باش است. از خود می‌پرسیم که آیا دیدگاه و تحلیل و راهکاری که در این بیانیه آمده، بیان تمایل بخش مهمی از فعالین جنبش است؟ یا این که هنوز قادر نشده‌اند خط و جهت گیری و نتایج ناگزیر این بیانیه را تشخیص دهند و لاجرم سکوت کرده‌اند؟ ما تصمیم داریم این بحث نقادانه را شروع کنیم. این را هم بگوییم که انتشار چنین بیانیه‌ای را مثبت ارزیابی می‌کنیم؛ زیرا افکار و تمایلاتی که ممکن بود به شکل جسته و گریخته ابراز شود و عملکردهایی که ممکن بود به شکل خجالتی نهان صورت گیرد را به صورت یک نسخه مشخص ارائه کرده است.

بحث خود را از اینجا شروع می کنیم که چرا امروز همه از کارگران و جنبش کارگری می گویند؟ منظورمان نیروها و شخصیت هایی است که طبقات مختلفی را نمایندگی می کنند. این که امروز جمع رنگارنگی در مورد کارگران و جنبش کارگری حرف می زنند، نشانه اهمیت و جایگاهی است که طبقه و جنبش حق طلبانه ما در معادلات سیاسی و تحولات امروز و فردای جامعه پیدا کرده است. بنابراین وقتی که می بینیم رسانه های مهم خارجی اخبار مبارزات کارگری در ایران را پخش می کنند، یا فلان مقام سیاسی در داخل یا خارج از کشور در مورد سرکوب جنبش کارگری و فشار بر رهبران و فعالین این جنبش ابراز نگرانی می کند، باید مطمئن باشیم که روی جنبش طبقه ما حساب باز کرده اند. این مساله، حداقل نشان می دهد جنبش کارگری به سطح و مرحله ای رسیده که طبقات دیگر باید به تنظیم مناسبات با آن، و یا مهار آن، جدی تر فکر کنند.

در چنین وضعیتی اگر طبقه کارگر و به ویژه مبارزانی که بار رهبری عملی و هدایت فکری کارگران را به دوش می کشند به اهداف و روش های طبقات گوناگون برای تاثیرگذاری بر جنبش کارگری آگاه نشوند، کلاهشان پس معرکه است. اولین قدم، پاسخ به این سوال است که پشت این اعلام حمایت ها و انتشار خبرها، سیاست کدام طبقه خوابیده است؟ هدف کوتاه مدت و درازمدت طبقات حاکم و استثمارگر از انجام این کارها چیست؟ اولین سوال این نیست که چنین حمایت هایی برای ما کارگران نفعی در بر دارد یا نه؟ و آیا به ما کمک می کند که راحت تر و کم هزینه تر به مطالبات و حق و حقوق پایمال شده خود برسیم یا نه؟

ممکنست بپرسید چه اشکالی دارد که این یا آن اتحادیه بزرگ کارگری در غرب، این یا آن نماینده مجلس در غرب، در دفاع از مبارزات ما و در اعتراض به دستگیری و آزار نمایندگان ما به دولت ایران نامه اعتراضی بنویسند و روی این حکومت سرکوبگر فشار بگذارند؟ ممکنست بپرسید چه اشکالی دارد که رسانه های ماهواره ای، خبر مبارزات و لیست مطالبات ما را به گوش همه مردم منجمله بقیه کارگران در نقاط مختلف کشور برسانند؟ اگر بحث را به همین جا محدود کنیم، مسلماً اشکالی در این کار نمی بینیم. هیچکس مخالف این نیست که دولت ضد کارگری تضعیف شود و دستش در سرکوب جنبش های اجتماعی منجمله جنبش کارگری باز نباشد. هیچکس مخالف استفاده از رسانه و امکانات گسترده خبر رسانی و تبلیغات به نفع جنبش نیست. ولی ای کاش مساله به این سادگی و تر و تمیزی بود. مساله اینست که این نهادها و رسانه ها و شخصیت ها به هیچوجه دست و پا بسته، از روی حسن نیت یا ساده لوحی

وارد مناسبات با جنبش کارگری نمی شوند. اینها کارشان را بر اساس طرح و نقشه پیش می برند. مهمتر این که، به علت تسلط نظام سرمایه داری بر کل دنیا و بمباران سیاسی و ایدئولوژیک جامعه با ایده ها و باورها و دورنمایی که منافع سرمایه را پاسداری می کنند، دست و بال بورژوازی در عوامفریبی باز است. این حرف به معنی ناتوانی مطلق جنبش کارگری در استفاده از تضادهای میان دشمنان طبقاتی نیست. به معنی دوری جستن از ابزار و امکانات واقعی که در نتیجه شکاف و رقابت در صفوف سرمایه داری به وجود می آید، نیست. بحث اینست که ما با نیروهای طرف هستیم دارای استراتژی معین و تاکتیک های مناسب برای آن استراتژی. در مقابل، اگر طبقه کارگر و جنبش کارگری بدون یک استراتژی صحیح و بدون تاکتیک هایی مناسب وارد این مصاف شوند، اگر بگویند "از این ستون به آن ستون فرج است" و فعلا باید به هر قیمتی که شده کاری کرد که کارگران را به عنوان یک طبقه به رسمیت بشناسند، همانطور رفتار کرده اند که طرف مقابل می خواهد. نیروها و یا حکومت های سرمایه داری از ما حمایت نمی کنند به این خاطر که از مطالبات ما خوششان می آید. اینطور نیست که اگر اینها در جایگاه طبقه حاکمه در ایران بنشینند چنین فشارها و اجحافات را به ما تحمیل نخواهند کرد. اینها به دنبال هدف های سیاسی و اقتصادی بزرگتر و درازمدت ترند. در درجه اول می خواهند اوضاع سیاسی را به نفع خود تغییر دهند. اگر جنبش کارگری در هر تماس و ارتباطی که برقرار می کند، نداند که این فعالیت ها قرار است به ایجاد چه شرایطی خدمت کند و آیا این در جهت منافع اساسی طبقه ما خواهد بود یا نه، بی نقشه و دنباله رو باقی خواهد ماند. یعنی فقط بر مبنای تاکتیک های طبقات دیگر عمل خواهد کرد و ناخواسته و ندانسته مهره ای در بازی آنها خواهد شد.

این حرفها یک رشته اصول عام و یا نصیحت های اخلاقی نیست. انقلاب طبقه کارگر هیچگاه با دستکش سفید انجام نشده و نخواهد شد. اما امروز جنبش کارگری ایران و فعالانش در شرایطی قرار گرفته اند که اگر در مورد صف دوستان و دشمنان انقلاب، و متحدان دور و نزدیک طبقه کارگر روشن نباشند به راحتی می توانند به یک نیروی ذخیره در طرح های بورژوازی بومی و بین المللی تبدیل شوند. همان منافع و موقعیتی که کشمکش میان هیئت حاکمه ایران با آمریکا و متحدان غربی اش را تا حد درگیری های نظامی دامن می زند، همان رقابتهای جناحی که دولت سرمایه دار در ایران را به عنوان آماج عمده جنبش کارگری تضعیف می کند و امکانات بیشتری را برای پیشروی طبقه ما مهیا می کند، مرز میان دوستان و دشمنان ما را نیز نامشخص می کند. این مساله پیچیده تر و فریبنده تر می شود وقتی که

کسانی با شکل و شمایل کارگری و به زبان چپ، مرز میان دوست و دشمن را مخدوش می کنند. شاید اگر فقط نمایندگان مجالس غربی و رسانه هایی مانند "صدای آمریکا" زبان به حمایت از مبارزات کارگری ایران گشوده بودند، تجربه زنده جنایات امپریالیسم در افغانستان و عراق کافی بود تا کارگران حق طلب به اینان اعتماد نکنند. اما زمانی که گروهی به اسم منافع فوری طبقه کارگر و تدارک برای سوسیالیسم، در گوش کارگران زمزمه می کنند که باید با بخشی از همینها متحد شد، مشکلات جدی پیش می آید. و این بیانیه نیز چنین است.

بیانیه در آغاز تلاش می کند طبقه کارگر و جنبش کارگری را متقاعد کند که ما در موضع ضعف قرار داریم. بیانیه این ضعف را از دو عامل نتیجه می گیرد. یکم این که، در مقابل طبقه ما "نیروی متحد دولت و طبقه سرمایه دار ایران" قرار دارد. دوم این که، به علت فلاکت عمومی و مزمن، طبقه کارگر "از کم ترین توان مقاومت در برابر تعرضات جبهه سرمایه برخوردار است." آیا این تصویر، همه واقعیت را منعکس می کند؟ به هیچ وجه. کسی که به رژیم مذهبی و صفوف طبقه سرمایه دار ایران نگاه کند و نتواند شکاف و بحران، و عدم مشروعیت سیاسی و انفراد حاکمان در بین توده های مردم را ببیند، بدون شک واقع بین نیست؛ کوه بین است. کسی که فشار فقر و فلاکت و استثمار لجام گسیخته بر کارگران و زحمتکشان را ببیند اما ظرفیت نهفته انفجاری در بطن جامعه و طلایه های امواج بلند مقاومت خودانگیخته آنان را تشخیص ندهد، عنصر پیشرو طبقه کارگر نیست. بلکه دنباله رو گرایش های عقب مانده، منفعل و درمانده در جامعه است. کسی که جویبارهای پراکنده و فزاینده جنبش های گوناگون اجتماعی را نبیند مسلماً دورنمای انقلاب و فرصتها و وظایف انقلابی را هم نخواهد دید. وقتی که جنبش کارگری و طبقه کارگر این چنین ضعیف و بی پناه و شکننده تصویر شد، گرایش به نیروها و نهادهای قدرتمند بین المللی - به مثابه تنها راه نجات - موجه جلوه می کند.

اما بحث "جنبش کارگری و طبقه کارگر ایران: ضعیف - دولت و طبقه سرمایه دار ایران: قوی" به تنهایی نمی تواند آن سیاست مرگبار را جا بیندازد و از بورژوازی بین المللی برای ما متحد بسازد. باید تضاد و تقابل بین نظام و طبقه حاکم بر ایران با نظام بین المللی آن چنان حاد و عمیق تصویر شود که بتوان به امکان چنین اتحادی فکر کرد. بیانیه می نویسد: "... طبقه کارگر ایران با بورژوازی ای روبروست که خود در تقابل با صف بندی مسلط در نظام سیاسی بین المللی قرار دارد. اگر دولت ایران در "خانواده به اصطلاح جهانی کشورهای دمکراتیک" و در وضعیتی مشابه تایلند و

فیلی پین و مانند آن قرار داشت...“ بیانیه از ”تقابل بین غرب و دموکراسی غربی به سرکردگی آمریکا با رژیم اسلامی“ حرف می زند. آیا تحلیل بیانیه از مناسبات بورژوازی حاکم در ایران با ”نظام سیاسی بین المللی“ دقیق و عمیق و همه جانبه است؟ امروز کشمکش و تضاد میان رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا به آستانه تقابل جدی تا حد درگیری های نظامی و جنگ رسیده است. اگر توجه خود را به ادعاهای طرفین محدود نکنیم و به تضادهای ریشه ای تر در سطح بین المللی نگاه کنیم، آن وقت مسلما دعوا را بین اردوی استبداد مذهبی از یکسو و دموکراسی غربی از سوی دیگر نخواهیم دید. آمریکا به مثابه یک ابرقدرت سیاسی - اقتصادی - نظامی برای پیشبرد منافع اساسی و درازمدت و تحکیم موقعیتش، احتیاج دارد که نظم مسلط در بخش هایی از دنیا را به هم بزند و مناسبات قدرت را در سطح بین المللی بازسازی کند. خاورمیانه در سیاستهای امروز آمریکا، نقش مهمی ایفا می کند. در چارچوب این سیاستها، آمریکا می تواند با مرتجع ترین و مستبدترین حکام منجمله رژیم های مذهبی عقد اتحاد ببندد و موقعیت آنان را در کشورهای تحت سلطه تثبیت کند. یا می تواند بخش هایی از مرتجعین حاکم را قربانی کرده، از مراکز قدرت براند و حتی مثل صدام حسین آنان را بکشد. آمریکا در صورتی که منافعش ایجاب کند ممکنست ارتجاع مذهبی مثل عراق در قدرت سهیم کند؛ یا این که جریاناتی مثل طالبان را برای مدتی آماج قرار دهد. تقابل امروز میان جمهوری اسلامی با آمریکا را باید در این چارچوب در نظر بگیریم. اما در اوج این تقابل، یعنی حتی اگر یک جنگ تمام عیار ضد مردمی آغاز شود، باز هم رشته های پیوند درونی نظام حاکم بر ایران را به نظام مسلط بر دنیا متصل نگاه می دارد. نظام ایران، نظامی تحت سلطه امپریالیسم است که منافع اساسی سرمایه های امپریالیستی (منجمله سرمایه های آمریکایی) را در کشور و منطقه تامین می کند و تداوم می بخشد. راه دور نرویم: ایران در تقسیم کار بین المللی وظیفه مهمی در تولید و صدور نفت برای مراکز تولید و انباشت سرمایه امپریالیستی به عهده دارد و کل نظام امپریالیستی منجمله آمریکا از این مساله سود می برد. اما به نظر می آید که نویسندگان بیانیه، ادعاها و تبلیغات آمریکا در مورد نظام سیاسی دموکراتیک و ”خانواده جهانی دموکراسی“ را جدی گرفته اند و تحلیل های خود را بر این پایه قرار داده اند.

بیانیه از ”صف بندی مسلط در نظام سیاسی بین المللی“ صحبت می کند که به نظر می آید به آمریکا و متحدان نزدیکش اشاره دارد. بحثش اینست که اینها در تقابل با دولت ایران قرار گرفته اند و قاعدتا یک بخش غیر مسلط هم

هست که تقابلی با این دولت ندارد. شاید منظور روسیه و چین باشد یا کشورهای نظیر ونزوئلا و کوبا. این یک تحلیل دقیق نیست و نمی تواند در تشخیص اوضاع و صف بندی واقعی نیروها کمکی به جنبش کارگری ما بکند. طی سال های اخیر، طبقه کارگر در ایران با فشار فزاینده سرمایه و تحمیل شرایط سخت تر کاری روبرو شده است. محدود شدن حق و حقوق کارگری و گسترش بیکاری و فقر را شاهد بوده است. سرکوب مستقیم را بارها تجربه کرده است. تغییر قوانین را به نفع سیاست "خصوصی سازی" و گسترش اقتصاد نئولیبرالی به چشم دیده است. و اصابت ترکش های "جهانی سازی" را بر جسم و روح خود احساس کرده است. کل نظام سیاسی مسلط بر دنیا، حامی و نگهبان این وضعیت وخیم است. این نظام سیاسی نماینده و بازتاب نظام جهانی سرمایه داری در شرایط کنونی است؛ و امروز کل نظام سرمایه داری بدون اجرای طرح های خانمان برانداز و ضد کارگری که می بینیم نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

این مساله نه فقط در مورد ایران که در کشورهای نظیر تایلند و فیلیپین هم صدق می کند. ممکنست به ما بگویند که در فیلیپین یا تایلند اتحادیه های کارگری وجود دارد اما در ایران، دولت تحمل هیچ شکلی از تشکل مستقل کارگران را ندارد. ممکنست بگویند همین تفاوت باعث می شود که کارگران در فیلیپین و تایلند بتوانند در مقابل تهاجم سرمایه و دولت سرمایه دار مقاومت کنند اما در ایران این کار به دشواری و با تحمل هزینه های کمرشکن صورت می گیرد. در پاسخ به این استدلال مختصرا می گوئیم که کارگران در آن دو کشور با شدت کار و ساعات طولانی کار مواجهند و سطح دستمزدها بسیار پایین است. در آنجا سیاستهای اقتصادی نئولیبرال و تدابیر جهانی سازی مدتهاست که به شکل سفت و سخت پیاده شده است. البته نتیجه ای که بیانیه می خواهد از این بحث تایلند بگیرد این نیست که آنجا اتحادیه کارگری هست و اینجا نیست. بلکه اینست که در مورد ایران، می توان با نیروهایی که در "خانواده جهانی کشورهای دمکراتیک" جای دارند متحد شد؛ و به علت وضع موجود، ما مجبوریم چنین کنیم. اما در فیلیپین و تایلند، دیگر نیازی به این کار نیست. زیرا بورژوازی بین المللی و بومی پیشاپیش طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری را به رسمیت شناخته و میدانی برای مبارزه و فعالیت در اختیار کارگران قرار داده است. یعنی در آن کشورها پیشاپیش زمینه اتحاد با بخشی از بورژوازی بین المللی در قالب فعالیت اتحادیه های کارگری فراهم و عملی شده است.

بیانیه بعد از این زمینه چینی، توجه جنبش کارگری ایران را به یک نیروی "قابل دسترس" که برای اتحاد و پشتیبانی از طبقه کارگر ایران قدم جلو گذاشته، جلب می کند. این نیرو، "اتحادیه های آزاد جهانی" نام دارد که به اختصار ITUC خوانده می شود. بیانیه علاقه چندانی به توضیح سابقه این نیرو ندارد؛ حتی تلاش نمی کند سیاست های عمومی "اتحادیه های آزاد جهانی" را در اوضاع کنونی دنیا به ما نشان دهد. ما از بیانیه در مورد این نیرو چه دستگیرمان می شود؟ اول این که نویسندگان بیانیه و شماری دیگر از علاقمندان و فعالان ایرانی جنبش کارگری در خارج کشور طی سالهای اخیر با این نیرو همکاری هایی داشته اند: به قول خودشان با هدف "جلب حمایت یک اتحادیه اروپایی". دوم این که "اتحادیه های آزاد جهانی" یک جریان یکدست نیست و بر مبنای تناسب قوای درونی اش، سیاست های گاه متناقض اتخاذ می کند. از نظر بیانیه، بعضی از این اتحادیه های کارگری غرب همبستگی بین المللی را در چارچوب منافع سرمایه خودی تبیین می کنند، و بعضی دیگر بر اساس منفعت طبقاتی مشترک جهانی کارگران. بیانیه به ما می گوید که در صفوف این نیرو "مجموعه ای از اتحادیه های مبارز و طیف وسیعی از فعالین چپ و سوسیالیست در حال مبارزه اند" که در راه همبستگی جهانی کارگران "از فداکاری های کوچک و گاه بزرگ نیز ابایی ندارند". سوم این که، مجموعه این اتحادیه ها "بر بستر فرمیسم قرار داشته و در چهارچوب های حفظ نظم موجود مبارزه می کنند."

بیانیه به ما نمی گوید که "اتحادیه های آزاد جهانی" حداقل طی سه دهه (۱۹۹۰-۱۹۶۰) یک ابزار بسیج و تبلیغ سیاسی در بین کارگران به نفع بلوک غرب سرمایه داری علیه بلوک شرق سرمایه داری بود. از آنجایی که بلوک شرق خود را در سطح بین المللی نماینده طبقه کارگر وانمود می کرد، فعالیت "اتحادیه های آزاد جهانی" برای سرمایه داری غرب اهمیت زیادی داشت. یکی از کارهای مهم این جریان، پشتیبانی از اعتراضات کارگری در بلوک شوروی بود. خصوصا در مورد لهستان و اتحادیه "سولیدارنوش" (همبستگی) که توانست نقش سیاسی مهمی در تضعیف و ایجاد شکاف در جوامع اروپای شرقی بازی کند. بیانیه به ما نمی گوید که "اتحادیه های متمایل به چپ از نوع چی جیله در ایتالیا و ژت در فرانسه" در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی به مثابه چماق سرکوب علیه نیروهای کمونیست و چپ انقلابی در این دو کشور مورد استفاده دولت سرمایه داری امپریالیستی قرار گرفتند. در آن سالها، این دو اتحادیه بخش مهمی از کارزار سیاسی بورژوازی خودی علیه به اصطلاح "تروریسم" (یعنی کل جنبش کمونیستی و انقلابی) را

به پیش می بردند و تعدادی از اعضایشان به مثابه نیروی ضربت در کنار پلیس علیه تظاهرات پرولترها و دانشجویان و جوانان ضد سیستم وارد عمل می شدند. بیانیه به ما نمی گوید که بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، بخشی از نیروهای "چپ" سرخورده که قبلا متحدان خود را در بلوک شوروی جستجو می کردند به تجدید نظر در مواضع سابق خود پرداختند و از موضع ضعف، اینجا و آنجا به صفوف "اتحادیه های آزاد جهانی" پیوستند. این نیروها اگر قبلا مواضع رفرمیستی خود را با رنگ و لعاب چپ تری عرضه می کردند، بعد از پیوستن به این جریان "اساسا بر بستر رفرمیسم" قرار گرفتند.

بیانیه به ما نمی گوید که علیرغم وجود تمایزات میان نیروهای متشکل در "اتحادیه های آزاد جهانی"، چه مواضع و سیاستهای مشترکی این مجموعه را به هم متصل می کند؟ اتحادشان در چیست؟ آیا این مجموعه، جهت گیری ها و سیاستهای کلی مشترک، و سخنگویان مشترکی دارد؟ طی سال های اخیر، گردن گذاشتن به روند "جهانی سازی" محور اتصال "اتحادیه های آزاد جهانی" بوده است. این جریان، محل پیوند قشر ممتاز و مرفه کارگران در غرب با بخشهایی از طبقه کارگر شاغل است که "گلوبالیزاسیون" امپریالیستی را به مثابه "یک واقعیت" پذیرفته اند. یعنی کسانی که تنها راه چاره را انطباق و یا تنظیم منافع "کارگری" با سیاستهای اقتصادی امپریالیسم در دوره حاضر می دانند. "اتحادیه های آزاد جهانی" در همین زمینه، جزوه آموزش گلوبالیزاسیون منتشر کرده اند. پیام شان به طبقه کارگر اینست که: "آش کشک خاله ته، بخوری پاته نخوری پاته". این در حالی است که مبارزه مداوم توده های پرولتر و زحمتکش و تحتانی، به ویژه کارگران حاشیه ای و مهاجر در کشورهای غربی، بیش از یک دهه است که علیه جهانی سازی جریان دارد و به یکی از مولفه های مهم مبارزه طبقاتی در این کشورها تبدیل شده است. این همان مبارزه ای است که از نظر بیانیه بازتابی از "سنت جنبش های خرده بورژوازی و روشن فکری دارای جهت گیری های ضد سرمایه داری، آنارشیستی و آنتی گلوبالیزاسیون" است.

بیانیه به ما در مورد مواضعی که "اتحادیه های آزاد جهانی" در قبال وقایع و تحولات سیاسی مهم دنیا اتخاذ کرده، چیز چندانی نمی گوید. برای مثال خوانندگان بیانیه از این با خبر نمی شوند که دبیر کل اتحادیه های آزاد جهانی به هنگام دستگیری صدام حسین توسط ارتش آمریکا از این واقعه ابراز خوشوقتی کرد و آن را "ضربه ای مهم به کسانی دانست که می کوشند مانع دمکراسی شدن عراق شوند". یعنی درست همان موضعی را گرفت که از زبان جرج بوش و

همدستانش شنیده می شد. بیانیه به ما نمی گوید که موضع "اتحادیه های آزاد جهانی" در مورد جنگهای انقلابی جاری در دنیا که منافع طبقه سرمایه دار دلال بومی و امپریالیستها را همزمان مورد حمله قرار می دهند چیست. بیانیه در مورد جنبشها و نیروهایی که به واقع می توانند و باید متحدان نزدیک و مستحکم طبقه کارگر و جنبش کارگری در ایران باشند به ما هیچ نمی گوید.

ممکنست نویسندگان بیانیه بگویند که ما با دفتر و دستک و مقامات رسمی "اتحادیه های آزاد جهانی" کاری نداریم. نگاه ما به همان جریانات "چپ صدیق" و سوسیالیستی است که گفتیم در راه همبستگی بین المللی طبقه کارگر حاضر به هر نوع فداکاری های کوچک و بزرگ هستند. ممکنست بگویند ما با این جریان تماس برقرار می کنیم تا روی سیاستهای عمومی "اتحادیه های آزاد" تاثیر بگذاریم. اما معنی همبستگی بین المللی طبقه کارگر جهانی و راه و روش و ابزار عملی کردن آن چیست؟ آیا جریانات مورد نظر بیانیه حاضرند به نفع همبستگی بین المللی، علیه فعالیت سرمایه های بورژوازی خودشان در کشورهای تحت سلطه موضع گیری کنند و دست به اقدامات جدی بزنند؟ آیا حاضرند از سطح صدور چند اعلامیه همبستگی با کارگران و ارسال نامه های اعتراضی به روسای دولت یا مقامات وزارت کار فراتر روند؟ برای مثال آیا حاضرند برای تحریک افکار عمومی در مورد جنایاتی که توسط طبقات حاکمه کشورهای تحت سلطه اتفاق می افتد و بورژوازی امپریالیستی در آن نقش تعیین کننده دارد، در کشور خودشان از حربه اعتصاب استفاده کنند؟ آیا حاضرند بعد از عقد قراردادهای اقتصادی کلان دولت های خودی با جمهوری اسلامی، پایه های کارگری خود را به مقابل مجلس و کاخ نخست وزیری بکشانند و اعتراض کنند؟ اینها چنین نکرده اند و نخواهند کرد. زیرا خود را جزئی از نظم موجود در کشورهای غربی می دانند. یک نوع "منافع ملی"، اینها را به بورژوازی خودی و سودهای کلانی که از کشورهای تحت سلطه بیرون می کشد و به درون جوامع غربی پمپاژ می کند پیوند می دهد. حالا اگر نیرویی پیدا شود که بخواهد پایش را از گلیم فعالیت های رایج درازتر کند و فراخوان اعتراض رزمنده صادر کند، پایه های "اتحادیه های آزاد جهانی" به او جواب مثبت نخواهند داد. این "پایه کارگری" با آن نوع مبارزات و اعتراضات رزمنده سر سازگاری ندارد. به گروه خونی اش نمی خورد.

بیانیه مرتبا از اتحاد و متحدان بین المللی صحبت می کند اما به نظر می آید که اتحاد را با "کمک بلاعوض" اشتباه گرفته است. اتحاد دو طرف دارد. بیانیه فقط از چیزهایی که در این اتحاد نصیب جنبش کارگری ایران خواهد شد

صحبت می کند. سوال اینجاست که طرف مقابل از جنبش کارگری و طبقه کارگر ایران چه توقع و انتظاری دارد؟ از ما می خواهد که چکارهایی بکنیم و چه کارهایی نکنیم؟ اگر بغضی موضع گیری ها و عملکردهای سیاسی ما به مذاق آن متحدان خوش نیامد چه عکس العملی نشان خواهند داد؟ بی خیال خواهند بود، تذکر خواهند داد، یا قطع رابطه خواهند کرد؟ بیانیه اینطور تصویر می کند که جنبش کارگری مثل یک فقیر گرسنه در خیابانها سرگردان است و "اتحاد بین المللی" مثل یک اسکناس ۵۰ تومانی روی زمین افتاده است. این طرف و آن طرف نگاه می کند و می بیند که کسی حواسش نیست. عقل سلیم حکم می کند که آن را بردارد و با آن نانی بخرد و جان خود را نجات دهد. اما به نظر ما، تصویر واقعی این "اتحاد بین المللی" بیشتر شبیه طعمه بر سر قلاب است. قبل از این که آن را قورت بدهید گلویتان شکافته می شود.

بیانیه در تحلیل از وضعیت طبقه کارگر در ایران چنین می گوید: "طبقه کارگر از یک سو با رژیم و طبقه ای درگیر است که به مثابه ی سازمان دهنده ی یکی از هارترین اشکال بردگی مزدی، همه و هرگونه مولفه ی اجتماعی - تاریخی در تعیین سطح مزد و معاش کارگران را حذف کرده و اکثریت سنگینی از مزدبگیران را در معرض نابودی فیزیکی قرار داده است." و کمی جلوتر اضافه می کند: "امروز این بورژوازی خودی و دولت سیاه و سرکوب گر آن است که موجودیت طبقه کارگر را به عنوان یک طبقه هدف حمله ی اصلی خود قرار داده است." و بالاخره این که: "جدال امروز طبقه کارگر ایران با بورژوازی حاکم و دولت اش بیش از هر چیز جدالی است بر سر حق زندگی. مبارزه ای است بر سر بود و نبود. امروز طبقه کارگر ایران - هنوز - برای به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک طبقه مبارزه می کند." حرفهای دلنشینی است. اکثریت کارگران ایران به ویژه قدیمی ترها که امکان مقایسه شرایط سی سال پیش با امروز را دارند، سقوط سطح معیشت و مزد را با پوست و گوشت خود احساس می کنند. اما باز هم بیانیه همه چیز را نمی گوید و مهمتر این که، از این واقعیات نتیجه گیری نادرست می کند. اولین نکته اساسی ناگفته اینست که: منافع نظام جهانی سرمایه داری در برقراری و تداوم هارترین اشکال بردگی مزدی در کشورهای تحت سلطه است. ایران یکی از این کشورهاست ولی تنها کشور نیست. پایین کشاندن سطح معیشت و رفاه و دستمزد کارگران و گسترش فقر و فلاکت و گرانی، کاملاً بر منافع و تدابیر سرمایه امپریالیستی و سرمایه های بزرگ بومی دلال امپریالیسم منطبق است. بیانیه هیچ حرفی از نسخه ها یا دستورات نهادهای بین المللی مانند "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" نمی

زند. انگار نه انگار که طرح های خصوصی سازی اقتصاد، حذف سوبسیدها، تعدیل نیروی کار، حذف هزینه های تامین اجتماعی، تغییر قوانین کار به نفع و برای تشویق سرمایه داران را همین نهادها در برابر دولت های کشورهای تحت سلطه گذاشته اند. اینها را نمی گوئیم که رژیم و طبقه حاکم در ایران را مامور و معذور معرفی کنیم. منافع طبقاتی این رژیم در پیاده کردن همین نسخه های اقتصادی نئولیبرالی در شرایط گلوبالیزاسیون است؛ مجری این طرح های ضد کارگری و ضد مردمی همین رژیم است؛ و بدون شک آماج عمده مبارزات طبقه کارگر و توده های زحمتکش و تحت ستم در ایران نیز همین رژیم است. اما بیانیه آمده و یک نظام فراگیر جهانی با دولت ها و نهادهای قدرتمند بین المللی اش را از تصویر پاک کرده است. اگر این کار را نمی کرد، آیا می توانست به سادگی بخشی از این نیروهای بین المللی را به عنوان متحدین روز طبقه کارگر ایران جا بزند؟

دومین نکته اساسی اینست که تشدید استثمار طبقه کارگر و "حذف یا کاهش شدید مولفه هایی مانند هنر، آموزش، بهداشت و حتی پوشاک و مسکن مناسب در تعیین دستمزد" کارگران ایران (و سایر کشورهای تحت سلطه)، به معنای بازتولید یا تجدید حیات طبقه کارگر در شرایطی بدتر و نامساعدتر از پیش است؛ و نه به معنی نابودی فیزیکی طبقه ما. هدف طبقه بورژوازی، نابودی فیزیکی یا از بین بردن موجودیت طبقه کارگر نیست. نابودی طبقه کارگر یعنی منتفی شدن منبع استثمار که همان نیروی کار است و نتیجه ای جز نابودی طبقه بورژوازی ندارد. این بحث تئوریک صرف و بدیهی نیست. این واقعیتی عینی است که بارها و بارها در کشورهای مختلف و در مقاطع گوناگون در مقابل چشم ما تکرار شده است. کافی است به بسیاری از کشورهای آفریقایی نگاه کنید تا معیارهای "جدیدتر" و تکان دهنده تری را برای "نابودی فیزیکی" کارگران به چشم ببینید. شاید نویسندگان بیانیه با مشاهده وضعیت هم طبقه ای ما در آن کشورها یکباره به این نتیجه برسند که "بابا! صد رحمت به ایران خودمان!" ولی حتی در آنجا نیز طبقه کارگر از نظر فیزیکی حذف نمی شود؛ بلکه موجودیتش با شرایط جدید استثمار و بی حقوقی انطباق می یابد. و البته در این شرایط، عنصر دیگری تقویت می شود که نویسندگان بیانیه توجه چندانی به آن ندارند: جبر غیر اقتصادی. یعنی اهرم هایی اضافه بر جبر پایه ای اقتصادی (نیاز کارگر به فروش نیروی کارش برای ادامه زندگی) در جامعه فعال می شود. برای مثال نقش استبداد و سرکوب سیاسی پر رنگ تر می شود؛ مهار ایدئولوژیک کارگران و توده های مردم

از راه مغزشویی مذهبی و تبلیغات ناسیونالیستی ارتجاعی بیش از پیش ضرورت پیدا می کند؛ مناسبات سنتی خانوادگی و عشیره ای و محلی گرایی در سازماندهی نیروی کار و تنظیم قراردادهای کار نقش مهمتری بازی می کند.

البته آنچه بیش از هر چیز باعث پرسش و نگرانی جدی ما می شود، تحلیل های یکجانبه و یا تبیین های تئوریک نادرست بیانیه نیست؛ بلکه منطق حاکم بر آن است. اگر قرار بود صرفاً بر پایه اجزاء مختلف و مواضع و ادعاهای گوناگونی که بیانیه انباشته از آنهاست قضاوت کنیم، ممکن بود آن را سندی التقاطی بنامیم. ممکن بود دنبال گرایش ها و سوابق متفاوت یا متضاد پنج امضا کننده آن بگردیم تا رد پای هر یک را در گوشه ای از بیانیه پیدا کنیم. شاید نگاه بعضی از خوانندگان بیانیه به عباراتی نظیر این دوخته شود که: "تمامی طبقه ی سرمایه دار، در هر نقطه ی دنیا، خصم طبقاتی جنبش سوسیالیستی کارگران بشمار می آیند." شاید بعضی ها که حال و هوای رزمنده تری دارند به عبارات زیر دل خوش کنند: "آرمان گرایی خصیصه ی همیشگی جنبش کارگری"، "حزب انقلابی طبقه کارگر"، "گارد های مسلح دفاع کارگری" و البته "روز قیام"؛ اما منطق حاکم بر بیانیه که در نتیجه گیری های عملی و سیاست های روز آن بروز یافته، همه این عبارات پردازی های به ظاهر چپ را به آرزوهایی دور برای آینده ای نامعلوم و در "وقت گل نی" تبدیل می کند.

پرداختن به دورنمای انقلاب کارگری یا پیروزی سوسیالیسم از دیدگاه بیانیه، موضوع این مقاله نیست. ما منحصرأ توجه خود را بر منطق حاکم بر بیانیه متمرکز می کنیم. محدود کردن اهداف جنبش کارگری، پایین آوردن سطح توقع طبقه کارگر، و بر این پایه به دنبال متحد گشتن از درون صفوف دشمنان طبقاتی، کل منطق بیانیه است. بر مبنای منطقی که در جملات زیر بیان شده، زمینه نزدیکی و سازش با قدرتهای متجاوز امپریالیستی و حتی بخشهایی از هیئت حاکمه کنونی ایران فراهم است. دقت کنید: "متحدان امروز طبقه کارگر را نیز دقیقاً در میان کسانی باید جست که از این حق (حق حیات) طبقه کارگر به دفاع بر می خیزند؛ جنبش کارگری ایران باید بتواند با هشیاری و درایت طبقاتی به ارزیابی از عمل کرد واقعی نیروهای ذینفع در مبارزه اش پرداخته، و از میان آن ها وسیع ترین متحدان را برای مبارزه ی خود برگزیند. همین شاخص به طریق اولی در سیاست بین المللی جنبش کارگری نیز صدق می کند؛" "پیوند با متحدان بین المللی از یک سو و استفاده از شکاف جمهوری اسلامی و غرب برای رساندن صدای خود به گوش توده ی وسیع کارگران - امروز - یکی از نیازهای حیاتی و فوری فعالین جنبش کارگری است؛" "جنبش کارگری

ایران نمی تواند در جریان مبارزه ی حاد خویش پیشاپیش بر اساس معیارهایی به تفکیک صفوف دوست و دشمن دست بزند که روند مبارزه طبقاتی هنوز در دستور کار نگذاشته است. متحدین امروز طبقه کارگر ایران را بر اساس گره گاه های امروز مقابل جنبش کارگری باید تبیین کرد و نه بر اساس مصاف های فردای آن. طبقه کارگر نمی تواند از نیروهای متحد امروزی اش صرفنظر کرده و در انتظار درخشش پرچم توده ای رادیکال کارگران در دیگر کشورها بنشیند. طبقه کارگری که از استقلال عمل و رای برخوردار باشد، باید بتواند با هشیاری به تنظیم رابطه خود با نیروهای موثر در جهان امروز پردازد...“

فکر می کنید با این منطق و جهت گیری و روحیه، در تحولات تکان دهنده فردای نزدیک در ایران، و مشخصا در صورت بروز یک جنگ ارتجاعی میان جمهوری اسلامی با آمریکا و متحدانش، چه سیاست و موضعی اتخاذ خواهد شد؟ کسانی که چنین بیندیشند کجا خواهند ایستاد و چه خواهند کرد؟ آیا این احتمال بعید است؟ آیا تضاد و کشمکش میان ارتجاع و امپریالیسم زمینه عینی مساعدی برای چنین لغزش هایی را پیشاپیش ایجاد نکرده است و نمونه هایش را از چندی پیش در صفوف نیروهای اپوزیسیون به چشم ندیده ایم؟ بیانیه به دنبال گزینش از میان نیروهای ذینفع در مبارزه اش است. به دنبال وسیع ترین متحدان است. به قول خودش، هم به دنبال وسیع ترین متحد در میان نیروهای داخلی است و هم به طریق اولی در سیاست بین المللی. سوال اینست که در ایران، کدام نیروها ممکنست از ”حق حیات طبقه کارگر“ دفاع کنند؟ روشن است که نگاه نویسندگان بیانیه به سوی نیروهایی از دل طبقه بورژوازی ایران است و نه این یا آن تشکل انقلابی اپوزیسیون. آیا بخشهایی از جناح اصلاح طلب دوم خردادی و سران کارگزاران سازندگی که این روزها ”حقوق سندیکایی کارگران“ و همخوان شدن با معیارهای بین المللی در این زمینه را زمزمه می کنند در شمار این متحدان بالقوه هستند؟ آیا امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا را نمی توان نیروهای موثر در جهان امروز به حساب آورد؟ با چنین منطق و دیدگاه و روحیه ای، دیگر کسی حوصله نمی کند منتظر درخشش پرچم توده ای رادیکال کارگران در کشورهای دیگر شود! در واقع، دیگر کسی حوصله انقلاب اجتماعی را نمی کند و قادر نیست جوانه ها و نهال های انقلاب واقعی کارگران و زحمتکشان را در کشورهای تحت سلطه و سرمایه داری پیشرفته ببیند و با آنها متحد شود. درد اصلی نویسندگان بیانیه همینجاست. به نظر می آید که دیگر اعتماد و اعتقادی به انقلاب طبقه کارگر ندارند.

خلاصه کنیم، تعمیق تضادها و شکاف های طبقاتی و اجتماعی، تشدید ستمگری های گوناگون، ظرفیت خیزش عظیمی را در صفوف طبقه کارگر و توده های مردم انباشته است. درگیری در صفوف امپریالیستها و مرتجعین در دنیا و مشخصا در خاورمیانه حدت یافته است. به جان هم افتادن دشمنان طبقه کارگر و مردم، فرصت ها و امکانات بیشتری را برای پیشروی جنبشها و فعالیت نیروهای پیشرو و آگاه طبقه ما فراهم آورده است. انعکاس خبر جنبش ها در رسانه های امپریالیستی، اعلام حمایت از آنها، اعتراض به اقدامات سرکوبگرانه رژیم، نتیجه چنین وضعیتی است. در این اوضاع، مبارزات کارگران و توده ها حتی می تواند رژیم را وادار به عقب نشینی موضعی و موقتی کند. درست در همین شرایط است که روشن کردن صف دوست و دشمن، و نشان دادن ماهیت و اهداف طبقاتی نهفته پشت هر شعار و برنامه و ادعایی بیش از پیش ضرورت می یابد. درست در همین شرایط است که باید آرمان رهایی طبقه کارگر را بیش از گذشته تبلیغ و ترویج کرد؛ تشکل های گوناگون مبارزاتی و انقلابی را در دل توده ها ایجاد کرد و گسترش داد؛ و ارتباطات بین المللی طبقه کارگر را با جنبش ها و نیروهای واقعا انقلابی و ضد سیستم و انقلاب های جاری در کشورهای مختلف عمیقتر و سازمان یافته تر کرد. این کارها از زمین تا آسمان با آنچه بیانیه به طبقه کارگر و جنبش کارگری در ایران پیشنهاد می کند تفاوت دارد. انتخاب از میان این دو راه، سرنوشت طبقه ما و سمت و سوی تحولات جامعه را رقم خواهد زد.

فردا از آن طبقه کارگر است!

(جمعی از فعالین کارگری)

## شرایط جنبش کارگری در ایران

آیا به مرحله جدیدی پا گذاشته ایم؟

طبقه حاکمه ایران تصمیمش را گرفته است. می خواهند پوست مردم را بکنند. کارگران و تهیدستان شهری و روستایی، و قشر پایین و متوسط حقوق بگیران دولتی، قرار است " توسعه اقتصادی " و " نرخ های بالای رشد " و

دراصل، تامین و تداوم سودهای کلان و مطمئن برای سرمایه داران بزرگ داخلی و انحصارات سرمایه داری امپریالیستی شوند. شاید این خبر به گوششستان رسیده باشد که مدتی قبل از فرا رسیدن اول ماه مه امسال، احمدی نژاد و مقامات وزارت کار و وزارت کشور و خانه کارگر جلسه محرمانه ای برگزار کردند تا جلوی تکرار مبارزات اعتراضات کارگران در این روز خاص را بگیرند. آنچه باعث تشکیل این جلسه شده بود، ظاهراً انعکاس اخبار مبارزات کارگران ایران در رسانه های جهانی در سال های گذشته و فشارهایی بود که از این جانب بر حکومت اسلامی وارد می آمد. اما نکته اصلی که در همان جلسه رو آمد چیزی دیگری بود. حرف رئیس جمهوری اسلامی این بود که ما می خواهیم به سرعت اصل ۴۴ را در اقتصاد ایران پیاده کنیم. می خواهیم هر چه زودتر به " سازمان تجارت جهانی" بپیوندیم. این وسط، اگر کارگران بخواهند با اعتراضات و طرح خواسته هایشان موش بداونند، واز آن بدتر، اگرخواست ایجاد تشکل های مستقل کارگری به یک جریان عمومی تبدیل شود، با مشکل و دردسر روبرو خواهیم شد. بنابراین با تمام قوا باید جلوی شکل گیری این جریان را بگیریم. و برای این کار باید حواسمان به عناصری باشد که می توانند در جنبش کارگری نقشی آگاهگرانه و پیشرو و سازمانده بازی کنند. دولت سرمایه دار با این دورنما و ارزیابی، سرکوب فعالان جنبش کارگری و توده های حق طلب و پا به میدان گذاشته کارگر را در دستور کار خود قرار داده است. طی همین دوره، جنبش کارگری به شکل مستمر و سراسری به موج گرانی و گسترش فقر و فلاکت از یک سو، و خطر بیکارسازی و اخراج در جریان خصوصی سازی ها و تعمیق رکود و بحران صنایع عکس العمل نشان داده است. وقتی که از مستمر و سراسری بودن این عکس العمل حرف می زنیم. نباید این درک را بگیریم که با یک جنبش سازمان یافته سراسری با رهبری متمرکز روبرویم. این واقعیت را همه می دانیم. ولی شاید معنای این واقعیت مسلم، بر اثر مشاهده گسترش جنبش کارگر از واحد های بزرگ گرفته تا متوسط و کوچک، در ذهن بغضی از ما کمرنگ شود. یعنی فراموش کنیم " کارهای زیادی است که انجامشان طلب میشود و به اضطرار. " آیا جنبش کارگری، در همین سطح کنونی، با وجود محدودیت در امر سازماندهی و تاثیر ناچیز آگاهی انقلابی طبقاتی بر آن، گام های آشکاری به پیش برداشته است؟ بدون شک چنین است. وقتی که اعلام حمایت و همبستگی از مبارزات پراکنده کارگری و یا از چهره های فعال جنبش کارگری که تحت حبس و آزار حکومت قرار می گیرند، از محدوده فعالین آگاه و تشکل های سیاسی و اجتماعی فراتر می رود و در میان توده کارگران نطفه می بندد و جوانه می زند، یعنی یک گام به پیش. وقتی که هزاران کارگر در هفت تپه، طومار حمایت از تشکیل سندیکای مستقل خود را امضاء می کنند و متحدانه پشت خواسته

هایشان می ایستند، یعنی یک گام به پیش. نکته ای که نباید فراموش شود و باید دائماً بر آن تاکید کنیم اینست که این گامها نیز به میزان زیادی تحت تاثیر فعالیت آگاهگرانه در صفوف طبقه ما برداشته شده است. بدون انتقال آگاهی، بدون انتقال تجربه مبارزاتی، این ها میسر نبود. مساله اینست که این حد از فعالیت، کافی نیست. نه فقط کافی نیست، بلکه اصل کارهم نیست.

بنابراین ما با دو روند مواجهیم که به موازات هم رو به گسترش اند: از یک طرف تهاجم سرمایه در قالب طرح های فراگیر اقتصادی و تحمیل فوق استعمار به طبقه کارگر و زحمتکشان با استفاده از چماق استبداد و سرکوب دولتی؛ از طرف دیگر عکس العمل جنبش کارگری به شکل مبارزات مقاومت جویانه و حق طلبانه و کماکان تدافعی. اگر عامل سومی در این شرایط، مداخله فعال نکند تناسب قوا میان این دو در روند، به ناگزیر به سود سرمایه و دولت سرمایه دار خواهد بود. تا زمانی که ذهن و عمل ما درجهتی نباشد که آن اتفاق را عملی کند. نمی توان از آغاز مرحله ای جدید در جنبش کارگری سخن گفت. در واقع، مقامات حکومت اسلامی همه تلاش خود را می کنند که آغاز مرحله جدید بهره کشی و فلاکت، با آغاز مرحله جدید و تکامل یافته ای از جنبش کارگری همراه نشود. سوال اینست که آیا با این حد از فعالیت، ومهمتر از آن، با اهداف و دورنماها و ارزیابی هایی که در میان فعالان جنبش کارگری و اغلب جریانات منتسب و مدعی نمایندگی طبقه کارگر رایج است، می توان به مرحله ای جدید پا گذاشت؟ ما با قاطعیت اعلام می کنیم: نه! بدون تبلیغ و ترویج ایده دگرگونی ریشه ای جامعه در صفوف طبقه کارگر، بدون متشکل کردن پیشرو ترین عناصر طبقه کارگر (عناصری که در مبارزات روزمره و در جریان مقاومت و اعتراض گروهی، گوشه ای از توانایی ها و کیفیات خود را به نمایش می گذارند) در هسته هایی که بر اساس ایدئولوژی و سیاست و اهداف استراتژیک طبقه ما تشکیل می شوند، بدون معرفی و آمیختن شعارهای عمومی با جنبش اساساً اقتصادی و خود روی کارگری، بدون افشاگری های عمومی پیرامون هر نوع استثمار و ستمگری و در مورد قشرهای گوناگون جامعه، نمی توان چیزی را متحول کرد و تکامل داد. در اینجا، عامدانه حرفی از ضرورت مبارزه برای ایجاد تشکل های گوناگونی مستقل کارگری نمی زنیم. چرا که ایده واهداف استراتژیک انقلابی، و نقشه و ابزار پایه ای برای تحقق آن، بالاتر از موجودیت صرف این یا آن تشکل قرار دارد و سرنوشت هر تشکلی را رقم می زند.

در اینجا لازمست با توهم و تصویری مرز بندی کنیم که به انتظار گشایشی از "غیب" نشسته و وقوع یک جنبش سراسری قدرتمند کارگری را پیش بینی می کند که قیام علیه حاکمیتی بحران زده و از هم گسیخته می انجامد. طبقه کارگرد ایران تجربه انقلاب ۵۷ و پیش از آن، جنبش سال های ۳۲-۱۳۲۰ را در تاریخچه خود ثبت کرده است. اما مشکل بتوان گفت که نسل امروز کارگران ایران، آن تجارب را در ذهن و عمل خود جذب کرده اند و با آن آشنايند. متاسفانه بازگویی این تاریخ، در اغلب موارد از دیدگاهی اصلاح طلبانه و اکونومیستی انجام می گیرد، و نسل جوان از درس های اساسی آن بی بهره می ماند. واقعیت اینست که حضور قدرتمند جنبش کارگری (به ویژه اعتصاب نفتگران جنوب) در سال ۵۷، یک اتفاق خلق الساعه نبود. این حضور فقط در بستر یک بحران انقلابی و زیر سوال رفتن قدرت سیاسی موجود توسط یک نیروی آلترناتیو (هرچند ارتجاعی) می توانست اتفاق بیفتد. و درست به علت اینکه، آن نیروی مذهبی رهبری جنبش عمومی مردم را درست گرفته بود، جنبش کارگری در آن مقطع نیز علیرغم حضور و فعالیت نیروهای غیر مذهبی و پیشرو، نهایتاً به نیروی ذخیره ای در خدمت کسب قدرت سیاسی توسط رهبری مذهبی تبدیل شد. این اتفاق بارها در مورد جنبش های کارگری گوناگون در کشورهای مختلف افتاده است. و تا زمانی که یک نیروی آلترناتیو انقلابی طبقاتی (و یک قطب انقلابی) در دل طبقه کارگر و در بطن کلیه جنبش های اجتماعی شکل نگیرد و تا زمانی که با استراتژی و نقشه و ابزار لازم برای تدارک و سازماندهی انقلاب در میدان حضور نداشته باشد، نمی توان از نظر استراتژیک جهت جنبش کارگری را رقم زد. بدون این آلترناتیو و قطب انقلابی طبقاتی، جنبش کارگری می تواند مقاومت؛ می تواند بر سر خواسته هایش دست به مبارزات قهرمانانه و تاثیر گذار بزند؛ می تواند با پایداری و پیگیری خود حتی جامعه را در مقطعی به لرزه در آورد و طبقه حاکم و دولت و شریکان بالا دست خارجی اش را به وحشت بیندازد؛ می تواند موقتا و اینجا و آنجا حریف را عقب بنشاند و اصلاحات ناپایداری را به او تحمیل کند؛ اما نهایتاً نظام موجود حفظ خواهد شد و در برهمن پاشنه خواهد چرخید.

پس باید توهمات را به دور بیندازیم و برای ارتقاء و تکامل جنبش طبقه کارگر به مرحله ای نوین تلاش کنیم .  
رفرمیسم و اکونومیسم ما را از انجام این وظیفه انقلابی؛ این رسالت طبقاتی ، باز می دارد. باید جنبید و کاری کرد

کارستان!

" بسیار کارهاست

می شود انجامشان طلب.

ده ها هزار سال

زمانی ست بس دراز

دریاب وقت را،

دریاب لحظه را!!"

### طرح تحول بزرگ اقتصادی دولت چه به سر ما خواهد آورد؟

این روزها رئیس جمهور اسلامی در هر فرصتی از طرح تحول بزرگ اقتصادی می گوید. به قول خودشان می خواهند یک بسته کامل اقتصادی را در مقابل جامعه باز کنند. این یک "بسته پیشنهادی" نیست بلکه اجباری است. آش کشک خاله است. این بسته قرار است یارانه و گمرک و بانک و بیمه را هماهنگ کند به نحوی که سودهای کلان و نرخ رشد بالای اقتصادی برای نظام سرمایه داری در ایران و سرمایه گذاران خارجی تامین شود. در واقع، این "بسته اجباری" فقط دست پخت حکومت اسلامی نیست بلکه در چارچوب همان طرح های اقتصادی است که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به کشورهای مختلف دیکته کرده اند و اجرای موثرشان شرط پذیرفته شدن در سازمان تجارت جهانی است. اگر می خواهید نتایج عملی این بسته را برای توده های مردم، برای کارگران و زحمتکشان جامعه ببینید کافیست نگاهی به وضعیت فلاکتبار و وخیم شمار زیادی از کشورهای آفریقا و آسیا و آمریکای جنوبی بیندازید. همین چند روز پیش بود که رهبر جدید کوبا، رائل کاسترو به مردم آن کشور "مژده" داد: "باید منتظر رسیدن روزهایی سخت باشید." بله، ظاهرا در کوبا هم آش کشک خاله را بار کرده اند.

اما فرق دولت سرمایه دار در ایران اینست که از در راه بودن سختی ها حرف نمی زند. بر عکس، طرح ریاضت کشی اقتصادی و تشدید فشار بر مردم را با عباراتی چون "رفاه بیشتر برای قشرهای محروم" و "چشیدن طعم شیرین نعمات بیشتر از طرف مردم" معرفی می کند. در اینجا منحصرأ به بخش "هدفمند کردن یارانه ها" در این بسته اجباری می

پردازیم. این عبارتی است که دولت سرمایه دار برای حذف یارانه ها به کار می برد. این کار را با حذف یارانه مواد سوختی شروع کرده اند و طی چندین ماهی که از این کار می گذرد، همه مردم (به ویژه کارگران و قشرهای پایینی جامعه) تاثیراتش را به شکل گرانی بیشتر و تورم بیسابقه، و فاصله هر چه بیشتر دخل از خرج، با پوست و گوشت خود احساس کرده اند. اگر یادتان باشد قبل از به اجرا گذاشتن طرح سهمیه بندی بنزین و حذف یارانه مواد سوختی، رئیس جمهور اسلامی و اقتصاددانان حکومتی ادعا می کردند که این طرح برای رفع بیعدالتی های اقتصادی است. می گفتند که می خواهند یارانه ناعادلانه ای که از طریق عرضه بنزین ارزان به پولدارهای جامعه که هر یک چند خودرو دارند داده می شود را حذف کنند. می گفتند که با این کار مشکل ترافیک و آلودگی هوا در شهرهای بزرگ تا حد زیادی بر طرف خواهد شد. می گفتند که مبالغ صرفه جویی شده از حذف یارانه و سهمیه بندی مواد سوختی را صرف قشرهای محروم خواهند کرد. باز هم اگر یادتان باشد، وقتی که صحبت از گران کردن بنزین (از ۸۰ تومان به ۱۰۰ تومان) بود همین رئیس جمهور در تلویزیون ظاهر شد و صاف صاف در چشم مردم نگاه کرد و گفت: من با بالا بردن قیمت بنزین مخالف بودم و نمی خواستم به مردم فشار بیاید! ولی کمی بعد از اجرای طرح سهمیه بندی که با گران شدن بنزین سهمیه ای (و البته عرضه سازمان یافته بنزین آزاد!) همراه بود، او بار دیگر به حرف آمد و گفت: همه که می بینیم بنزین عملاً لیتری ۴۰۰ تومان شده است!! طوری این حرف را می زد انگار شخص خودش و طرح های اقتصادی حکومت اسلامی هیچ نقشی در این ۴ برابر شدن یکسبه قیمت بنزین نداشته است. انگار کاری است که ناخواسته و خودبخودی انجام گرفته و در موردش کاری هم نمی شود انجام داد. نتیجه فوری این اقدام عامدانه اقتصادی، جهش تورم و گرانی اوج یابنده و ادامه داری بود که امروز شاهدش هستیم. نه خیابان ها خلوت شد. نه مشکل ترافیک و آلودگی هوای شهرهای بزرگ حل شد. نه عدالت اقتصادی برقرار شد. نه خودروهای قشر ممتاز و فوق مرفه سرمایه داران حکومتی و شریک حکومت از حرکت افتاد و در گاراژ ماند.

حالا کاری که از بنزین شروع کرده بودند را می خواهند قدم به قدم (البته هر چه سریعتر) به بخش های دیگر هم سرایت بدهند. البته مطمئن باشید که این کار را در کمال پر رویی و با شعارهای عوامفریبانه پیش خواهند برد. همانطور که گفتیم اسمش را گذاشته اند: هدفمند کردن یارانه ها. رئیس جمهور اسلامی می گوید که یارانه مورد نیاز صنایع (در واقع آن بخش از درآمدهای نفتی و ارزش افزوده ناشی از استثمار کارگران و زحمتکشان که از این راه به جیب سرمایه داری دولتی و خصوصی می رود) به صورت غیر مستقیم پرداخت خواهد شد. یعنی با ارائه آب و برق و

تلفن و گاز ارزان، تعرفه های گمرکی پایین برای وارد کردن مواد اولیه و تجهیزات مورد نیاز آنها، و احتمالا ارائه نرخ های پایینتر برای گرفتن وام صنعتی و خرید ارز خارجی. اما برای توده های مردم، یارانه را می خواهند به شکل مستقیم و "هدفمند" بدهند. ظاهرا جمعیت را به ۱۰ بخش تقسیم کرده اند. سه بخش بالایی که قشرهای فوق مرفه و مرفه جامعه هستند را فعلا کنار می گذارند، در مورد سه بخش میانی هم دست نگه می دارند، و از چهار بخش پایینی که از همه محرومتر و آسیب پذیرترند شروع می کنند. البته رئیس جمهور همچنان به مرفه ترین ها هم قول می دهد که در ادامه طرح، از یارانه مستقیم بی نصیب نخواهند ماند! بگذریم از این که این قشر در واقع، اساس سهم یارانه ای خود را به شکل غیر مستقیم در بیزنس های ریز و درشتی که دارد دریافت می کند. همانطور که تاکنون انجام شده است.

دولت سرمایه دار روی "هدفمند" کردن یارانه خیلی تاکید می کند. رئیس جمهور می گوید مبلغ یارانه بر حسب نیازهای محاسبه شده افراد خانوارها ( بر اساس اطلاعات پرسشنامه ای) به حسابشان ریخته خواهد شد و این کار را از ۴ دهک پایینی شروع می کنند. بگذارید یک تصویر رویایی از این طرح ارائه کنیم: دولت می آید از مردم می پرسد که در چه زمینه ای یارانه می خواهید؟ مردم هم جواب می دهند: مسکن، آموزش، خوراک، آب و برق و گاز و تلفن، بهداشت و درمان، تفریح و مسافرت و امثالهم. دولت می پرسد خانوار شما چند نفره است؟ و مردم مثلا می گویند ۵،۴ یا ۶ نفره. دولت می گوید بسیار خوب، سهم شما بر حسب هر نفر از افراد خانوار، ماهیانه می شود ۱۰۰ هزار تومان. شماره حسابتان را بدهید تا اول هر برج به آن واریز کنیم. مردم هم تشکر می کنند و می روند پی کارشان و هر ماه در حالی که چند صد هزار تومان به درآمدشان اضافه شده به خوبی و خوشی زندگی می کنند و دولت را هم دعا می کنند. اما ببینیم در واقعیت چه خواهد شد؟ دولت ارقام را جمع آوری خواهد کرد و بر مبنای بنیه مالی و اولویت های بودجه، یعنی بعد از کنار گذاشتن هزینه های سنگین و در حال افزایش نظامی و امنیتی و تبلیغاتی (رسانه های داخلی و متحدان خارجی) و کسر مخارج ریخت و پاش مقامات، رقم حداقلی را به عنوان سهم هر خانوار تعیین خواهد کرد. این رقم با توجه به تجربه ای که از عملکرد مالی - اقتصادی حکومت اسلامی در زمینه های مشابهی مثل بیمه داریم، معمولا بسیار کمتر از محاسباتی است که مردم در مورد دخل و خرج خود می کنند. سپس با به راه افتادن طرح، یارانه از روی مایحتاج عمومی و ابزار معیشت مردم برداشته خواهد شد. البته بعید است که بتوانند این کار را یکمترتبه و سریع انجام دهند. اگر چه دولت واقعا تلاش می کند به این اقدام سرعت ببخشد. یعنی مردم چشم باز می

کنند و در بازار، نه فقط با بنزین لیتری ۵۷۰ تا ۷۰۰ تومانی، بلکه با نان و روغن و برنج و گوشت و میوه و سبزی و پوشاک و اتوبوس و تاکسی و... با قیمت های چند برابر و سرسام آور روبرو می شوند. اول ماه به بانک می روند و می بینند آن مبلغ حداقلی که گفتیم و دولت محاسبه کرده به حسابشان ریخته شده است. احتمالاً لبخند رضایت خواهد زند. ولی در بازار می بینند که باز هم کم می آورند. یعنی مجموع درآمدهایشان که دولت با حساب و کتاب دیگری محاسبه کرده و قیمت کالاها که با حساب و کتاب دیگری تعیین شده، کماکان خوانایی ندارند. بنابراین به ناچار مصرف خود را کاهش می دهند. یکی از نکاتی که دولت اسلامی با افتخار به عنوان مزیت طرح "هدفمند کردن یارانه ها" از آن حرف می زند، اینست که پول را مستقیم به مردم می دهیم تا آن را هر جوری که خواستند و در هر زمینه ای که نیاز داشتند مصرف کنند. انگار دارند به مردم "کارت هدیه" بانک پارسیان می دهند! واقعیت اینست که اگر اجاره خانه عقب بیفتند، معنایش اینست که خورد و خوراک بچه ها قطع خواهد شد. چون والدین باید بین نان سنگ ۷۰۰ تومانی (غیر یارانه ای) با پرت شدن اثاثیه به کوچه و بی خانمان شدن یکی را انتخاب کنند.

اما مساله به اینجا ختم نمی شود. فرض کنید مبلغ یارانه مستقیم نقدی برای یک خانوار در سال ۱۳۸۸ (سال آتی)، ماهیانه ۳۰۰ هزار تومان تعیین شود. اما در سه ماه دوم سال ۱۳۸۸، نرخ تورم جهش کند و قیمت ها یکسبه بالا برود. آیا فکر می کنید دولت می آید و مبلغ یارانه را هر سه ماه یکبار بر مبنای افزایش تورم، بیشتر می کند؟ آیا تا این اندازه خوش خیال هستید؟ توده های مردم، همان ۴ دهک پایینی که قرار است طرح از آنها شروع شود با یک چنین تکان اقتصادی، به خاک سیاه خواهند نشست و دستشان به هیچ جا بند نخواهد بود. دیگر در بازار حتی جایی هم نیست که بتوان نان ۱۰۰ تومانی پیدا کرد که لااقل فقط آن را خرید و سق زد. یک احتمال دیگر که با توجه به ماهیت حکومت اسلامی و تجربه دوران حیاتش اصلاً احتمال بعیدی نیست، اینست که دولت گاه به گاه به علت کمبود منابع مالی و کسری بودجه و امثالهم، مبلغ یارانه ماهیانه را دیر به حساب بریزد. یا برای چند ماه این کار را به تعویق بیندازد. این چیزی است که آخر هر سال در مهلت پرداخت عیدی و مزایا برای قشرهای مختلف حقوق بگیر دولت، و یا در مورد حقوق ماهانه بازنشستگان اتفاق می افتد. فقط خودتان مجسم کنید، جامعه ای که دیگر در آن کالای یارانه ای موجود نیست و قیمت ها شکل نجومی (دلاری) به خود گرفته، و از آن طرف از یارانه مستقیم نقدی هم خبری نیست.

فکر نکنید این حرفها زیادی بدبینانه است و یا حدس و گمان هایی بعید است. نشانه ها و نمونه هایی از این نوع اقدامات در کشورهای تحت سلطه ای مانند ایران قبلاً انجام شده، یا هم اینک در حال انجام است. نتیجه فوری اجرای این طرح ها، معمولاً وقوع شورش های گرسنگان ( یا به قولی شورش نان) بوده است. سوال اینست که آیا کارگران و زحمتکشان در ایران در برابر اجرای چنین طرح فلاکت زایی مقاومت و مبارزه خواهند کرد یا نه؟ آیا به نیروی عزم و اراده مبارزاتی خود، دولت سرمایه دار و طرح ریزان نهادهای جهانی را به عقب نشینی یا به تعویق انداختن اجرای این طرح ها وادار خواهند کرد یا نه؟ آیا وقوع شورش های نان در ایران محتمل نیست؟ اوضاع به سرعت در چنین جهتی در حرکت است. باید به این احتمالات فکر کرد و برای پیشبرد اهداف ضد استثماری و ضد ستمگرانه طبقه کارگر و تامین خواسته های بر حق توده های مردم، هر چه متحدتر و متشکل تر تدارک دید.

فردا از آن طبقه کارگر است

دو پرسشی که پیرامون مساله سرکوب و اعدام مبارزان در رژیم جمهوری اسلامی و راهکارهای مقابله با آن مطرح است

دوستان عزیز\*، می خواستیم به دو پرسشی که پیرامون مساله سرکوب و اعدام مبارزان در رژیم جمهوری اسلامی و راهکارهایی برای مقابله با آن مطرح کرده بودید پاسخ دهیم. بعد از این که شما، این نوشته را روی سایت خود قرار دادید، ما نیز آن را در وبلاگ خود منعکس خواهیم کرد.

از اینجا شروع کنیم که چرا رژیم اسلامی علیرغم فشار افکار عمومی داخلی و بین المللی، ناگزیر به صدور احکام اعدام برای برخی از مبارزان و مخالفان خود است؟ دوستان سایت گزارشگران، این پرسش را مشخصاً در مورد مبارزان کرد مطرح کرده اند، اما از نظر ما صدور حکم اعدام به موقعیت خاص کردستان مربوط نمی شود؛ هر چند که این موقعیت را باید به طور ویژه مد نظر قرار داد. برای مثال، طی دو سه ساله اخیر، ما شاهد صدور حکم اعدام در خوزستان و بلوچستان هم بوده ایم. علاوه بر این، از شکل های اعدام غیر رسمی ( قتل در اسارت که تحت عنوان سگته، ایست قلبی، خودکشی و یا ضربات "غیر عمدی" بازجو انجام می گیرد) نباید غافل بود.

این واقعیتی است که طی سال های اخیر دست و بال حکام شرع در صدور حکم اعدام برای مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی ( و اعلام علنی یا اجرای آن) بسیار بسته تر از دهه ۱۳۶۰ است. این موقعیت اساسا ناشی از دو مساله است. **یکم**، عدم مشروعیت سیاسی این رژیم نزد اکثریت جامعه. بخش های بزرگی از مردم، حرکات جمهوری اسلامی را زیر ذره بین دارند و تک تک جنایاتش را نه فقط در حافظه تاریخ ثبت می کنند بلکه هم امروز، از راه های مختلف به گوش همگان می رسانند و افشایش می کنند. **دوم**، ضعف و محدودیت نسبی قطب انقلابی در جامعه. یعنی تشکل های مبارزی که با نقشه و استراتژی و برنامه معین در دل توده های کارگر و زحمتکش ریشه دوانده باشند و رژیم را با تهدید فوری و بالفعل مرگ و زندگی روبرو کنند، هنوز شکل نگرفته اند. بنابراین، جمهوری اسلامی از یک سو در مقابل رشد نارضایتی و خشم مردم آسیب پذیرتر شده و اینطور نیست که بتواند هرغلطی که خواست انجام دهد. و از سوی دیگر، مخالفان خود را نیز در موقعیتی نمی بیند که مجبور باشد به شیوه دهه ۱۳۶۰ عمل کند و حمام خون راه بیندازد.

اگر به مواردی که بیدادگاه های اسلامی به حکم اعدام روی آورده اند دقت کنیم متوجه می شویم که رژیم از یک خطر جدی و فوری به هراس افتاده است. در مناطقی که از سوی حکومت مرکزی تحت ستم ملی قرار دارند، و معمولا مناطق مرزی هستند، وضعیت سیاسی می تواند سریعا دچار تغییر شود. این احتمال، به ویژه در شرایط امروز منطقه، نزدیکتر احساس می شود. در چنین شرایطی، گروه های مخالف اگر از خود پیگیری و پایداری ملموسی نشان دهند به سرعت می توانند در میان مردم جا باز کنند و به یک نیروی اجتماعی تبدیل شوند. در چنین شرایطی، هر شخصیت مبارزی که به خاطر مخالفت با ستمگری حکومت در میان بخش هایی از مردم، سرشناس و محبوب شده است به سرعت می تواند به یک چهره آلترناتیو تبدیل شود که توده ها به او به چشم یک رهبر نگاه می کنند. جمهوری اسلامی در مقابل چنین وضعیتی، مجبور می شود نقاب آشتی و مسالمت را از چهره بردارد و برای مرعوب کردن توده های ستمدیده این مناطق و جلوگیری از شکل گیری شخصیت های محبوب مردمی و نیروهای آلترناتیو به سرکوب خشن و عریان (منجمله به صدور احکام اعدام برای مبارزان) روی بیاورد. این پس زمینه سیاستی است که جمهوری اسلامی مشخصا در کردستان به اجراء گذاشته، یا تلاش می کند به اجراء بگذارد. این را هم در نظر داشته باشیم که کردستان کماکان از نظر سیاسی، یک قطب ضد حکومتی در کل ایران محسوب می شود و ابراز مخالفت و مقاومت به شکل های مختلف و به صورت عمومی در آن جریان دارد. در شرایط از هم گسیختگی اوضاع و متزلزل شدن موقعیت

رژیم، بدون شک کردستان جزء مناطقی است که سریعاً دستخوش تحولات سیاسی خواهد شد و قدرت حکومت مرکزی در آنجا فرو خواهد ریخت.

همین جا لازم می بینیم به یک نکته دیگر هم اشاره کنیم. وضعیتی که به شکل مختصر به آن پرداختیم مد نظر نیروهای امپریالیستی و دولت های همسایه جمهوری اسلامی نیز هست. یعنی آنها هم به این پتانسیل ها واقفند و برای استفاده از این موقعیت در چارچوب تضاد و کشمکش ارتجاعی و ضد مردمی خود با رژیم ایران تلاش می کنند. به همین خاطر، ممکنست در موارد معین با "دفاع" این یا آن نهاد و رسانه امپریالیستی از یک مبارز محکوم به اعدام، یا با "محکوم" کردن اقدامات سرکوبگرانه رژیم اسلامی علیه ملل تحت ستم از جانب آنها روبرو شویم. این جور قاطی شدن صف ها، نباید خللی در مبارزه مردم علیه سرکوبگری و جنایات رژیم، و در تلاش عمومی برای جلوگیری از اعدام مبارزان به وجود بیاورد. جمهوری اسلامی همیشه مخالفان خود را عامل و وابسته به "دولت های خارجی" معرفی کرده است. در مقابل، قدرت های امپریالیستی به ویژه آمریکا نیز می کوشند خود را با مبارزه مردم ایران در راه آزادی و دموکراسی و خلاص شدن از رژیم مستبد مذهبی، هم صف جلوه دهند. در مقابل این ترفندهای مرتجعین و امپریالیستها باید هوشیارانه عمل کرد و مانع از سوء استفاده های سیاسی هر دو طرف شد.

پرسش اساسی دیگر اینست که چگونه می توان مانع از اعدام مبارزان و مخالفان از سوی رژیم جمهوری اسلامی شد؟ تجربه نشان داده که به این پرسش نمی توان صرفاً با جمله "باید متحدانه مبارزه کرد" پاسخ گفت! به طور عام، تا زمانی که یک جنبش اجتماعی (منظور فقط در داخل کشور نیست) علیه یک حکم اعدام مشخص به راه نیفتد، نمی توان انتظار جلوگیری از چنین جنایاتی را داشت. در تاریخ معاصر، نه فقط در ایران، مبارزات توده ای در دفاع از جان شخصیت های مبارز و انقلابی سازمان یافته است. برخی از این مبارزات به نتیجه رسیده است. گاه نیز شاهد بوده ایم که یک رژیم مرتجع از آنجا که هرگونه کوتاه آمدن در مقابل خواست مردم را باعث تزلزل بیشتر موقعیت خود دیده، در اقدامی دیوانه وار حکم اعدام را به اجراء گذاشته است. بنابراین، هنگام سازمان دادن چنین مبارزه ای باید مردم را به حداکثر تهییج کرد و برای کسب پیروزی در این مبارزه برانگیخت، تا با تمام قوا افشاگری و اعتراض کنند و موضوع را به موضوع روز تبدیل کنند. یعنی باید با این روحیه وارد مبارزه شویم و جلو برویم که **پیروز** این نبرد هستیم. دست زدن به ابتکارات مبارزاتی در میان قشرها و در مناطقی که معمولاً به نیروی مرکزی این مبارزه تبدیل شده اند، اهمیت بسیار دارد. در عین حال، باید در محیط هایی که امکان گسترده تر و آزادانه تری برای پیشبرد این نوع مبارزات وجود

دارد، طرح های منظم تر و ادامه دارتری را به اجراء گذاشت. در شرایط کنونی، یک خطای بزرگ اینست که مبارزه برای نجات جان مبارزان محکوم به اعدام، به فضای اینترنتی محدود شود. یعنی افشاگری ها و تبادل اطلاعات و ابراز همبستگی ها صرفا در این محدوده انجام بگیرد. نباید فراموش کرد که **خیابان حرف اول را می زند. ابتکار عمل های مبارزاتی وقتی موثر است که در دل توده ها انجام بگیرد.** این هم در محیط داخل کشور صادق است و هم در خارج از کشور. این فوق العاده مهم است که در جریان مبارزات گوناگون کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان، هنرمندان و... به مجازات اعدام اعتراض شود و از جان مبارزان محکوم به اعدام دفاع شود. این فوق العاده مهم است که در خارج از کشور، در جریان مبارزات توده ای علیه جنگ و تجاوز امپریالیستی، موضوع احکام اعدام در کشورهایی مانند ایران به میان کشیده شود و مبارزان دربند و اهدافشان به توده های شرکت کننده در آن مبارزه شناسانده شوند. این نخستین گام در راه سازماندهی یک جنبش همبستگی بین المللی در دفاع از آنان است.

خلاصه کنیم؛ تا وقتی که دامنه مبارزه را محدود ببینیم و از ابزار محدودی برای پیشبرد آن استفاده کنیم، نمی توانیم انتظار برپایی یک جنبش اجتماعی بر سر این موضوع مشخص را داشته باشیم. تا وقتی که مبارزات مختلف را محدود به طرح خواسته های منحصر به این قشر و آن طبقه ببینیم و از مطرح کردن موضوعات عمومی مبارزاتی، مانند مخالفت با مجازات اعدام و دفاع از مبارزان محکوم به اعدام، در فرصت های گوناگون خودداری کنیم، نمی توانیم انتظار یک حرکت قدرتمند و موثر و پیروزمند را داشته باشیم.

مرداد ماه ۸۷

\* این مقاله در رابطه با پرسش دوستان در تارنمای گزارشگران نوشته شده است:

<http://www.gozareshgar.com>

**کشتار سال ۶۷: یک واقعیت خوتین زنده؛ یک مساله مبارزاتی روز**

بیست سال از کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران می گذرد. بیست سال، زمان اندکی است. حتی گذشت صدها سال هم نمی تواند جنایات بزرگ را از حافظه تاریخ پاک کند. جنایات استعمارگران اروپایی و سپس امپریالیستها در کشورهای عقب مانده، جنایات نازیست ها و صهیونیستها، جنایات بنیادگرایان مذهبی، فراموش شدنی نیست. شاید عدالت تاریخی، در بسیاری موارد صورت واقعیت به خود نگیرد. یعنی دوران های تاریخی

سپری شود، نسل ها عوض شود و رژیم ها جا به جا شوند بی آن که آمران و عاملان جنایات در جایگاه متهم بنشینند و به حکم ستمدیدگان مجازات شوند. اما تا وقتی که جنایتکاران بزرگ هنوز بر مسند قدرتند و به ستم و استثمار و فریبکاری ادامه می دهند، فراموش نکردن و نبخشودن جنایات، اهمیت ویژه ای پیدا می کند. یادآوری کشتار سال ۱۳۶۷ و بازگو کردن علل وقوع آن برای نسل های بعدی، انگیزه مبارزاتی امروز مردم را محکمتر و عمیقتر می کند.

کشتار هزاران زندانی سیاسی که سال ها از اسارت و محکومیتشان می گذشت به دستور مستقیم سران رژیم اسلامی انجام شد. این زندانیان در محاکمه های ۲ - ۳ دقیقه ای، به جرم پایداری بر نظرات ایدئولوژیک و سیاسی شان، محکوم به مرگ شدند. کشتار ۱۳۶۷ به نمونه و نمادی از ماهیت ارتجاعی، ضد مردمی و اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی تبدیل شد. همه مقامات، همه رهبران جناح های آن زمان و دوره های بعد رژیم، در آن جنایت شریک بودند. "اصولگرایان" و "اصلاح طلبان" امروز، در سال ۶۷ یا خود بازجو و حاکم شرع و جلا داد بودند؛ یا توجیه گر مطبوعاتی و منبری و رسانه ای آن کشتار.

کشتار ۶۷ در یک دوره چرخش و گذار تاریخی انجام گرفت. جنگ ارتجاعی ایران و عراق در شرایطی پایان می یافت که ضعف و از هم گسیختگی به صفوف رژیم راه یافته بود و بسیاری از حامیان و پایه های جمهوری اسلامی از آن روی برگردانده بودند. معمولاً در همین دوره های چرخش و گذار است که خطر بی ثباتی، رژیم ها را تهدید می کند و آنها را به چاره جویی بر می انگیزد. کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بخشی از تدابیر رژیم اسلامی برای فرار از بی ثباتی بود. جمهوری اسلامی نمی خواست که هزاران مبارز زندانی در پایان دوران طولانی محکومیتشان به جامعه برگردند و باعث درد سر شوند. جمهوری اسلامی نمی خواست در فردای یک جنگ خانمانسوز و بیهوده، و نوشیدن جام زهر شکست، در انظار عمومی ضعیف جلوه کند. اما در این میان، آنچه مشوق و یاور رژیم اسلامی در انجام این جنایت بزرگ شد، سکوت معنی دار قدرت های امپریالیستی و رسانه های بین المللی در این مورد بود. آمریکا و اروپا که خاتمه جنگ و موضع ضعیف جمهوری اسلامی در آن مقطع را فرصت بسیار مناسبی برای دست یافتن به امتیازات و قراردادهای پر سود با ایران می دیدند، آن روزها نه از "حقوق بشر" حرفی می زدند و نه از "دمکراسی" و "مبارزه با تروریسم". این یک بده بستان آگاهانه میان جمهوری اسلامی و شریکان و حامیان بزرگ بین المللی اش بود.

جمهوری اسلامی از زمان برملا شدن این جنایت در همان سال، همه تلاش خود را به کار برد تا داد خواهان و در درجه اول، بازماندگان آن جانباختگان و بقیه خانواده های زندانیان سیاسی را از افشای کشتار باز دارد. آنان را

تهدید به زندان و شکنجه و قتل کرد. اما در این کار موفق نشد. اعتراض به کشتار ۶۷ و تلاش برای مشخص کردن گورهای پنهان و جلوگیری از تخریب مزار جانبختگان، به یک موضوع دائمی مبارزه سیاسی تبدیل شد. رژیم هر کاری که می توانست کرد که ابعاد این جنایت پوشیده بماند اما شکست خورد؛ هر کاری که می توانست کرد تا دهان مردم را ببندد اما شکست خورد؛ هر کاری که می توانست کرد تا تاریخ این ماجرا را فراموش کند اما شکست خورد. و در سال های بعد که شکاف های درونی جمهوری اسلامی گشوده تر شد و جناح ها به جان هم افتادند و گروهی ادعای اصلاح طلبی کردند، برخی از روشنفکران حکومتی به مردم گفتند که بهتر است آن جنایت را فراموش نکنند، اما جنایتکاران را ببخشند! اما از نیروهای انقلابی و مبارزان نسل گذشته و امروز پاسخ شنیدند که: **فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم.**

بیست سال از کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ می گذرد. این در حالی است که حکومت اسلامی به تشدید سرکوب روی آورده، وعده "بازگشت به ارزش های دهه ۱۳۶۰" (یعنی همان سطح از سرکوب و خفقان) را می دهد. باز هم نشانه های ضعف و شکاف، باز هم نشانه های دوران گذار و بی ثباتی، پیدا شده است. اما این بار دست و بال جمهوری اسلامی در سرکوب و کشتار، علیرغم خواسته ها و تصوراتش، بسیار بسته تر از سال ۶۷ است. با وجود این، رژیم آشکارا حمایت و سکوت اربابان امپریالیستش را در برابر جنایاتی که در آستین دارد، گدایی می کند. تنها راه مقابله با این جنایات، پایداری در راه، کوتاه نیامدن از خواسته ها و اهداف اساسی مردم، افشای همه جانبه حیات سراسر ستمگری و استثمار رژیم، اتکاء به نیروی انقلابی توده ها، و دل نبستن به وعده ها و شعارهای سرمایه داری بین المللی است. برای انقلاب کردن، برای کسب رهایی، برای پیروز شدن، نه فراموش می کنیم نه می بخشیم.

**فردا** از آن طبقه ی کارگر است

### طبقه کارگر و نظرها و گرایش های طبقاتی دیگر

چرا کارگران باید نظرها و گرایش های طبقاتی مختلف را بشناسند و از هم تشخیص دهند؟ پیش از هر چیز باید بگوییم که این نظرها و گرایش ها در همه ی جامعه نفوذ می کنند و در هم تداخل دارند. یعنی در عرصه اندیشه و تفکر ایدئولوژیک و سیاسی، مرزها و دیوارهای محکم و غیر قابل نفوذ بین طبقات مختلف اجتماعی کشیده نشده است. طبقه کارگر در معرض ایدئولوژی ها و سیاست هایی قرار دارد که منافع و اهداف سایر طبقات را منعکس می

کنند. چه بسا در مقاطع و مراحل، بخش‌های بزرگی از کارگران آن ایدئولوژی‌ها و سیاست‌ها را متعلق به خود بدانند و از آن پیروی کنند. این به ویژه در مورد جهان‌بینی و سیاست‌های طبقات حاکم مطرح است که برای دوره‌های طولانی، ایده‌های مسلط بر جامعه‌اند. مثلاً در جامعه‌ای نظیر ایران، عقاید و باورهای سنتی و مذهبی طی قرن‌ها توسط نهادهای مذهبی و حکومت‌ها ترویج شده است. رسانه‌های مدرن نیز ابزاری در دست طبقات حاکم برای جا انداختن و طبیعی و عمومی جلوه دادن این عقاید است. بنابراین طبقه کارگر باید مرتباً به دنبال این باشد که کدام دیدگاه، سیاست، شعار بیانگر حقیقت علمی، و بازتاب منافع انقلابی طبقه هست و کدام نیست.

کارگرانی که به دنبال آگاهی سیاسی و طبقاتی می‌گردند و به همین خاطر، توجه بیشتری به اطلاعات و مصاحبه‌ها و مقالات سیاسی دارند مرتباً توسط عقاید سیاسی و ایدئولوژیک مختلف بمباران می‌شوند. بخشی از اینها به طبقات حاکمه و نمایندگان سیاسی آشکار و پنهان آنها مربوط است، و بخشی دیگر به نمایندگان طبقاتی که در حاکمیت قرار ندارند و به درجه و شکلی از ستم‌های موجود و سیستم حاکم رنج می‌برند. اولین نکته‌ای که نباید از آن غافل شد، اهمیت این برخورد آراء و عقاید در افزایش آگاهی طبقه ماست. خصوصاً افشاگری از جوانب گوناگون سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی دستگاه حاکم (و دولت‌های رنگارنگی که نظام جهانی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند) اهمیتی ویژه دارد. این افشاگری می‌تواند از سوی نیروهای طبقات مختلف انجام بگیرد. مثلاً در شرایط امروز دنیا، کم نیستند روشنفکرانی که افق دیدشان بورژوازی است؛ به سوسیالیسم و کمونیسم اعتقادی ندارند یا تفسیری که از آن ارائه می‌کنند فرقی با همین جوامع سرمایه‌داری پیشرفته با کمی حک و اصلاح ندارد. اما همین‌ها مقالات افشاگرانه‌ای در مورد سیستم و سیاست دولت‌ها می‌نویسند که جوانبی از واقعیت را خیلی زنده و موثر در مقابل ما قرار می‌دهد و آگاهی سیاسی ما را عمیق‌تر می‌کند. در همین جنبش ضد رژیم خودمان، با چنین مقالات ارزشمندی از سوی افراد گوناگون با گرایش‌ها و طرز تفکرهای متضاد روبرو می‌شویم. مهم است که در دل همه این مقالات و ابراز نظرها به جستجوی حقایق باشیم؛ حقایقی که سلاح ما را در تجزیه و تحلیل علمی از نظام حاکم و روشن‌تر کردن راه دگرگونی واقعی این نظام تیزتر می‌کند.

طبقه کارگر باید نگاهی نقادانه و علمی نسبت به همه چیز، منجمله نظرات و آرای‌هایی که از درون صفوف خودش ارائه می‌شود داشته باشد. آیا طبقه کارگر با "عایق بندی" ذهن خود در برابر سایر نظرها و گرایش‌ها، اصولاً می‌تواند به دنیا

نقادانه و علمی نگاه کند؟ آیا جزم گرایی و فرقه گرایی در رفتار با سایر نظرها و گرایش ها، طبقه کارگر را از دیدن محدودیت ها و نارسایی ها و اشتباهات و انحرافات که ناگزیر گریبانگیر خودش هم خواهد شد عاجز نخواهد کرد؟ کم نیستند کسانی که خود را نماینده طبقه کارگر و مسلح به جهان بینی علمی ماتریالیستی دیالکتیکی می دانند اما دل به مطالعه و بررسی آثار "غیر خودی" نمی دهند. یا حداکثر فقط زمانی به نظرات بقیه توجه می کنند که در آنها به نظرات شخص خود یا گروه و حزبشان برخورد منفی یا مثبتی شده باشد. در هر دو حالت نیز، معمولاً رفتارشان همه جانبه نیست و از یافتن حقایق گوناگون و گاه نهفته در این ابراز نظرات دور می افتند. به محض دیدن انتقاد و ایراد گیری از خودشان، روی همه چیز خط منفی می کشند و چشم دیدن نکات مثبتی و حقایقی هم که می تواند در پشت این انتقادات باشد را ندارند.

ما در این وبلاگ، در بخش مقالات انتخابی که برایمان فرستاده می شود و نیز در انتخاب اخبار، تلاش می کنیم کارگران مبارز و فعالان جنبش کارگری را با جوانب افشاگرانه مختلف از نظام ستم و استثمار سرمایه داری در ایران و دنیا، با حقایق پنهان و آشکاری که در مقالات نیروهای مختلف طبقاتی تنیده شده است، و با نحوه نگرش و تحلیل های طبقاتی گوناگون آشنا کنیم. زمانی که درون گروه بندی های سیاسی (به ویژه آنان که خود را منتسب به طبقه کارگر می دانند) جدل ها و جدایی ها رخ می دهد، و صحنه برای مدتی از مشاجره بر سر این گونه موضوعات پر می شود، ما تلاش می کنیم بدون دامن زدن به جنجال ها و حاشیه ها و کنار گذاشتن مسائل فرعی یا مصنوعی، آثاری را منعکس کنیم که به روشن شدن جوانب و دلایل مهم و اصلی این مشاجرات کمک کند. به هر حال، انتخاب های ما به ناگزیر بر پایه نگرش، گرایش و اولویت های خودمان صورت می گیرد و "بیطرفانه" نیست. ما علیرغم حفظ نگاه انتقادی خود، صحیح نمی دانیم که در مورد تک تک این جدل ها به اظهار نظر مستقیم بپردازیم. هر چند اگر مواردی پیش بیاید که به گرهی جدی برای جنبش کارگری و جنبش سیاسی عمومی تبدیل شود، مسلماً به ابراز نظر مشخص خواهیم پرداخت.

جمعی از فعالین کارگری

مرداد ماه ۸۷

طبق آخرین آمار، در ایران هر سال حدود ۲۵ هزار کارگر در نتیجه سوانح کاری، کشته یا زخمی و معلول می شوند. این یعنی حدود ۷۵ کارگر در روز. این یعنی به هم خوردن وضع زندگی ۷۵ خانوار کارگری در هر روز. بخش عمده سوانح کاری در صنایع، به ویژه صنعت ساخت و ساز اتفاق می افتد. روزی نیست که به چشم خود بروز سانحه ای را به هنگام گود برداری، حفر چاه، ترمیم فاضلاب، خاک برداری، کار روی داربست و جرثقیل، قیر ریزی معابر و امثالهم نبینیم یا خبرش را نشنویم. غیر از بخش ساخت و ساز، معدن نیز مرتباً قربانیان زیادی از کارگران می گیرد. باز هم آمار نشان می دهد که وقوع سوانح کاری، سیری صعودی دارد. ۶ سال پیش، تعداد کارگرانی که گرفتار سوانح کاری شده بودند حدود ۱۶ هزار نفر بود و حالا بالای ۲۵ هزار نفر. ماجرای ریزش ساختمان در سعادت آباد، شاید به خاطر این که به بهانه ای برای رقابت ها و دعوای درونی حکومت تبدیل شد، بازتابی عمومی پیدا کرد. اما از این نوع وقایع به شکل روزمره در گوشه و کنار کشور اتفاق می افتد و آب از آب تکان نمی خورد. بسیاری از سوانح کاری که در مناطق دور افتاده و محیط های کاری دور از چشم اتفاق می افتد حتی به شکل عدد به آمار هم راه نمی یابد. به علاوه، تلفات و لطماتی که حین کار بر طبقه کارگر وارد می آید به سوانح کاری محدود نمی شود. مشاغل پر خطر و محیط های آلوده، نوعی مرگ تدریجی و فرسایشی را به همراه دارد. کاهش طول عمر کارگران در این مشاغل، در هیچ ارزیابی رسمی و در هیچ ستون آمار دولتی جای نمی گیرد و به عنوان تلفات و لطمات محاسبه نمی شود. از نظر نظام سرمایه داری، ۱۰ سال بیشتر یا کمتر از عمر یک فرد کارگر، اهمیتی ندارد. برای سرمایه داری بیرحم و خونسرد مهم اینست که همیشه نیروی کار آماده و ارزان برای استثمار شدن در بازار کار وجود داشته باشد.

یک مشکل ارائه آمار اینست که انسان ها را به چند رقم خلاصه می کند. ۲۵۰۰۰ در سال و ۷۵ در روز، هرگز نمی تواند فاجعه ای انسانی که هر لحظه در حال وقوع است را به روشنی بازتاب دهد و بار سنگین اش را به ذهن خوانندگان آمار منتقل کند. معنی این فجایع را اعضای خانواده و یاران کارگران قربانی در محیط کار، عمیقتر درک می کنند. آنان هستند که نتایج خرد کننده عاطفی و مادی هر سانحه را بر امروز و فردای خویش احساس می کنند. آنان هستند که از کابوس تهدید دائمی حین کار، بیشتر آزار می بینند. مشکل دیگری که در آمار وجود دارد، ناگفته ماندن

علل بروز این سوانح است. انگار همین است که هست: امسال این تعداد، سال آینده تعدادی دیگر. در آمار، نامی از نظام و شیوه و مناسباتی که کار تحت آن انجام می گیرد، برده نمی شود. در آمار، پای هیچ طبقه و قشری که وقوع این سوانح کاری را اجتناب ناپذیر می کند به میان نمی آید. انگار سانحه و کار، لازم و ملزوم یکدیگرند. انگار کارگری که مورد لطف قرار گرفته، بر سرش منت گذاشته، به او کاری داده اند باید «پای لرزش هم بنشیند» و سوانح کاری را به جان بخرد.

واقعیت چیست؟ سوانح کاری از کجا ناشی می شود؟ علت اساسی وقوع این سوانح کاری بیشمار و دائمی، هدف و شیوه ای است که نظام سرمایه داری و باندهای سرمایه دار (دولتی یا خصوصی)، در روند کار و تولید دنبال می کنند. آنها به دنبال کسب سودهای بیشتر و سریعتر هستند. آنها می خواهند تا آنجا که امکان دارد هزینه های تولید را کاهش دهند که این شامل پرداخت دستمزد و سایر هزینه های نگهداری کارگران هم هست. هر چه شدت کار و سرعت کار کارگران در یک روز کار بیشتر باشد، محصول بیشتر و سریعتر تولید خواهد شد؛ یا انجام پروژه ها کمتر طول خواهد کشید؛ و نتیجتاً هزینه های کارفرما هم کمتر خواهد شد. حتی در پروژه های ساختمانی و راهسازی که به دست مقاطعه کار سپرده شده است و قاعدتاً کار را هر چه بیشتر کش بدهند، سود بیشتری به جیب می زنند هم از شدت و خطرات کار کاسته نمی شود. چون در اینجا نیز بخش بزرگ سود را مقاطعه کار از قیمت سازی مواد اولیه و مصالح به دست می آورد تا از تقلب در پرداخت چند ماه دستمزد کارگران. در اینجا اگر کار را کش می دهند برای اینست که مصالح و مواد اولیه ای که قبلاً خریداری و انبار شده را فردا به قیمت تورمی روز (یعنی چهار لا پهنا) حساب کنند. طول دادن کار، چیزی از پر مخاطره بودن آن برای کارگران موقت، بی حقوق و اکثراً مهاجری که از امکانات و استانداردهای ایمنی بی اطلاعند، کم نمی کند. اکثریت کارگران قربانی سانحه را جوانان در فاصله سنی ۲۵ تا ۳۰ تشکیل می دهند و این اتفاقی نیست. اینها همان جوانانی هستند که انرژی و قدرت کار سریعتر و شدیدتر را دارند و در عین حال، انگیزه و نیاز به کسب دستمزد بیشتر در شرایط تشکیل خانواده، آنان را به سوی مشاغل پر مخاطره می کشاند.

در مورد سوانح در پروژه های پیمانکاری و کارگاه های کوچک زیر استاندارد هیچ حرفی نمی توان زد؛ زیرا عدم رعایت اصول ایمنی جزء مشخصات و «استاندارد»های آنهاست. اما در مراکز تولیدی بزرگتر و در مشاغل ثابت و

قانونمند هم سوانح کاری بسیاری رخ می دهد. به این دلیل ساده که حفظ شرایط مناسب برای ایمنی کارگران و انجام نظارت و مراقبت منظم برای تضمین سلامتی و بهداشت در محیط کار، هزینه بر است. این هم جزء هزینه هایی است که سرمایه داران به هر شکل ممکن از آن می زنند و محدودش می کنند. بدون شک نتیجه این «صرفه جویی»، بالا رفتن ریسک وقوع سوانح است.

در نظام استثمار سرمایه داری، کارگری شایسته پاداش و امتیاز است که سریعتر و شدیدتر از بقیه کار کند. از نظر سرمایه داران، کارگر خوب کسی است که مثل ماشین کار می کند. و مثل ماشین کار کردن یعنی بی فکر کار کردن. آیا کارگر می تواند بی فکر کار کند؟ نه! با این همه مشغله و گرفتاری و گره های ریز و درشتی که در زندگی کارگر و خانوار کارگری وجود دارد، با این همه تبعیض و تحقیر و بی عدالتی روزمره، با شنیدن وعده پاداش در روزهای تنگدستی، و بالاخره با رقابتی که کارفرما در میان کارگران دامن می زند، مگر می شود بی فکر بود؟! پس دیگر جایی برای دقت و احتیاط و تأمل باقی نمی ماند.

اما همین حقایق ساده در مورد سوانح کاری را نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و دستگاه مغز شویی اش، فریبکارانه مخدوش می کنند. کفایت نگاهی به تبلیغات تلویزیونی وزارت کار جمهوری اسلامی بیندازید. اشاره به این نکته هم مهم است که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی معمولاً در زمینه هایی به ساختن کارتون های کوتاه (یا نقاشی های متحرک) اقدام می کند که یک مساله مهم اجتماعی و فراگیر مطرح باشد و حکومت واقعاً نیاز به «پیچاندن» اذهان عمومی را احساس کند. مثلاً به هنگام شروع «طرح امنیت اجتماعی» کارتون های ضد «اوباش» و «علیه سی دی فروش ها» را دیدیم. یا در مورد معضل ترافیک و عجل آن. حالا هم در کارتون های مربوط به سوانح کاری، کارگران خودسر، دیوانه، شرور و بی خیالی را به ما نشان می دهند که هنگام کار مرتباً خود و بقیه کارگران را به خطر می اندازند و چوبش را هم می خورند. در این کارتون ها، معمولاً سرکارگر و مهندس و کارفرمایی وجود دارد که برای کارگران دل می سوزاند، به کارگران متخلف و بی احتیاط تذکر می دهد یا آنان را تنبیه می کند. در این کارتون ها، نماینده وزارت کار حضور دارد که به عنوان عامل سوم (جدا از کارگر و کارفرما)، شعار «اول ایمنی، بعد کار» را تبلیغ می کند. تقریباً در هیچیک از این کارتون ها، گناهی به گردن کارفرما و سرمایه دار نیست. تنها در یک مورد، فردی بساز بفروش به عنوان مقصر معرفی می شود! باید هم چنین باشد. این کارتون ها به سفارش وزارت کار جمهوری

اسلامی تولید شده اند: یعنی در واقع، وزارت ویژه سرمایه داری دولتی و خصوصی در جمهوری اسلامی. اگر قرار باشد که در این کارتون ها، مثلاً فلان مسئول «ایران خودرو» یا فلان کارفرما در شهرداری، مقصر معرفی شود که تیشه به ریشه خودش زده اند. بنابراین به جای ارائه تصویرهای واقعی از کارفرمایان و سرکارگرانی که بر سر کارگران فریاد می کشند و به آنان فرمان می دهند که سریعتر و شدیدتر کار کنید، کاریکاتوری از یک کارگر ساختمانی خل وضع را نشان می دهند که عشق «مرد عنکبوتی» دارد و روی داربست پشتک و وارو می زند. یا به جای نشان دادن عواملی که باعث بروز فجایعی مانند ریزش ساختمان در سعادت آباد و مرگ چندین کارگر جوان شد، کارگر قلدر و بی عقلی را نشان می دهند که برای لجبازی با مهندس ناظر، دیوار باربر را با پتک فرو می ریزد و باعث ریزش کل ساختمان و مدفون شدن کارگران می شود. هدف از ساختن این کارتون ها اینست که عامه مردم، نظام حاکم را به عنوان مقصر واقعی و علت العلل این فجایع تشخیص ندهند. دولت سرمایه دار با این تبلیغات مزورانه، هم آتش نفرت و نارضایتی مردم نسبت به استثمارگران و شیوه های حیوانی به جیب زدن سود توسط آنها را فرو می نشاند، و هم حس اتحاد و همبستگی نسبت به قربانیان این نظام (یعنی طبقه کارگری که مرتباً توسط سوانح کاری و مخاطرات دائمی تهدید می شود) را تضعیف می کند. این همان هدفی است که نظام سرمایه داری حاکم بر ایران در دوران رژیم شاه هم دنبال می کرد. در آن دوره که تبلیغات تلویزیونی هنوز به اندازه امروز فراگیر نبود، رادیو ایران درست همزمان با ساعت تنفس نهار در کارخانه ها، نمایش های کوتاهی پخش می کرد که عیناً محتوای همین کارتون ها را داشت. عنوان این نمایش ها چنین بود: «چرا هر بلایی هست باید سر من کارگر بیاد؟» و در پایان هم چنین نتیجه گیری می شد: «همه بلاها سر من کارگر بی احتیاط میاد!»

یکی از چیزهایی که مردم باید بدانند اینست که سازندگان این کارتون ها هیچ شناختی از سانحه کاری ندارند؛ و به طور کلی با زندگی کارگری و مصائب و مسائل کارگری بیگانه اند. بنابراین هر چقدر هم که خود را هنرمند بدانند و از خود ذوق هنری نشان دهند، در نهایت مزدورانی بیش نیستند که برای کسب درآمد، دروغ تحویل جامعه می دهند. اینان یک قشر نازک از متخصصان دست پرورده سازمان صدا و سیما هستند که با بستن قراردادهای چند ده میلیونی و در رفاه و امنیت کامل زیر سایه دولت سرمایه داری کار می کنند. شاید رایج ترین سانحه کاری برای این مزدوران، واژگون شدن فنجان از روی میز کامپیوتر و ریختن شیر قهوه داغ به روی شلوار تمیزشان باشد. اینان از سقوط،

خفگی، سوختگی، قطع عضو و قطع نخاع هیچ تصویری ندارند. سفارش دهندگان این کارتونها نیز معمولاً سانه کاری را به شکل آمار و ارقام می‌شناسند. شاید مهمترین سانه کاری که می‌تواند برای خود اینها اتفاق بیفتد، زمانی است که توده های کارگر در محیط کار و در برابر نهادهای دولتی سر به اعتراض و شورش بر می‌دارند و احیاناً ایشان را گوشمالی می‌دهند. اینها همه می‌تواند موضوع نمایش‌ها و دیگر آثار هنری باشد که طبقه کارگر در آینده در افشای نظام ستم و استثمار سرمایه داری خواهد ساخت.

خلاصه اینکه، کاهش سوانح کاری و تبدیل آن به چیزی که واقعا بتوان بر آن نام «سانه» نهاد، در گرو دگرگونی اهداف و روش‌های حاکم بر روند کار است. و این هیچ معنایی ندارد مگر نابودی نظام سرمایه داری با همه نهادها و قوانین و افکار و دیدگاهی که آن را نمایندگی می‌کند.

فردا از آن طبقه ی کارگر است

جمعی از فعالین کارگری (jafk)

شهریور ۸۷

## تأثیر جهانی سازی و نئولیبرالیسم اقتصادی بر کار و زندگی زنان

متنی که می‌خوانید با استفاده از نکات مقاله ای تهیه شده که منبع آن مطالعات میدانی بوده است. موضوع این مطالعات میدانی، تغییر و تحولاتی است که در نتیجه گسترش "جهانی سازی" و تهاجم سرمایه داری در شرایط زنان کارگر صورت گرفته است. باید توجه داشته باشیم که این مطالعات در آن گروه از کشورهای تحت سلطه سرمایه داری امپریالیستی انجام شده که سال‌هاست اشکال سازماندهی و فعالیت سندیکایی کارگری را تجربه می‌کنند. نتیجه گیری‌های پایانی مقاله، بر این پایه قرار دارد.

در دو دهه گذشته، نئولیبرالیسم سرمایه داری به گرایش مسلط اقتصادی و سیاسی در اغلب حکومت های کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تبدیل شده است؛ چه آنها که آشکارا خود را راست معرفی می کنند و چه حکومت هایی که نقاب ”چپ“ به چهره زده اند. این گرایش، معنایی جز تهاجم لجام گسیخته به سطح معیشت طبقه کارگر با هدف تشدید استثمار و بالا بردن سودهای سرمایه داری ندارد. نگاهی عمیقتر به وضع موجود نشان می دهد که عملکرد نئولیبرالیسم کاملا تحت تاثیر تقسیم بندی جنسیتی طبقه کارگر و کل جامعه قرار دارد.

در دو دهه اخیر که کاهش نرخ سودها و پر رنگ شدن روند رکود در اقتصاد جهانی را شاهدیم، نظام سرمایه داری سیاست ”منعطف“ کردن بازار کار را به اجراء گذاشته است. این سیاست، قبل از همه گریبان زنان کارگر را گرفت و سپس همه کارگران را در بر گرفت. از حدود ۲۰ سال پیش، به طور کلی مشاغل بیشتر صورت پیمانی و موقتی به خود گرفت و در واقع ما شاهد گسترش مشاغل بدون قرارداد، و خارج از قوانین و مقررات کار، بودیم. از آنجا که زنان کارگر آماج اصلی این امر بودند، جنبش کارگری با جهت گیری مردانه و مردسالارانه اش، اهمیت چندانی به مساله نداد. سپس برنامه تعدیل ساختاری که ”صندوق بین المللی پول“ دیکته کرده بود به شکل گسترده به اجراء درآمد و بازار کار را به شدت تکان داد.

بازخریدهای گسترده آغاز شد. سیاست بازخرید را اول از همه، از زنان کارگر آغاز کردند و شرایط کاری زنان نیز بسیار ناجور شد. در آن بخش های تولیدی و خدماتی که بیشتر از نیروی کار زنان استفاده می شد، شیوه های مقاطعه کاری و استخدام پیمانی رواج یافت. مشاغلی نظیر ماشین نویسی و دستیاری در دفاتر را عامدانه بی اهمیت و دست و پا گیر معرفی کردند تا سیاست بازخرید و اخراج زنان را موجه جلوه دهند. اما این بازخریدها و اخراج ها به معنی حذف کامل نیروی زنان از این مشاغل نبود. بلکه سیاستی آگاهانه بود تا نیروهای جدید و جوانی را از میان زنان بر اساس قراردادهای جدید، با دستمزد پایینتر، شرایط کاری سخت تر، بدون مزایا و هزینه های اضافی، استخدام کنند. در مورد بانک ها، با کارکنان زن موجود دوباره قرارداد بستند. اما این بار، عملا در سطح یک کارمند تازه استخدام شده و بدون مزایا و امتیازات رتبه کاری.

یک شیوه دیگر بازخرید زنان کارگر یا تبدیل آنان به شاغلین خارج از قوانین و مقررات کار، استفاده از موارد ازدواج، بارداری و بچه داری بود. این موارد بهترین توجیه را در اختیار کارفرما قرار می داد تا بر پایه ارزش های پدرسالارانه، زن را به "جایگاه اصلی اش" یعنی به سر خانه و زندگی اش باز گرداند. این بازخریدهای ناعادلانه و تبعیض آمیز، فقر و فلاکت زنانی را که نیازمند حمایت اقتصادی در دوران بارداری و بچه داری بودند، تشدید کرد و به طور کلی به حقوق زنان کارگر ضربه زد.

بنابراین منعطف کردن نیروی کار زنان با حمایت ایدئولوژی مردسالار انجام گرفته است. یکی از شعارهای این ایدئولوژی، "نان آور بودن مرد" است. بر این اساس، زنان کارگر، کارگر واقعی محسوب نمی شوند؛ بلکه فقط "کمک حال" نان آور خانه اند. این ایدئولوژی، کار زنان را بی ارزش جلوه می دهد. تبلیغ چنین توجیهاتی برای بازخرید و یا اخراج کارگران زن، ابزاری در دست سرمایه داری است تا اعتراضات کارگری را مهار کند. اخیراً نهادها و رسانه های طبقه حاکم، چنین تبلیغ می کنند که نرخ کارایی و استخدام زنان سریعتر از همین نرخ در مورد مردان است. اما همین نهادها و رسانه ها از دلیل این مساله حرفی نمی زنند: با افزایش مشاغل پیمانی و خارج از چارچوب قوانین کار، شمار مطلق مشاغل افزایش یافته است. زنان برای تامین معاش خود، بدون شک و تردید مشاغل شدیداً بی ثبات را می پذیرند. این در حالی است که مردان نسبت به زنان، بیشتر "حق انتخاب" شغل دارند. در حال حاضر، نرخ جذب کارگران در مشاغل خارج از قوانین کار بیشتر از مشاغل رسمی است و در این میان، سهم زنان بیشتر از مردان است. باید توجه داشت، آماري که در این زمینه در دست است، موارد "خود-استخدامی" و کارهایی که برای انجام به خانه آورده می شود، را در بر نمی گیرد.

در حال حاضر، بیشتر زنانی که درگیر مشاغل خارج از چارچوب قانون کار هستند در بنگاه های کوچک زیر ده نفر فعالیت دارند. این یعنی کشیده شدن نیروی زنان به محیط ها و فعالیت های محدود، و البته افزایش فشارهای روحی در میان زنان بر اثر فقدان اعتماد به نفس و ترس از بیکار شدن. این فشارهای روحی به یک مشکل جدی اجتماعی تبدیل می شود و کل جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد. به علاوه، با خودکار شدن هر چه بیشتر خطوط تولید، نیروی کار در بخش صنایع محدودتر می شود و در مقابل، نیروی کار در بخش خدمات گسترش می یابد. مشاغل زنان در بخش خدمات، معمولاً بی ثبات تر و کم دستمزدترند و آنان را در مقابل آزار و استثماری جنسی، آسیب پذیرتر می کنند.

این نوع مشاغل، زمینه بیشتری برای تاکید بر "زنانگی" این کارگران و سوء استفاده جنسی از آنان را ایجاد می کند. در ایران با نمونه های بهره کشی جنسی از زنان کارگر (به ویژه جوانان و نوجوانان) در کارگاه های کوچک، در مشاغل پیمانی در دفاتر شرکت ها، یا به هنگام خدمتکاری در خانه ها و ادارات، کاملاً آشناییم. اما در کشورهای شرق آسیا، نیروی کار زنانه در بخش خدمات مستقیماً به سوی صنعت سکس رانده می شود. بسیاری از زنان مزدوج در سنین بین ۳۰ تا ۴۰ سالگی در بخش موسوم به "تاقک تلفن" مشغول به کار می شوند. آنان مجبورند از طریق مکالمه تلفنی، مشتریان مرد را از نظر جنسی ارضاء کنند. سود این کار به جیب شرکت های واسطه که این زنان را استخدام کرده اند و البته به جیب شرکت های ارتباطات تلفنی می رود که برای این قبیل مکالمات، نرخ بالایی تعیین کرده اند. تعداد زیاد دیگری از همین زنان مزدوج که با یک شماره مشخص می شوند، به عنوان "همدم" و "هم صحبت" مردان در کافه ها استخدام شده اند. بارها پیش آمده که مردان کارگر برای "تفریح" به کافه ای رفته اند و شماره ای را انتخاب کرده اند، و در کمال ناباوری مشتری همسر خود شده اند. یعنی همان همسرانی که برای تامین معاش خانواده خود و افزایش درآمد خانوار، به این کار روی آورده اند. رسانه های رسمی معمولاً با آب و تاب این ماجراها را نقل می کنند تا از آنها روند فزاینده "انحطاط زنان جامعه" را نتیجه بگیرند؛ در حالی که حقیقت به عمد پنهان می ماند: این زنان، قربانی نظام منحط سرمایه داری اند.

همانطور که قبلاً گفته شد، طبقه حاکمه ایدئولوژی و فرهنگ مردسالارانه ای را تبلیغ و تقویت می کند که ضامن تسلط سرمایه داری بر جامعه است. "مرد نان آور"، الگویی است که از یک طرف ستم بر زنان را می پوشاند و از طرف دیگر بر این نیاز تاکید می گذارد که برای نجات اقتصاد ورشکسته، زنان باید بیشتر فداکاری کنند. بر مبنای این الگو، اگر صحبت از بیکاری به عنوان یک معضل جدی اجتماعی است، فقط بیکاری مردان مد نظر است! به همین خاطر است که برای سنجش میزان بیکاری جوانان فقط از پسران دیپلمه و لیسانسه آمار گرفته می شود. بر مبنای این الگو، نقش زنان "آرامش بخشیدن" به مردان رنج دیده و تحت فشار در خانه است. انگار نه انگار که زنان به عنوان کارگران مزد بگیر و کارگران بدون مزد، از استثمار و فشار مضاعف در رنج اند. رسانه های رسمی، ستم و رنجی که زنان از سوء استفاده های جنسی می برند را نادیده می گیرند و همزمان زنان درمانده و نومیدی که خانه را ترک گفته اند را به عنوان مقصر و نابود کننده ارزش های خانوادگی معرفی می کنند. در حال حاضر، راهکاری که بسیاری از جامعه

شناسان و اقتصاددانان مدافع سرمایه داری در مقابل حکومت ها قرار می دهند اینست که باید در میان زنان به تبلیغ ضرورت ازدواج در اسرع وقت پرداخت تا از ورود آنان به بازار کار جلوگیری شود. در همین چارچوب است که رسانه ها در جوامعی که با معضل حاد بیکاری روبرو هستند به تبلیغ فضایل و خوشی های ازدواج می پردازند. یکی از دلایل ارائه لوایحی مانند "لایحه حمایت از خانواده" به مجلس شورای اسلامی ایران که هدف گسترش چند همسری در میان مردان جامعه را دنبال می کند نیز می تواند دور کردن هر چه بیشتر نیروی زنان از مشاغل و فعالیت های اجتماعی باشد.

به نکته ابتدای بحث باز گردیم: عملکرد نئولیبرالیسم کاملا تحت تاثیر تقسیم بندی جنسیتی طبقه کارگر و کل جامعه قرار دارد. در مقابل سرمایه داری، در مقابل عملکرد اقتصاد نئولیبرالیستی و جهت گیری های جنسیتی آن، نمی توان با شیوه های سنتی سازماندهی که کارگران مرد شاغل در بنگاه های بزرگ را کانون توجه قرار می دهد به مقاومت پرداخت. کم نبوده اند زنان پر شور و مبارزی که در نتیجه تبعیضات و بی عدالتی های جنسیتی در صفوف تشکل های کارگری و مبارز، کنار کشیده اند. کم نبوده اند مردانی که این زنان را محکوم کرده اند. کم نیستند مردانی که زنان را به چشم پوشیدن از مسائل و خواسته های ویژه جنبش رهایی زنان دعوت می کنند تا به اصطلاح "منافع والاتر کل جنبش طبقه کارگر" حفظ شود! اتحادیه های کارگری و همه تشکل های مستقل کارگری و جمع های مبارزاتی برای مقابله با "جهانی سازی"، "نئولیبرالیسم اقتصادی" و کلیت نظام جهانی سرمایه داری باید وضعیت زنان کارگر را عمیقا درک کنند و برای آماج قرار دادن قلب و اساس این نظام طبقاتی مردسالار، مبارزات رادیکال تری را سازمان دهند. برای این کار نه تنها باید مساله ستم بر زنان و ارتباط آن با ستم و استثمار طبقاتی را بازشناخت، بلکه باید به شرایط کار و مبارزه کارگران در مشاغل حاشیه ای، خانگی و خارج از قانون کار بیش از پیش نزدیک شد، ارزش های پدرسالارانه و مردسالارانه را از صفوف طبقه کارگر و تشکل های مبارزاتی و جنبش عمومی مردم پاک کرد، راه را بر ایجاد تشکل های مستقل و ویژه زنان گشود.

فردا از آن طبقه کارگر است

چند هفته است که عمق بحران نظام جهانی سرمایه داری برای اهالی دنیا آشکار شده است. مرتباً خبر از ورشکستگی بانک ها و موسسات بزرگ مالی در آمریکا و اروپا می رسد. سیستم مالی در سطح بین المللی به لرزه افتاده است. بازارهای سهام (بورس) از غرب تا شرق با تکان های شدید روبرو هستند. و این رشته سر دراز دارد. اولین سوالی که به اذهان راه پیدا می کند اینست که چرا یک نظام عظیم و جا افتاده بین المللی که مثل ساعت کار می کند و به تولید انبوه و تکامل مداوم فن آوری می پردازد، ظاهراً بی هیچ منطقی به دام بحران می افتد؟

دولت های سرمایه داری و اقتصاد دانان و روشنفکرانی که مدافع و عاشق سینه چاک این نظام هستند ، اول انکار می کردند که بحرانی در کار است. می گفتند که یکسری عدم تعادل های عادی است که بر طرف خواهد شد. بعد از اینکه عمق بحران آشکارتر شد و دیگر جای انکار نبود ، گفتند که بحران وجود دارد اما داریم وارد مرحله پایانی آن می شویم! و بالاخره ، با ادامه ورشکستگی بنگاه ها و سقوط شاخص ها در بازار سهام، انگشت اتهام را متوجه ” بعضی “ زیاده طلبی ها، تقلب ها و بی مسئولیت ها از طرف ” بعضی “ بنگاه ها و گردانندگان بورس کردند تا نظام جهانی سرمایه داری را بی تقصیر جلوه دهند. اما واقعیت اینست که منطق نظام سرمایه داری همین بی منطقی است. هرج و مرجی که بر جریان تولید ارزش اضافه و کسب سود حاکم است ، در ذات سرمایه داری است. پیمان ها و قراردادهای، تنظیم و تقسیم کارهایی که میان گروه بندی های بزرگ سرمایه داری و دولت های دنیا صورت می گیرد فقط می تواند این هرج و مرج ذاتی را در دوره هایی تخفیف دهد یا قانونمند کند. قانونمند کردن هرج و مرج، به معنی حذف آن نیست.

هدف این نوشته، توضیح بحران و عملکرد سرمایه داری نیست. اما اشاره به این نکته را ضروری می دانیم که جریان بین المللی تولید ارزش اضافه و کسب سود ، یک جریان صرفاً اقتصادی نیست. ما با دولت های ریز و درشت سرمایه داری با منافع و رقابت ها و کشمکش هایشان سر و کار داریم. ما با رویارویی قدرت ها و گروه بندی های مختلف سرمایه داری با ایدئولوژی ها و گرایش های سیاسی متفاوت سر و کار داریم. ما با جنگها و ناامنی های بین المللی روبرو هستیم که برای دستیابی به قدرت بیشتر، سود بیشتر، مناطق نفوذ بیشتر، و کسب سلطه جهانی اتفاق می افتند. جریان بین المللی تولید ارزش اضافه و کسب سود، تحت تاثیر همه این روندها و تحولات سیاسی و نظامی و

ایدئولوژیک قرار دارد. توسط همین روندها و تحولات، تحریک و تشویق می شود. و در عین حال، توسط همین عوامل به مخاطره می افتد و با موانع پیاپی روبرو می شود. کسب سود سرمایه داری یک قمار بزرگ و دائمی است که قدرتهای سرمایه داری نمی توانند از آن کنار بکشند. آنها در این رقابت دیوانه وار می جنگند و توطئه می کنند تا قدرت و سود بیشتری را برای خود تحکیم کنند، اما همزمان فشار مالی بیسابقه ای بر ساختارها و موسسات نظام وارد می آورند و آینده سرمایه گذاری ها را با ابهام و ناامنی بیشتری روبرو می کنند. این چنین است که ارزش پول های جهانی و سهام سرمایه گذاری ها دچار افت می شود. این چنین است که بازار سرمایه گرفتار جنون می شود و سهامداران، سراسیمه "بخت" مبهم کسب سودهای آینده را می فروشند تا گرفتار "بدبختی" آشکار نشوند.

دوباره برگردیم به حرف هایی که این روزها در مورد بحران مالی نظام سرمایه داری می شنویم. همه از ورشکستگی بانک ها و راه های نجات موسسات بزرگ صحبت می کنند. دولت های غربی مرتباً جلسه می گذارند تا با تزریق پول های هنگفت به بنگاه های در معرض خطر، اوضاع را با ثبات کنند و اعتماد را به بازار سرمایه برگردانند. بعد از سه دهه تبلیغ پر سر و صدای خصوصی سازی، دولت ها دوباره دست به کار شده اند تا مستقیماً مسئولیت اداره بنگاه های بزرگ را به عهده بگیرند. اما کمتر حرفی از تاثیر این بحران و اقداماتی که نظام سرمایه داری برای خروج از بحران در دستور کار دارد بر موقعیت کارگران و زحمتکشان می شنویم. تو گویی این صاحبان بانک ها و بنگاه ها هستند که بار بحران های نظام سرمایه داری را به دوش می کشند و به خاک سیاه می نشینند! اتفاقاً یکی از تبلیغات رایج دولت های سرمایه داری در جریان بحرانها اینست که این یک مشکل همگانی و ملی است بنابراین همه جامعه باید کمربندها را سفت کنند و فداکاری کنند تا وضع به حالت عادی برگردد. امروز هم بوش و سارکوزی و سایر سران دنیای سرمایه داری امپریالیستی از ضرورت های ملی، و وحدت و منافع ملی حرف می زنند.

در این میان، حرف های مقامات دولت سرمایه دار در ایران نیز شنیدنی است. اینان چنین وانمود می کنند که بحران کنونی هیچ ربطی به اقتصاد ایران ندارد و تاثیر چندانی بر حال و روز جامعه ما نمی گذارد. گردانندگان بازار سهام ادعا می کنند، در شرایطی که همه بورس های دنیا دچار تلاطم و بی ثباتی است، بورس ایران "با ثبات" و "قدرتمند" باقی مانده است! اما این حرفها درست مثل سوت زدن کودک هراسانی است که باید در دل تاریکی جلو برود و راه برگشت هم ندارد. واقعیت اینست که بحران مالی جهانی، اقتصاد ایران را هم درگیر کرده است. اقتصاد ایران از نظر سرمایه

گذاری و بازار کاملاً وابسته به مراکز و منابع اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی است. آیا کاهش شدید و یکباره قیمت نفت، هیچ تاثیری بر اقتصاد نفتی ایران ندارد و باعث کسری بودجه و اختلال در طرح های اقتصادی نخواهد شد؟ آیا شک دارید که کارگران و زحمتکشان و به طور کلی توده های مردم، باید بار این کسری بودجه را به دوش بکشند؟ آیا نمی دانید که به تعویق افتادن پرداخت دستمزدها، زدن از خدمات ناچیز اجتماعی، متوقف شدن طرح های عمرانی و محدود شدن هزینه های آموزشی و بهداشتی و عمومی، نتیجه ناگزیر این کاهش درآمد نفتی خواهد بود؟ شما حتی کفایت به جدول ارزش سهام در بازار بورس ایران نگاه کنید تا تاثیر بحران جهانی را ببینید: همین حالا همه شرکت ها و موسساتی که در زمینه سرمایه گذاری و اعتبار، نمایندگی و لیسانس، و یا مواد اولیه، به بنگاه های خارجی وابسته اند، افت ارزش دارند. فقط سهام مربوط به معادن و مواد خام داخلی، افت نکرده است. خطر رکود و تعطیلی بنگاه ها و شرکت هایی را که ارتباط و وابستگی نزدیکی با بنگاه های اقتصادی بحران زده خارجی دارند، تهدید می کند. امروز سران حکومت اسلامی در مورد طرح ها و ابتکارهای خود برای ایجاد یک نظام مالی - بانکی اسلامی، و ایجاد گروه های اقتصادی بین المللی جدید برای فرار از اثرات بحران جهانی، و بحران های آتی، داد سخن می دهند. اما واقعیت اینست که عمق و گسترش بیشتر بحران نظام سرمایه داری امپریالیستی، تجزیه اتحادها و بلوک بندی های موجود و ادغام و تشکیل گروه های جدیدی را برای یک رقابت شدیدتر و بیرحمانه تر باعث خواهد شد. اینها فقط گروه ها و بلوک هایی اقتصادی نیستند؛ بلکه دنیا با صف بندی های سیاسی و نظامی و دیپلماتیک جدید روبرو خواهد شد. این وسط، نیروهایی مثل دولت سرمایه دار حاکم بر ایران، سریعتر از آنچه فکرش را بکنید مجبور به انتخاب بلوک و گره زدن سرنوشت خود با این یا آن گروه بندی جهانی خواهد شد. در این اوضاع و با این دورنما، شاید خیلی ها فکر کنند که احیای وضعیت گذشته، یا بیرون آمدن سرمایه داری به هر طریق، بالاخره از وضع بی ثبات کنونی بهتر خواهد بود. چون اگر رکود بزرگ بر اقتصاد دنیا حاکم شود، طبقه کارگر و زحمتکشان بیشتر در معرض خطر بیکاری و اخراج قرار خواهند گرفت. یعنی همین لقمه نانی ناچیزی که به هزار مشقت و اما و اگر به دست می آید هم مثل ماهی از دستمان لیز خواهد خورد و آهی در بساط باقی نخواهد ماند. اما این نهایت خوشخیالی است. مطمئن باشید که هر تلاش بلوک های بزرگ سرمایه داری برای دستیابی به رونق مجدد، با تلاش های مخرب و مرگبار برای از میدان به در کردن رقیبان، با تبدیل کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان بلوک "خودی" به گوشت دم توپ در جنگهای ارتجاعی و کشیدن شیره جان آنان به حداکثر تحت عنوان "منافع ملی و همگانی"، همراه خواهد بود.

نظام سرمایه داری امپریالیستی تا به حال دو جنگ بزرگ جهانی و شمار زیادی جنگ های منطقه ای و نیابتی را برای حفظ و گسترش منافعش در کارنامه خود دارد. این هم نهایت خوشحیالی است که فکر کنیم دیگر امکان تکرار جنگ های مخرب و بزرگ تحت سرمایه داری از میان رفته است و قدرت های سرمایه داری ، به سر عقل آمده اند. جنون و بی منطقی، کارکرد طبیعی این نظام است.

و بالاخره از نکته مثبت این بحران بگوییم! این بحران، نه فقط زیانبار بودن ادامه حیات این نظام استثمارگر را به شمار هر چه بیشتری از اهالی دنیا گوشزد می کند و بسیاری را به فکر پیدا کردن راه حل اساسی می اندازد، بلکه باعث می شود که کارگران و زحمتکشانی که توسط مرزهای ملی و قومی در سراسر دنیا تقسیم شده اند، این مرزها را کم رنگ تر از پیش ببینند و بیشتر به فکر هم بیفتند. کارکرد بحرانی و مخرب نظام بین المللی سرمایه داری، زمینه را برای درک مفهوم طبقه واحد و جهانی کارگر، و بسط معنا و اهمیت حیاتی انترناسیونالیسم پرولتری فراهم می کند. اما این فقط یک زمینه سازی عینی است. برای تبدیل این گرایش و زمینه به یک جزء حیاتی از آگاهی انقلابی طبقاتی، پیشروان طبقه کارگر باید در عرصه تئوری و عمل فعالیت و نقشه مندتر ظاهر شوند و رشته های پیوند میان کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان را در جریان مبارزات طبقاتی و انقلاب اجتماعی در راستای هدف و دورنمای انقلاب جهانی محکمتر بیافند.

### جنبش کارگری و ایده "اشغال کارخانه ها"

دور جدیدی از بحث و جدل بر سر طرح و شعار میان فعالانی که خود را مدافع منافع کارگران می دانند، آغاز شده است. دو عامل، به روشنی محرک این تشکل ها و فعالان است.

**یکم**، گسترش تعرض دولت سرمایه داری ایران و کل نظام حاکم به سطح معیشت و امنیت شغلی توده های کارگر، و نیز ادامه سرکوب و فشارهای سیاسی بر کل مردم و نفی ابتدایی ترین حقوق و آزادی ها، که گسترش امواج مقاومت طبقه ما را در پی داشته است.

**دوم**، به مشکل خوردن طرح ها و شعارهای پیشین فعالان جنبش کارگری.

یک جنبه بارز بحث و جدل های کنونی اینست که برخلاف استدلالات اکونومیستی ناب چند ساله اخیر، آشکارا رنگ و بوی سیاسی به خود گرفته است. این روزها نویسندگان مقالات کارگری، تلاش بیشتری برای مرتبط کردن هر طرح به منافع طبقاتی نهفته در آن، و نیز به اوضاع و احوال عمومی جامعه، از خود نشان می دهند. این نکته مثبتی است. این می تواند به شفاف تر شدن مجادله ها و طرح ها از یک طرف، و به تکامل نظریه ها و سیاست های فعالان و پرورش و تربیت کارگران مبارز از طرف دیگر کمک کند.

به عقیده ما طرح ها و شعارهای امروز را بدون در نظر گرفتن اوضاع کلی جامعه و دنیا، و بدون در نظر گرفتن تناسب قوای میان طبقه حاکمه و توده های کارگر و زحمتکش نمی توان سبک و سنگین کرد و محک زد. این اصل در مورد طرح ها و شعارهای تائکونونی نیز صادق است. از دید یک کارگر نیشکر هفت تپه یا لاستیک البرز، درستی یا نادرستی یک طرح و یک شعار ممکنست با این تعیین شود که تا چه اندازه به مشکلات فوری اقتصادیش جواب می دهد، یا اینکه آیا خطر بیکاری و گرسنگی را برای مدتی از او و خانواده اش دور می کند یا نه. ما مخصوصا از یک کارگر صحبت می کنیم و نه طبقه کارگر. زیرا در بطن مبارزه و مقاومت خودبخودی کارگری، گرایش غیر قابل گریزی به محدود دیدن منافع وجود دارد؛ معمولا به این شکل که آن را در منافع فوری و یا فردی یک بخش از کارگران خلاصه می کند. مثالی بزنیم.

این روزها همگی از شنیدن خبر تشکیل سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه شادمانیم و این عمل مبارزاتی جسورانه و بر حق را به یکدیگر تبریک می گوئیم. اما با نگاه به سابقه و زمینه مبارزاتی که به این واقعه مهم منجر شد، برایمان این پرسش پیش می آید که چرا از بیش از ۴ هزار کارگر نیشکر هفت تپه، هزار نفرشان به حمایت از سندیکای نوپای آن بر می خیزند؟ چه عامل یا عواملی باعث شده که آن اتحاد چند هزار نفری در مبارزات خشمگینانه خیابانی در سال گذشته، به هنگام تاسیس و اعلام سندیکا تکرار نشود؟ بدون شک علت را نمی توان و نباید به تهدید و سرکوبگری رژیم تقلیل داد. واقعیت اینست که ترفندهایی از قبیل پرداخت "قطره ای" دستمزدها و تسهیلات معوقه، بخشی از کارگران را نسبت به وعده ها امیدوار می کند و آنان تصمیم می گیرند که بیش از این خطر نکنند مبادا همین چیزهای ناچیزی را که به دست آورده اند از دست بدهند. بنابراین به نتایج مبارزاتی که به موفقیت های قسمی و یا موقتی می انجامد نباید یک جانبه نگاه کنیم. همیشه هنگام روبرو شدن با چنین موفقیت هایی، دو گرایش در بین کارگران (منجمله در ذهن عناصر فعال و پیشرو در آن مبارزه معین) بروز می کند. یک گرایش می خواهد از این موفقیت ها وسیله ای برای محکم کردن اتحاد و اعتماد به نفس توده های کارگر بسازد و به افق های دورتر و گسترده تر مبارزه طبقاتی نگاه کند. و گرایش دوم با رضایتمندی و "واقع بینی" می خواهد به همین سطح از موفقیت دل ببندد و آن را به خطر نیندازد.

اجازه دهید پیش از آنکه به بی توجهی به شرایط زندگی و معیشت کارگران یا مشکلات روزمره طبقه کارگر متهم شویم، اعلام کنیم که قصد ما از بیان این واقعیات، محکوم کردن بخشی از هم طبقه ای های خودمان به جرم "تنگ نظری"، "ساده اندیشی" یا "ناآگاهی" نیست. ما بی توجهی به مقاومت و اعتراض بر حق توده های کارگر و بی فایده انگاشتن این مبارزات خودبخودی را همانقدر نادرست می دانیم که تعریف و تمجید و ستایش یکجانبه از این مبارزات. ما بی توجهی به ضرورت متشکل شدن توده های کارگر در سطوح مختلف برای مقاومت در مقابل تهاجم وحشیانه نظام و دولت سرمایه دار را همانقدر نادرست می بینیم که چسبیدن به سیاست ها و راه های بارها امتحان شده، بی نتیجه و یا خیال بافانه. در واقع ما با مطرح کردن وجود گرایش نادرست یا سد کننده در جنبش کارگری، انگشت اتهام را به سوی خودمان به مثابه فعالان چپ و تشکل های مبارز در عرصه این جنبش گرفته ایم. تنگ نظری و ساده اندیشی و ناآگاهی اگر هست، نتیجه کم کاری و دقیقتر بگوییم، نتیجه منطقی نگرش و سیاست های نادرستی است که چندین و چند سال است در قبال طبقه کارگر پیشه کرده ایم. اگر قرار باشد گرایش اولی که بالاتر گفتیم در میان کارگران تقویت شود و گرایش دوم به حاشیه رانده شود، باز این فعالان چپ و تشکل های مبارز هستند که باید با مسلح شدن به نگرش و سیاست های صحیح و گسترش آگاهی انقلابی طبقاتی در میان توده های کارگر، کلید این کار را بزنند.

**با این مقدمه کوتاه اما ضروری می خواهیم به طرح های امروز در جنبش کارگری بپردازیم.**

امروز چند طرح در مقابل هم قرار گرفته اند که هر یک مدعی تغییر وضع موجود و ارتقاء جنبش کارگری به سطح بالاتر است. در این مقاله، ما به طرح اشغال کارخانه ها می پردازیم که "کمیته هماهنگی" (طرفداران لغو کار مزدی) در اسناد اخیر خود بر آن تاکید می گذارد؛ و بررسی طرح ها و راه های دیگر را در مقالات بعدی پی می گیریم. طرح اشغال کارخانه مشخصاً در مورد آن واحدهای تولیدی پیشنهاد می شود که در معرض ورشکستگی و تعطیل کامل قرار دارند و کارگران آنها تیغ بیکاری را بر گردن خود احساس می کنند. "کمیته هماهنگی" این طرح را از عدم موفقیت یا در جا زدن شکل های تاکنونی مبارزات کارگری نتیجه گرفته است. یعنی این کمیته دیگر تحصن، اعتصاب، راه بندان، راهپیمایی های خیابانی و حتی درگیری های خشونت آمیز با نیروهای سرکوبگر را پاسخگوی نیازهای روز جنبش کارگری که همانا تثبیت موقعیت شغلی کارگران و رفع خطر فوری تعطیلی کارخانه و بیکاری گسترده است، نمی داند. از دید "کمیته هماهنگی" باید دست به یک اقدام قاطع تر و موثرتر زد. در عین حال، چنین اقدامی باید بتواند قابلیت گسترش به واحدهای دیگر را داشته باشد و همزمان از همبستگی کارگران سراسر کشور برخوردار شود. این اقدام، آنچنان کلیدی است که می تواند وضعیت کلی جامعه را دگرگون کند و سلطه طبقه حاکمه را با خطر جدی روبرو کند. اگر بخواهیم بحث "کمیته هماهنگی" را خلاصه کنیم، به این سه شعار می رسیم: سپردن مسئولیت اداره واحدهای تولیدی در معرض تعطیلی به کارگران؛ ارائه مواد اولیه رایگان توسط حکومت به کارگران؛ خرید مستقیم تولیدات این واحدها توسط کارگران و زحمتکشان جامعه و دنیا.

ما رک و راست این طرح را خیالبافانه می دانیم. البته طراحان اشغال کارخانه ها به حد کافی خیالباف نیستند؛ و گر نه به جای تقاضای دریافت مواد اولیه رایگان از سوی دولت، می توانستند شعار مصادره مواد اولیه مورد نیاز را جلو بگذارند. مثلا می توانستند اول یکی دو پالایشگاه و ابزار انتقال سوخت را تسخیر کنند و منحصر در اختیار واحد تولیدی مورد نظر خود قرار دهند. یا می توانستند چند اسکله و انبار که مواد اولیه وارداتی در آنجا قرار دارد را تسخیر کنند و منحصر هر وقت احتیاج داشتند از آنجا برداشت کنند. یا حتی می توانستند کشتی های باری خود را داشته باشند که مواد اولیه و مواد خام را از کشورهای مبداء فقط برای کارگران حمل می کنند. ما این طرح را در زمینه هر سه شعار، خیالبافانه می دانیم.

اول ببینیم که معنی سپردن مسئولیت اداره یک واحد تولیدی به کارگران چیست؟ یعنی مدیریت یک جزء از کل برنامه تولیدی - اقتصادی کشور به کارگران سپرده شود. اگر معنی واقعی کلماتی مثل مدیریت، جزء و کل، و برنامه اقتصادی کشور را درک کرده باشیم آن وقت در مورد پا در هوا بودن این طرح شک نخواهیم کرد. چند سوال ساده: این کارخانه تحت اشغال (تحت مدیریت کارگران) به چه میزان تولید خواهد کرد؟ در چارچوب کدام سهمیه بندی تولیدی و نیازهای تولیدی کلی؟ این کارخانه با فشارهای بازار، رقابت در زمینه فن آوری، و مسائلی مثل رکود جهانی چه خواهد کرد؟ این کارخانه در شرایطی که حکومت به هر دلیل نخواهد یا نتواند مواد اولیه مورد نیاز را وارد کند چه خواهد کرد؟ (منظور همان مواد اولیه رایگان است!) این کارخانه چگونه تولیداتش را به دست مصرف کننده خواهد رساند؟ با استفاده از کدام شبکه حمل و نقل و توزیع؟ آیا آن شبکه هم تحت مدیریت کارگران همین کارخانه است؟ و بالاخره یک پرسش اساسی تر: این وسط تکلیف قانون ارزش چیست؟! بالاخره تولیدات این کارخانه، کالا هستند یا نه و از قوانین اقتصاد کالایی پیروی می کنند یا نه؟ آیا طراحان "اشغال کارخانه" انتظار دارند باور کنیم که دیگر قانون ارزش عمل نخواهد کرد و سودی در کار نخواهد بود؟ پس نظام و دولت حاکم اینجا چکاره اند؟!

سیاست پشت این نوع "اشغال کارخانه" تفاوت چندانی با سیاستی که زمانی "اتحاد کمیته های کارگری" در مورد تعطیلی "چینی سازی" گیلان و راه مقابله با آن فرموله کرد، ندارد. "اتحاد کمیته های کارگری" می خواست از طریق مشارکت نمایندگان کارگران با سرمایه دار خصوصی و کمک وام دولتی، کارگران را به امنیت شغلی برساند و این واحد تولیدی را سر پا نگهدارد. البته طراحان "اشغال کارخانه" کوشیده اند درزهای الگوی گیلان را بگیرند. آنان به خیال خود با پرهیز از گرفتن وام دولتی و تاکید بر خواست مواد اولیه رایگان، نقاط ضعف آن الگو را بر طرف کرده اند! آنان به کارگران هشدار می دهند که مبادا بخواهید برای تهیه مواد اولیه از وام دولتی استفاده کنید که پدرتان در می آید و گرفتار می شوید و هست و نیست خود را می بازید. به جای این کار، دولت را مجبور کنید قانون ارزش را زیر پا بگذارد و همه چیز را به رایگان در اختیار شما قرار دهد. استدلالی که "کمیته هماهنگی" (طرفداران لغو کار مزدی) برای طرح این خواسته می آورد (و در واقع به کارگران می گوید که باید به مقامات دولتی نیز همین را بگویید) چنین است: مواد اولیه را باید رایگان در اختیار ما بگذارید چون صاحب اصلی اش ما هستیم. چون همه ارزش های دنیا را ما

کارگران تولید می کنیم. ما به "کمیته هماهنگی" می گوئیم چطور است یک کار دیگر بکنیم. (بیشاپیش معذرت می خواهیم که حرف ما ممکنست نوعی تمسخر تعبیر شود؛ ولی برای ملموس و قابل فهم شدن بحث مجبوریم چنین بنویسیم). دوستان "کمیته هماهنگی"، چطور است که با همین استدلال از دولت سرمایه دار و کلیه سرمایه داران بخواهیم که حاکمیت سیاسی و قدرت اقتصادی را یکسره به طبقه کارگر واگذار کنند؟ مگر نه اینست که همه ارزش ها را طبقه ما می آفریند و از نقطه نظر طبقه کارگر و زحمتکشان، وضع موجود با نظام و دولت و کلیه نهادهایش که غصب کننده ارزش ها هستند، هیچ مشروعیتی ندارند؟ امیدواریم که اسم این نوع استدلال ها را آگاهی دادن و پرورش طبقاتی کارگران و یا زمینه چینی برای برانگیختن آنان علیه نظام موجود نگذارید. نتیجه این حرفها، فقط توهم آفرینی در میان کارگران در مورد ماهیت، منافع، نیات و نحوه عملکرد دولت طبقاتی است. نتیجه این حرفها، فقط سر در گم کردن نمایندگان کارگران این یا آن واحد تولیدی در راهروهای وزارت کار، وزارت بازرگانی، وزارت صنایع و... است که دنبال این یا آن مسئول بدون دست آخر هم با خنده تمسخر این نمایندگان سرمایه داری و یا با ضرب و شتم ماموران حراست و نیروی انتظامی روبرو شوند. شما خوب می دانید که وقتی خواسته ای جلو گذاشته می شود فقط برای پیچ کردن در گوش یکدیگر در محیط کار نیست؛ فقط برای نوشتن روی پارچه و نصب کردن بر نرده های کارخانه هم نیست؛ این خواسته ها اگر واقعا آنها را اجرایی می دانید و به دنبال عملی کردنش هستید بالاخره باید جایی توسط جمع کارگران یا نمایندگان کارگران با مسئولان و مقاماتی که قدرت تهیه و عرضه مواد اولیه را دارند در میان گذاشته شود. و درست همینجاست که باید منتظر تمسخر و ضرب و شتم باشیم.

ما کمی بالاتر نکته ای را به شکل پرسش در مورد مصادره مواد اولیه مطرح کردیم که ممکنست صرفا یک جدل طنز آمیز به نظر بیاید. اینجا می خواهیم دوباره به بحث مصادره برگردیم و از آن به نتایج دیگری در مورد اوضاع و شرایط برای اشغال کارخانه یا اعمال کنترل کارگری برسیم. "کمیته هماهنگی" در ترسیم شرایطی که به اشغال کارخانه می انجامد و بعد از اشغال پیش خواهد آمد روی دو نکته انگشت گذاشته است. یکم، رجوع به دوران انقلاب ۵۷ و فضای فعالیت گسترده ای که برای جنبش کارگری ایجاد شده بود و کارهایی که می شد انجام داد و انجام نشد. دوم، اشاره به اینکه شرط موفقیت اشغال کارخانه و تداوم و گسترش این مبارزه، اشغال همزمان ده واحد تولیدی بزرگ در معرض تعطیلی در سراسر کشور است. ما فکر می کنیم که شرایطی مانند دوران انقلاب ۵۷، همان چیزی است که در ادبیات چپ از آن تحت عنوان اعتلای انقلابی یاد می شود. تضعیف و از هم گسیختگی دستگاه حاکمه و کاسته شدن از توانایی اعمال کنترل دولت بر جامعه، و وجود روحیه انقلابی فراگیر و عمیق در میان توده ها، دو وجه مشخصه چنان اوضاعی است. در دوره اعتلای انقلابی، امید، نگاه به آینده، خواست دگرگونی و به دست گرفتن سرنوشت خود در میان توده ها منجمله کارگران بر فضای استیصال و پایین آمدن سطح توقعات و خود را به در و دیوار زدن می چربد. در دوره اعتلای انقلابی، می توان دست به اشغال کارخانه و اعمال کنترل کارگری به معنای واقعی و موثر زد. درست همانطور که در چنین دوره هایی می توان خیلی کارهای دیگر هم کرد؛ کارهایی که به محدوده ده بیست کارخانه هم محدود نمی شود و در چارچوب گام های ضروری برای کسب قدرت سیاسی قرار می گیرد. در دوره اعتلای انقلابی،

حتی مساله دستیابی به مواد اولیه نیز معمولاً جور دیگری حل می شود. وقتی که نظام سیاسی حاکم در حال بحران و تضعیف و از هم گسیختگی باشد، می توان انبارهای مواد اولیه را مصادره کرد. در آن شرایط، نیازی به تحویل رایگان این مواد توسط دولت نیست! اما بگذارید این نکته را هم فقط برای تحریک افکار مطرح کنیم: در مقطعی از دوران اعتلای انقلابی، شاید چسبیدن به کارخانه خود و تلاش برای اعمال کنترل کارگری در آنجا، ضروری ترین اقدام نباشد. اتفاقاً ممکنست که متشکل شدن کارگران در صفوف گاردهای انقلابی که بیرون از چارچوب کارخانه به اعمال قدرت سیاسی می پردازند، ضرورت و تاثیر بیشتری بر سرنوشت و آینده انقلاب و طبقه کارگر داشته باشد. حتی در زمینه "اقتصادی" نیز ممکنست اعمال کنترل کارگری بر انبارهای کالاهای اساسی مورد نیاز توده ها، اعمال کنترل و سازماندهی توزیع آنها، و جلوگیری از خرابکاری و احتکار و دزدی در این زمینه، تعیین کننده تر از تلاش برای سازماندهی و مدیریت چند واحد تولیدی بزرگ باشد. در دوران اعتلای انقلابی، فراخوان هایی نظیر اینکه "نفتگران! شیرهای نفت را ببندید!" نه در چارچوب محدودی که امروز "کمیته هماهنگی" به آن می اندیشد (یعنی حمایت از خواست های کارگران برای به راه انداختن تولید در یک یا چند کارخانه اشغال شده) بلکه در خدمت پیشبرد استراتژی انقلابی و برای تسریع سرنوشتی قدرت سیاسی می تواند صادر شود و ثمربخش باشد. به عقیده ما، امروز جامعه در شرایط اعتلای انقلابی به سر نمی برد و طرح هایی که تحت عنوان "اشغال کارخانه" یا "کنترل کارگری" در شرایط کنونی جلو گذاشته می شود، عملاً ظرفی برای چانه زنی و نهایتاً سازش و مصالحه گروهی از نمایندگان و فعالان جنبش کارگری با دولت سرمایه داری است. اینها طرح هایی رفرمیستی هستند که صرفاً پوششی آتارکو - رادیکال بر تن کرده اند.

ما رک و راست طرح اشغال کارخانه "کمیته هماهنگی" را سرمایه دارانه می دانیم؛ حتی اگر به نام کارگران مطرح شده باشد؛ حتی اگر تعدادی کارگر در گوشه ای سعی کنند آن را عملی کنند. این در واقع الگو برداری از همان طرح هایی است که تحت عنوان "کنترل کارگری" در نقاط مختلفی از دنیای امروز به اجراء گذاشته شده است. همانطور که قبلاً در مقاله بررسی کنترل کارگری نشان دادیم، این قبیل طرح ها یا بی سرانجام اند و در میانه راه با تضادهای جدی و قابل پیش بینی روبرو می شوند و به شکست می انجامند؛ و یا به مثابه جزئی از برنامه کلی دولت های بورژوازی در شرایط بحران عمل می کنند و در دو زمینه (کاهش فشارهای بحران از طریق انتقال آن بر دوش جامعه، و کاهش بی اعتمادی و خشم توده های کارگر نسبت به وضع موجود) عصای دست بورژوازی حاکم می شوند. برای اطلاع بیشتر در مورد چند و چون این نوع از "کنترل کارگری" در دوران بحران اقتصادی و همراهی حساب شده دولت های بورژوازی با آن، می توانید به طرح جاری مشارکت اقتصادی "کارگری" با دولت امپریالیستی اسپانیا رجوع کنید. "کمیته هماهنگی" چیزی فراتر از این دورنما ارائه نمی کند. در این زمینه خوبست به آرزوهای "کمیته هماهنگی" برای عرضه مستقیم محصول (بهتر است بگوییم کالا) به دست توده های مصرف کننده در سطح ایران و دنیا نیز نگاهی بیندازیم. "کمیته هماهنگی" در خیال خود، تشکیل یک بازار انحصاری جدید در کنار بازارهای موجود را تصور می کند که قادر است مشتریان بیشتری را با تبلیغ "همبستگی کارگری" به سوی خود جلب کند. مثلاً کارگران هفت تپه،

شکر تولید می کنند و کارگران سراسر ایران، شکر را از آنان می خردند. (فکر نمی کنیم نظر کمیته هماهنگی این باشد که کارگران هفت تپه باید شکر را مجانی بین توده ها تقسیم کنند. آنان قاعدتاً در ذهن خود، شکری را مجسم می کنند که با حذف واسطه ها، ارزان تر به دست مصرف کننده می رسد.) به هر حال، این یک بازار انحصاری خواهد بود؛ زیرا هر دو طرفش در انحصار فقط یک طبقه یعنی طبقه کارگر است! یک لحظه به عالم خیال برویم و فکر کنیم که چنین بازاری ایجاد شده است، اما ناگهان در بازار بغل دستی، تاجری پیدا شود و شکر را به میزان زیاد و به قیمتی پایینتر از شکر کارگری هفت تپه عرضه کند. فکر می کنید آن "همبستگی کارگری" که پایه اش نفع فوری و مستقیم اقتصادی بوده، تا کجا در مقابل قوانین بازار تاب می آورد؟ آن بخش از طرح که خیال سازماندهی یک بازار جهانی برای کالای صادراتی خودی را در سر دارد، از بخش داخلی پا در هوا تر است. البته طراحان "کمیته هماهنگی" حتماً چیزهایی در مورد "تبلیغ انترناسیونالیستی" برای خرید کالاهای نیکاراگوآیی، ونزوئلایی و امثالهم در بازارهای اروپایی شنیده اند و به نوعی می خواهند از آن الگو بگیرند. اما یک نکته را نادیده گرفته اند و آن پشتیبانی دولتها برای بازاریابی و سازماندهی صادرات و ایجاد بازار فروش برای آن کالاهاست. زمانی بود که حکومت ساندینیست ها در دهه ۱۹۸۰ به اروپا قهوه صادر می کرد و حتی در بعضی کشورها، تعاونی هایی متشکل از گروه های طرفدار شوروی و آنارکو رفرمیست ها تشکیل شده بود که بسته های قهوه را با برچسب "از مردم نیکاراگوآ حمایت کنید" در سوپر مارکت ها عرضه می کردند. اما دقت کنید که یک دولت بورژوازی در کشور تولید کننده و یک موسسه تجاری در چارچوب نظام بورژوازی کشورهای اروپایی پشت این داد و ستد سودآور قرار داشتند. در آن داد و ستد، طرفین هم منفعت مالی را در نظر داشتند و هم منفعت سیاسی را. همین حالا دولت سرمایه داری نفتی ونزوئلا، بنزین صادراتی خود را به بازار آمریکا با نرخ ویژه "برای تهیدستان" و بر مبنای همان منافع عرضه می کند. سوال می کنیم: از نظر "کمیته هماهنگی"، آن دولتی که باید پشت این کار، یعنی صادرات و عرضه کالاهای کارگری ایرانی در دنیا را بگیرد کیست؟ حتی اگر به فرض محال دولت سرمایه دار مذهبی پای این کار بیاید بدون شک با در نظر گرفتن منافع اقتصادی و سیاسی خود خواهد بود. یعنی در واقع، از بخشی از کارگران ایرانی یا نمایندگان آنان به عنوان یک "شریک" پایین دست و ریزه خوار، از بخشی از فعالان و تشکل های کارگری به عنوان مبلغ شراکت با بورژوازی و سازش طبقاتی، و از آن کالاهای صادراتی به عنوان یکی از منابع کسب ارز خارجی برای خزانه خود استفاده خواهد کرد.

بهتر است طراحان "کمیته هماهنگی" نگاهی هم به طرح های اقتصادی دولت جمهوری اسلامی برای تبدیل کردن خطر بحران جهانی سرمایه داری به یک فرصت برای طبقه حاکم بیندازند؛ و صادقانه دورنمای طرح خود را در چارچوب وضعیت فعلی دنیا دوباره ارزیابی کنند. متخصصان حکومتی می گویند که ما می توانیم از وضع فعلی استفاده کنیم و با ارائه ارزانتر کالاهای ایرانی در بازار جهانی، در شرایطی که قدرت خرید مردم در سطح دنیا پایین آمده، برای خود مشتریان زیادی پیدا کنیم و سود زیادی ببریم. این متخصصان تاکید دارند که تماس ها و ارتباطات و زمینه چینی های سیاسی جمهوری اسلامی در دوره کنونی، و تبلیغات دولت هایی که در قاره های مختلف با ایران

روابط حسنه ای دارند، می تواند پشتوانه خوبی برای موفقیت این تدبیر اقتصادی باشد. آیا "کمیتة هماهنگی" در صورتی که به فرض محال کارگران یک کارخانه موفق شدند دولت را به انتقال مدیریت کارخانه به آنان یا نمایندگان، ارائه مواد اولیه رایگان، و بالاخره کمک در بازاریابی و عرضه کالاها در سطح داخلی و خارجی قانع کنند، احساس نمی کنند که به مهره ای در یک طرح بزرگتر اقتصادی دولت تبدیل شده اند؟ آیا احساس نمی کنند که طرحشان بر تدابیر اقتصادی حکومت برای تبدیل خطرات به فرصت ها منطبق خواهد شد؟ آیا احساس نمی کنند که آن کارگران یا نمایندگان کارگری در مقام "مدیریت واحد تولیدی" دارند با تولید کالاهای ارزان، گوشه ای از روابط حسنه مورد نظر جمهوری اسلامی را با مصرف کنندگان جهانی می بافند؟ و باید تاکید کنیم که تولید و عرضه ارزانتر کالاها به معنی استثمار شدیدتر کارگران آن واحد تولیدی است؛ و نه فقط آنان. این به معنی حفظ و تثبیت شرایط استثمار شدید در کل جامعه نیز هست که همه کارگران را در بر می گیرد. پرداختن به این نکته را تا همین حد کافی می دانیم.

اما برگردیم به یک سوال منطقی که طراحان "اشغال کارخانه" بعد از همه این بحثها می توانند در برابر ما قرار دهند: اگر اشغال کارخانه نه، پس چه؟ مگر نه اینست که جنبش کارگری خیلی راه ها و روش های مبارزاتی را امتحان کرده است ولی نتوانسته معضلات و خطرات بزرگ را از برابر پای توده های کارگر کنار بزند؟ پاسخ ما کوتاه است: شکل ها و شیوه های مبارزاتی که بستر حرکت و بروز جنبش کارگری می شوند همیشه متنوع و متعدد هستند. با توجه به شرایط مختلف شکل گیری هر مبارزه، و با توجه به سطوح متفاوت آگاهی مبارزاتی کارگران و سوابق اعتراضات آنان، ما همیشه با شکل های مختلف اعتراض روبرو می شویم. بسیاری اوقات، نحوه عکس العمل دولت و کارفرمایان به یک اعتراض بر چگونگی ادامه آن تاثیر می گذارد و شکل های مبارزاتی جدیدتر (و گاه رادیکال تری) را باعث می شود. یکی از این شکل های مبارزاتی که بارها دیده ایم، حبس کردن مسئولین کارخانه، بیرون کردن حراست و اشغال محوطه واحد تولیدی توسط کارگران مبارز بوده است. این نوع اشغال کارخانه با آنچه مد نظر "کمیتة هماهنگی" است کاملاً تفاوت دارد. در این حالت، کارگران برای موثرتر کردن اعتراض خود و برای نشان دادن میزان جدیت و پایداری خود بر خواسته های برحقشان، یک شکل رادیکال تر مبارزه را انتخاب می کنند؛ یا در مواردی به صورت خودبخودی به این سمت رانده می شوند. هدف آنان از اشغال کارخانه، همانی است که هنگام اعتصاب یا تحصن در مقابل وزارت کار و یا ایجاد راهبندان دنبال می کنند: اعلام رسای خواسته های خود و اعمال فشار بر دولت سرمایه دار و کارفرمایان برای تحقق آنها. چنین مبارزاتی همانند سایر شکل های اعتراض و مقاومت کارگری باید مورد پشتیبانی همه بخش های طبقه کارگر و تشکل های مبارز قرار بگیرد؛ از دستاوردهای این مبارزات حفاظت شود؛ از آنها جمعبندی شود و درس های مثبت و منفی آنها برای کل طبقه کارگر مشخص شود.

عین همین مساله در مورد تشکل های جنبش کارگری نیز صدق می کند. یعنی اینکه ظرف تشکیلاتی مناسب و ممکن برای اتحاد کارگران و پیشبرد و تداوم مبارزات کارگری، بر حسب سطح و شکل مبارزه جاری، سطح آگاهی کارگران

درگیر در آن مبارزه، سابقه مبارزات در هر واحد تولیدی، و موقعیت حاکم بر کل جنبش کارگری و کل جامعه در هر مقطع مشخص، تعیین می شود. بنابراین درگیر شدن در بحث های دیرینه بر سر اینکه شورا بهتر است یا سندیکا، و یا نقش مجامع عمومی کارگری، اصولاً راه به جایی نمی برد. زیرا جنبش کارگری شرایط یکدست و همگونی ندارد. و باید تاکید کنیم تا زمانی که دو عامل، (یعنی نیروی رهبری کننده جنبش طبقه کارگر با شبکه تشکیلاتی سراسری مورد نیاز برای این کار از یک طرف، و وضعیت مبارزاتی نسبتاً سراسری - معمولاً به شکل دوره های بحران و اعتلای انقلابی) وجود نداشته باشد، چنین تشکل فراگیری را نمی توان ایجاد کرد. ما این مساله را مشخصاً در مورد جوامعی مطرح می کنیم که با استبداد و خفقان فراگیر و طولانی دست به گریبانند و تلاش برای ایجاد تشکل های مستقل کارگران و سایر قشرهای مردم در آنجا با پیگرد و سرکوب روبرو می شود. در چنین شرایطی، خیلی از تشکل ها می توانند نام هایی به خود بگیرند که از مفهوم کلاسیک شان در ادبیات چپ و نمونه های تاریخی آن تشکلات در کشورهای مختلف فاصله دارند. مثلاً تشکل هایی تحت عنوان سندیکا از درون مبارزات توده های کارگر بجوشند که عملاً به یک واحد تولیدی محدود بمانند و به واحدهای هم رشته خود سرایت پیدا نکنند. یا شوراهایی به وجود بیایند که عملاً فقط به مسائل اقتصادی و رفاهی کارگران بپردازند و هیچ ربطی به اعمال قدرت سیاسی نداشته باشند. در چنین اوضاعی، خط بطلان کشیدن بر یک تشکل اصیل کارگری که محصول و ادامه مبارزات معینی است صرفاً به خاطر اینکه عنوان سندیکا بر آن گذاشته شده، برخوردی غلط و ذهنیگرایانه است. درست همانطور که تلاش برای محدود نگهداشتن سطح مبارزات یک تشکل کارگری، عدم تلاش برای ارتقاء آگاهی طبقاتی انقلابی کارگران درگیر در آن، و عدم تلاش برای افزودن بر عمق و دامنه شعارها و خواسته های آن (هم اقتصادی و هم سیاسی)، با این توجیه که مثلاً "سندیکا صرفاً تشکلی صنفی است و کارش فقط چانه زنی با دولت و کارفرما در چارچوب نظام سرمایه داری است) نیز دیدگاهی تنگ نظرانه را بازتاب می دهد. کار درست اینست که فعالان کارگری از شکل گیری چنین تشکل هایی از پایین (و از خواست ایجاد این تشکل ها تحت هر نامی که باشد) استقبال کنند؛ در محیط هایی که حضور مستقیم دارند فعالانه و با نقشه و برنامه در صفوف چنین تشکل هایی شرکت کنند و برای تاثیرگذاری و جهت دهی صحیح و تکامل آنها تلاش کنند. هم درک صحیحی از ظرفیت تکامل هر تشکل معین داشته باشند، هم محدودیت های عینی و سطح ذهنی بدنه هر تشکل را مد نظر قرار دهند. هم به مساله دائمی متحد کردن توده کارگران در مبارزات جاری توجه کنند، هم مبارزه برای کسب رهبری و خنثی کردن گرایشات سازشکارانه و جهت گیری های ارتجاعی که مرتباً در صفوف جنبش بروز می کند را هوشمندانه پیش ببرند. هم در پی تشخیص و متشکل کردن پیشروترین عناصر طبقه کارگر در سطوح مناسب تشکیلاتی باشند، هم بر بخش میانی طبقه تاثیر بگذارند و از طریق هدایت آنها، بخش عقب مانده طبقه را نیز با جنبش همراه کنند.

به طور کلی، برای تاثیر گذاری بر مبارزات گوناگون طبقه کارگر و جهت دادن به این جویبارهای پراکنده، هیچ راهی جز تبلیغ و ترویج آگاهی انقلابی طبقاتی، ایجاد تغییر در مسیر مبارزات خودبخودی و حق طلبانه کارگران، و سازماندهی انقلاب وجود ندارد. این کارها نیز عملی نخواهد شد مگر آن که هسته های مخفی و کار آزموده ای متشکل

از عناصر آگاه و پیشرو طبقه کارگر در بطن محیط کار و زیست طبقه ما تشکیل و تکثیر شوند. وجود چنین شبکه ای در تداوم و تکامل جوانه های تجمع ها و تشکل های کارگری تحت هر عنوان (سندیکا، شورا، مجمع عمومی، کمیته اعتصاب و...) نقش تعیین کننده دارد. بدون چنین شبکه ای، حتی اگر جامعه وارد اعتلای انقلابی هم بشود، طبقه کارگر نمی تواند جهت سیاسی درستی بیابد، در سرنوشت انقلاب و جامعه نقش مستقل و موثری بازی کند و در مسیر رهبری یک انقلاب اجتماعی به واقع گام بردارد.

هر چه انجام این کارهای ضروری دیرتر انجام شود و به دلایل مختلف به تعویق بیفتد، وضع موجود بیشتر ادامه خواهد یافت. حتی اگر در مقابل مبارزات قاطعانه و فداکاری های بزرگ توده ها، دولت و طبقه سرمایه دار حاکم اینجا و آنجا مجبور به عقب نشینی بشوند و به خواسته هایی گردن بگذارند، این مساله کاملاً موقتی و فرعی و گاه ظاهری خواهد بود. به نحوی که در یورش بعدی سرمایه داری، همه اینها پس گرفته خواهد شد. اینهمه بحث و طرح حکومتی بر سر اجرای اصل ۴۴ و حذف یارانه ها، به معنی اینست که طبقه حاکم قصد ندارد "نم پس بدهد". اینهمه تدابیر سراسیمه از سوی دولت ها و بنگاه های سرمایه داری در مقابل خیز برداشتن امواج بحران به معنی اینست که فشار و شدت استثمار طبقه کارگر و توده های ستمدیده در همه جا بیشتر خواهد شد. اینهمه رجوع و استقبال مجدد از آثار مارکس برای شناخت کارکرد نظام سرمایه داری و تضادهایش به معنی اینست که خیلی ها دنبال راه اساسی وضع موجود می گردند. آنان در کاپیتال، گروندریسه، ایدئولوژی آلمانی، مبارزه طبقاتی در فرانسه، مانیفست کمونیست، هجدهم برومر و... به دنبال پاسخ به اینکه شورا بهتر است یا سندیکا، کارخانه را چطور اشغال کنیم یا عرضه و فروش کالاهای آن را چگونه سازمان بدهیم، نیستند. آنان به دنبال نگرش، روش و ابزار اساسی برای دگرگون کردن نظام حاکم بر دنیا هستند. به دنبال این هستند که به تفکر مارکسیستی مسلح شوند و این آگاهی را به میان طبقه کارگر و توده های ستمدیده ببرند. این فرق می کند با تلاش برای پیدا کردن راه های "ملموس"، طرح های مستاصلا نه و یا غرق شدن در توهمات و تخیلات بی پایه ای که ما را برای مدتی طولانی تر سر کار می گذارد. با توجه به اوضاع کنونی و گرایش های رایج، ما تمامی همزمان خود در جنبش کارگری را به مطالعه و بازبینی عمیق آثار راهگشای متفکران و رهبران انقلابی طبقه کارگر فرا می خوانیم. در این میان، جا دارد که بر "چه باید کرد" لنین و جوهر و جهت گیری راهگشای آن تاکید ویژه بگذاریم.

آذر ماه ۸۷

حرف هایی درباره انقلاب ۵۷ و طبقه کارگر

پرچم های سه رنگ و پارچه نوشته هایی که به در و دیوار چسبانده اند به ما می گویند که "سی امین سالگرد انقلاب اسلامی" است. مقامات سخنرانی می کنند، رادیو و تلویزیون آمار ارائه می دهند، آخوندها به منبر می روند، تا به ما

اثبات کنند که "طی این ۳۰ سال چقدر حال و روز مردم بهتر شده است." حراستی ها ما را زیر نظر می گیرند و چشم غره می روند، گشتی های امنیتی و انتظامی شمشیر را از رو می بندند و در خیابان ها جولان می دهند، و زندانبانان و بازجویان سه شیفت زحمت می کشند، تا به ما نشان دهند که "این نظام سی ساله چقدر مردمی است و توده ها زیر سایه رژیم اسلامی چقدر آزادند." در مقابل، ما چکار می کنیم؟

\_\_ بی توجه و بی تفاوت از کنار همه اینها می گذریم؟

\_\_ زیر لب فحشی نثار زمین و زمان می کنیم و به خود دلداری می دهیم که "این نیز بگذرد"؟

\_\_ یا همه این گستاخی ها و دروغ ها، ما را به فکر می اندازد که به موضوعات مهمتری فکر کنیم؟

یعنی ما را وادار می کند که در هر فرصتی از هم بپرسیم: **انقلاب بهمن ۵۷ چه ربطی به طبقه کارگر داشت؟**

\_\_ آیا ما بودیم که انقلاب کردیم؟

\_\_ آیا می توانستیم کاری بکنیم که آن انقلاب متعلق به ما شود؟

\_\_ حضور طبقه ما در تحولات سال ۵۷ چگونه بود و چه تاثیری داشت؟

\_\_ تاثیر اعتلای انقلابی بر ما چه بود؟

کارگرانی که اینک درگیر مبارزه شبانه روزی برای تامین معاش، حفظ شغل و دستیابی به حقوق پایمال شده خود هستند، ممکنست این سوال ها را بی ربط بدانند. ممکنست بگویند جواب دادن به اینها چه دردی از دردهای بی حساب امروز ما دوا می کند؟ بله. کارگران جوانی که واحدهای تولیدی و خدماتی بزرگ و کوچک با نیروی کار و زحمت آنها می چرخد، آن روزها را به چشم ندیده اند. آن کارگرانی که انقلاب را دیدند، اگر بخت با آنها یار بود و در آن سال های توفانی، توان و امکان کار کردن را از دست ندادند، اینک دیگر بازنشسته اند. ولی پاسخ به سوال های بالا، نباید فقط مساله کارگرانی باشد که تجربه شرکت در انقلاب ۵۷ را دارند. فکر کردن، بحث و جدل کردن، و عمیق شدن در نقش و عملکرد طبقه کارگر در آن انقلاب، مسائلی را جلو می کشد و امکان رسیدن به جمع بندی هایی را به وجود می آورد، که به دورنما و جهت گیری و سرنوشت طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی ربط مستقیم دارد.

نقش و عملکردی که کارگران می توانند در یک انقلاب داشته باشند، کاملاً به میزان آگاهی و تشکل آنها مربوط است. وقتی که جامعه ما از اواسط سال ۱۳۵۶ با نشانه های گردباد بحران روبرو شد، کارگران سال ها بود که از تشکل های مستقل خود محروم بودند. فقط چند سازمان فرمایشی و زرد وجود داشت که توسط نمایندگان و ماموران رژیم شاه

اداره می شد که کارش کنترل محیط های کار، تبلیغ ایدئولوژی و سیاست حکومت در میان کارگران، و شناسایی عناصر آگاه و مبارز فعال در میان طبقه کارگر (مشخصاً کمونیست ها) بود. سالیان سال بود که سرکوب و خفقان سیاسی بر کل جامعه حاکم بود؛ فعالیت گروه ها و احزاب کمونیست انقلابی که منافع و آرمان های اساسی طبقه کارگر را نمایندگی می کردند غیرقانونی بود؛ حتی کم خطرترین و مسالمت جو ترین گروه های مخالف و منتقد رژیم شاه هم تحت پیگرد و فشار قرار داشتند؛ و کمونیست ها با مجازات حبس و شکنجه و حتی اعدام روبرو می شدند: یعنی همان وضعیتی که شدیدترش، در این سی سال برقرار بوده است و باید آن را یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی به حساب آورد! به هر حال، تاثیر دیکتاتوری سلطنتی بر توده های کارگر این بود که فقط شمار کمی از کارگران با منافع اساسی طبقاتی خود آشنا بودند و آگاهی انقلابی را جذب کرده بودند. اینها کسانی بودند که به علل گوناگون، بخت آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی و تماس و ارتباط با گروه ها و محافل کمونیستی و چپ را پیدا کرده بودند. اینها کسانی بودند که ضرورت و اهمیت متشکل شدن عناصر پیشرو طبقه کارگر، متشکل کردن بدنه طبقه کارگر، و اشاعه و تکامل آگاهی طبقاتی - انقلابی - سیاسی را نسبتاً درک کرده بودند. از طرف دیگر، مبارزات کارگری که از آغاز دهه ۱۳۵۰ به شکل آشکاری رو به گسترش بود، و بخشی از عناصر انقلابی نیز اینجا و آنجا در آنها نقش داشتند، اساساً مبارزاتی اقتصادی - رفاهی بودند و کماکان مبارزاتی خودبخودی محسوب می شدند. جنبش جوان و پراکنده کمونیستی در دهه ۱۳۵۰، به سطح یک حزب انقلابی با برنامه و نقشه و استراتژی مشخص، تکامل نیافته بود. پس این امکان وجود نداشت که مبارزات اقتصادی، جایگاه خود را در چارچوب یک نقشه کلی و در خدمت به استراتژی انقلابی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی پیدا کنند. و این امکان هم وجود نداشت که تعداد بیشتری از کارگران درون یک شبکه در حال گسترش سازمانی، در سطوح و شکل های مختلف (مخفی و نیمه علنی و حتی علنی) متشکل شوند و منظمأ در معرض آگاهی طبقاتی - انقلابی - سیاسی قرار بگیرند. بنابراین، توده های کارگر با سطح پایینی از آگاهی و تشکل، در بسیاری از موارد به صورت پراکنده و فردی، و تقریباً بدون هیچ نشانه ای از استقلال طبقاتی، درگیر مبارزات و تحولات سیاسی سال ۵۷ شدند.

اما هیچ انقلابی، حتی اگر در گام های ابتدایی اش "همه با همی" و بدون جهت گیری معین طبقاتی به نظر آید، بدون رهبری نیست و نخواهد ماند. در جریان تحولات نیمه دوم سال ۵۶ و سراسر سال ۵۷ نیز گروه ها و شخصیت های معینی جلوی صحنه را اشغال کردند و ایدئولوژی و سیاست های خود (یا در واقع منافع آن قشرها و طبقاتی که خود نمایندگی اش بودند) را بر جریان عمومی انقلاب مسلط کردند. می گوئیم جریان عمومی، چرا که در هر انقلابی همیشه این امکان وجود دارد که در عرصه هایی یا مناطقی و یا مقاطعی، گروه های طبقاتی دیگری (به غیر از نیروی مسلط) تاثیرگذار باشند؛ اما سرنوشت و ماهیت هر انقلاب را نهایتاً آن نیرویی تعیین می کند که بر جریان عمومی و بر فرایند کسب قدرت سیاسی، مسلط می شود. در انقلاب ۵۷ نیز ائتلافی از روحانیت شیعه و نیروهای ملی - مذهبی تحت رهبری خمینی و موتلفه، طی یک دوره چند ماهه به نیروی مسلط تبدیل شدند. آنها از باورهای مذهبی و خرافی مردم، از امکانات تبلیغی که مسجد و حسینیه در اختیارشان می گذاشت، از نیروی طلاب که در سطح کشور پراکنده

بودند، و البته از وعده های رنگارنگ برای فریب و جلب بخش های مختلف مردم به سوی خود استفاده کردند. بازار و نیروهای خرده بورژوازی سنتی در شهرهای بزرگ، فضای شهرهای سنتی متوسط و کوچک، مردم مذهبی به ویژه در روستاهای استان های مرکزی کشور و نیز توده های مهاجر از زمین کنده شده و بی هویت در حاشیه شهرها، رفته رفته حول این رهبری حلقه زدند. در مورد طبقه کارگر یا بهتر بگوییم بخش های مختلف کارگران، مساله کمی فرق می کرد. آن گروه از کارگرانی که به خاطر شیوه کار و زندگی خود، بیشتر با "جمع کارگری" تعریف می شدند یعنی کار و مبارزه خود را ضرورتاً و به طور خودبخودی به شکل دستجمعی پیش می بردند، این جریان عمومی و رهبریش را "نا آشنا" می دیدند. نتیجتاً، با کمی تاخیر و تردید به امواج انقلاب ۵۷ پیوستند. حضور این کارگران در تظاهرات ها و درگیری ها، در بیشتر موارد به شکل فردی و یا در جمع های کوچک انجام گرفت؛ نه به شکل گسترده و تحت پرچم کارگران یک واحد تولیدی مشخص. البته این موضوع در چند مورد که برجسته ترینش، کارگران نفت بودند تفاوت داشت و به شکل اعتصاب سیاسی دستجمعی از ۲۹ مهر ۵۷ اتفاق افتاد. در مورد اعتصاب نفت، نکته اینجاست که سطح آگاهی در میان این کارگران نسبتاً بالا بود و از سابقه تشکل و مبارزه در سال های ۳۲ - ۱۳۲۰ نیز برخوردار بودند. عناصر چپ و کمونیست نیز با استفاده از جای پاهایی که از قبل داشتند و شرایط و امکاناتی که در سال ۵۷ فراهم آمد، سریعاً به فعالیت در میان کارگران و کارکنان صنعت نفت پرداختند. در واقع، اعتصاب نفتگران نتیجه و نشانه یک تصمیم گیری سیاسی از سوی بخشی از طبقه کارگر و فعالان آگاهش برای تسریع جریان انقلاب (و البته تقویت جریان عمومی) بود. شاید برای اینکه نظری قطعی در این مورد بدهیم، رجوع به اسناد آن دوران جنبش کمونیستی و کارگری و جمع بندی هایی که از اعتصاب نفت صورت گرفته، ضروری باشد اما احساس می کنیم که تصمیم به این اقدام مهم، به نوعی اعلام یک حرکت مستقل از سوی بخشی از طبقه کارگر بود؛ در عین حال که رهبری و تسلط جریان مذهبی را در عمل پذیرفته بود.

در اینجا باید به تبلیغات رویزیونیستی فعالین حزب توده در جنبش کارگری در آن دوره نیز اشاره کنیم که بر مبنای سیاست های کلی خود و اردوگاه سرمایه داری شرق، کارگران را به زیر چتر رهبری خمینی می رانند. آنها با شعار مبارزه با "چپ روی" و "تند روی" و با تبلیغ ضرورت اتحاد با "اسلام مترقی و انقلابی"، سعی داشتند راه هرگونه حرکت خلاف جریان از سوی طبقه کارگر و برافراشته شدن پرچم مستقل ایدئولوژیک و سیاسی کمونیست ها را در دل بحران انقلابی ۵۷ ببندند. این چنین بود که برای نمونه، در روزهای اول بهمن ۵۷ توده ای ها با استفاده از نفوذشان تظاهراتی با شرکت کارگران کارخانه سیمان ری از وزارت کار به سوی دانشگاه تهران به راه انداختند که برای اولین بار سرود معروف "کارگر، برزگر، رنجبر، ای کارگر، ما با هم متحد می شویم..." در آن خوانده شد و ترجیح بندش "درود بر خمینی" بود. بعدها نیروهای چپ و انقلابی، این ترجیح بند را به "درود بر کارگر" تغییر دادند. در مقابل موج سنگین ضد کمونیستی که مذهبپون مسلط بر جنبش مردم به راه انداخته بودند، و در مقابل سیاست بورژوایی حزب توده و گرایش به دنباله روی در بین بسیاری از روشنفکران است که ارزش اعلام موضع آن کارگر سرد

و گرم روزگار چشیده آذربایجانی و از فعالان اصلی "خانه کارگر" انقلابی، یعنی زنده یاد بختیار، معلوم می شود. او قبل از قیام در بحث با طرفداران خمینی در مقابل دانشگاه تهران فریاد می کشید: "آقا! من کافر هستم!"

مساله دیگری که در مقطع قبل از قیام بهمن اتفاق افتاد، بی ثباتی و تعطیلی تعدادی از واحدهای تولیدی و فرار کارفرماها به همراه سرمایه های نقدی شان به خارج بود. در چنان وضعیتی که کار و معیشت بسیاری از کارگران در شهرهای مختلف به خطر افتاده بود، مبارزه و اعتراض کارگری به صورت تحصن در واحدهای تولیدی و برگزاری میتینگ ها و مجمع عمومی ها انجام می گرفت. فعالان چپ، اعضا و هواداران گروه های کمونیستی و انقلابی که بسیاری از آنها دانشجوی بودند، در این جمع های کارگری شرکت می کردند و به بحث و تبادل نظر و ارائه پیشنهاد می پرداختند. در حال حاضر به کم و کیف آن بحث ها و پیشنهادها کاری نداریم، و فکر می کنیم آنچه مطرح می شد نمی توانست چیزی متفاوت و یا فراتر از درک عمومی آن زمان جنبش کمونیستی از چگونگی تکامل و شکل جنبش کارگری باشد. اما یک نکته در همان تجربه آشکار شد: تمایل شدید به دنباله روی از حرکت خودبخودی کارگران و بروز جوانه های کارگریستی از سوی بخشی از کمونیست ها. در شرایطی که در خیابان ها با خون مردم، و در جلسات پشت پرده با زد و بند سران جریان مذهبی و مقامات ارتش و فرستادگان امپریالیستها، تکلیف قدرت سیاسی داشت معین می شد، بخشی از انقلابیون با گروهی از کارگران، بی خبر در این یا آن کارخانه تحصن کرده بودند. اینان نمی دانستند که تربیت سیاسی - ایدئولوژیک کارگران و متشکل کردن طبقه کارگر در چنان روزهایی می تواند و می باید در جریان نقشه ریزی و یورش برای تسخیر مراکز قدرت، و مبارزه برای تثبیت دستاوردهای این اقدام برای طبقه کارگر و زمینه سازی برای گام های آتی انقلاب، انجام بگیرد. بحث های فراوانی که بعد از قیام بین چپی ها بر سر "شورا یا سندیکا" راه افتاد (و تا به امروز هم به شکلی جریان دارد)، اگر تجربه ایجاد تشکل های متنوع کارگری برای کسب قدرت (و مشخصا شوراهای کارگری در مفهوم گسترده انقلابی اش) را پشتوانه خود داشت، بدون تردید بعد از قیام، ثمربخش تر و سازنده تر از آنچه دیدیم پیش می رفت.

به هر حال، بحران انقلابی ۵۷ که باعث تضعیف و از هم گسیختگی دستگاه سرکوب و کنترل رژیم شاه شد، فرصت های جدیدی را برای انتشار ایده ها و افکار کمونیستی و آشنایی تعداد بسیار گسترده تری از کارگران را با دیدگاه ها و سیاست های چپ، نسبت به سال های اختناق، فراهم کرد. و این فرصتی است که همیشه به هنگام بروز بحران های عمیق و موثر سیاسی می تواند به وجود آید. بحث ها و مجادلات پر شوری از سوی عناصر فعال کمونیست و انقلابی، و میان گرایش های مختلف سیاسی، در محل هایی که به مرکز تجمع توده های مردم تبدیل شده بود، جریان یافت. بدین ترتیب در فاصله ای کوتاه، کارگران تشنه آگاهی سیاسی با موضوعات و مواضع گوناگون و مسائل مورد مشاجره تئوریک آشنا شدند. بحث در صحن دانشگاه ها، در سالن های اجتماعات، در مقابل شرکت ها و واحدهای تولیدی، در گوشه خیابان ها و پارک ها، بسیاری از کارگران پیشرو را به خود جلب می کرد. هنگام پخش اعلامیه ها و نشریات گروه های سیاسی، همین کارگران بودند که از هم سبقت می جستند و نوشته های انقلابی را روی هوا از دست هم می

ربودند. استفاده از فضای نسبتاً بازی که در ماه های منتهی به قیام بهمن و تا مدتها بعد از آن ایجاد شد، بر میزان نفوذ جنبش کمونیستی در بدنه طبقه کارگر و سایر قشرهای جامعه، از زنان گرفته تا دانش آموزان و دانشجویان، معلمان و پرستاران، تاثیر زیادی گذاشت. نقشی که گروه های چپ و کمونیستی توانستند بعد از برقراری جمهوری اسلامی در مبارزات کارگری و متشکل کردن کارگران در سطوح گوناگون بازی کنند را نمی توان از این زمینه چینی جدا کرد. بدون انتشار آگاهی طبقاتی - انقلابی - سیاسی در سطح وسیع، بدون شناساندن افکار نیروهایی که حرفی نو و متفاوت از جریان مذهبی داشتند، بدون شرکت فعال کمونیست ها در صف اول مبارزات سال ۵۷ و مشخصاً در قیام مسلحانه بهمن ماه، و بالاخره بدون سابقه فداکاری و قهرمانی و جان باختن نیروهای چپ در شکنجه گاه ها و میدان های اعدام رژیم شاه و یا در جریان درگیری های مسلحانه، نفوذ روزافزون جنبش کمونیستی در میان کارگران و ستمدیدگان امکان پذیر نبود. و این نفوذ به حدی بود که حاکمان تازه به قدرت رسیده اسلامی را به وحشت انداخت و آنها را از روز اول به طراحی و سازماندهی سرکوب و کشتار غیر رسمی و رسمی کمونیست ها و انقلابیون وادار کرد.

با نگاه به آنچه گفتیم به سوال هایی که اول طرح شد بر می گردیم. طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ که اکثریت عظیم مردم را درگیر کرده بود شرکت جست؛ اما بی بهره از آگاهی و تشکل و ابزاری که برای رهبری کردن یک انقلاب لازم داشت. آنچه باعث این کمبود و ضعف شد، جوانی و نابلدی و ناروشنی ایدئولوژیک و سیاسی جنبش کمونیستی ایران بود. گرایش ها و جریان های رویزیونیستی و بورژوایی نیز به شکل آشکار و یا خزنده در حال تاثیر گذاری مخرب بر این جنبش بودند. کارگران عمدتاً به شکل پراکنده و فردی و به مثابه جزیی از توده مردم، با اشتیاق اما با دورنمایی مبهم، در مبارزات سال ۵۷ شرکت کردند. شماری از آنها در جریان تظاهرات ها و در قیام بهمن جان باختند. کارگران انقلاب کردند، اما نتوانستند انقلاب را از آن خود سازند. کارگران همراه با بقیه مردم قیام کردند، اما نتوانستند دولت خود را بر پا دارند. تجربه طبقه کارگر ایران در انقلاب ۵۷ بار دیگر این حقیقت را نشان داد که بدون آگاهی طبقاتی - انقلابی، بدون حزب پیشاهنگ، بدون تئوری و نقشه و استراتژی انقلابی، بدون ابزار انقلابی کسب قدرت سیاسی، طبقه ما نمی تواند پیروز شود. این اساسی ترین درس انقلاب ۱۳۵۷ است.

**فردا** از آن طبقه کارگر است!

"جمعی از فعالین کارگری"

۱۷ بهمن ۱۳۸۷

"زن، پرولتر، مرد است."

حرف هایی درباره مساله زن و انقلاب کمونیستی

بیاید از یک بحث "غیر طبقاتی" شروع کنیم: مردان، زنان را به حساب نمی آورند! این نظر مردان همه طبقات در مورد زنان همه طبقات است. بهتر است تعارف هایی که اخیراً در "تجلیل از شخصیت زن" و "به رسمیت شناختن حقوق زنان" باب شده را جدی نگیریم. اینها قبل از اینکه نشانه یک دگرگونی در افکار و ایده های کهنه و سنتی در مورد زنان باشد، نتیجه فریادهایی است که زنان شورشگر و نواندیش شبانه روز در مقابل سرکوب و فشار نظام طبقاتی و مردسالار سر داده اند. اینها عقب نشینی لفظی است در برابر حرکت زنان حق طلبی که در مقابل تحقیر کردن ها و یا عوامفریبی مردانی که بر سر درجه دوم بودن زنان با این نظام همسو و همفکر هستند، جا نزده اند.

وقتی می گوئیم مردان، زنان را به حساب نمی آورند منظورمان در جدول های آمار و یا در مباحث زیست شناسانه نیست. بگذریم از اینکه تفکر مردسالارانه به راحتی می تواند در محاسبات آماری، نقش تعیین کننده زنان در تولید و تحقق ارزش را حذف کند یا کم رنگ جلوه دهد. مردسالارها به راحتی می توانند از ضعیف بودن ذاتی زنان یا کم عقل بودن آنان به علت کوچکتر بودن حجم مغزشان بگویند، و در مورد غلبه احساسات زنان بر منطق شان، هزار و یک جور مزخرف به اصطلاح علمی به هم بیافند. همه اینکارها را قرن هاست که انجام می دهند تا موقعیت برتر و تبعیض آمیز مردان در جامعه طبقاتی را توجیه و ابدی وانمود کنند. مردسالارها واقعیاتی مانند شجاعت و پیگیری الهام بخش زنان در عرصه تغییر مناسبات اجتماعی و سیاسی را با ناراحتی نظاره می کنند؛ و گاه با اکراه به انگیزه های قوی تر و برتری های آشکار زنان در عرصه آموزش و فراگیری اذعان می کنند. مردسالارها برای ممانعت از پیشرفت های "غیر منطقی"، "غیر طبیعی" و "زیاده از حد" زنان به انواع و اقسام قوانین و سنت های کهنه و احکام مذهبی آویزان می شوند.

آنجا که صحبت از طبقه کارگر در میان است، نظرات مردسالارانه معمولاً به صورت مردانه معرفی کردن نیروی کار بروز می کند. برای مثال، آمار جدید حکومتی سهم زنان از نیروی کار رسمی ایران را ۱۱ درصد نشان می دهد و نرخ بیکاری برای زنان را ۲۵ درصد می داند. در اینگونه آمارها، فقط به زنان شاغل رسمی بسنده می شود، و اکثریت زنان که درگیر مشاغل غیر رسمی در خانه و خیابان یا در کارگاه های کوچک سنتی هستند، نادیده گرفته می شوند. اگر چه بر مبنای همین آمار ناقص و گمراه کننده نیز می توان به حقایقی در مورد سیاست طبقه سرمایه دار حاکم در شرایط بحران برای بیکارسازی زنان شاغل پی برد (توجه داشته باشیم که نرخ بیکاری برای مردان در همین دوره حدود ۹ درصد است). این واقعیتی است که گسترش نظام سرمایه داری در سراسر دنیا، مداوماً تعداد بیشتری از زنان را به نیروی کار صنعتی و خدماتی تبدیل می کند؛ در عین حال زنان در صنایع کوچک سنتی و خانگی، و در کشاورزی معیشتی، کماکان نقشی اساسی باز می کنند. این نقش علیرغم محدود شدن و به حاشیه رانده شدن بخش های عقب مانده و ماقبل سرمایه داری اقتصاد، همچنان به عهده زنان است. عرصه مهم دیگری که زنان در آن نقشی منحصر به فرد ایفاء می کنند و هیچکس در "زنان بودن" آن شک ندارد، کار خانگی یا خانه داری است. خانه داری را بهتر است بیگاری یا کار بدون مزد بنامیم، و نه کار به معنی رایج کلمه. این بیگاری، نقش کلیدی در سودآوری سرمایه داری دارد. کار بدون مزد زنان که شرایط تجدید قوا و انرژی کار مرد (یا مردان) خانواده را تامین می کند، و نیروی کار جدید جامعه را از طریق تولید مثل و بچه داری می پروراند، تاکنون جایگاه بی بدیلی در تحقق ارزش در جامعه سرمایه داری داشته است. برای اکثریت مردم تصور اینکه چرخ زندگی بتواند بدون کار خانگی بچرخد، غیر ممکن است. در واقع

اکثریت عظیم اهالی دنیا، شاید بدون اینکه خود متوجه باشند، خانواده را مقدس می دانند و باور دارند که "بهشت زیر پای مادران است" چرا که کار خانگی را حیاتی و واجب تشخیص می دهند!

در عین حال، به ویژه طی سه دهه گذشته، سرمایه داری بین المللی به شکل بیسابقه ای نیروی کار زنان را وارد بازار کار کرده، در برخی کشورها رشته های تولیدی معینی را عمدتاً با استفاده از این نیرو به راه انداخته است. نتیجه اینکه، زنان بیش از پیش در لایه های تحتانی (لایه های گسترده و مهم) طبقه کارگر جهانی جای می گیرند. پرولتریزه شدن زنان بدون شک بر شرایط و شکل کار خانگی تأثیر می گذارد، اما به هیچ وجه به معنی حذف آن نیست. وقتی که به پرولتریزه شدن هر چه بیشتر زنان در سطح دنیا و ادامه کار خانگی نگاه می کنیم، با رابطه ای متناقض و شکل های مختلط بهره کشی روبرو می شویم. در بعضی موارد، کارهای فرعی واحدهای تولیدی و خدماتی سرمایه داری را به زنان می سپارند تا به شکل فردی و یا در گروه های کوچک خانوادگی در خانه های خویش آن را انجام دهند. این راهی است برای همزیستی کار مزدی زنان با بیگاری (یا به اصطلاح وظایف) خانگی آنان. همینجا در مورد ایران می توانیم به رشته ای مثل قالببافی اشاره کنیم که طی چند قرن به صورت تولید سنتی خانوادگی و عمدتاً با بهره کشی از نیروی کار دختران جوان در روستاها و شهرهای مختلف اداره می شد. اما در سال های اخیر، به شکلی سازمان یافته تر و تحت کنترل بورژوازی بزرگ (خصوصی و دولتی)، توسط نیروی کار مزدی زنانه ای که در محل سکونتش به کار می پردازد و به اصطلاح "سفارش" می گیرد، به پیش می رود. در این شکل از سازماندهی نیروی کار، زنان کارگر درگیر روابط مختلطی از کار مزدی و کار بی مزد خانوادگی هستند (در بسیاری موارد، دستمزد قالببافی بر اساس مناسبات پدرسالارانه حاکم "و به طور طبیعی" در اختیار مرد خانواده قرار می گیرد). خوبست در همینجا اشاره کنیم که یک نگاه گذرا به تعداد بافندگان در سراسر کشور (رقمی بالغ بر ۲ میلیون نفر) که عمدتاً زن هستند خود می تواند پوچی آمارهایی را که می خواهند نقش زنان در طبقه کارگر را کوچک جلوه دهند نشان دهد. در کنار این، بعضی کارهای خدماتی نظیر بسته بندی نیز هست که در خانه های مناطق شهری توسط زنان انجام می گیرد و این بیشتر در چارچوب کار مزدی به شیوه قطعه کاری می گنجد. و اما یک نکته کلی و پر اهمیت: زنان کارگر زیر یک منگنه مضاعف یعنی بهره کشی بیرون از خانواده و درون خانه، بیشتر و شدیدتر از مردان کارگر استثمار می شوند؛ این یک واقعیت عینی است. در جامعه مردسالار، حتی مردان کارگر هم از امتیازات مردانه برخوردارند؛ این هم یک واقعیت عینی است. همین شرایط عینی، شکافی را بین مردان و زنان کارگر شکل داده است. بدون توجه به این واقعیات، نمی توان رفتار و سیاست صحیحی برای متحد کردن واقعی صفوف طبقه کارگر اتخاذ کرد.

طی چند دهه گذشته، عمدتاً در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، روندی نیز جریان یافت که گرایش به محدود کردن کار خانگی زنان داشت. بدون آن که بخواهیم عوامل موثر و تعیین کننده ای مانند جنبش ها و مبارزات رادیکال سیاسی و اجتماعی بعد از جنگ دوم جهانی را در ضربه زدن به دیدگاه ها و ارزش های جا افتاده و کهنه بر سر خانواده و جایگاه و نقش زنان در جوامع امپریالیستی کمرنگ کنیم، و بدون اینکه بخواهیم با تنگ نظری "اقتصادگرایانه" به تحولات اجتماعی نگاه کنیم، باید بگوییم که زنانه شدن نیروی کار در این جوامع، و جا افتادن امکاناتی مانند مهد کودک ها و خدمات اجتماعی و مرخصی های ویژه به تغییراتی در شکل سازماندهی زندگی خانوادگی و تعهدات عرفی و مذهبی در زندگی زناشویی انجامید؛ هر چند که شکل "کلاسیک" خانواده، کماکان یک نهاد اساسی جامعه باقی ماند. موقعیت نیروی کار زنانه تحت روابط سرمایه داری (خاصه در جوامع امپریالیستی) اگر چه در حیطه دستمزدها و

امکانات رفاهی، حقوق قانونی و سندیکایی، گرایش به همسطح شدن با نیروی کار مردانه دارد، اما همچنان با نابرابری های ملموس و بالقوه دست به گریبان است. برای مثال، امروز در شرایط تعمیق بحران و رکود بین المللی و اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی، زنان به اولین آماج بیکارسازی ها تبدیل شده اند.

هر آنچه گفتیم، برای نشان دادن بی پایه و اساس بودن نگرشی است که تصویر مردانه ای از طبقه کارگر دارد و هر زمان صحبتی از جایگاه زنان در طبقه کارگر به میان می آید، این نقش را ناچیز می انگارد. طی بیش از یک قرن مبارزه و جنبش و انقلاب طبقه کارگر در گوشه و کنار دنیا، شاهد به میدان آمدن دیدگاه های متضاد بر سر این موضوع در صفوف جنبش ها و احزاب کارگری بوده ایم. حتی در همان زمان شکل گیری اولین تشکیلات بین المللی کارگران یعنی انترناسیونال اول، چگونگی برخورد به مساله زنان و رهایی زن، به یکی از موضوعات مورد مشاجره در سطح رهبران انترناسیونال تبدیل شد. این مشاجره به شکل مخالفت یا موافقت با عضویت زنان در هیئت های نمایندگی انترناسیونال اول بروز کرد. گرایش مردسالار در جنبش کارگری و کمونیستی استدلال می کرد که "کار اصلی زنان، خانه داری و فراهم کردن شرایط مناسب و آرامش برای کارگران مبارز مرد است!" با توجه به شرایط ذهنی و دیدگاه های رایج در جنبش طبقه کارگر در آن دوران، بهتر می توان اهمیت و پیشرو بودن موضع فریدریش انگلس را فهمید زمانی که می گفت: "زن در خانه، پرولتر مرد است." از یک دیدگاه کمونیستی که هدف از مبارزه و انقلاب را رهایی نوع بشر از همه شکل های ستم و استثمار، و نه فقط رهایی کارگران و یا مردان کارگر، می داند می توان فهمید که متصل نگه داشتن زنان به کار خانگی، و در واقع معنی کردن زن با خانه داری، معنایی جز ابدی کردن نقش پرولتر یا برده مرد برای زنان ندارد. از زمان مارکس و انگلس تاکنون، نگرش مردسالارانه به شکل های مختلف در صفوف طبقه کارگر ادامه حیات داده، بازتولید شده است. گاه می بینیم که حتی امروز، این نگرش در همان شکل ها و با همان استدلال هایی عرضه می شود که ۱۶۰ سال پیش می شد! کفایت به دور و بر خود دقیقتر نگاه کنیم. اصلا چرا راه دور برویم، کفایت به روابطی که زیر سقف خودمان برقرار است دقت کنیم، آیا کم هستند زنان آزادیخواهی که برای رهایی زحمتکشان مبارزه می کنند و همسرشان نیز فعال جنبش کارگری و چپ به حساب می آیند اما در چاردیواری خانه، خود را در زندان روابط مردسالارانه و رفتارهای زن ستیزانه اسیر می بینند؟ آیا کم هستند مردان فعال در جنبش کارگری و چپ که هر وقت صحبت از طبقه کارگر و زنان به میان می آید، نقش زن را به خانواده کارگری محدود می کنند، ضرورت پایبندی همسر یک کارگر به تعهدات و وظایف و منافع مشترکشان را گوشزد می کنند، و هر حرفی از حقوق پایمال شده زنان و ستم جنسیتی را مخرب و باعث تضعیف مبارزات کارگری معرفی می کنند؟ آیا کم هستند مردان فعال در جنبش کارگری و چپ که با عقب مانده ترین گرایش ها و ارزش ها و سنت های مردسالارانه رایج در جامعه (و در صفوف توده های کارگر و زحمتکش) همراه می شوند یا در مقابلش سکوت اختیار می کنند؟ و بالاخره آیا تعداد محدود زنان آگاه و مبارز در صفوف تشکل های مربوط به جنبش کارگری و چپ، به ویژه در سطوح تصمیم گیری و رهبری، را می توان از تفکر مردسالارانه مسلط بر این تشکل ها و عملکرد باز دارنده ناشی از آن، جدا دانست؟

اما نگرش مردسالارانه صرفا به نفی وزنه و جایگاه زنان در صفوف طبقه کارگر محدود نمی شود، بلکه در حیطه تئوریک مساله زن را "مساله ای بورژوا دمکراتیک" عنوان می کند و آن را کم اهمیت تر از به اصطلاح "مسائل طبقاتی" قلمداد می کند و به شکلی یک سویه، آن را تابع "مساله طبقاتی" می داند. وقتی که یک مدعی نمایندگی آرمان کمونیسم و منافع اساسی طبقه کارگر، مساله زن را چیزی شبیه به مساله ملی معرفی می کند یعنی آن را در

چارچوب جامعه بورژوازی و تحولات بورژوا دمکراتیک قابل حل می‌داند. اما مساله زن به واقع یک مساله کمونیستی است یعنی حل کامل آن وابسته به از بین رفتن مالکیت خصوصی و طبقات است. بدون حل نهایی تضاد میان اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی، سلسله مراتب جنسیتی در جامعه بشری از بین نخواهد رفت. تجربه انقلابات سوسیالیستی در قرن بیستم نیز نشان می‌دهد که تضاد جنسیتی (تضاد زن و مرد) و مساله رهایی زن از نظر عینی یکی از تضادهای اصلی و یک قوه محرکه مهم برای پیشروی انقلاب در فرایند ساختمان سوسیالیسم است؛ هر جا نیروی ذهنی انقلاب با شکل‌های گوناگون ستم بر زنان و بازتولید آن در جامعه سوسیالیستی درگیر شد و نیروهای گسترده اجتماعی (اساساً از صفوف زنان) در جهت حل این تضاد در زیربنا و روبنای جامعه به میدان آمدند، موتور محرکه انقلاب سوسیالیستی فعالتر و پر قدرت تر به جریان افتاد. و هر جا که با استدلال‌ها و بهانه‌های محافظه کارانه به سنت‌ها و ایده‌های کهنه و روابط مردسالارانه پا داده شد، نیروهای بورژوازی در جامعه و دولت و حزب انقلابی قدرتمندتر شدند و انقلاب را از شتاب انداختند. و باید این را با تاکید اعلام کنیم که جنبش‌های زنان این ظرفیت (و این رسالت) را دارد که با پیشروی و تعمیق خود در عرصه پراتیک و تئوری، جنبش طبقه کارگر و نیروی پیشاهنگ انقلابی را پالایش دهد و افق و دامنه دیدش از ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و آرمان کمونیسم را گسترده تر کند.

تفکر مردسالارانه ای که در جنبش کارگری و چپ، تحت عنوان دفاع از طبقه کارگر و سوسیالیسم، مساله زن و جایگاه زنان در جامعه را از نظر کیفی و کمی، کم اهمیت و محدود و یا در گرو و تابع حل "تضاد طبقاتی" وانمود می‌کند، معمولاً برای اثبات حقانیت خود به جنبش جاری زنان اشاره می‌کند. بارها این حرف را از زبان برخی مردان (و گاه زنان) فعال در جنبش کارگری و چپ شنیده ایم که جنبش زنان یک جنبش بورژوازی و لیبرالی است و تنها "راه رستگاری" اش گردن گذاشتن به سیاست و جهت گیری به اصطلاح کارگری ماست! اما این یک مغلطه بزرگ است. مساله زن یک چیز است و جنبش زنان چیزی دیگر. جنبش زنان مانند هر جنبش اجتماعی دیگر به گرایش‌های طبقاتی متفاوت تقسیم می‌شود. افق گرایش‌های بورژوازی در جنبش زنان، "بازسازی" و یا تصحیح سلسله مراتب جنسیتی در چارچوب نظام سرمایه داری است. حال آنکه، گرایش‌های پرولتری کمونیستی افق جنبش‌های زن را به ورای نظم موجود می‌برند و آن را در شورش علیه ستم بیگانه‌تر و انقلابی تر می‌کنند؛ چرا که نابودی کامل ستم بر زن و برچیدن سلسله مراتب جنسیتی را مد نظر دارند. کسانی که پرداختن به مساله زن را به جنبش زنان محول می‌کنند و همزمان جنبش زنان را هم جنبشی بورژوازی معرفی می‌کنند، معمولاً همان کسانی هستند که شعار "فقط دفاع از زنان کارگر و زحمتکش" را به دست می‌گیرند. وقتی از آنان می‌پرسیم که این دفاع چگونه انجام می‌گیرد، معمولاً خواسته‌های محدودی را جلو می‌گذارند که اگر چه محقانه و مهم است و باید بر سرش مبارزه شود، اما به هیچ وجه کافی نیست. "پرداخت دستمزد برابر به زنان و مردان در مقابل کار برابر" یا "ایجاد مهد کودک‌ها در محیط کار"، "مرخصی با حقوق و تسهیلات برای زنان کارگر باردار"، "مجازات جرایمی مانند آزار جنسیتی کارگران زن در محیط کار" و امثالهم خواسته‌های مهمی هستند؛ اما ستم جنسیتی را ریشه کن نمی‌کنند. این خواسته‌ها تحت نظام سرمایه داری می‌تواند تحقق بیابد، یعنی این اصلاحات به واقع می‌تواند انجام گیرد، بی آنکه روابط تولیدی و اجتماعی ستمگرانه ای که نابرابری جنسیتی یکی از ستون‌های آن است به طور کیفی دگرگون شود؛ (و همانطور که می‌بینیم بخشی از این خواسته‌ها در برخی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته تحقق یافته است). در همین زمینه می‌توانیم به شعار اصلاحگرایانه دیگری اشاره کنیم که تلاش در برچیدن بیگاری خانگی زنان دارد اما در عمل به

بازتولید نقش و جایگاهی کمک می کند که نظام طبقاتی از دیر باز برای زن در نظر گرفته است. منظور ما شعار "پرداخت دستمزد در برابر کار خانگی" است. این شعار خوش ظاهر که شاید بسیاری از زنان نیز آن را کمکی در مسیر عدالت اجتماعی و نزدیک شدن زن به استقلال اقتصادی بدانند، به معنای انحصاری کردن کار خانگی (یا وظایف خانه داری) برای زنان است. این یعنی محدود نگهداشتن زن به خانه و آشپزخانه و اتاق خواب، محدود نگهداشتن فکر و اندیشه و خلاقیت زنان، محدود نگهداشتن حیطه تصمیم گیری و مدیریت و رهبری زنان، و عملاً دور نگهداشتن توده های زن از امور کلان جامعه یعنی فرماندهی و اداره سیاست و اقتصاد و روبنای فرهنگی و فلسفی و هنری. محدود دیدن مساله رهایی زنان و حل تضاد جنسیتی به اینگونه خواسته ها و شعارهای اصلاحگرایانه، جنبش زنان که هیچ، اعتراضات زنان کارگر را هم به شکل چیزی فرعی به "جنبش مردانه کارگری" و اهداف ریز و درشت "تشکل های مردانه کارگری" سنجاق می کند.

اما رهایی زنان و حل تضاد جنسیتی یک فرایند پرافت و خیز و درازمدت خواهد بود؛ همگام و همسان با فرایند طولانی گذار انقلابی از سوسیالیسم به کمونیسم. آنچه نشانه و ضامن پیشروی در این مسیر است، برانگیختن زنان به مبارزه پیگیر و شورش تا به آخر علیه کلیت ستمدیدی است. اگر نیرویی که داعیه سرنگونی جامعه طبقاتی و ساختن جامعه نوین را دارد، توده های زن را در مبارزه علیه قدرت سیاسی حاکم درگیر نکند، اگر آنان را علیه کلیه ساختارهای قدرت مردسالارانه از ساختارهای دولتی گرفته تا ستون های مردسالاری در فرهنگ حاکم و سنت های کهنه و خرافی و مذهب و خانواده نشوراند، یک جای کارش می لنگد. اینها که گفتیم از همین حالا باید در جهت گیری و عمل مبارزاتی کمونیست ها حاضر و جاری باشد؛ و گرنه این راه طولانی می تواند با انجام فداکاری ها و قبول رنج های بزرگ، و شاید با "نیات حسنه"، به سوی جهنم سنگفرش شود. در این مسیر باید از حکم راهگشای مارکس و انگلس استفاده کنیم که گفتند: "انقلاب کمونیستی رادیکال ترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت و رادیکال ترین گسست از ایده های سنتی است." این اساس راهنمای ما در انجام انقلاب ریشه ای اجتماعی است. برای حل تضاد جنسیتی نیز باید مناسبات تولیدی حاکم و در راس آن، مناسبات مالکیت موجود را هدف گرفت و به آن از دریچه محرومیت و فرودستی زنان نگاه کرد. مثالی بزنیم. در انقلاب چین، کمونیست ها شعار "تقسیم سرانه زمین بین زنان و مردان" را جایگزین "تقسیم زمین بر پایه خانوار" کردند تا به مناسبات مالکیتی که زنان را محروم نگه می داشت و موقعیت برتر اقتصادی را به رئیس خانوار (یعنی مرد) می داد، ضربه بزنند. آنان همزمان قانون مهم "حق طلاق برای زنان" را تصویب کردند که تغییری رادیکال در مناسبات خانواده و نقش زن در تعیین سرنوشتش به حساب می آمد. هجوم به قوانین و سیاست ها و باورهای کهنه و پدرسالارانه در روبنای جامعه، وجه دیگری از این گسست انقلابی بود که بر حضور آگاهانه تر، موثرتر و گسترده تر زنان در جامعه راه می گشود. در جامعه ما که تحت یک حکومت استبدادی مذهبی قرار دارد، برانگیختن زنان برای گسست از نقش درجه دومی که در قوانین فقهی و شرعی برای زن نهادینه شده است، یک عامل مهم پیشروی و دگرگونی است. مبارزه با پدیده هایی مانند حجاب اجباری، سنگسار، صیغه و چند همسری مردانه و امثالهم، انرژی انقلابی فراوانی را در جامعه آزاد خواهد کرد. به کار گیری آگاهانه تبعیض مثبت در مورد زنان، یک جهت گیری و سیاست ضروری برای مواجهه با امواج قدرتمند عادت، سنت، روال "عادی" و وضع موجود در سطح جامعه و در میان توده هاست که اندیشه ها و رفتارهای مردسالارانه را مداوما تولید می کنند. تبعیض مثبت به این معنی است که در عرصه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی (به ویژه در سطوح مختلف مدیریت و رهبری در همه این عرصه ها)، آگاهانه به شرکت زنان اولویت و رجحان داده شود و پشتوانه

های تبلیغی و آموزشی و قانونی و حقوقی برای این کار فراهم شود. اگر قرار است که کمونیسم با عبور از دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا که "نقطه گذار ضروری است به سوی سرنگونی کلیه تمایزات طبقاتی، سرنگونی کلیه روابط تولیدی که این تمایزات بر روی آنها بنا شده اند، سرنگونی کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی هستند، و دگرگون کردن کلیه افکاری که از این روابط اجتماعی نتیجه می شوند" ساخته خواهد شد، باید آگاه باشیم که مساله زن و تضاد جنسیتی در بطن همه این تمایزات و روابط و افکاری که شایسته سرنگون شدن است جای گرفته است. "دو گسست و چهار کلیتی" که کانون توجه مارکس و انگلس بودند از امر رهایی زنان غیر قابل تفکیک است.

اسفند ماه ۸۷

بنقل از بولتن شماره ۳ (ویژه ی ۸ مارس)

جمعی از فعالین کارگری (jafk)

**"انسان ابزار میسازد. هنگامیکه ابزار خواستار انقلاب شود از طریق انسان سخن خواهد گفت"**

سخنی کوتاه:

با خواندن بحث های رد و بدل شده میان رفیق فرهاد - فریاد و نیما طاهری در مورد تبیین علمی از روابط تولیدی، نیروهای مولده و انسان، به این فکر افتادیم که بخشی از کتاب «علم انقلاب» نوشته لنی ولف (یکی از کمونیست های انقلابی امریکا) را که به این موضوع مربوط است نقل کنیم. اگر چه بحث میان فرهاد و نیما ممکن است در نظر اول تجربیدی و بی ارتباط با پراتیک انقلابی نظر بیاید، ولی واقعیت اینست که جهت گیری های متضاد در این زمینه، کاملاً با عملکرد طبقه کارگر، زمینه ساختمان سوسیالیسم و پیشبرد دیکتاتوری پرولتاریا مرتبط است. مبارزه با جهت گیری های نادرست یا التقاط تئوریک در مورد مفهوم و نقش نیروهای مولده در تکامل جامعه بشری و انقلاب، همیشه یکی از موضوعات مهم مبارزه در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی بوده است.

**"جمعی از فعالین کارگری"**

"انسان ابزار میسازد. هنگامیکه ابزار خواستار انقلاب شود از طریق انسان سخن خواهد گفت..." (مائو) اما چگونه است که ابزار خواستار انقلاب میشود؟

قبل از هر چیز باید بگوییم، در حالیکه انسان ابزار را میسازد، به عبارتی ابزار نیز انسان را می آفریند - و آفریده است. هنگامیکه نزدیک به چهارمیلیون سال پیش، یکی از تیره های پستانداران ماقبل انسان اشیائی را که می یافت و مورد حمل و استفاده قرار میداد به ابزار تبدیل نمود، انتخاب طبیعی (و سایر فشارهای تکاملی) در جهت تکامل یک مغز بزرگتر و پیچیده تر عمل نمودند. این مغز تکامل یافته بنوبه خود توانست مهارت و آزادی جدید دست را جهت ساختن ابزار فزونی بخشد. بعدها با پیچیده تر شدن کار و برخوردار شدن این موجودات از ایده های بسیار پیچیده تری که از ارتباط گیری با اصوات ساده فراتر میرفت، تکامل نیز بهمین گونه به توسعه دستگاهی جهت مکالمه در انسان راه گشود. این دیالکتیک مارپیچی، که کار حلقه کلیدیش بود، از طریق مراحل که هنوز تماماً ترسیم نشده اند و پیچش و چرخشها به پیدایش بشریت نوین در حدود پنجاه هزار سال پیش منتهی گشت. (۱)

امروزه شاید سخت باشد که به کار بعنوان شالوده بشریت نگریسته شود - بویژه در جامعه طبقاتی که کار فکری و یدی از هم فاصله گرفته و هر کدام نیز بنوبه خود از هم گسیخته شده و مقدار زیادی خصلت ضد بشری یافته اند. جامعه طبلیت پایه ای زندگی خویش متنفرند و آن را بعنوان چیزی خارج از اراده خویش تحمل انقلاب کمونیستی به نمایش در خواهد آمد. سپس با تکامل بیش از پیش جامعه و بقول مارکس، غلبه بر "تبعیت برده گونه فرد از تقسیم کار"، کار علاوه بر نیاز پایه ای، به "خواست اولیه زندگی" تبدیل خواهد شد (۲) (نقد برنامه گوتا).

آنچه که کار را از نظر مارکس به کار تبدیل می کند چیزی نیست بجز خصلت آگاهانه بودن آن - در تقابل با رابطه غریزی صرف با محیط پیرامون. مارکس در "کاپیتال" چنین خاطر نشان می سازد:

فعالتهای عنکبوت شبیه به کار یک بافنده است، و زنبور با ساختمان کندویش آرشیتکت را خجالت زده می کند. اما آنچه که بدترین آرشیتکت را از بهترین زنبور متمایز می کند، این است که یک آرشیتکت پیش از آنکه به ساختمانش مادیت بخشد آنرا در ذهن خویش میسازد. نتیجه ای که در پایان پروسه هر کاری حاصل می گردد، قبلا در ذهن سازنده اش موجود بوده است. (کاپیتال، جلد یک، صفحه ۸۷۱)

کار و ابزاری که در جریان آن مورد استفاده قرار میگیرد، نه تنها تکامل بشر بلکه همچنین تکامل جوامع بشری را نیز به پیش راند. از آنجا که کار یک پراتیک آگاهانه است و از آنجا که انسانها به نقد آنچه که انجام داده اند می نشینند و آنرا تغییر می دهند، آنها بطور مداوم ابزار و شیوه های نوین را رشد و توسعه داده و درک عمیقتری از جهان کسب می کنند. جهشهای تاریخی - از شکار و جمع آوری آذوقه به کشاورزی، از حیوانات بارکش به موتور بخار، و از ماشینهای احتراقی به کامپیوتر - همگی نشانه های این پیشرفت هستند.

در عین حال، این پروسه هموار وبدون تضاد پیش نرفته است. انسانها نه تنها از ابزار استفاده کرده و آنرا تکامل میدهند، بلکه برای انجام چنین کاری باید وارد مناسبات اجتماعی معینی شوند. چه کسی صاحب ابزار تولید است؟ رابطه میان مردم در پروسه تولید چیست؟ محصول چگونه توزیع می شود؟ اینها سه عرصه اصلی مناسبات تولیدی اند (که بر رویهمرفته زیربنا را تشکیل میدهند). در این میان مالکیت عموماً عمده است - اگرچه، دو دیگر بر مالکیت تاثیر می گذارند؛ و حتی در برخی اوقات اهمیتی بیش از آن کسب می کنند.

بطور عموم مجموعه های مختلف مناسبات تولیدی، از سطوح متفاوت تکامل نیروهای تولیدی (ابزار، موادخام، منابع طبیعی، توانایی های مردم در استفاده از آنان) برخاسته و با آن تطابق دارند. بطور مثال روابط برده داری عموماً از شرايطی ناشی شده که در آن ابزار و نیروهای تولیدی به اندازه ای که بتوان محصول مازاد بدست آورد توسعه یافته بودند، اما هنوز نسبتاً عقب افتاده بوده و محتاج کار بدنی زیاد و تلاش فکری اندک از سوی تولیدکنندگان بودند (۳). در جوامع برده داری معروف مانند یونان و روم، مالکین، ابزار اصلی تولید منجمله خود بردگان را در تملک داشتند. مناسبات میان مردم در پروسه کار توام با خشونت و تخصم شدید بود (بطوریکه بردگان، زیر شلاق تا سرحد مرگ کار می کردند) و به برده فقط به اندازه بخورونمیر داده می شد و اغلب شرایط تغذیه حیوانات اهلی برده داران بهتر از آنان بود.

اما شیوه تولیدی برده داری در این جوامع باستانی، انباشت مازاد فراوانی را امکان پذیر نمود. طبقه فارغ البالی بوجود آمد که به انجام آزمونهای علمی مشغول شد. صنعتگران و تجار نیز در منافذ جامعه برده داری رشد کردند، و نیروهای مولده تکامل یافتند. اما مناسبات برده داری که آن پیشرفتهای را امکان پذیر ساخت، بزودی در تقابل با تکامل بیش از پیش آن قرار گرفت. برده که با وحشیگری بی اندازه روبرو بوده و احیاناً با انجام کار طاقت فرسا طی یکی دو سال از بین می رفت، هیچ انگیزه ای نداشت که از ابزار پیشرفته تر استفاده کند. بالعکس، مقاومت مداوم بردگان - منجمله خرابکاری و از بین بردن ابزار کار - مانع مدرنیزه شدن ابزار تولید شده و بواسطه ابزار زمخت تر و آسیب ناپذیرتر در جهت پائین نگاه داشتن سطح تولید عمل مینمود. سپس خود نظام برده داری نیز به تحقیر کار یدی پرداخت و این امر زوال جوامع برده داری را تسریع کرد.

بدین ترتیب، بقول مائو، ابزار شدیداً محتاج سخن گفتن بودند. و سخن نیز گفتند: از طریق قیامهای توده ای بردگان و مبارزات "بربرها" علیه سلطه رومی ها. البته واضح است که اینها اعمالی مکانیکی که خصلت ابزار است نبودند، بلکه عمل آگاهانه و دلاورانه مردمی بود که در برابر بردگی بپاخاسته و پتانسیل بشر برای نیل به چیزی عالیترا حس کرده بودند. اما همان ایده آل ها و دیدگاههایی که باعث بوجود آمدن قیامها یکی پس از دیگری گردیدند، ریشه در تضاد میان نیروهای مولده - که نیازمند تکامل مداوم بودند - و مناسبات تولیدی - که به زنجیری بر دست و پای این نیروها و به سرچشمه زوال کل جامعه تبدیل شده بودند - داشت. این مبارزات میان مردم (علیرغم اینکه بازیکنانش دارای چه سطحی از آگاهی بودند)، وسیله ای بود که از طریق آن نیروهای مولده، مناسبات تولیدی کهن را در هم شکستند.

این مسئله به اصل مهم دیگری اشاره دارد: تضادهای موجود در شیوه تولیدی جامعه بیان فشرده خود را (که نهایتاً فقط از طریق مبارزه میتواند حل شود) در روبنا - نهادهای سیاسی، ایده ها، هنر، فلسفه و غیره - که بر روی مناسبات اقتصادی قرار گرفته است، می یابد. روبنا، بمثابه پوسته ای است که بر گرد زیربنا کشیده شده و آنرا حفظ می کند. (۴) روبنا بیش از زیربنایی که بر روی آن استقرار یافته است "به چشم می خورد". ایده ها، سیاست و غیره چیزهایی هستند که وقتی در باره جامعه می اندیشیم، بلافاصله به ذهنمان می رسند و اصلی ترین ابزارهایی هستند که جامعه از آن طریق درباره خود می اندیشد. لیکن، تضادهای بین زیربنای اقتصادی و نیروهای تولیدی در پایه این بنا قرار گرفته اند و باعث ایجاد ترکهایی در دیوارها می گردند. استعاره فوق را بیشتر بپروانیم: در عین حال، پی ریزی نوین، نهایتاً نیازمند در هم شکستن پوسته و پاکسازی آنچه که قدیمی است، می باشد.

بیشک، این طرحی اجمالی از مناسبات میان عناصر اصلی گوناگون در کلیت جامعه است، و این مقولات نه تنها دافع یکدیگر هستند، بلکه همچنین بطور سیال درهم نفوذ کرده و بیکدیگر تبدیل می شوند. در حالی که نیروهای تولیدی عموماً نسبت به زیر بنای اقتصادی عمده هستند، اما گاهی اوقات برای رشد نیروهای مولده انجام تحول در زیر بنا ضروری میشود و نتیجتاً زیر بنا عمده می شود. و در حالی که معمولاً زیر بنا نسبت به روبنا عمده است، باز هم، گاهی اوقات روبنا عمده و تعیین کننده میشود.

اهمیت بررسی اقتصاد سیاسی - که به مناسبات اقتصادی جامعه توجه می نماید - در آن است که تحولات زیربنایی که مختصات مبارزه طبقاتی را تعیین می کنند، درک شوند. اقتصاد سیاسی از پایه مادی و وظایفی حکایت دارد که تکامل تاریخی، آنها را در دستور کار انقلاب قرار داده است. در حالی که مناسبات اقتصادی به تنهایی کلیت یا تک عنصر تعیین کننده جامعه نیست (همانگونه که اقتصاد سیاسی کلیت مارکسیسم را تشکیل نمی دهد)، اما این مناسبات، پایه ای هستند و بررسی آنها جزء ضروری هر گونه درک عمیق از جامعه و انقلاب است.

یادداشتها:

(۱) انگلس، این پروسه را مفصلاً در "نقش کار در گذار از میمون به انسان" مورد بحث قرار میدهد.

(۲) کار، مخفی ترین جلوه را در آن جامعه ای بخود میگیرد که ظرفیت تسهیل بیسابقه کار را برای نخستین بار ارائه داد: یعنی جامعه سرمایه داری. مارکس، در کاپیتال اثرات تولید سرمایه داری بر پروسه کار را به تفصیل تشریح میکند: "از مکانیزاسیون سوء استفاده میشود تا کارگر را از دوران کودکی به جزئی از ماشین تبدیل کنند. از این راه، نه تنها هزینه بازتولید کارگر بطور قابل ملاحظه ای کاهش می یابد، بلکه در عین حال، وابستگی اجباری وی را به کارخانه بطور کل و بنابراین به سرمایه دار، تکمیل می کند... در مانوفاکتور و صنایع دستی، کارگر ابزار را در خدمت میگیرد، ولی در کارخانه به خدمت ماشین در می آید. در مورد اول، حرکت ابزار کار از جانب او آغاز میشود، ولی در مورد دوم، این اوست که باید بدنبال ماشین روان شود. در مانوفاکتور، کارگران اعضای یک مکانیسم زنده هستند. در کارخانه، مکانیسم مرده ای جدا از کارگر وجود دارد که او صرفاً به زائده آن تبدیل میشود. و جریان یکسان و خسته کننده کار بی انتها و رنج آوری که طی آن همواره همان روند مکانیکی بارها و بارها تکرار میشوند، به کار سبزیف در جهنم می ماند. سنگینی کار، مانند همان تخته سنگها، همواره از نو بر دوش کارگر فرسوده، فرو می ریزد. (انگلس) کار مکانیکی در عین اینکه دستگاه عصبی را بی اندازه خسته می کند، مضافاً حرکات متنوع عضلات و هرگونه فعالیت آزاد جسمانی و روحی را متوقف میسازد. از آنجایی که ماشین کارگر را از کار رها نمی کند و لذت کار را هم از آن می گیرد، بنابراین تسهیل کار توسط ماشین خود بنوعی شکنجه تبدیل میشود. هر تولید سرمایه داری، از آن جهت که صرفاً پروسه کار نیست، بلکه در عین حال، پروسه ارزش افزایی است، دارای این خصوصیت است که نه تنها کارگر بر ابزار کار مسلط نیست، بلکه بالعکس این ابزار کار است که او را به کار میگیرد. اما، فقط در نظام کارخانه ای است که برای نخستین بار جابجایی فوق، عینیت فنی و محسوس کسب میکند. ابزار کار که اتوماتیک شده است، طی پروسه

کار در برابر کارگری که شکل سرمایه بخود گرفته است، بصورت کار مرده ای در می آید که بر نیروی زنده کار استیلا یافته و آنرا میمکد. این جدایی نیروهای فکری تولید از کار یدی و تبدیل آن نیروها به ابزار غلبه سرمایه بر کار، چنانکه قبلا متذکر شدیم، در صنعت بزرگی که بر پایه ماشینیسیم قرار دارد، متکامل میگردد." (کاپیتال، جلد ۱، صفحه ۴۲۳ - ۴۲۲)

(۳) در مورد برده داری در جامعه ایالات متحده آمریکا باید گفت که مناسبات برده داری در یک جامعه کلا سرمایه داری موجود بود و تولید بنحو گسترده ای برای بازار جهانی صورت میگرفت. آن نوع تولیدی که بردگان در آن اشتغال داشتند عبارت بود از تولید گسترده پنبه، تنباکو، و غیره که به کارگران بسیار زیادی محتاج بود. از نظر اقتصادی، پیشبرد این تولید توسط برده ها، برای مدت طولانی بسیار باصرفه تر بود، حتی با وجود آنکه مقاومت بردگان (که بشکل خرابکاری در ابزار تولید انجام می شد) ابزار را در سطحی عقب مانده نگاه می داشت. در این مورد برده داران برای حفظ مناسبات برده داری مجبور بودند که از رشد تولید ممانعت بعمل آورند و بردگان را در جهل و نادانی نگاه دارند و مجازاتهای سخت و حتی مرگ در مورد بردگانی که خواندن و نوشتن می آموختند به مورد اجراء گذاردند. این امر بویژه پابپای تکامل صنعت و کشاورزی سرمایه داری در مابقی ایالات متحده آمریکا به تضاد بسیار حادی تبدیل گردید که فقط بوسیله جنگ داخلی حل شد.

(۴) در عالم واقعیت، رابطه میان روبنا و زیربنا، سیالتر از آنچه این استعاره ممکن است تصویر کند بوده و کمتر مکانیکی است. علت اینکه از آن استفاده کردیم اینست که بتوانیم به درک مفهوم اساسی مورد نظر یاری رسانیم، بررسی واقعی از یک جامعه مشخص به این تضاد (و نیز تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی) باید بمتابسه مقوله ای که در برگیرنده تاثیر متقابل، پیچیدگی و سیالیت است، برخورد کند -

### اول ماه مه: جشن کارگری یا نماد نبرد طبقاتی - جهانی؟

رسم اینست که هر سال در آستانه اول ماه، فعالان کارگری به بررسی تجارب یک ساله جنبش کارگری می پردازند و دورنمای مبارزات در سال آتی را ترسیم می کنند. ولی موقعیتی که اینک جنبش ما با آن روبروست و راه و روش های گوناگونی که به بحث روز فعالین این جنبش در مورد برگزاری مراسم اول ماه مه تبدیل شده، ما را بر آن می دارد که نکاتی را در این مورد مطرح کنیم. چرا که به نظر ما، این راه و روش ها نه فقط مربوط به برگزاری یک مراسم معین، بلکه بازتاب سیاست ها و راه و روش های متفاوت در قبال کل جنبش کارگری است.

ما در چه موقعیتی به سر می بریم؟ این دوره ای است که نظام و دولت سرمایه دار در ایران در صدد آغاز تهاجمی گسترده تر از پیش بر سطح معیشت و شرایط زندگی توده های عظیم مردم و در این میان طبقه کارگرند. این مساله ای صرفا اقتصادی - رفاهی نیست. این تهاجم سرمایه داری هار در شرایط تعمیق بحران ساختاری دنیای سرمایه داری امپریالیستی انجام می گیرد. بحران های اینچنینی در بطن خود، زمینه های مقاومت و مبارزه رادیکال توده ها را می پروراند و آتش مهار ناپذیر تنش های سیاسی و اجتماعی را دامن می زنند. ما در چنگال نظامی سیاسی گرفتاریم که

استثمار و غارت و فساد را به بکارگیری سرکوب سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیک و با توجیحات شرعی و فقهی به پیش می برد. پیشبرد تهاجم جدید سرمایه داری بحران زده، نیازمند ابعاد گسترده تری از سرکوب سیاسی - ایدئولوژیک علیه توده های مردم است. حاکمان دارند برای مقابله با مقاومت مردم جان به لب رسیده تدارک می بینند. مانورهای نیروهای انتظامی و نظامی و وظایف تازه بسیج برای مقابله با شورش های شهری طراحی شده است. در مقابل، یکی از شروط هرگونه مقاومت و مبارزه جدی از پایین، تقویت روحیه و همبستگی مبارزاتی توده ها و بسط شکل ها و سطوح مختلف سازمانیابی از طریق نشر آگاهی سیاسی و ایدئولوژی پیشرو و انقلابی در جامعه است. برگزاری مراسم اول ماه مه، واقعه ای مجرد از این اوضاع و وظایفی که با تاکید بیش از پیش در مقابل فعالان جنبش طبقه کارگر قرار می دهد نیست. اول ماه مه فقط یک سنت نیست که به برگزاری یک جشن محدودش کنیم. اول ماه مه فرصتی است برای گرد هم آمدن کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان در یک ابراز وجود مبارزاتی. این کیفیت برای مراسم اول ماه مه ضروری است. فلسفه وجودی اول ماه مه جز این نیست. اول ماه مه، روز شیرینی خوران تعداد زیادی کارگر و خانواده هایشان نیست. تهدیدها، دستگیری ها، شلاق زدن کارگران برگزار کننده مراسم اول ماه مه برای این نیست که می خواسته اند "جشن" بگیرند. پایین آوردن سطح توقع خود و کارگران از مراسم اول ماه مه، بیان یک "تاکتیک" مناسب برای به خیابان آوردن وسیع ترین توده ها و به این ترتیب، خلع سلاح کردن رژیم نیست. این در واقع به معنی پایین آوردن آگاهی مبارزاتی کارگران و محدود کردن دامنه تاثیر سیاسی و اجتماعی مبارزه طبقه کارگر است.

جالب اینست که طرفداران این "تاکتیک" می خواهند از سطح توده های وسیع کارگر حرکت کنند تا با این کار، بخش بزرگی از کارگران به راحتی بتوانند با مراسمی که آنان تدارک می بینند همراهی کنند؛ اما خود به روشنی در سطحی پایینتر از مقاومت و اعتراض خودجوش امروز بسیاری از کارگران قرار گرفته اند. ما در روزهایی به سر می بریم که بخشی از کارگران با تشخیص فجایع و فلاکتی در امسال در پیش است، به درستی با شعار "اصلاح الگوی مصرف با اخراج کارگران!" به میدان می آیند؛ روزهایی که شمار روز افزونی از کارگران، هیچ معنایی جز مقاومت و اعتراض برای زندگی خویش نمی یابند و مقاومت و اعتراض می رود که به شرط ادامه زندگی آنان تبدیل شود. در این اوضاع، حتی برگزاری جشن های بی آزار دار و دسته مرتجع "خانه کارگر" می تواند به صحنه بروز اعتراضات کارگران بیکار و گرسنه تبدیل شود. آن وقت چگونه می توانیم صرفاً به دنبال برگزاری جشن و تبریک گفتن و شیرینی خوردن و آواز خواندن باشیم و ادعای پاسخ گفتن به انتظارات جنبش کارگری را هم داشته باشیم. آیا برای مثال، امسال کارگران و خانواده هایشان در مراکز نظیر هفت تپه که درگیر مبارزات ادامه دار است، نباید اول ماه مه را به فرصتی برای ابراز وجود و نمایش قدرت مبارزاتی و طرح شعارها و مطالبات کوچک و بزرگ خود تبدیل کنند؟ آیا شرکت دادن توده های کارگر در تعیین سیاست ها و شعارهای مراسم اول ماه مه، و تبدیل این روزها به فرصتی برای تبلیغ و ترویج و انتقال آگاهی سیاسی طبقاتی و انترناسیونالیستی به شمار بیشتری از کارگران، کاری ناممکن است؟

از ضرورت نشر آگاهی سیاسی و ایدئولوژی پیشرو و انقلابی در جامعه گفتیم. در این دوره، اگر این وظیفه را محکم در دست نگیریم و راه‌ها و روش‌های انجام هر چه گسترده‌تر این امر را پیدا نکنیم، نمی‌توانیم جای پای محکمی برای جلب و جذب و متشکل کردن توده‌های کارگر و ستم‌دیده به دست بیاوریم. این کار باید اساساً در محل کار و آموزش، و در محله و خیابان انجام گیرد. باید به شکل جمعی، تاثیرگذار باشد. اهمیت و تاثیر تبلیغ و ترویج، و افشاگری و اطلاع‌رسانی گسترده به مثابه جزئی از آن، در این اوضاع بحرانی بیشتر شده است. بیخود نیست که مثلاً در حیطه اینترنت، رژیم سیاست گسترش فیلترینگ سایت‌ها و وبلاگ‌ها را به اجراء گذاشته است. هر چند در این حیطه، همیشه راه‌های گریز و نقب‌زدن‌های تازه برای انتقال نظرها و سیاست‌های مخالف حکومت‌ها وجود دارد و باز می‌شود، اما کماکان هیئت‌های حاکمه ستمگر امکانات بیشتری برای کنترل و سد کردن کانال‌های ارتباطی در اختیار دارند. بنابراین باید به طور جدی، به دنبال راه و روش‌ها و ابتکار عمل‌ها در زمینه تبلیغ و ترویج مستقیمی بود که کمتر به فن‌آوری پیشرفته و امکانات تحت کنترل دولت‌ها متکی باشد. سازماندهی مستقیم و از پایین این وظایف، باید جایگاه اصلی را نسبت به سایت‌ها و وبلاگ‌ها و برنامه‌های پخش ماهواره‌ای بیابد. مراسم اول ماه مه امسال و فعالیت‌های حول و حوش آن می‌تواند عرصه‌ای باشد برای محک‌زدن توان و ابتکار عمل‌های فعالان جنبش کارگری در این مورد.

### موقعیت کنونی طبقه کارگر در آمریکا

و نگاهی به سابقه مبارزاتی آنان در اول ماه مه ۱۸۸۶

معمولاً مردم محروم در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تصویر ایده‌آلی از موقعیت توده‌های ساکن در کشورهای امپریالیستی دارند. در این میان، آمریکا جایگاهی ویژه دارد. همیشه اینطور تبلیغ شده که آمریکا سرزمین فرصت‌ها و تحقق رویاها است. سرزمینی که کفایت در آن کار و تلاش کنی و به هر آرزویی که داری برسی. اگر فرقی میان مردمش وجود دارد اینست که یکی زودتر، و دیگری دیرتر به آرزوهایش می‌رسد؛ ولی بالاخره هر دو می‌رسند! شاید این حرف‌ها در همین چند ماهی که از رو شدن و تعمیق بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری امپریالیستی می‌گذرد، دیگر چندان خریدار نداشته باشد. ولی واقعیت اینست که پیش از این نیز، یعنی حتی در پر رونق‌ترین روزهای این نظام استثمارگر، جامعه آمریکا سرشار از تضادهای حاد و گوناگون طبقاتی و اجتماعی بوده است. بیرون کشیدن سودهای عظیم از کشورهای تحت سلطه و توزیع خرده‌ریزه‌هایی از غارت و استثمار امپریالیستی در سطح جامعه آمریکا، هرگز به معنی خاتمه یا تخفیف ستم و استثمار بر میلیون‌ها زن و مرد پرولتر و زحمتکش در این کشور نبوده است. طبقه کارگر در آمریکا نیز مانند طبقه کارگر در همه کشورهای امپریالیستی از همان آغاز قرن بیستم شاهد انشعاب در صفوف خود و شکل‌گیری قشری شد که اشرافیت کارگری نام گرفت و به مثابه پایگاه بورژوازی در صفوف

طبقه عمل کرد. در سال های بعد، به ویژه بعد از تقسیم مجدد دنیا در جنگ جهانی دوم، فراتر از قشر نازک اشرافیت کارگری، بخش وسیعتری از کارگران از موقعیت های محکمتر شغلی و دستمزد و مزایای کیفیتا بالاتر از اکثریت محروم پرولتاریا برخوردار شدند؛ به نحوی که می شد به آنان لقب کارگر بورژوا زده داد. اما بخش های دیگر طبقه کارگر در دوران های مختلف، همچنان نیروی مرکزی تحت استثمار سرمایه داری آمریکا باقی ماندند و در شکل های گوناگون مبارزات طبقاتی (از مبارزات خودجوش روزمره گرفته تا مبارزات انقلابی آگاهانه) درگیر شدند.

اگر بخواهیم از عمومی ترین خصوصیات خواهران و برادران طبقاتی خود در آمریکا صحبت کنیم باید بگوییم که پرولتاریای آمریکا به مثابه بخشی از طبقه کارگر جهانی، نیرویی گسترده و گوناگون است. در این میان، استثمار شده ترین ها قرار دارند که به واقع هیچ چیز برای از دست دادن ندارند. این بخش از پرولتاریا شامل میلیون ها نفر است که می توانند ستون فقرات مبارزات انقلابی باشند. بخش زیادی از اینان در مراکز کوچک کارگاهی واقع در محلات زحمتکشی و حاشیه شهرها کار می کنند و دستمزدشان به شدت ناچیز است. آنان در این وضعیت و با این دستمزدهای کم ممکن است حتی در حال تولید تراشه برای صنعت عظیم کامپیوتر باشند. بخشی دیگر از کارگران تحتانی آمریکا، به کار برده وار در مشقت خانه هایی مشغولند که در بسیاری از شهرهای بزرگ پراکنده اند. بخش اعظم این کارگران، زن هستند که در کنار کارگران موقتی و کم مزد در صنایع بسته بندی و بخش های مربوط به صنعت «فست فود» و خیل کمک پرستاران و پرستاران جزء، نیروی کار زنانه رو به افزایشی را تشکیل می دهند. شرایط در این کارگاه های تولید پوشاک، کارگاه های جهنمی ۱۰۰ سال پیش را تداعی می کند. بعضی دیگر از کارگران در آمریکا هر روز باید ساعت ها بر سر چهارراه ها به انتظار بایستند تا مگر چند ساعت کار در یک پروژه ساختمانی نصیبشان شود.

کارگران کشاورزی هم بخشی از این پرولتاریا هستند. آنان به کاشت و برداشت مشغولند، مزارع را اداره می کنند و محصولات غذایی تجاری تولید می کنند. این کارگران با کارگران بخش حمل و نقل، انبار و سردخانه، و توزیع محصولات غذایی در ارتباطند.

انضباط و تجربه گسترده ای که نتیجه کار جمعی روزانه، و حتی مبارزات خودجوش دستجمعی برای معیشت و بقا است می تواند به یک نقطه قوت به هنگام به پاخیزی پرولتاریا تبدیل شود. در این میان، نباید تاثیر تجارب مبارزاتی شمار کثیری از کارگران مهاجر که در کشورهای خود علیه رژیم های مرتجع و سلطه امپریالیستی جنگیده اند را نادیده گرفت. کارگران مهاجر بخش مهمی از بخش تحتانی طبقه کارگر در آمریکا را تشکیل می دهند. اینان نیز درس های مبارزاتی مهمی را با خود به صفوف پرولتاریای آمریکا می آورند.

پرولتاریای دیگری نیز هستند که به شکل توده جوانان بیکار در محلات فقیرنشین (و عمدتاً سیاهپوست نشین) انباشته شده اند. بسیاری از آنان مجبورند که مرتباً از یک شغل موقت به شغلی دیگر پناه ببرند و دوره های طولانی را

در بیکاری و فقر و ناامنی سپری کنند. بسیاری از آنان بی سرپناه می شوند و به خوابگاه ها و نوانخانه های عمومی روی می آورند. بسیاری نیز درگیر کارهای غیر قانونی می شوند و سر از زندان در می آورند. خصوصیت بخش عمده این نیرو، جوان بودن، پر جرات بودن و چیزی برای از دست نداشتن است. طبقه حاکمه سرمایه دار از این پرولترها که می توانند باروت خشک و قابل اشتعال در انبار مبارزه طبقاتی باشند، هراسان است و برای مهار و سرکوب کردن آنان هر کاری می کند. به علاوه میلیون ها نفر دیگر هم در صفوف طبقه کارگر هستند که در بخش های مهم تولیدی شاغلند. برای دوره های معینی، دستمزدها و مزایا در این نوع مشاغل، بالا بود. اما اینک حتی همین ها هم امنیت شغلی خود را در خطر می بینند. شرایط کاری شان بدتر شده، درآمدهایشان مورد تهاجم سرمایه قرار گرفته است. این وضعیت بحرانی و رو به وخامت، زمینه را برای نزدیک شدن منافع این بخش از کارگران به مبارزه انقلابی پرولتاریا فراهم می کند. تجربه و انضباطی که بخش بزرگی از آنان در جریان کار جمعی در صنایع بزرگ و شرکت در شکل های اعتصابی مبارزه به دست آورده اند، می تواند در خدمت مبارزه برای آرمان طبقه قرار بگیرد.

به هم آمیختن و مجتمع شدن نقاط قوت بخش های گسترده و متنوع طبقه کارگر در آمریکا، در شرایطی که بخش های تحتانی ستون فقرات مبارزه انقلابی را تشکیل داده باشند، می تواند پرولتاریای آمریکا را قادر به رهبری نبرد برای سرنگون کردن هیولای سرمایه داری امپریالیستی کند.

پرولتاریای آمریکا از نظر استراتژیک در شالوده اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی جای دارد. این طبقه به طور بالقوه ارتشی است که می تواند سرمایه داری را به زباله دان تاریخ بفرستد و تحت هدایت حزب پیشاهنگ انقلابی خود، توده های وسیعتری از اهالی را با خود متحد کند، سوسیالیسم را بسازد و آمریکا را به پایگاهی برای انقلاب جهانی تبدیل کند. این ظرفیتی است که به شکلی گسترده ای از جانب جامعه و حتی خود پرولتاریای آمریکا نادیده گرفته می شود. طبقه حاکمه سرمایه دار در آمریکا بی وقفه تلاش می کند که پرولترها به منافع مشترک و رسالت مشترک خود به مثابه یک طبقه، آگاه نشوند. طبقه حاکمه وضعیت فلاکت بار و نومید کننده ای را بر محلات فقرنشین تحمیل کرده که توده های پرولتر را به رقابت و درگیری با یکدیگر بر سر شغل و یا نان شب واداشته است. طبقه حاکمه برای ایجاد تفرقه در میان توده ها به ایجاد درگیری های قومی و نژادی و فرهنگی دامن می زند. حاکمان آمریکا می خواهند کاری کنند که پرولترها منافع مشترک و نقاط قوتی که واقعا در همین چندگانگی طبقه کارگر آن کشور وجود دارد را نبینند. این درست همان منافع و نقاط قوت مشترکی است که بیش از ۱۲۰ سال پیش، پرولتاریای چند ملیتی و چند فرهنگی آمریکا را در نبرد تاریخی اول ماه مه نیز متحد کرد.

**با این مقدمه کوتاه،** به سال ۱۸۷۱ می رویم. در آن سال کمون پاریس، فرانسه و کل اروپا را به لرزه درآورد. کارگران و زحمتکشان پاریس جرئت این را به خود دادند که جامعه را از طریق بدست گیری قدرت سیاسی در یک جهت تازه، یعنی بر مسیر از میان بردن طبقات، هدایت کنند. طبقات حاکمه اروپا موقتا از تضادهای درونیشان دست کشیده،

متفقا به جنبش طبقه کارگر حمله بردند. آنها بیرحمانه سنگرهای توده های کارگر و زحمتکش را با توپ درهم کوبیده، کارگران قهرمان پاریس را اسیر ساخته و بسیاری از آنان را در خیابانها تیرباران کردند. در سال ۱۸۷۸ دولت پروس (آلمان فعلی) یکرشته قوانین شدیداً ضد سوسیالیستی به تصویب رساند و حزب کارگری را غیر قانونی اعلام کرد. در انگلستان دولت حربه ای دیگر را علیه انقلاب کارگری به کار گرفت و بخش قابل توجهی از طبقه کارگر با رشوه های حاصل از سودهای مستعمراتی تخدیر کرد. در نتیجه بخشی از طبقه کارگر پشتیبان حفظ وضع موجود شد. بنظر می رسید که شعله های سرخ برخاسته از کمون پاریس خاموش شده است. اما ناگهان یک فریاد تازه، سکوت را بهم زد: اینبار از یک گوشه دور افتاده و غیر قابل انتظار. از آمریکا، در شهر شیکاگو. در محله ای که "دنیای متمدن اروپا" نامش را ننشیده بود. محله "هی مارکت" لبریز بود از کارگران مهاجر آلمانی، هلندی، لهستانی و رومانیایی و دیگران. آگاهی طبقاتی را کارگران آلمانی به آنجا برده بودند. این جمعیت کارگری که زبان ها و فرهنگ های مختلف شان به آنان ظاهری ناهمگون بخشیده بود، به عنوان لایه های تحتانی و به شدت فقیر زده طبقه کارگر، هم با یکدیگر منافع مشترک داشتند و هم خصوصیات مشترک. پیگیری، جسارت و رادیکالیسم مبارزاتی، آنان را به هم پیوند می داد.

یکسال پس از کمون پاریس، در زمستان ۱۸۷۲ هزاران نفر بخاطر آتش سوزی بزرگ شیکاگو بی خانمان و گرسنه بر جای مانده بودند. هزاران نفر برای گرفتن کمک دست به تظاهرات زدند. در سال ۱۸۷۷ اعتصاب بزرگی از سوی کارگران راه آهن انجام گرفت. بزودی این اعتصاب، کل کارگران راه آهن در سراسر آمریکا را فراگرفت. بسیاری از افراد رادیکال که در رهبری این اعتصابات بودند از میان کارگران آلمانی بودند که سابقاً با مارکس و انگلس تماس داشتند. آلبرت پارسون یکی از آنان بود که تجربه دو جنبش را داشت: جنبش اروپا و جنبش ضد برده داری در آمریکا. خود او در آمریکا به دنیا آمده بود. اعتصابات بزرگ سال ۱۸۷۷ سرانجام با سرکوب پلیس از هم پاشید. در آن سال هر دو طبقه متخاصم می دانستند که جنگی دیگر در کار است. سرمایه داران از این هراس داشتند که در آمریکا هم نظیر پاریس، کمون برپا شود. بنابراین هیئت حاکمه تدارک سرکوب را می دید. کارگران از نظر سیاسی و نظامی تدارک می دیدند. اجتماعات مخفی بحث و تشکل در سطحی عالیتز بر گزار می شد. در آن زمان اتحادیه های کارگری نیمه قانونی بودند و جلسات آنها مخفیانه تشکیل می گشت. پلیس در هر فرصتی رهبران را دستگیر می کرد و مورد ضرب و شتم قرار می داد. آن روزها، اعتصاب کردن به معنای وارد جنگ شدن با قدرت حاکم بود. در چنان اوضاعی شهر شیکاگو زادگاه مصافی سخت شد: مصافی که کارگران انقلابی در هسته رهبری "اتحادیه مرکزی کارگری" هدایتش می کردند. تفکر حاکم بر جنبش کارگری شیکاگو را می توان در بیانیه "اتحادیه انترناسیونال کارگران" مشاهده کرد. در آن بیانیه چنین آمده بود: "این سیستم ناعادلانه و جنایتکار است و لازمست که به طور کامل و به هر طریق ممکن منهدم شود. تهییج به منظور سازماندهی، و سازماندهی به منظور قیام. این عبارت، فشرده راهی است که طبقه کارگر اگر می خواهد زنجیرهایش را بگسلد، باید پیماید." این مواضع، بدون شک خبر از فضای انقلابی عمومی موجود در کل جنبش کارگری آن دوران می داد. آیا این تاکید بر ضرورت بکارگیری قهر، نقطه ضعف آن جنبش بود؟ نه. اگر قرار است نقطه ضعفی در آن جنبش جستجو شود، باید به گرایش دنباله روی و تسلیم به حرکت خودانگیخته

موجود در رهبرانش توجه کرد. آنها اعتقاد داشتند که تنها اتحادیه های مستقل کارگری می توانند محل مناسبی برای عمل انقلاب باشند. آنها بدنبال یک نظم خودبخودی بودند، نه یک دولت انقلابی نوین. هدف آنها در هم شکستن قدرت دولتی بود، اما نقشه اداره دولت نوین انقلابی را در اختیار نداشتند.

در سال ۱۸۷۵ "اتحادیه مرکزی کارگری" قطعنامه ای را به تصویب رساند. در بخشی از این قطعنامه آمده بود: **ما فوراً از طبقه کارگر می خواهیم که مسلح شود. تنها با ابزار قهر می توان در مقابل استثمارگران صف آرائی کرد.** این قطعنامه به روی کاغذ نماند. طولی نکشید که دهها واحد از توده های مسلح کارگر تشکیل شد. وقتی بورژوازی متوجه ماجرا شد، عناصر مبارز را اخلاص گر نامید.

بدین ترتیب صفوف جنبشی که پس از سرکوب سال ۱۸۷۷ مجدداً سربلند کرد، حول ایده قهر گسترش یافت. در عین حال یک مطالبه معین به مرکز مطالبات کارگران تبدیل شده بود و آن خواست روزکار هشت ساعته بود. در سال ۱۸۸۴ یکی از چند شبکه سراسری اتحادیه ها فراخوان روز مبارزه را اعلام نمود. این سازمان، "فدراسیون صنف سازمان یافته و اتحادیه ای کارگران" نام داشت. این فراخوان با پشتیبانی عظیمی روبرو شد. جنبش عظیمی براه افتاد. بطور مثال تعداد اعضا سازمان "رسته های کار" در عرض یکسال از ۱۰۰هزار به ۷۰۰ هزار نفر در تابستان ۱۸۸۶ افزایش یافت. دلیل این استقبال عظیم توده ای واضح بود. در آن دوران ۱۸ ساعت کار در روز معمول بود. کارگران تا سرحد مرگ کار می کردند. بیکاری، گرانی و گرسنگی بیداد می کرد. کارگران برانگیخته شده در خیابانها این سرود را می خواندند:

**می خواهیم همه چیز را واژگون کنیم / از زحمت کشیدن برای هیچ خسته ایم / از بدست آوردن لقمه ای ناچیز / تنها برای روز بعد، بدون حتی ساعتی برای تفکر، خسته ایم.**

در سال ۱۸۸۵ اعلامیه زیر در صفوف کارگران آمریکا دست بدست می گشت. این اعلامیه از طبقه کارگر آمریکا می خواست که در اول ماه مه ۱۸۸۶ دست به عمل بزند: "یک روز شورش - نه آرامش. روزی که حرف، حرف سخنگویان لاف زن نیست. روزی که طبقه کارگر قوانین خویش را بر پا می دارد و قدرتش را بکار می برد که این قوانین را به اجرا درآورد. قوانینی که تماماً خلاف رضایت و موافقت ستمگران و حکمرانانی است که سرنوشت کارگران را در دست دارند. روزی که نیروی عظیم زحمتکشانش متحد در برابر قدرتی که امروز بر سرنوشت همه خلقها حکم می راند صف آرائی می کند. روزی که لذت هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت و هشت ساعت برای هر کاری به اختیار خود ما، احساس می شود."

سال ۱۸۸۶ سالی "دیوانه وار" بود. اعتصابات همه جا را فرا گرفت. همانطور که مورخان اذعان می دارند از دو ماه قبل از اول ماه مه، همگان بارها عبور واکنهای پر از مهمات و مسلسل را به چشم می دیدند. خیلی ها تکرار کمون پاریس را

پیش بینی می کردند. در نوزدهم مارس ۱۸۸۶، نشریه آلمانی زبان "کارگر" در آمریکا نوشت: "اگر ما هر چه زودتر خود را برای انقلابی خونین آماده نکنیم، میراثی جز فقر و بردگی برای فرزندانمان بر جای نخواهیم گذاشت. بنابراین خود را برای انجام انقلاب مجهز کنید." قبل از روز موعود مبارزه سراسری، هر هفته راهپیمائی هائی تحت شعارهای "زنده باد انقلاب سوسیالیستی" "سرنگون باد تخت و بارگاه و خزانه" "کارگران مسلح شوید" برگزار می شد. راهپیمایان مشعل به دست در شب خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند: "میلیونها زحمتکش بپا می خیزند، ببینید به خیابان آمده اند. مستبدین بخود می لرزند، چرا که قدرتشان را بر باد می بینند."

درست یک شب قبل از واقعه اول ماه مه، روزنامه "کارگر" هشدار داد: "طبق اطلاع، یکی از رفقا به هنگام دستگیری لیست بلند بالائی از اعضا همراهش بوده و تمام آن رفقا نیز دستگیر شده اند. بنابراین: لیست عضویتها و دفاتر یادداشتها را از جیبتان بیرون آورید. تفنگهایتان را تمیز کنید. انبار مهمات خود را کامل کنید. قاتلین مزدور سرمایه داران، پلیس و گاردش آماده جنایتند. هیچ کارگری نباید دست خالی از خانه بیرون بیاید."

در دیترویت ۱۱۰۰ کارگر به مدت هشت ساعت راهپیمائی کردند. در نیویورک ۲۵۰۰۰ نفر از برادوی به طرف میدان اتحاد راهپیمائی کردند. در عین حال ۴۰ هزار کارگر نیویورکی در حال اعتصاب بودند. در سین سیناتی یک کارگر شروع راهپیمائی را چنین تصویر کرد: "تظاهر کنندگان فقط پرچم سرخ حمل می کردند و تنها سرودی که می خواندند سرود آربایتر (کارگران) و مارسه یز. یک هنگ کارگران با ۴۰۰ تفنگ اسپرینگ فیلد در صف اول تظاهر کنندگان قرار داشتند." در لوئی ویل کنتاکی بیش از ۶۰۰۰ کارگر سیاه و سفید از وسط پارک ملی عبور کردند و بدین ترتیب ممنوعیت ورود غیر سفیدان به پارک را عامدانه شکستند. در شیگاگو که دژ شورش بود، دست کم ۳۰ هزار نفر به خیابانها ریختند. تمام قطارها از کار ایستاده بودند، بنادر را تعطیل کرده بودند. رهبران محافظه کار به حاشیه رانده شده بودند. خیابان میشیگان پر بود از پرولترها و خانواده هایشان. همه بهترین لباسهای خود را پوشیده بودند. اما ظاهر روز تعطیل، گول زنده و موقتی بود. پلیس مسلح روی پشت بامهای مسلط بر صحنه و پشت دیوارها سنگر گرفته و آماده جنگ بود. پلیس هر کجا که کارگران اجتماع کرده بودند را مورد حمله قرار می داد. نقطه انفجار اول ماه مه در کارگاه مک گورمیک بود. اینجا از اواسط زمستان در اعتصاب بسر می برد، ولی گله های اعتصاب شکنان رهبری پلیس کماکان در کارخانه بودند. در دوم ماه مه، اسپایز، رهبر کارگران قرار بود دوباره برایشان سخنرانی کند. هنگامیکه حدود ۶۰۰۰ کارگر به سخنرانی او گوش می دادند، چند صد نفر به پیشواز اعتصاب شکنانی که تازه داشتند از سر کار برمیگشتند رفتند تا حسابشان را برسند. روزنامه "کارگر" به تاریخ ۴ ماه مه نوشت: "ناگهان صدای گلوله از نزدیک کارخانه بگوش رسید. حدود ۷۵ قاتل قوی هیکل که توسط یک فرمانده چاق پلیس رهبری می شدند بدان سمت حرکت کردند. سه خودرو پر از وحشی های حامی نظم و قانون نیز آنان را همراهی می کردند. در نبرد میان کارگران مسلح به سنگ علیه پلیس مسلح به سلاح گرم، صف کارگران ناگهان بهم خورد. بمبی پشت سر کارگران منفجر شد. دست کم دو کارگر کشته شدند. بسیاری، از جمله چند کودک، مجروح شدند. در ظرف چند ساعت

اعلامیه خشمگینانه ای که به امضا اسپایز رسیده بود در محلات فقیرنشین کارگری دست بدست میگشت: "کارگران مسلح شوید صاحبکاران نیروی خونخوار خود یعنی پلیس را علیه ما بکار گرفتند. شش نفر از برادران ما عصر امروز در کارگاه مک گورمیک کشته شدند. آنها فقیران بیچاره را کشتند چرا که جرات کرده بودند دستورات روسا را زیر پا گذارند. همچون هرکول افسانه ای بپا خیزید و غول پنهانی که میخواهد شما را نابود کند، از میان بردارید. ما از شما میخواهیم که مسلح شوید! مسلح!" روز بعد یعنی سوم ماه مه، گسترش اعتصاب پر معنا بود. در سطح کشور نزدیک به ۳۴۰ هزار کارگر به جنبش پیوسته بودند و هزار نفر از آنها در اعتصاب بسر می بردند. در شیکاگو ۸۰ هزار کارگر به خیابانها ریختند. هنگامی که چند صد زن دوزنده به خیابان آمدند تا به تظاهرات بپیوندند، روزنامه ارتجاعی شیکاگو تریبون علیه شان زوزه کشید و آنها را "سلیطه های بی چاک و دهن" نامید. جانور سرمایه داری واقعا چنگ و دندان نشان داده بود. هزاران نفر در صدد پاسخگوئی بودند. یک اجتماع توده ای در میدان "هی مارکت" برای عصر چهارم ماه مه فراخوانده شد. سازماندهان تظاهرات نگران از کمین دشمن، مکان باز بزرگی را در نظر گرفته بودند که در رو زیادی داشت. پس از طرح اختلاف نظرات فراوان، اسپایز توانست سازماندهان گردهم آئی "هی مارکت" را قانع کند که فراخوان تظاهرات مسلحانه را پس گرفته و بجای آن سعی کنند تا می توانند وسیع ترین مردم را به تظاهرات بکشانند. صبح روز ۴ ماه مه پلیس به یک ستون سه هزار نفره از اعتصاب کنندگان حمله کرد. اجتماعات در تمام شهر برپا شد. هنوز عصر نشده بود که میدان "هی مارکت" از ۳ هزار کارگر انباشته شد. سخنرانان مرتبا از روی واگن ها سخنرانی می کردند. بعد باران شروع شد. حاضرین می خواستند پراکنده شوند. در حالیکه فقط چند صد نفر در میدان باقی مانده بودند، سر و کله دسته ای متشکل از ۱۸۰ پلیس تا به دندان مسلح پیدا شد. یک افسر پلیس به کارگران دستور داد که متفرق شوند. اما پاسخ شنید که اجتماع کارگران، قانونی و مسالمت آمیز است. آخر سر پلیس برگشت و به افرادش دستوری دهد. در این هنگام ناگهان بمبی در صف پلیس منفجر شد. و سپس آنها منطقه را زیر آتش گرفتند. در نتیجه چندین نفر کشته و صدها تن مجروح شدند. در این ماجرا، هفت پلیس نیز کشته شدند. طبقه حاکمه از این واقعه به عنوان بهانه ای برای انجام تعرضی که از قبل طراحی کرده بود، استفاده کرد و در رسانه گروهی اینطور تبلیغ کرد. روزنامه های سراسر کشور به آتش افروزی دیوانه وار پرداختند. آنها خواستار اعدام همه "اخلال گران" شدند. سر تیترو روزنامه ها چنین بود: "جانوران خونخوار.... اوباش سرخ".

در "میلواکی" گارد دولتی با کشتاری خونین به تظاهرات پنج ماه مه پاسخ داد. پنج کارگر لهستانی و یک کارگر آلمانی بخاطر نقض حکومت نظامی به خاک افتادند. در شیکاگو زندانها مملو از هزاران انقلابی و اعتصابی گشت. بسیاری به هنگام بازجوئی مورد شکنجه قرار گرفتند. از روی لیست اعضای اتحادیه ها، پلیس به خانه هایشان حمله برد. چاپخانه کارگران مورد حمله قرار گرفت. همه اعضای چاپخانه روزنامه "کارگر" دستگیر شدند. پلیس هر چه در دست داشت، از مهمات گرفته تا اسلحه، از شمشیر تا چماق، از نشریه تا پرچم سرخ، از دینامیت تا بمب را بعنوان مدرک به نمایش گذاشت. رهبری انقلابی کارگران در چنگال بورژوازی اسیر بود.

طبقه حاکمه در همان ماه مه ۱۸۸۶ محاکمات را آغاز کرد. اتهام: قتل پلیس. متهمان: اعضای رهبری آی. دبلیو. پی. آ. (اتحادیه انترناسیونال کارگران) به نامهای اوت، اسپایز، مایکل شوآب، ساموئل فیلدن، آلبرت پارسون، آدولف فیشر، جرج انجل، لوئی کینگ و اسکار نیب. متهمین را با وجود آنکه از گروه های مختلف بودند یکباره با هم محاکمه نمودند. در طول محاکمه هیچ کس نتوانست حتی یک دلیل بیاورد که افراد فوق الذکر در پرتاب بمب شرکت داشته اند. از اینها فقط دو نفرشان در تظاهرات هی مارکت شرکت داشتند. محاکمه ماه ها بدرازا کشید. چندین کارگر را با رشوه خریدند تا شهادتهای زشت و نفرت انگیز علیه رهبران جنبش ایراد کنند. در سراسر دادگاه، قضات سعی کردند محاکمه را یک محاکمه جنائی جا بزنند. اسپایز در دفاعیه اش از عقاید انقلابی خویش دفاع کرد و در آخر چنین گفت: "خب، اینها عقاید من است. اگر شما فکر می کنید می توانید این عقاید را که هر روز بیشتر ریشه می دواند درهم شکنید، اگر فکر می کنید که با زندانی کردن ما می توانید به عقاید ما ضربه بزنید، اگر فکر می کنید که مرگ جزای گفتن حقیقت است، پس من با سربلندی و جسارت بهای گزاف آنرا می پردازم! جلادتان را صدا کنید!" لینک بیست و یکساله اعتراض خود را چنین بیان کرد: "من تکرار می کنم که دشمن نظم موجودم و تکرار می کنم که با تمام قدرت تا زمانیکه نفس در سینه دارم با این نظم نبرد می کنم. من از شما متنفرم! از نظمتان بیزارم، از قوانین شما، از اقتدار مستبدانه شما، متنفرم. مرا بدین خاطر به دار بیاویزید!"

دادگاه هفت نفر را محکوم به مرگ کرد. اما جنبش بزرگی در دفاع از آنان براه افتاد. جلسات زیادی در سراسر جهان به دفاع از آنان برگزار شد: در فرانسه، هلند، روسیه، ایتالیا، اسپانیا، و در تمام ایالات آمریکا. در آلمان، بیسمارک آنقدر از عکس العمل کارگران نسبت به وقایع "هی مارکت" بیمناک شد که برگزاری تمام جلسات عمومی را ممنوع اعلام کرد. وقتی زمان اعدام نزدیک شد محکومیت دو نفر به حبس ابد تخفیف یافت. جسد لوئی کینگ در زندان پیدا شد. سرش با دینامیت منفجر شده بود. معلوم نشد که در اعتراض به سیستم خودکشی کرده یا او را به قتل رسانده اند. روز ۱۱ نوامبر ۱۸۸۶ که بعداً "جمعه سیاه نام گرفت، برای اعدام رهبران جنبش انقلابی کارگران در نظر گرفته شده بود. روزنامه های شیکاگو شایعاتی را در مورد خطر برپائی جنگ داخلی پخش کردند. بنظر می آمد که نقشه هائی برای حمله به زندان جهت آزاد کردن محکومان موجود بود. اما زندانیان خواستار شدند که این کار صورت نگیرد. سرانجام در روز موعود، هنگام ظهر، اسپایز، انجل، پارسون و فیشر با پیراهن سفید در محوطه زندان ظاهر شدند. اسپایز در حالیکه جلادان چشم بند سفید را بر سرش می کشیدند چنین گفت: "روزی خواهد آمد که سکوت ما از زوزه های امروز شما قدرتمندتر شود." بعد از او پارسون فریاد زد: "کلانتر باتون! بگذار صدای خلق شنیده شود!" صدای پارسون را با باز کردن دریچه زیر پایش قطع کردند! مراسم تشییع جنازه رهبران جانباخته جنبش انقلابی کارگران با حضور نیم میلیون نفر برگزار شد. به خیابان آمدن نیم میلیون نفر، بذر وحشت را در دل بورژوازی کاشت.

«دست اندرکاران بولتن»

## تجمع پارک لاله: زمینه ای برای پرداختن به مسائل عمیقتر

تجمع اول ماه مه امسال در پارک لاله تهران، به صحنه آشکار وحشیگری و آزادی کشی جمهوری اسلامی تبدیل شد. پیش از آنکه تجمع صدها زن و مرد کارگر و روشنفکری که به قصد برگزاری مراسم روز جهانی کارگر به پارک لاله آمده بودند، شکل و نظم بگیرد، حمله تعداد بیشماری از نیروهای انتظامی و لباس شخصی ها آغاز شد. بیش از ۱۵۰ نفر از تجمع کنندگان با ضرب و شتم و توهین، دستگیر شدند. از این افراد فقط تعداد اندکی آزاد شده اند و برای آزادی بقیه، وثیقه های سنگین تعیین کرده اند. مبارزه متحد و گسترده برای آزادی بدون قید و شرط همه دستگیر شدگان در روز جهانی کارگر به یک مساله مبارزاتی روز برای کل جنبش کارگری و نیروهای چپ و مترقی و آزادیخواه تبدیل شده است.

شاید در شرایطی که کماکان بسیاری از دوستان و رفقایمان در ارتباط با تجمع پارک لاله در زندان به سر می برند و سرنوشت نامعلومی دارند، باز کردن بحث جمع بندی از سیاست و نحوه اجرای تجمع پارک لاله، نا به هنگام به نظر برسد. ولی به عقیده ما، بی توجهی به این مساله زیان های بسیاری برای جنبش ما در پی خواهد داشت. به ویژه اینکه تقریباً همه گرایش ها و جریان ها، فقط به صدور اطلاعیه هایی در محکومیت ضرب و شتم وحشیانه و دستگیری های گسترده پرداخته اند. این سکوت یا بی توجهی، باعث تعجب است. متعجب تر می شویم، وقتی که به یاد می آوریم بعد از ضربه آذر ماه ۱۳۸۶ به بخش چپ جنبش دانشجویی، خیلی ها سریعاً به جمع بندی از آن دستگیری ها پرداخته، رادیکالیسم را مورد حمله قرار داده، گناه سرکوب را به گردن حرکات "نامعقول" و "چپ روی" دانشجویان انداختند. اگر امروز کسانی با همان دیدگاه (که به نظر ما دیدگاهی نادرست و محافظه کارانه است) به وقایع پارک لاله نگاه کنند، قاعدتاً باید به انتقاد از "ماجرای چپ" سازمان دهندگان این تجمع بپردازند. اما فعلاً همه سکوت کرده اند!

بگذارید از اینجا شروع کنیم که پیش از انجام این تجمع، خیلی از ما (منظور از ما، کل فعالان حیطة جنبش کارگری است) می دانستیم که رژیم اسلامی به علت وضعیتی که در آن گرفتار است و نارضایتی فزاینده ای که در جامعه وجود دارد، با تمام قوا از برگزاری مراسم اول ماه مه جلوگیری خواهد کرد. مقامات انتظامی پیشاپیش به تهدید مستقیم و غیر مستقیم فعالان جنبش کارگری پرداخته، آنان را از انجام چنین کاری منع کرده بودند. تجسم کردن صحنه ای که پیش خواهد آمد، کار مشکلی نبود. حتی خیلی از ما، تاکتیک ها و نحوه عمل نیروهای سرکوبگر برای محاصره و سرکوب تجمع کنندگان را پیش بینی می کردیم. مطمئن بودیم که با محاصره کامل پارک لاله، تصویر برداری گسترده از افراد، حضور لباس شخصی ها و دستگیر کردن فعالان سرشناس روبرو خواهیم شد. بنابراین از همه، به ویژه از سازمان دهندگان تجمع پارک لاله سوال می کنیم:

آیا انتظار چنین چیزهایی را نداشتید؟

اگر داشتید، چه تدبیر و تاکتیکی برای خنثی کردن آن اندیشیده بودند؟

و اگر نداشتید، این سوال پیش می آید که واقعا چه تحلیلی از اوضاع سیاسی جامعه و موقعیت رژیم دارید؟

فکر می کنیم که بخشی از ما به طور کلی تحلیل نادرستی از اوضاع دارند. یک تحلیل یک سویه و غیر دیالکتیکی، که نتایج سیاسی خوشخیالانه و ساده انگارانه ای را به همراه می آورد. بدون شک در این نوشته، مجالی برای باز کردن ارتباط دیدگاه اکونومیستی و تقلیل گرایانه با تحلیل های سطحی سیاسی نیست، ولی در حد اشاره باید بگوییم که: بعضی از ما گمان می کنند چون رژیم گرفتار بحران است، چون انتخابات نزدیک است و رقابت جناح های حکومتی بالا گرفته، یا چون نارضایتی مردم گسترده است، بنابراین احتمال دارد که رژیم، اینجا یا آنجا کوتاه بیاید. به ویژه اگر، جنبش های طبقاتی و اجتماعی نیز خواسته های خود را به اصطلاح در چارچوب "معقولی" مطرح کنند. بعضی از ما گمان می کنیم که جلو گذاشتن یک رشته مطالبات عمدتا اقتصادی و رفاهی، یا ارائه ابتدایی ترین خواسته های سیاسی و اجتماعی، قاعدتاً نباید با سرکوب شدید از جانب رژیم روبرو شود! در همین زمینه، اشاره به یک گفت و گوی تلفنی در یکی از برنامه های ماهواره ای (در آستانه برگزاری تجمع پارک لاله) می تواند مفید باشد. بیننده ای از ایران به مجری برنامه ویژه اول ماه مه می گفت که تحت این رژیم اینطور نمی توان حرکت کرد؛ اینها فردا نیروهای سرکوبگر را می آورند و نمی گذارند مراسم برگزار شود. مجری در جواب می گفت که اینطور نیست. اینها نمی توانند تعداد زیادی کارگر و افراد خانواده هایشان را که آمده اند روزشان را جشن بگیرند و شیرینی بخورند را سرکوب کنند! (نقل به معنی)

اگر این جواب نشانگر یک تحلیل سیاسی نادرست و توهم آفرین از اوضاع نیست، پس چیست؟ وقتی که نمی توانیم رابطه صحیحی بین اقتصاد و سیاست، بین بحران اقتصادی و ملزومات سیاسی آن، بین نارضایتی خودجوش توده ها و اقدام آگاهانه سیاسی برقرار کنیم، محکوم به سطحی نگری در تحلیل از اوضاع هستیم و پیاپی غافلگیر خواهیم شد.

به نظر ما یک سیاست دیگر هم در برنامه ریزی تجمع اول ماه مه تهران تاثیر گذاشته است: این سیاست که "اعلام" تجمع مهم است، نه "اجراء" آن. بگذارید این مساله را بیشتر باز کنیم. بر مبنای این سیاست، همین که چند تشکل حاضر شوند با هم فراخوان تجمع اول ماه مه را امضاء کنند و خواسته های مشترکی را جلو بگذارند، مساله حل است. البته ما هم فکر می کنیم خیلی خوبست که تشکل های مختلف جنبش کارگری (و سایر جنبش های اجتماعی) وارد یک اتحاد مبارزاتی شوند و در مناسبت های مختلف، سیاست و اهداف مشترکی را جلو بگذارند، توده های وسیع را با آن آشنا کنند و به مبارزه برانگیزند. اما، اولین سوال اینست که مضمون آن سیاست و اهداف مشترک چیست؟ تا چه حد با اوضاع خوانایی دارد؟ تا چه حد منافع اساسی مبارزات طبقاتی و اجتماعی را پاسخ می دهد؟ تا چه حد سطح

مبارزات و جنبش های موجود را در جهت یک دورنمای انقلابی ارتقاء می دهد؟ در عین حال، مساله به صدور یک فراخوان، یا لیست کردن یک رشته خواسته ها، ختم نمی شود. سازماندهی مبارزات معین، پیدا کردن شکل های مناسب برای به میدان آوردن قشرهای مختلف مردم برای ابراز وجود، اعلام خواسته ها، ارتقاء آگاهی، و تحکیم همبستگی و روحیه مبارزاتی آنان، نقش تعیین کننده در پیشروی و تکامل جنبش دارد. در مقابل، ناتوانی در سازماندهی مبارزات، عدم اجراء یا اجراء نیمه کاره برنامه های اعلام شده مبارزاتی، و نداشتن ابتکار عمل و تاکتیک صحیح برای کنار زدن موانعی که رژیم مرتبا در مقابل جنبش قرار می دهد، به روحیه عمومی ضربه می زند و باعث تضعیف رشته های پیوند ما با کارگران و بقیه توده های ستمدیده می شود. در این صورت است که زمینه برای یاس و محافظه کاری، در قالب جمعبندی های راست روانه از شکست ها فراهم می شود.

بی توجهی به ویژگی محیط های مختلفی که مبارزات در آنجا انجام می شود و تعمیم دادن یک روش واحد به شرایط متفاوت نیز می تواند یکی از اشکال های کار ما باشد. در این زمینه، مشخصا بحث ما در مورد سوابق و تجربیات مبارزاتی متفاوت در مناطق مختلف، فضای سیاسی متفاوت، و تناسب قوای متفاوت میان صف جنبش مردم و صف رژیم است. برای مثال، مراسم های اول ماه مه در شهرهای کردستان و تجمع اول ماه مه در پارک لاله تهران، ظاهرا چارچوب و سیاست واحدی داشت. اما در کردستان، علیرغم چند نوبت دستگیری فعالان، و سپس حضور گسترده نیروهای سرکوبگر و ضرب و شتم مردم، مراسم ها برگزار شدند. این یک تفاوت مهم است که از تناسب قوایی متفاوت، و تجربیات و توانایی های مبارزاتی متفاوت، حکایت می کند.

اما آنچه در پارک لاله اتفاق افتاد را از سیاست این دوره رژیم، یعنی در شرایط بحران جهانی نظام سرمایه داری و شرایط نابسامان داخلی در آستانه انتخابات نمی توان جدا کرد. این درست است که طی سی سال گذشته، سرکوب مبارزات مردم و جلوگیری از مقاومت و تشکل مستقل توده ها همواره در دستور کار جمهوری اسلامی قرار داشته است، اما حالا دوره ای است که دستگاه حاکمه خود را با احتمال شورش های فراگیر روبرو می بیند و برای چنین دورنمایی آماده می شود. تغییراتی که در وظایف و عملکرد نهاد بسیج داده شده (یعنی افزودن بر نقش امنیتی آن در محلات و محیط های کار و شرکت دادن آن در سرکوب مستقیم مبارزات) با چنین دورنمایی طراحی شده است. واحدهای ویژه ضد شورش بر مبنای تازه ترین تمرینات پلیس کشورهای امپریالیستی، مانور سرکوب شورش گرسنگان می دهند. یعنی یک گروه از آنان با شعار "ما گرسنه ایم" جلو می آیند و گروه دیگر باید انواع تاکتیک ها و ابزارهای سرکوب را روی آنان امتحان کنند. شک نکنید که رژیم هر بار که نیروهایش را برای مهار یک تظاهرات، تحصن یا اعتصاب اعزام می کند، به این ماموریت به مثابه مانور و تمرینی برای وقایع آتی نیز نگاه می کند و به جمعبندی و درس آموزی از آن می نشیند.

در چنین اوضاعی، جامعه با یک مساله فوری یعنی انتخابات ریاست جمهوری نیز روبروست. این مساله می تواند علیرغم خواست کل هیئت حاکمه، به تشدید رقابت ها و تضادهای درونی آنها، و نتیجتاً به تضعیف عمومی حاکمیت بینجامد. حکومتیان به این مساله به خوبی آگاهند و همه تلاش خود را به کار می برند تا نگذارند توده های مردم با استفاده از این تضعیف، جلو بیایند و خواسته هایشان را با جسارت و پیگیری بیشتری مطرح کنند. یکی از حربه های حاکمیت، کشاندن مردم به انتخابات ارتجاعی، و دامن زدن به این توهم است که ممکنست بخشی از خواسته های مردم توسط این یا آن جناح عملی شود. ولی برنامه ریزان جمهوری اسلامی به این حربه بسنده نمی کنند. آنها از طریق عوامل و خبرچینان خود دارند مرتباً نبض جامعه را می گیرند. کفایت همین روزها به دور و بر خود نگاه دقیقی بیندازید. در محیط کار، در فضاهای آموزشی، در اتوبوس و تاکسی، در کنار بساط روزنامه فروشی ها، کسانی را گمارده اند که با طرح سوال یا تیله انداختن در مورد انتخابات، به نظرسنجی روزمره می پردازند. وظیفه اینان، مشخص کردن افت و خیزها در رویکرد توده ها نسبت به انتخابات و جناح های مختلف، و نیز درجه خشم، بی تفاوتی و یا توهم جامعه در این مورد است.

با چنین دورنمایی از بحران و مقاومت و خیزش، واضح است که هرگونه افشاگری از طرح ها و اهداف سیاسی و اقتصادی و نظامی و امنیتی رژیم، و هر حرکت آگاهگرانه ای که به برانگیختن قشرها و طبقات محروم و ستمدیده کمک کند، می تواند تاثیراتی به مراتب عمیقتر از پیش بر جامعه داشته باشد. رژیم این خطر را احساس می کند. به همین خاطر، حتی مسالمت آمیزترین اعتراض ها یا محدودترین افشاگری ها علیه نظام را تلاش برای "براندازی" تلقی می کند؛ حتی اگر به آن عنوان "براندازی نرم" بدهد. در این شرایط، فراخوان های مبارزاتی، سازماندهی کارگران و زنان و جوانان، تبلیغ و ترویج در مورد تشکل سازی مستقل و حزبی، و ترسیم دورنما و اهداف انقلابی در جنبش های طبقاتی و اجتماعی، برای رژیم غیر قابل تحمل تر از پیش است. خفه کردن آگاهگری ها، سرکوب سازماندهی ها، و مهار مقاومت ها و مبارزات آگاهانه و یا خودجوش، برای جمهوری اسلامی اهمیتی بیش از پیش یافته است. حاکمان به هر تجمعی از این زاویه نگاه می کنند؛ نه صرفاً اینکه سازمان دهندگان چقدر "معقولند"؛ جمعشان چقدر "کوچک" است؛ یا آمده اند "فقط جشن بگیرند!"

رژیم به این جنبش و فعالانش چنین نگاه می کند؛ پس بهتر است خودمان هم به خودمان همینطور نگاه کنیم. یعنی به رسالتی که بر دوشمان است، نقشی که می توانیم ایفاء کنیم، و پتانسیلی که برای دگرگون کردن اوضاع در اختیار داریم، کم بها ندهیم. متأسفانه نحوه عمل ما در تجمع پارک لاله، که با بی توجهی به احتمالات آشکار و نداشتن ابتکار عمل رقم خورد، نشان داد که ما هنوز رسالت خود را به درستی درک نکرده ایم. در نتیجه، آنچه در پارک لاله به نمایش درآمد، "مظلومیت" جنبش کارگری و فعالانش بود. آیا به راستی با چنین روحیه و رفتاری می توانیم پیشروی کنیم؟ می توانیم پرچم آرمان بزرگ رهایی را به دوش بگیریم؟ باید گوشزد کنیم که در مقایسه با دانشجویان چپ در آذر ماه ۸۶، آنان لاقلاً این درجه از تدارک، توانایی و جسارت را داشتند که علیرغم دستگیری ده ها نفر، تظاهرات ۱۳

آذر را به شکلی موفقیت آمیز برگزار کنند. چنین اتفاقی در مراسم پارک لاله نیفتاد. همان طور که بالاتر گفتیم، شاید برای بخشی از ما فقط "اعلام" تجمع و سپس تبلیغات اینترنتی و ماهواره ای حول آن (همراه با بزرگ نمایی) کفایت می کرد. اگر چنین است باید بگوییم که حتی در این زمینه هم درست حساب و کتاب نمی شود. اگر سطح توقع ما، انعکاس فراخوان یک تجمع در رسانه های بین المللی و سپس محکوم کردن سرکوب آن تجمع از طرف مجامع و نهادهای بین المللی باشد، باید بگوییم که در این حیطة دست امثال کوهستانی نژادها و "سولیدارتی سنتر"ها و تریبون "صدای آمریکا" خیلی بازتر از شکل های جنبش کارگری است. "افکار عمومی" که شامل بخش گسترده ای از کارگران و زحمتکشان می شود، این خبرها و اعلام محکومیت ها را از زبان و همراه با تحلیل و تفسیر بورژوازی بین المللی و سخنگویان به اصطلاح کارگری آنها خواهد شنید. تحت تاثیر جهت دهی های آنها قرار خواهد گرفت. اگر عمدتا به دنبال این نوع تبلیغات و این ابزارها باشیم، بازی را باخته ایم. دستاوردها از آن کسانی خواهد بود که امکانات اینچنینی را در انحصار خود دارند.

بعد از همه این حرفها، ممکنست بعضی ها بگویند اوضاع همین است که هست. کاری دیگری نمی شد کرد. به نظر ما، کارهای دیگری می شد کرد. و از این به بعد، می باید کرد. بخشی از مشکل بر می گردد به درکی که از رابطه فعالان جنبش کارگری و چپ با توده های کارگر و به طور کلی توده های مردم در سر داریم. یادمان نرفته که از چند هفته قبل از اول ماه مه، بخشی از این فعالان تبلیغ می کردند که در برنامه ریزی مراسم اول ماه مه، "خود توده ها باید حضور داشته باشند و خودشان هم اجرایش کنند". به همین خاطر می گفتند که مراسم باید "معقول" برگزار شود و توده ها احساس نکنند که دارند کار عجیب و غریبی انجام می دهند. فراخوان علنی به شیرینی خوران اول ماه مه از همینجا نتیجه می شد. در اینجا مجال نیست که به کاریکاتوریزه شدن "مشی توده ای" در این نوع نگاه بپردازیم. فقط این را می گوییم که این نگاه، علیرغم ظاهر "مردم دارانه"اش، توده های کارگر را قابل و قادر به درک شعارهای عمومی تر سیاسی - اجتماعی و منافع عمیقتر طبقه کارگر، و مبارزه آگاهانه در راه چنین منافعی نمی بیند.

حالا برگردیم و ببینیم کار ما چه شد؟ نه "شیرینی خوران" انجام شد و نه به دنبال کارهای "غیر معقول" رفتیم! تاثیر واقعه پارک لاله بر آن تعداد از کارگران که به فراخوان اول ماه مه پاسخ مثبت دادند و در محل حاضر شدند، چه بود؟ شک نداریم که خشم و نفرتشان نسبت به رژیم سرکوبگر و نماینده سرمایه داری بیشتر شد اما احساس سرخوردگی را نادیده نگیریم: سرخوردگی از به سرانجام نرسیدن یک فعالیت مبارزاتی و در نطفه خفه شدن تجمع اول ماه مه. بروز این احساس را در میان بسیاری از حاضران در تجمع پارک لاله نادیده نگیریم که "رژیم قوی است و جنبش ضعیف". چنین احساسی، تاثیرات ذهنی منفی به دنبال دارد. اصلا تمام تلاش جمهوری اسلامی اینست که چنین احساسی را به توده های مردم و مخالفان سیاسی اش القاء کند. این در حالی است که رژیم واقعا در وضعیتی بحرانی و ضعیف قرار دارد. خود این مساله که حکومت با این همه امکانات گسترده تبلیغی و مالی و رسانه ای، برای جلوگیری از برگزاری یک تجمع چند صد نفری در شهر تهران، اینهمه نیرو بسیج می کند و دست به چنین وحشیگری

هایی می زند، نشان از وحشت هیئت حاکمه از گسترش آگاهی و برانگیزی امواج مقاومت دارد. به راستی کدام رژیم مقتدر و با ثباتی است که برای حفظ نظم و آب از آب تکان نخوردن، چنین رسوایی ها را به جان بخرد؟!

به نظر ما برای مراسم اول ماه مه می شد که نیروهای مختلف فعال در جنبش کارگری و همراهانشان مشترکاً به نقشه ریزی و تقسیم کار و تعیین شعارها پردازند. هر یک از این نیروها، محله ای کارگری و زحمتکشی و نیز نقطه معینی از شهر را انتخاب می کرد و به طور مستقل، و بدون گل و گشاد بازی، گروه های کوچکی از افراد متعهد و مطمئن را سازمان می داد. این گروه ها، با ارزیابی و نقشه و تدارک قبلی، در آن مکان ها به اجرای آکسیون های کوتاه مدت تبلیغی می پرداختند. آکسیون هایی که از یک طرف برای نیروهای رژیم غافلگیرانه بود؛ و از طرف دیگر، امکان واقعی ارتباط و بحث با مردم را در مورد اول ماه مه و خواسته های جنبش کارگری و مسائل مهم سیاسی روز منجمله کارزار فریب انتخاباتی، ایجاد می کرد. آکسیون هایی که می توانست با موفقیت به انجام برسد و باعث تقویت همبستگی و روحیه مبارزاتی شرکت کنندگان و مخاطبانش بشود. بخشی از تدارک آکسیون های روز اول ماه مه، می توانست و می بایست شعارنویسی بر دیوارها، آویزان کردن پارچه نوشته های بزرگ، پخش شب نامه ها و تراکت های تبلیغی در امکان مناسب باشد. چه بسا برگزاری چنین آکسیون های در محلات زحمتکشی، خود فرصتی برای بروز اعتراضات خودجوش هر چند محدود مردم محل می شد. اینها کارهایی عجیب و غریب و نشدنی نیست. حتی بخش هایی از فعالان جنبش کارگری، تجربه نزدیک چنین کارهایی را دارند. کفایت که تجربیات چند ساله گذشته شان را مرور کنند و از آن، طرح و نقشه بیرون بکشند. برای نمونه می توانیم به آکسیون تبلیغی اول ماه مه سال ۸۵ در ترمینال اتوبوسرانی میدان آزادی که با شعار مرکزی آزادی فعالین کارگری و کلیه زندانیان سیاسی، با حضور بیش از ۳۰ نفر انجام شد اشاره کنیم: آکسیونی موفق و تاثیرگذار در نوع خود. جالب است که خود رژیم فکر می کند که قاعدتاً فعالان جنبش کارگری و چپ به چنین کارهایی دست خواهند زد؛ به همین خاطر به افراد بسیج در محلات هشدار داده که گوش به زنگ باشند؛ ولی خود ما زیاد در این باغ ها نیستیم!!

با وجود همه این واقعیات عینی غیر قابل انکار، ممکنست که کماکان بعضی ها بگویند این حرفها، خیالبافی و ذهنی گری است. ممکنست کماکان پای خود را در یک کفش کنند که تنها کاری که می شد انجام داد (در واقع انجام نداد!) همان بود که اتفاق افتاد. به هر حال، جلو این جور فکر کردن ها را نمی شود گرفت. ولی سعی می کنیم خودمان را جای این دوستان قرار دهیم تا ببینیم در چارچوب دیدگاه آنها از سازماندهی مراسم پارک لاله، آیا می شد بهتر از این عمل کرد یا نه؟ برای مثال، با توجه به تجارب چند ساله گذشته، حدس زدن این مساله دشوار نبود که تعدادی از افراد در جریان یک تجمع غیر قانونی دستگیر خواهند شد و مشکل وثیقه های سنگین پیش خواهد آمد. آیا تعیین یک سیاست مشخص برای حل این مشکل، از قبل ممکن نبود؟ به نظر ما بود. باید این کار را به مثابه جزیی از سیاست تدارک کلی برگزاری تجمع اول ماه مه انجام می دادیم. برای چنین مواقعی می باید از پیش، سیاست مشترکی را برای دستگیر شدگان تعیین کرد. مثلاً اینکه تا آزادی بدون قید و شرط همه کسانی که دستگیر شده اند، وارد اعتصاب غذا

شوند. یا اینکه در مقابل سیاست آزاد کردن برخی و نگهداشتن برخی دیگر از جانب رژیم مخالفت کنند و حد الامکان بکوشند که مانند تنی واحد در اسارت عمل کنند. ما از همه سوال می کنیم که آیا برخورد فردی به مساله دستگیری، کار درستی است؟ به این معنی که هر کسی در این موارد باید گلیم خود را از آب بیرون بکشد؟ آیا گردن گذاشتن به سیاست وثیقه های سنگین، در عمل به این معنی نیست که افرادی که توان مالی یا امکان بیشتری برای جور کردن وثیقه دارند، بخت آزادی شان بیشتر است و آنان که از هرگونه امکاناتی محرومند، محکوم به در حبس ماندن اند؟ آیا بی برنامه‌گی در مقابل این سیاست رژیم، عملاً به همبستگی و اتحاد مبارزاتی در صفوف جنبش کارگری (یا هر جنبش اجتماعی دیگر) ضربه نمی زند؟ چرا، می زند. هنگام سازماندهی هر آکسیون مبارزاتی، موظفیم که به این نوع مسائل هم فکر کنیم و برایش راه حل مشترک و جمعی در بیاوریم.

در هر صورت، آنچه که گفتیم فقط پیش درآمدی برای دامن زدن به بحث در این زمینه ها بود. توقع و انتظار ما اینست که بحث عمیق و گسترده در مورد اینگونه مسائل، خواه از طرف کسانی که با گرایش ما احساس نزدیکی بیشتری می کنند، خواه کسانی که توافق چندانی با گرایش ما ندارند، پشت گوش انداخته نشود. وقتش همین حالاست.

اردیبهشت ماه ۸۸

جمعی از فعالین کارگری (afkj)

## کجای کاریم؟

تحولات یک ماهه اخیر، تمامی تشکل های مخالف رژیم جمهوری اسلامی و تمامی کوشندگان جنبش های اجتماعی مختلف را با پرسش ها و وظایف جدیدی روبرو کرده است. همه نظرها و برنامه ها و ادعاهای درست و نادرست گذشته، به بوته آزمایش گذاشته شده است. به پاخیزی یک جنبش عظیم سیاسی، و ورود جامعه به دوره ای جدید که با اعتلای انقلابی رقم می خورد، فرصت های بی نظیر برای سازماندهی و پیشروی در مسیر یک انقلاب اجتماعی را به همراه آورده است. در عین حال، خطرات بزرگی نیز در کمین جنبش عمومی مردم است که می تواند شور و شوق و فداکاری های آنان را بی ثمر کند. شک نیست که خیزش توده ها با افت و خیزهای ناگزیر جلو می رود. این طبیعت چنین خیزش هایی است. ولی مساله اینست که تشدید تضادها، به نقطه غلیان رسیدن شرایط سیاسی، روزنه ها و راه های جدیدی را بر مبارزه توده ها می گشاید و خیزش جاری به صورت موج وار، با حدت و شدت از گوشه ای دیگر و به شکل های دیگر، فوران خواهد کرد. این دورنمایی است که علیرغم سرکوب و برقراری حکومت نظامی غیر رسمی، برابر جامعه گشوده شده است. در چنین اوضاعی، طبقه کارگر چه می کند؟ عناصر و تشکل هایی که خود را مدافع منافع کارگران می دانند و جنبش کارگری عرصه عمده فعالیت آنهاست، به چه کاری مشغولند و چه می گویند؟ آیا

فرصت های پیش رو را می بینند و در صدد استفاده از این فرصت ها برای نزدیک کردن جامعه به انقلابی هستند که ریشه های استثمار و ستم را بسوزاند و نظام و مناسباتی نوین بنا کند؟

آنچه تاکنون از بخش بزرگی از این عناصر و تشکل ها مشاهده کرده ایم ما را به این نتیجه می رساند که خیرا طرز تفکر سترون و غیر انقلابی، هدف های محدود، کم توقعی، جزم گرایی و اعتقاد به الگوهای جامد در مبارزه طبقاتی، سرانجام میوه تلخ خود را به بار آورده است. بخش قابل توجهی از عناصر و تشکل های منتسب به جنبش کارگری و چپ، از سیر تحولات جامعه و نیازهای سیاسی و تشکیلاتی خیزش پر شتاب توده ها عقب مانده اند. و ای کاش فقط این بود! در این میان، عناصر و تشکل هایی پیدا شده اند که برای بی اعتبار کردن خیزش مردم، و دوری گزیدن از رویارویی توده ها با قدرت سیاسی حاکم، به هر بهانه و توجیه و استدلالی چنگ می اندازند. نرم ترین توصیفی که در مورد اینگونه توجیه ها و استدلال ها می توان به کار برد، آشغال و منحط است. (۱)

اما بگذارید برخورد انتقادی به عناصر و تشکل های منتسب یا مرتبط با جنبش کارگری را از خودمان شروع کنیم. مروری بر نوشته های یک ساله اخیر "جمعی از فعالین کارگری" نشان می دهد که زمینه تحلیل ما از اوضاع عمومی جامعه، موقعیت تضادهای طبقاتی و اجتماعی و سیاسی، و روندهای محتمل، عمدتا صحیح بوده است. (۲) ما به پیشگویی در تحلیل سیاسی معتقد نیستیم. اما توجه کافی به موقعیت تضادها، و پرهیز از یک جانبه نگری سیاسی و تنگ نظری طبقاتی، می تواند تا حد زیادی به گرفتن نبض جامعه کمک کند؛ می تواند کمک کند که روندهای محتمل را از پس گرد و غبار وقایع روز، بهتر ببینیم؛ می تواند کمک کند که صدای تحولات فردا را از دل "سکوت" امروز واضحتر بشنویم. امروز که به نوشته های خود در چندین ماه گذشته رجوع می کنیم، تاکیدهای صحیحی را بر آنچه می تواند پیش آید، و نیز بر این که رژیم جمهوری اسلامی برای چه دورنمایی تدارک می بیند، پیدا می کنیم. درست به همین خاطر، خود را شایسته برخوردی نقادانه می دانیم. این انتقاد از خود، شاید برای ما گزنده تر و آزار دهنده تر از انتقادی باشد که بر بسیاری دیگر از عناصر و تشکل های منتسب به جنبش کارگری روا می دانیم. ما نیز از سیر وقایع، و انجام وظایفی که بارها بر آن پافشاری کرده بودیم، به میزان زیادی عقب افتادیم. شک نداریم که کمبود نیرو، یکی از عوامل مهم در این عقب افتادن است. اما فقط این نیست. برای فعالیت در دوره های جدید، برای استفاده از فرصت های نوین، برای تاثیر گذاشتن و تاثیر گرفتن از توده های پا به صحنه گذاشته، باید دورنماهای مبارزاتی را دوباره تعریف کرد؛ باید ضرباهنگ فعالیت را تغییر داد؛ باید شیوه ها و روش ها و ابتکارهای جدید اتخاذ کرد؛ باید نوع سازماندهی نیروهای خود و رابطه کار مخفی و کار علنی را با توجه به شرایط نوین دوباره ترسیم کرد و به اجراء گذاشت؛ باید شعارهای مناسب و به روزی که نبرد امروز را به اهداف عالیترو و دورنمای انقلابی پیوند بزند، تدوین کرد و به میان گذاشت (که شاید این آخری آسانترین کار در میان کارهایی که باید انجام شود باشد). کلید مجموعه این فعالیت ها: افزایش تلاش برای ایجاد هسته های انقلابی حزبی در دل پیشروان طبقه کارگر و پیشروترین و پیگیرترین زنان و روشنفکران و جوانانی که علیه کلیت نظام حاکم هستند؛ افزایش تلاش برای تبلیغ و ترویج برنامه کمونیستی

برای تحول جامعه؛ افزایش تلاش برای نزدیک و متحد کردن کمونیست های انقلابی؛ و برافراشتن پرچم روشن و قدرتمندی است که قشرها و طبقات ستمدیده را به گرد هم آمدن و ادامه مبارزه برای خلاص شدن از شر این نظام ارتجاعی و پیشبرد اهداف آزادیخواهانه و حق طلبانه خود فراخواند.

با چنین نگاهی به شرایط، و با چنین حرکتی است که می توان از سیر تحولات حتی المقدور عقب نیفتاد؛ دنباله رو اوضاع و سیر خودجوش خیزش توده ها نشد؛ در هر گام جای پای خود را محکم کرد و با استفاده از فرصت ها، جهش های نسبتا سریعی را به سطوح بالاتر مبارزه و تشکل تدارک دید. در چند هفته گذشته، ما تلاش کردیم تحرک سیاسی و عملی خود را بیشتر کنیم؛ تلاش کردیم در میان توده های به میدان آمده باشیم؛ تلاش کردیم نیروی کوچک خود را برای یافتن مبارزان جوان و پیشرو و تاثیرگذاری بر آنان فعال کنیم. اما علیرغم همه اینها، عقب ماندن از اوضاع کماکان بیداد می کند. بدون اینکه بخواهیم برخورد احساسی و شتابزده به اوضاع کنونی داشته باشیم، باید اذعان کنیم که ما از بافتن رشته های اتحاد و پیوند با آن دسته از عناصر و تشکل ها که تحلیل و رویکردشان به شرایط و وظایف را به خود نزدیک می بینیم باز ماندیم. این نکات انتقادی را به ویژه با این هدف روی کاغذ می آوریم، تا همه رفقای شناخته و ناشناخته ای که به نظرها و سیاست های "جمعی از فعالین کارگری" رجوع می کنند و خود را هم جهت یا متحد با این نظرها و سیاست ها می دانند، به فعالیت و تحرک خویش نیز در این روزها نگاهی دوباره بیندازند و ببینند که به راستی، وظایف انقلابی را محکم در دست گرفته اند؟ ببینند که آیا برای تغییر جهت موج خیزش مردم به یک مسیر صحیح تلاش کرده اند؟ یا بر عکس، خود دنباله رو و تابع سیر وقایع شده اند؟ باشد تا این ارزیابی انتقادی از رویکرد و حرکت، به همسو کردن و سامان دادن به فعالیت های پراکنده و چند سویه همگی ما کمک کند.

برگردیم به گرایش و رویکرد بخش های دیگر (یعنی بخش غالب) عناصر و تشکل های منتسب به جنبش کارگری. در مورد اینها، غافلگیری و انفعال در قبال خیزش توده ها را به وضوح مشاهده می کنیم. چرا غافلگیری؟ چرا انفعال؟ ما مدتهاست با گرایش هایی روبرو هستیم که هم رگه های عمیق رفرمیستی دارند و هم آغشته به اکونومیسم و دنباله روی از جنبش خودبخودی طبقه کارگرند. (۳) این گرایش ها نهایتا انقلاب اجتماعی را امکان پذیر نمی دانند؛ یا لااقل آن را به آینده ای نامعلوم موکول می کنند. اینها نمی توانند و نمی خواهند ربطی میان فعالیت های امروز خود و جنبش امروز کارگران، با دورنمای انقلاب اجتماعی ایجاد کنند. بنابراین از یک طرف، فعالیت ها و مبارزات امروزشان نهایتا به چارچوبی اصلاح طلبانه و مطرح کردن مطالبات در چارچوب نظام موجود محدود می شود؛ و از طرف دیگر، انقلاب اجتماعی و یا نظام سوسیالیستی ادعایی شان، در گرو رشد و تکامل خودبخودی تضادها و پخته شدن شرایط عینی است (بدون اینکه عنصر ذهنی انقلابی بتواند در آن نقش مهم یا تعیین کننده ای ایفا کند). همین نگرش محدود و نادرست از نحوه تکامل تضادهای جامعه و تاثیر متقابل شرایط عینی و عناصر ذهنی، باعث شده که این افراد و تشکل ها از آنچه در بطن جامعه می گذرد و از احتمال بروز چرخش ها و برآمدهای سیاسی که کل جامعه را تحت

تاثیر قرار می دهد غافل بمانند. نگرش تدریج گرایانه اینان، نمی گذارد که تجربه های دور و نزدیک در ایران و سایر نقاط دنیا را در خاطر داشته باشند و روندهای محتمل را پیش بینی کنند. این مبنای غافلگیری آنهاست.

مشکل دیگر، درک مکانیکی (غیر دیالکتیکی) و دگماتیستی آنها از خصوصیت و کیفیت جنبش های گوناگون طبقاتی و اجتماعی و تاثیر متقابل این جنبش ها بر یکدیگر است. برگردیم و اظهارات این عناصر و تشکل ها را در چند ساله یا همین چند ماهه اخیر مروری بکنیم. ببینیم که در مورد جنبش کارگری در ایران و رابطه آن با جنبش های دیگر نظیر جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش جوانان و... چگونه صحبت کرده اند. ما با نیات این عناصر و تشکل ها کاری نداریم: اینکه طرفدار کارگران و زحمتکشان هستند یا نه؟ آیا دلشان برای توده های گرفتار فقر و فلاکت می سوزد یا نه؟ آیا واقعا می خواهند دردی از دردهای توده ها درمان شود و به خوشبختی و رفاه و عدالت برسند یا نه؟ صرفا نیات خوب داشتن، گرهی را باز نمی کند. اصل قضیه اینست که این قبیل گرایش ها، جای پا و تکیه گاه سیاست های رفرمیستی و اهداف طبقاتی (غیر پرولتری و غیر انقلابی) خود را در جنبش کارگری قرار داده اند. در اینجا فرصت نیست (و راستش اهمیت درجه اول هم ندارد) که در مورد اینکه چرا و چگونه منافع و اهداف خرده بورژوازی و بورژوازی در جنبش کارگری حضور می یابد و بیان "کارگری" پیدا می کند صحبت کنیم. اصل قضیه اینست که در این حالت، جنبش کارگری عملا و نهایتا اهرمی می شود برای پیشبرد سیاست های رفرمیستی و در نتیجه، دست نخوردن به پایه های نظام طبقاتی استثمارگر و دستگاه ستمگر سیاسی. گرایش های مورد بحث، عمدتا در قالبی "کارگریستی" ظاهر شده اند. هنوز یادمان نرفته که در جریان بحث هایی که در جمع بندی از مراسم اول ماه در پارک لاله تهران به راه افتاد، خیلی ها حکم بر این دادند که جنبش کارگری ایران، در صف مقدم جنبش های موجود قرار گرفته و به موتور محرکه و جهت دهنده به سایر جنبش ها تبدیل شده است. (۴) بگذارید به صراحت بگوییم، جنبش کارگری ایران یک جنبش عقب نگهداشته شده (به لحاظ سیاسی) است. به همین روشنی! مسلما استبداد حاکم و سرکوب دائمی در این عقب نگهداشته شدن، نقش اصلی را بازی می کند. اما فقط این نیست. گرایش های رفرمیستی و اکونومیستی (گرایش های خرده بورژوازی و بورژوازی) نیز نقش مهمی در عدم ارتقاء جنبش کارگری و وضعیت کنونی آن بازی کرده اند. تعریف و تمجیدهای نادرست و غیر واقعی از موقعیت و کیفیت جنبش کارگری، یعنی کمک به عدم ارتقاء این جنبش؛ یعنی نادیده گرفتن و در نتیجه صحنه گذاشتن بر عقب ماندگی های این جنبش.

در چنین اوضاعی، ناگهان یک فرایند متفاوت انفجاری، از جایی دیگر به راه می افتد. این جریان به دلایل مختلف، تحت تاثیر و نفوذ سیاسی بعضی از جناح های رژیم مرتجع قرار دارد. جنبش کارگری که قرار بود جهت دهنده به سایر جنبش های باشد، ناگهان در حاشیه قرار می گیرد. تعداد قابل توجهی از اعضای طبقه کارگر، به ویژه کارگران و بیکاران جوان، به صورت فردی و تحت پرچم ها و رنگ ها و شعارهای غیر پرولتری و ضد کارگری، در خیزش عمومی شرکت می کنند. در روزهای کارزار انتخاباتی، قبل از رای گیری، عناصر و تشکل هایی که گرفتار رفرمیسم و اکونومیسم اند، منفعل و بی سر و صدا هستند. به نظر می آید که به دلیل اختلاف نظرهای سیاسی، و جهت گیری های

مختلف در مورد مضحکه انتخاباتی رژیم، نمی توانند موضع مشترکی بگیرند. بعضی ها اینجا و آنجا از "شرکت نکردن خود در انتخابات" می نویسند اما حاضر نمی شوند به طور مشخص طبقه کارگر و مردم را به تحریم انتخابات فرا بخوانند. در واقع حاضر نمی شوند به نام کارگران، یک نقش پیشرو سیاسی و جهت دهنده را برای کل جامعه بازی کنند. بعضی ها هم هستند که به تکرار خواسته های مطرح شده در قطعنامه مشترک اول ماه مه قناعت می کنند و می گویند این جواب کارگران به مضحکه انتخابات است. انگار نه انگار که سنگ روی سنگ بند نیست. در این موقعیت انفعالی که گرایش های مورد بحث گرفتارش شده اند، تجمع های گسترده شبانه در حمایت از این یا آن نامزد بر پا می شود. به وجود آمدن یک فضای جدید و ملتهب سیاسی در کل جامعه غیر قابل انکار است. موضوع قدرت سیاسی دارد بعد از مدتها به مرکز توجه میلیون ها نفر تبدیل می شود. در آن شرایط، ما و رفقای دیگری از جنبش چپ فریاد می زنیم که فرصت های مهم (هر چند موقتی) برای فعالیت آگاهگرانه سیاسی در میان توده های وسیع ایجاد شده است. باید این فرصت ها را دریابیم و همزمان با تمام قوا برای رفع خطرات و توهماتی که از جانب بخشی از ارتجاع حاکم بر سر مردم سایه افکننده تلاش کنیم. اما اکونومیستها و رفرمیستها گوش شنوا ندارند. در این میان، ترحم انگیزترین موضع گیری را در نوشته ای دیدیم که حضور توده ها در خیابان ها قبل از انتخابات را تحت تاثیر تجمع های کارگری در اول ماه مه امسال می دید!

بعد از قلب بزرگ انتخاباتی، و ورود جامعه به یک اعتلا در ابعاد توده های میلیونی، گرایش های اکونومیستی و رفرمیستی منتسب به جنبش کارگری نیز به سرعت خود را با شرایط جدید منطبق می کنند. گرایش انفعالی در بعضی از این عناصر و تشکل ها، به سطح دشمنی آشکار با خیزش توده ها تکامل می یابد. اینها توده های خشمگین مردم را به نشستن در خانه دعوت می کنند مبادا ماجرا به نفع موسوی و کروبی تمام شود! (۵) اینها پیشاپیش دست خود را به نشانه تسلیم سیاسی در برابر جناح "اصلاح طلب" رژیم بالا برده اند. تا آنجا که به رهنمودهای اینها برای کارگران مربوط می شود، در واقع لیاقت و توان شرکت در خیزش را برای طبقه کارگر نمی بینند؛ به نحوی که بتواند مسیر را عوض کند و سیاستی متفاوت و مستقل و راهگشا را خلاف جهت برنامه ها و اهداف ارتجاعی امثال موسوی در پیش بگیرد. این سیاست و رویکرد را فقط می توان منحط و آشغال نامید. بیشتر اینها فکر می کردند که جنبش کارگری برای خودش و فارغ از تضادها و تحولات سیاسی و اجتماعی (منجمله وقایعی که جرقه اش را می تواند تضادها و شکاف های درون رژیم بزند و صحنه نفوذ جناح های حکومتی باشد) تکامل می یابد و پیشرفت می کند. بیشتر اینها اصلا کارگران را لایق شرکت در نبردهای سیاسی و آبدیده شدن و پالایش پیدا کردن در جریان خیزش ها نمی دانند؛ لایق و قادر به آموختن سیاست و شناخت یافتن از سیاست ها و منافع طبقات گوناگون در جریان توفان های بزرگ نمی دانند. از نظر اینها میدان و عرصه فعالیت کارگران همان کارخانه و اعتصاب ها و تحصن های عمدتا اقتصادی – رفاهی است. اینها وقتی که می خواهند بزرگ و گسترده فکر کنند، از چارچوب مطالبات فراوان و چانه زنی های گسترده فراتر نمی روند. اینها به خیال خودشان دنبال "خلوص" جنبش کارگری هستند و به همین خاطر خدا خدا می کنند که این روزهای پر آشوب زودتر بگذرد تا جنبش کارگری برگردد سر خانه و زندگی خودش!

شکل دیگری از انفعال یا عدم تحرک کافی، این روزها در قالب محدود کردن اهداف طبقه کارگر از شرکت در خیزش کنونی ظاهر می شود. بسیار می شنویم که هدف از شرکت، یکم افشاگری و توهم زدایی از جناح های مختلف رژیم ( و مشخصا امثال موسوی و کروبی) است و دوم، کمک به تشکل یابی سریع جنبش کارگری با استفاده از فرصتی که پیش آمده است. (۶) این دو هدف، کاملا به هم ربط دارد و هر دو بیان یک رویکرد انفعالی به اوضاع است. در شرایط کنونی، دو جور می شود افشاگری و توهم زدایی زد. یکی اینکه فقط از ماهیت یکسان و ضد مردمی و ضد کارگری همه جناح های هیئت حاکمه (اعم از متقلبان در انتخابات و معترضان به تقلب) بگوییم و به توده ها هشدار دهیم که زیر پرچم سبز موسوی جمع نشوید. دوم اینکه به مردم بگوییم خشم و نفرت و انرژی مبارزاتی خود را باید گسترده تر و عمیقتر و پیگیرتر به میان آورید؛ باید پایدارتر و ادامه دارتر در میدان بمانید و روش ها و ابتکارهای گوناگون مبارزاتی را به کار ببندید؛ باید فرصت از هم گسیختن قدرت سیاسی حاکم، و آماج قرار دادن ستون های این حاکمیت مرتجع را بیشتر دریابید و از آن برای پیشروی جنبش عمومی بیشتر استفاده کنید؛ باید دورنمای انقلاب اجتماعی و اهداف و خواسته هایی را دارا باشید که خیزش امروز را به آن دورنما مرتبط کند؛ باید به دنبال شناختن و دست یافتن به ستاد رهبری کننده ای باشید که بتواند این نبرد عظیم و ادامه دار را هدایت کند؛ و برای همه این کارها باید نارهبرانی مانند موسوی و کروبی و سیاست ها و ارزش ها و اهداف ضد مردمی ای که اینان نمایندگی اش می کنند و به تحکیم و ادامه حیات نظام سرمایه داری، و رژیم مذهبی و زن ستیز کنونی می انجامد را طرد کنید. این دو نوع افشاگری با هم تفاوت دارد و به نتایج متفاوتی خدمت می کند. به مساله تشکل یابی کارگران نیز دو جور می توان نگاه کرد. یکی اینکه منظورمان صرفا تلاش برای ایجاد تشکل های موسوم به صنفی یا سندیکایی در جنبش کارگری باشد. یعنی با استفاده از شکاف در هیئت حاکمه و تضعیف جناح حاکم، فرصت را غنیمت شمرده در پی امتیاز گرفتن از دولت در این زمینه باشیم. دیگری اینکه، با استفاده از فضای سیاسی و اعتلای انقلابی در کل جامعه، منجمله در صفوف کارگران، شکل های متفاوتی از سازماندهی را به کار بگیریم که اتفاقا بخش مهمی از آن به تشکل یابی سیاسی طبقه کارگر مربوط می شود و نطفه های اعمال قدرت سیاسی، و دخالتگری سیاسی و عملی در خیزش ها و تحولات پیش رو را شکل می دهد. ایجاد تشکل هایی که می تواند به پیگیری و پایداری خیزش عمومی مردم کمک کند و به گسترش و ارتقاء اعتراضات سیاسی طبقه کارگر به روش های اعتصابی و اشغال محیط های کار کمک کند، بخشی از وظایف کنونی را شامل می شود.

بگذارید با یک مثال ملموس نشان دهیم که تنگ نظری ظاهرا دلسوزانه نسبت به خواسته ها و منافع روز طبقه کارگر، در شرایط پر تلاطم کنونی، به چه نتایج مرگباری می تواند بینجامد. در مباحث انتقادی مربوط به تجمع اول ماه مه در پارک لاله، با این اتهام روبرو شدیم که "جمعی از فعالین کارگری" توجهی به بهبود معیشت کارگران ندارد و برایش مهم نیست که کارگران گرسنگی می کشند یا نه. ما را متهم کردند که چون در مورد خطر فریب خوردن و دنباله روی کارگران از وعده های اقتصادی و رفاهی نامزدهای ریاست جمهوری اسلامی هشدار داده ایم، داریم به کارگران می گوییم که اگر این یا آن جناح مجبور شد و به شما امتیازی داد قبول نکنید چون ممکنست به نفع مرتجعین حاکم تمام

شود. (۷) وقایع چند هفته گذشته، به خوبی نشان داد که حق با ما بود و عطف توجه به "معیشت کارگران" از جانب کسانی که "جمعی از فعالین کارگری" را بر سر این نکته نقد می کردند، در عمل به کجا می انجامید. این واقعیتی است که ستاد انتخاباتی محمود احمدی نژاد با پخش پول، حواله برای گرفتن وام بانکی، بالا بردن حقوق بازنشستگی و سود سهام عدالت در بین گروهی از تهدیدستان و محرومان که بخشی از آنها در صف طبقه کارگر جای دارند، رای خرید. احمدی نژاد با این کار، برای خود تبلیغاتچی به دست آورد و یا اینکه بخشی از مخالفان بالفعل خود را به سکوت واداشت. آیا با معیار "توجه به مساله گرسنگی" و محرومیت این گروه از افراد، می شود حمایت از احمدی نژاد و یا سکوت در قبال باند تبهکاری که او نمایندگی اش می کند را ارزش گذاری کرد و این کار را جایز شمرد؟ آیا منتقدان ما می دانند که امروز افراد محروم و بیکار دیگری از شهرستان ها و روستاهای عقب مانده و فقیر، دقیقا با انگیزه سیر کردن شکم خود و خانواده شان و یا با هدف دستیابی سریع به چند میلیون تومان و تشکیل خانواده، در لباس مزدوران بسیجی به ضرب و شتم مردم معترض در خیابان ها مشغولند؟ آیا مساله فقر و گرسنگی و فلاکت را می توان تا به این حد مجزا از محیط حاکم و تضادهای سیاسی جامعه مورد توجه و برخورد قرار داد و برایش پاسخ های هر چند فوری و موقتی پیدا کرد؟ جواب ما منفی است. به عقیده ما هر کس چنین بیندیشد نه فقط مساله آموزش سیاسی و انتقال آگاهی انقلابی به توده های کارگر و زحمتکش را نادیده گرفته است؛ بلکه در شرایط خاص کنونی زمینه مساعدی را برای مزدور پروری امثال احمدی نژاد از میان توده های محروم مهیا می کند.

در اینجا لازم می دانیم به صورت کناری به یک رویکرد ظاهرا متفاوت دیگر که در برخورد به شرایط کنونی بروز یافته، اشاره ای بکنیم. این رویکرد با سطحی نگری و خوشخیالی، مساله سازماندهی انقلاب اجتماعی را ساده می کند. این رویکرد، پدیده پیچیده و متناقضی که در جامعه جاری است را با حداقلی از تلاش و تبلیغ سیاسی، در حال گذر به سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و برقراری یک دولت انقلابی و متفاوت تصویر می کند. (۸) در چارچوب همین نگرش است که رهنمودهای عجیب و بدون پشتوانه برای اعمال رهبری چپ (چپی که خودشان مد نظر دارند) بر خیزش میلیونی توده ها صادر می شود. در چارچوب همین نگرش است که فراخوان اعتصاب سیاسی در واحدهای بزرگ تولیدی، بدون ایجاد زمینه های سیاسی و تشکیلاتی حداقل برای تحقق این عمل، به گوش می رسد. در چارچوب همین نگرش است که خیزش عظیم توده ها بسیار گسترده تر از آنچه هست بزرگ نمایی می شود و تظاهرات ۳ میلیونی تهران به ۱۰ میلیونی تبدیل می شود. در چارچوب همین نگرش است که به مردم حاضر در صحنه وعده داده می شود که فقط کفایت چند روز پایداری کنید و میلیونی به خیابان بیایید مساله حل است! قرار که نیست ماه ها این کار را بکنید!! به نظر ما این رویکرد اگر چه مبارزه جویانه تر از آن رویکرد انفعالی ظاهر می شود و در ارزیابی از فرصت ها در شرایط جدید اعتلای انقلابی روی نکات درستی انگشت می گذارد، اما نهایتا از ترسیم پیچیدگی ها و تضادهای راه طولانی انقلاب و نیازها و ابزار سازماندهی انقلاب اجتماعی عاجز می ماند. بنابراین نمی تواند طبقه کارگر و توده های مردم را به آگاهی و تدارک لازم برای پیشروی در مسیر انقلاب رهنمون شود.

تا اینجای کار، نکات انتقادی بالا را برای ترسیم گرایش ها و رویکردهای کلی در صحنه جنبش کارگری ایران، و دامن زدن به بحث و جدل بر سر وظایف دوره کنونی کافی می دانیم. اوضاع جامعه به گونه ای جریان یافته که ادامه مباحثه بر سر سیاست جنبش کارگری که حول مساله برگزاری تجمع اول ماه مه به راه افتاده بود را، در چارچوب گذشته، ناقص و غیر مفید می سازد. شک نیست که سیاست های امروز ادامه و تکامل منطقی همان سیاست ها و رویکردها و نگرش هاست؛ اما باید قالب مبارزه انتقادی گذشته را گسترش داد و مباحث را با توجه به مسائل حیاتی روز تعمیق کرد. می دانیم که هم اکنون بسیاری از رفقا و دوستان در چارچوب جنبش چپ و کارگری ذهن خود را بر سر این مسائل متمرکز کرده اند و انتظار داریم که هر چه زودتر حاصل تلاش های فکریشان را در مقالات راهگشا ببینیم.

توضیحات:

۱) توجه داشته باشید که ما در این نوشته به نقد رویکردها و گرایش های نادرستی که امروز به وضوح خود را به نمایش گذاشته اند می پردازیم و نه نقد افراد یا تشکل های معین. چه بسا در جریان پیشرفت و تکامل مبارزه طبقاتی و تحولات سیاسی جامعه، بخشی از افراد و تشکل هایی که حامل چنین رویکردها و گرایش هایی هستند، تغییر جهت دهند و به انتقاد از آن بپردازند. یک هدف مهم نوشته حاضر، کمک به راه افتادن و تعمیق چنین روندی است. در عین حال می دانیم که عقبگرد برخی افراد و تشکل ها در شرایطی که جنبش عمومی توده های مردم جهش وار به پیش می رود، بسیار سریعتر از دوره های عادی انجام می گیرد و می تواند باعث انحطاط سیاسی و افتادن به دام های بی بازگشت شود.

۲) رجوع کنید به مقالات و اطلاعیه های ماه های اخیر «جمعی از فعالین کارگری» (JAFK) در مورد تدارک اول ماه مه، جمعبندی از مراسم روز جهانی کارگر، و در تحریم انتخابات.

۳) همینجا لازم می دانیم حساب دوستان "کمیته هماهنگی..." (گرایش لغو کارمزدی) را از بقیه جدا کنیم. این دوستان فعالانه با انتشار یک سلسله اطلاعیه و مقاله کوشیدند در مورد مضحکه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی و وقایع بعد از آن، آگاهی سیاسی نسبت به این وقایع و تحولات تعیین کننده را در میان کارگران انتشار دهند.

۴) برای نمونه رجوع کنید به مقاله «چند برهیج به نفع جنبش کارگری؟» نوشته کاوه اردلان - خرداد ۸۸

۵) رجوع کنید به اظهار نظرها و تحلیل های مسئولین حزب حکمتیست؛ و نیز گرایشی که برخی در اظهارات عناصری مانند بهمن شفیق و عباس فرد و همفکرانشان بازتاب می یابد.

۶ رجوع کنید به اظهار نظرهای برخی فعالین در تلویزیون کومله.

۷ رجوع کنید به مقاله «آیا سازمان دهندگان تجمع اول ماه مه ماجراجویی کردند؟» نوشته بهرام رحمانی - اردیبهشت ۸۸

۸ رجوع کنید به اظهار نظرهای مسئولان حزب کمونیست کارگری ایران در تلویزیون کانال جدید.

جمعی از فعالین کارگری (jafk)

تیرماه ۸۸

## ۲۸ مرداد در سه بُرش تاریخی

تحولات و چرخش های تعیین کننده در حیات سیاسی جامعه، همیشه محکی برای سنجش جهت گیری ها و برنامه ها و اهداف نیروهای طبقاتی مختلف بوده است. در چنین دوران هایی است که انقلابیگری های رایج به سادگی می تواند به دنباله روی و واقع بینی راست روانه تبدیل شود. در چنین دوران هایی است که ادعای استواری بر آرمان انقلاب کمونیستی و منافع پرولتاریا به راحتی می تواند کنار گذاشته شود و همراهی با این یا آن جناح از بورژوازی موعظه شود.

۲۸ مرداد در تاریخ معاصر ایران، جایگاه مهمی دارد. «کودتای آمریکایی - انگلیسی سال ۳۲ که شاه را به قدرت باز گرداند و بر یک دوره ۱۲ ساله از جنبش پر افت و خیز سیاسی و اجتماعی در ایران نقطه پایان نهاد» در این روز اتفاق افتاد. طبقه کارگر در برابر آن چرخش تعیین کننده سیاسی، عملاً منفعل باقی ماند.

کم نبودند کارگران مبارزی که توسط حکومت کودتا دستگیر شدند و مورد آزار قرار گرفتند. در میان اعدامیان و جان باختگان سال های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نام کارگران حق طلبی که تا آن زمان در صفوف حزب توده ایران فعالیت می کردند، به چشم می خورد. اما این واقعیت نمی تواند بر انفعال سیاسی طبقه کارگر به مثابه یک کل، پرده بیندازد. علت اصلی این انفعال را باید در محروم بودن طبقه ما از یک حزب پیشاهنگ کمونیست انقلابی جستجو کرد. حزب توده ایران، ماهیت و خصوصیات چنین پیشاهنگی را نداشت. این حزب در واقع یک جبهه دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود که منافع مشترک سیاسی قشرها و طبقات میانی و تحتانی را در مقابل رژیم سلطنتی نمایندگی می کرد و در چارچوبی سندیکایی مبارزه برای برخی از مطالبات کارگری و دهقانی و زحمتکشی را سازمان می داد. در آن دوران، از نظر جهت گیری سیاسی، حزب توده یک جریان رفرمیست (اصلاح طلب) بود. و از نظر طبقاتی، یک جریان

ترقیخواه بورژوازی - خرده بورژوازی بود. چنین حزبی نمی خواست و نمی توانست یک انقلاب عمیق اجتماعی را در مسیر سوسیالیسم برنامه ریزی و رهبری کند. این حزب حتی نمی توانست رهبر مردم در یک تحول دمکراتیک انقلابی، فراتر از چارچوب انقلابات بورژوازی نوع کهن، باشد. معمولاً در جنبش چپ ایران با این جمعبندی ناقص روبرو می شویم که اشکال کار حزب توده را یک دوره «چپ روی» و یک دوره «راست روی» در قبال بورژوازی لیبرال ایران و جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق می داند. در حالی که اشکال اصلی نه در تاکتیک های سیاسی در قبال بورژوازی، بلکه دورنما و ماهیت و اهداف طبقاتی آن بود. این حزب برای انقلاب درازمدت نقشه نمی کشید؛ ابزار لازم برای کسب قدرت سیاسی را فراهم نمی آورد؛ و از محدوده های ضد فاشیستی - ضد استبدادی فراتر نمی رفت. وقتی هم که کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتاد، آنهمه مبارزان صادق اعم از کارگر و روشنفکر و معلم و دهقان که زیر چتر حزب توده متشکل بودند، نمی دانستند که چکار باید بکنند و چرا؟ آیا باید در مقابل یورش باند شاه، زیر شعار «زنده باد مصدق» جمع شوند؟ یا باید دسته های مسلح کارگران و زحمتکشان را برای در هم شکستن کودتا و البته با هدف کسب قدرت سیاسی تشکیل دهند؟ آنچه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روزها و ماه های بعد از آن گذشت، تأکیدی بر این اصل مارکسیستی بود که بدون حزب رهبری کننده انقلابی، بدون ارتش انقلابی مردم، و بدون سامان دهی اتحاد انقلابی طبقات و قشرهای ستمدیده جامعه، انجام انقلاب پیروزمند اجتماعی ناممکن است.

دومین ۲۸ مرداد در تاریخ معاصر ایران به سال ۱۳۵۸ بر می گردد؛ یعنی چند ماه بعد از سقوط رژیم سلطنتی و برقراری رژیم جمهوری اسلامی. این نیز یک تحول مهم در تاریخ مبارزات مردم بود که در یک دوره تاریخی تعیین کننده اتفاق می افتاد. جنبش انقلابی در کردستان بعد از سقوط رژیم شاه یکباره رشد و گسترش یافته بود. نیروهای چپ انقلابی درون این جنبش موفق به سازماندهی توده های محروم در روستاها و شهرها شده بودند و با حرکت برای تشکیل نهادهای مردمی به صورت شوراهای محلی، اتحادیه های دهقانی و... ارتجاع تازه به قدرت رسیده اسلامی و سیاست های سرکوبگرانه اش را به چالش گرفته بودند. توطئه های خونین نیروهای رژیم با مقاومت مسلحانه پیشمرگه روبرو می شد. روز ۲۸ مرداد سال ۵۸ بود که خمینی فرمان حمله نظامی به کردستان با استفاده از همه نیروهای مسلح دولتی را صادر کرد. مقاومتی که در برابر این یورش ارتجاعی انجام گرفت در فاصله کوتاهی ورق را به نفع مردم برگرداند و تأثیر سیاسی و روحی زیادی بر کل جامعه گذاشت. مقاومت کردستان، رژیم اسلامی را مجبور به عقب نشینی موقتی و پیش گذاشتن طرح آتش بس کرد.

دومین ۲۸ مرداد، برای طبقه کارگر و نیروهای چپ انقلابی، درس های زیادی داشت. علت هجوم جمهوری اسلامی به کردستان این بود که نسبت به دوره های گذشته در تاریخ معاصر ایران، این بار کمونیست ها و چپ های انقلابی موفق شده بودند که تشکل های مستقل خود را با اهدافی نسبتاً روشن و پیشرو، بدون چشمداشت و یا توهم جدی نسبت به این یا آن جناح بورژوازی، ایجاد کنند و بخش وسیعی از توده های مردم را به سمت سیاست های خود جلب کرده، متشکل شان کنند. هجوم جمهوری اسلامی برای این بود که از تبدیل کردستان به یک چراغ راهنما و الگو برای مردم

سایر نقاط ایران، به ویژه در مناطقی که از ستم ملی رنج می برند، جلوگیری کند. فرمان حمله خمینی برای این بود که نگذارد یک قطب انقلابی در مقابل قطب ارتجاعی حاکم شکل بگیرد. یورش رژیم به کردستان توسط تعداد کثیری از نیروهای داوطلب صورت گرفت. اما درست به علت متشکل بودن، برنامه داشتن، در آمیختگی انقلابیون آگاه با توده های مردم، و برخورداری از ابزار اعمال قدرت سیاسی (نیروی مسلح انقلابی)، این یورش گسترده با شکست روبرو شد. پشتیبانی نیروهای کمونیست و چپ در سایر نقاط از جنبش کردستان، نیز یک عامل مهم و درس آموز از وقایع آن دوران به حساب می آید. اکثر این نیروها، مبارزات مردم در کردستان را به مثابه پیشروترین حرکت در کل کشور تشخیص داد بودند و کمابیش اهمیت وجود یک پایگاه انقلابی که در برابر قدرت ارتجاعی مرکزی قد علم کرده بود را برای سرنوشت کل انقلاب درک می کردند. متأسفانه بعد از شکست جنبش سراسری در دهه ۶۰ و سپس عقب نشینی ها در کردستان که کاملاً متأثر از خط سیاسی نیروهای رهبری کننده آن بود، بسیاری از این درک ها و درس ها به فراموشی سپرده شد و جای خود را به تفکرات کارگریستی، رفرمیستی و اکونومیستی داد. تفکراتی که نقش رهبری کننده حزب انقلابی، نقشه و برنامه و استراتژی انقلاب کمونیستی، و ابزار گوناگون لازم برای سازماندهی و به پیروزی رساندن انقلاب را نادیده می انگاشت.

و اینک در آستانه ۲۸ مرداد ۸۸، جامعه ایران به یکی از عمیقترین بحران های سیاسی دوران معاصر پا گذاشته است. بحرانی که به طور جدی، جمهوری اسلامی را به خطر انداخته، زمینه های مساعدی را برای بروز نارضایتی و خشم سی ساله توده های ستمدیده علیه نظام طبقاتی و رژیم استبداد مذهبی فراهم آورده است. طبقه کارگر از یک نظر در موقعیتی بهتر از دهه ۳۰ - ۱۳۲۰ قرار دارد. تجارب چند دهه مبارزات طبقاتی و انقلابات پرولتری در دنیا و ایران، مصالح گرانبهایی را برای ترسیم انقلابی نوین در اختیار طبقه ما قرار داده است. از طرف دیگر، طبقه کارگر به لحاظ برخورداری از نیروهای متشکل انقلابی در صفوف سازمان های گوناگون در سراسر جامعه، از موقعیتی ضعیفتر نسبت به سال های ۶۱ - ۱۳۵۷ قرار دارد. نیروهای آگاه و انقلابی طبقه کارگر به درک صحیح از ظرفیت های انقلابی نهفته در دل جامعه، و به ویژه در جنبش های اجتماعی زنان و جوانان و کارگران و زحمتکشان (که در خیزش جاری تنها گوشه هایی از آن بالفعل شده است) نیاز عاجل دارند. در این شرایط، دو انحراف سیاسی، نیروهای طبقه کارگر را به خطر انداخته، می تواند امر سازماندهی انقلاب کمونیستی را مخدوش کند. اولین انحراف، که شکل های پوشیده و آشکارش را در صفوف جریان های چپ مشاهده می کنیم، دنباله روی عملی و یا اتخاذ مواضع متزلزل و توهم آفرین نسبت به جریان «سبز» است که منافع بخشی از طبقه ارتجاعی حاکم را نمایندگی می کند. بحث های به اصطلاح تاکتیکی مبنی بر همراهی با این جریان، که تحت عنوان «ضرورت دور نیفتادن از توده های بسیاری که موسوی و کروبی و خاتمی را رهبر خود می دانند» مطرح می شود، تکرار فاجعه آمیز دنباله روی چپ از جریان خمینی در انقلاب ۵۷ است. درست در شرایطی که کلید پیشروی انقلاب کمونیستی در روشن کردن خط تمایزها میان صف دوستان و دشمنان مردم و طبقه کارگر، روشن کردن خط تمایزها در دورنما و آرمان و اهداف مبارزه است، اینگونه «تاکتیک»ها فقط مایه خودفربیی و عوامفریبی است و دست آخر، به خلع سلاح و دلسرد کردن مردم معترضی می انجامد که با

شور و امید به خیابان آمده اند. دومین انحراف، دعوت از طبقه کارگر و مبارزان چپ به بی تفاوتی در قبال خیزش کنونی، و عملاً کنار کشیدن از مبارزات مردم است. این انحراف، به بهانه نفوذ یک جناح از مرتجعین در خیزش مردم، و با پیش گذاشتن تصویری ایده‌آلیستی و تر و تمیز از مبارزه طبقاتی (کارگران یک طرف، بقیه طرف دیگر)، عملاً طبقه کارگر را از نقش و رسالت پیشرویی که می‌باید در جنبش‌های عمومی بازی کند دور می‌کند. این انحراف، عملاً کاری به سازماندهی و رهبری فرایند پرافت و خیز و پیچیده انقلاب اجتماعی ندارد و بیشتر در پی انجام اصلاحات در چارچوب همین نظام استثمارگر و گرفتن امتیازات رفاهی و اجتماعی برای کارگران یا قشرهای دیگر است. یعنی در واقع چیزی شبیه به خط حزب توده قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲. نتیجه عملی دعوت به کنار کشیدن از خیزش کنونی، واگذار کردن رهبری مردم به بخشی از ارتجاع حاکم است. یعنی عملاً همان نتیجه‌ای که دست می‌آید که انحراف اول نیز به آن یاری می‌رساند.

بارها شنیده ایم و گفتیم که گذشته، چراغ راه آینده است؛ و زمانی که توده‌های مردم در شمار عظیم به خیابان می‌آیند و دیگر نمی‌توانند وضع موجود را تحمل کنند، گذشته به واقع چراغی است برای روشن کردن مسیر همین امروز. درس‌های مربوط به حزب انقلابی و ارتش خلق، دورنما و آرمان کمونیستی، نقشه و برنامه و استراتژی انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی، که از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۲۸ مرداد ۵۸، و سپس تا امروز در وقایع و تحولات تعیین‌کننده جامعه خودنمایی می‌کند را باید این روزها عمیقاً مرور کنیم و به کار بندیم.

۲۸ مردادماه ۸۸

## نامه انتقادی به هیئت تحریریه "بسوی انقلاب"

### بروز انحراف راست در مواجهه با خیزش کنونی مردم و جریان سبز

همه چیز از تئوری "جنبش رنگین کمان" شروع شد. جریان سبز با حضور شمار گسترده‌ای از مردم به راه افتاده بود و افراد و جریان‌هایی از اپوزیسیون رژیم که در برابر این حرکت احساس ضعف می‌کردند و عملاً خود را ناتوان تر و کوچکتر از آن می‌دیدند که پرچم مستقلاً را بلند کنند و توده‌های به پا خاسته را به سوی آن فرا بخوانند، کوشیدند به هر طریق با آن جریان همراه شوند. "رنگین کمان" یعنی اینکه ما را هم در صف خود قبول کنید. ما هم هستیم. اما معنی تئوریک جنبش رنگین کمان این بود که "سبز" جزیی از طیف رنگارنگ جنبش توده‌های مردم است. این یعنی هم صف قلمداد کردن نیروهای طبقاتی گوناگون (نیروهایی که بخشا دارای تضادهای آشتی‌ناپذیر با یکدیگرند) درون یک طیف بزرگ.

تا پیش از بروز خیزشی که جرقه اش را جدال انتخاباتی میان دو صف از دشمنان مردم زد، خیلی از نیروهای چپ و یا فعال در جنبش کارگری تصویر به ظاهر روشنی از صحنه مبارزه طبقاتی داشتند. اختلافی اگر میانشان وجود داشت، در این بود که مثلاً فلان شعار یا بهمان تاکتیک در جریان یک تظاهرات و تحصن صحیح است یا اشتباه. فلان فرم تشکیلاتی با مبارزات کارگری یا اجتماعی موجود خوانایی دارد یا خیر. فلان قشر را می توان جزئی از طبقه کارگر به حساب آورد یا نه، و امثالهم. خیلی از نیروهای این جنبش معمولاً رغبتی به بحث و جدل های مهم تئوریک از خود نشان نمی دادند. تاثیر این مباحث را بر پراتیک مبارزه طبقاتی، از زاویه ترسیم دورنما و تامین جهت گیری و تدقیق استراتژی و تاکتیک های صحیح، درک نمی کردند. و جایی که زبان به بحث تئوریک می گشودند معمولاً در چارچوبی تجربیدی و ظاهراً بی ارتباط با گام های پیش پا بود.\*

ولی با به هم ریختن اوضاع جامعه و بروز خیزش میلیونی مردم، یکمرتبه سر در گمی فکری در صفوف فعالان چپ و کارگری به دو صورت به راه افتاد: انفعال، کنار نشستن و انتظار از یک طرف یا دنباله روی آشکار و خجالتی از موج توده ای و نیروهای مسلط بر آن از طرف دیگر. در این نوشته، ما از گرایش انفعال و انتظار در می گذریم و مشخصاً به گرایش دنباله روانه ای که می توانیم نامش را اکونومیسم سیاسی بگذاریم می پردازیم.

علت اینکه نوشته حاضر خطاب به هیئت تحریریه "بسوی انقلاب" نوشته شده اینست که این نشریه طی دو ماه و نیمه اخیر، نمونه بارزی از گرایش بالا را عرضه کرده است. هنوز برای ما مشخص نیست که "بسوی انقلاب"، نشریه یک طیف است یا ارگان نیرویی که از یک اتحاد سیاسی و ایدئولوژیک حزبی پیروی می کند. اما این کاملاً مشخص است که سیاست و روح حاکم بر مقالات این نشریه، نشان از گرایش دنباله روی از سیر خودبخودی و اکونومیسم سیاسی دارد.

"بسوی انقلابی"ها از این جا حرکت می کنند که به ناگزیر باید جریان سبز را به رسمیت شناخت ولی با گرایش ها و اقدامات انحصار طلبانه این جریان درون جنبش مردم مبارزه انتقادی کرد. شاید آنان، در ذهن خود دارند تاکتیکی را به کار می برند برای تاثیرگذاری بر آن بخش از مردم که خیزش اعتراضی خود را به غلط با جریان سبز و رهبران مرتجعش معنی می کنند. اما این ذهنیت یا این نیت، نتیجه ای جز تطهیر جناحی از رژیم نزد توده ها ندارد. به خصوص که بسیاری از این توده جوان، دارای شناخت تاریخی از ماهیت و تجربه مستقیم از عملکرد سی ساله این جناح و شخصیت هایش نیستند. در چنین چارچوبی، حتی "منتقدانه"ترین پیام ها خطاب به رهبران "جنبش سبز"، از سوی کسانی که خود را نماینده چپ انقلابی یا پرولتاریای آگاه می دانند، تبدیل می شود به ابزاری برای رنگ و لعاب زدن به ماهیت ضد مردمی این رهبران و پوشاندن تضاد آشتی ناپذیری که با منافع دور و نزدیک توده های ستمدیده دارند. در نظر بگیرید که "بسوی انقلاب" و "ندا" در مورد همین ها از عبارت "دوستان جنبش سبز" (۱) یا "عزیزان" (۲) استفاده می کنند، یا از این می گویند که:

"همین خود محوری و انحصار طلبی رهبران جنبش سبز همراه با تاریخچه ی رفتارهای دیکتاتوری شان در زمان بهره بری از نیروی سرکوبگر حکومتی بود که ما را بر آن داشت تا حساب خود را از ایشان جدا کرده و به جنبش رنگین کمان بپیوندیم." (۳) (تاکید از ما)

معنی جملات بالا هیچ نیست جز این که نویسندگان "بسوی انقلاب" حداقل تا مدتی با جریان سبز همراه بوده، در جریان کار سیاسی مستقیم با مردم، خود را جزئی از آن معرفی می کرده اند.

نمی خواهیم با پیشداوری و ذهنیگری به نقد نظر و عملکرد "بسوی انقلابی"ها پردازیم؛ ولی از نوشته هایشان چنین بر می آید که بر سر شعارها یا خواست هایی که مستقیماً به تقلب انتخاباتی و "رای مردم" مربوط می شود، به درجاتی با مردمی که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و "رای"شان دزدیده شد، احساس همراهی و همدردی می کنند. این برداشت ما از جمله زیر است:

"بنابراین اعلام می داریم که جنبش رنگین کمان به هیچ عنوان جنبش سبز، خواسته های محدود درون حکومتی و رهبرانسان را محور فعالیت های خود نمی داند و تنها تا زمانی ایشان را تحمل می کند که در عمل، و در خیابان و تجمع های اعتراضی، با مردم پیش روند." (۴) (تاکید از ما)

معنایش اینست که نویسندگان "بسوی انقلاب" با کل ماجرای رای دادن و سپس تلاش برای ابطال انتخابات و رای گیری مجدد در این کارزار ارتجاعی و عوامفریبانه، مشکلی ندارند. بلکه دعوایشان با رهبران جریان سبز فقط بر سر محوری کردن اینگونه شعارهاست. به نظر می آید که "بسوی انقلاب"، آن حکم داهیان مارکس در مورد جوهر انتخابات در تمامی نظام های طبقاتی استثمارگر را به فراموشی سپرده است که در این فرایند: "ستمديدگان فرصت می یابند که گروهی از ستمگران بر خود، را برای چند سال برگزینند." به همین روشنی! این حقیقتی است که کمونیست ها چه قبل از برگزاری انتخابات، چه بعد از آن (با تقلب یا بدون تقلب - با کودتا یا بدون کودتا) باید به توده های ستمدیده بگویند. اما ظاهراً برای "بسوی انقلاب"، نفس رای دادن از سوی میلیون ها نفر از مردم و سپس نفس دفاع آنان از "رای" خود (بدون توجه به مضمون و چارچوب و اهداف کل این فرایند) اهمیت دارد و بس.

از کنار این مساله نباید به سادگی عبور کنیم. چرا که "بسوی انقلاب" در شمار جریان های چپ بود که به تحریم انتخابات ریاست جمهوری پرداخت. پرسش اینجاست که چه عاملی باعث شده اینک نسبت به شعارها یا خواسته هایی که در مضمون و ماهیت خود، ادامه همان فریب انتخاباتی است برخورداردی جانبدارانه اتخاذ کند؟ مطلب از این قرار است که تا وقتی شمار عظیمی از مردم به پای صندوق های رای نرفته بودند، "بسوی انقلاب" کارزار انتخابات ریاست جمهوری اسلامی را به مثابه یک طرح و ترفند ارتجاعی افشاء می کرد. ولی وقتی در عمل اثبات شد که "انتخاب" میلیون ها نفر شرکت در انتخابات است، "بسوی انقلاب" به این انتخاب مردم (فارغ از مفهوم ارتجاعی و

تأثیرات مخرب سیاسی و روحی اش بر ذهن توده ها) گردن گذاشت. این گردن گذاشتن، بازتاب درکی نادرست از مقوله دموکراسی و مسائل مربوط به قدرت سیاسی است. این درک، نهایتاً همه چیز را به سطح آگاهی مقطعی توده ها و تصمیم هایی که بر این مبنا می گیرند واگذار می کند. این در حالی است که این سطح از آگاهی، اساساً یک آگاهی خودانگیخته است و کاملاً تحت تأثیر و یا تسلط نگرش و سیاست بخش های حاکم و فرادست جامعه قرار دارد. مهم این نیست که بخشی از این مردم یا به فرض محال همه آنان، تصور می کردند که با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری دارند به نظام نه می گویند؛ یا به خیال خود دارند از تضاد و شکاف در بین هیئت حاکمه به سود خود استفاده می کنند و فضای تنفس به دست می آورند. مهم اینست که شرکت در بازی عوامفریبانه انتخابات، به واقع بازتاب سطح سازش، یا سطح توهم، و یا حساب و کتاب کردن بخشی از اهالی در قبال قدرت سیاسی موجود بوده و هست. این که بعد از اعلام نتایج، بسیاری از مردم با خشم و عصبانیت بسیار از تحقیری که شده بودند و فریبی که خورده بودند به خیابان ها آمدند و در این فرایند خونین مبارزاتی، به حصارهای سازش و توهم ضربه خورد، به هیچ وجه به معنی دستیابی توده ها به یک جمع بندی عمیق و پایدار و ارتقاء سطح آگاهی خودانگیخته آنان به آگاهی طبقاتی - انقلابی نیست. درست همین واقعیت است که وظیفه آگاهگرانه نیروهای پیشرو انقلابی و مشخصاً کمونیست ها را تعریف می کند و در مقابل سیر خودبخودی امور، نگرش و عمل لنینی "حرکت خلاف جریان" و "منحرف کردن جنبش خودانگیخته" را می طلبد. در مقابل جریان یا موج سبز نیز، وظیفه و راهکار کمونیستی هیچ چیز نیست مگر:

- خلاف جریان رفتن از طریق افشای ماهیت و اهداف ضد مردمی و بورژوا کمپرادوری رهبران آن،

- تشریح علل و چارچوب تضادها و درگیری های درون صفوف دشمنان طبقه کارگر و توده های ستمدیده،

- مشخص کردن صف بندی مخدوش شده میان دوستان و دشمنان مردم،

- و مهمتر از همه، جلو گذاشتن دورنمای کمونیسم جهانی، طرح جامعه نوین و متفاوت سوسیالیستی، مضمون مناسبات پیشرو و انقلابی به مثابه آلترناتیو نظم موجود، و ترسیم خطوط اولیه استراتژی و تاکتیک های تحقق چنان جامعه ای.

اما نویسندگان "بسوی انقلاب" راهی کاملاً متفاوت را پیشنهاد می کنند:

— صحه گذاشتن و توجیه تئوریک تراشیدن برای "هم صف" شدن بخشی از دشمنان مردم با توده های معترض

— برخورد انتقادی اما دوستانه با رهبران جریان سبز طوری که به جنبش عمومی لطمه ای وارد نیاید و به اصطلاح به نفع کودتاگران تمام نشود

— تقویت وزنه تشکل ها و نهادهای مردمی در دل یک "جنبش فراگیر رنگین کمانی" و تغییر تدریجی تناسب قوای سیاسی علیه جناح حاکم و به نفع حاکمیت مردمی.

به قول خودشان: "ما باید نهادهای مردمی، از قبیل «انجمن های محلی»، «انجمن های صنفی»، «حزب سیاسی» و نهادهای دمکراتیک حمایت از حقوق کودکان، برابری زنان، و مذاهب و اقوام و ... را بنا کرده و با تشکل دهی و سازمان یافتگی خود و کل جامعه در این نهادها، قدرت سیاسی مردم را فزونی داده و «قدرت سیاسی و اجتماعی» را به منشاء آن، یعنی مردم، برگردانیم." (۵) (تاکید از ما)

بهتر است برای تشریح درک نویسندگان "بسوی انقلاب"، از همین نقل قول به اصطلاح موجه شروع کنیم. این یک درک آشکارا تدریجی و مهمتر از آن، رفرمیستی از تحول سیاسی در جامعه ای است که تحت یک دیکتاتوری خشن طبقاتی قرار دارد. جمهوری اسلامی طی بیش از ۳۰ سال حیات خود، نقش مرکزی نیروی مسلح ضد مردمی و قهر ارتجاعی را در حفظ نظام کهنه را آشکارا به نمایش گذاشته است. شکل گیری همه نهادهایی که در نقل قول بالا ردیف شده، حتی احزاب سیاسی، بدون توجه به خط رهبری کننده و جهت دهنده (و منحرف کننده) مسیر خودروی جنبش توده ای، و در فقدان یک استراتژی انقلابی و ابزار ضروری برای اعمال قهر طبقاتی - انقلابی، نمی تواند یک تحول ریشه ای اجتماعی و سیاسی را به بار بیاورد. نویسندگان "بسوی انقلاب" با مخدوش کردن صف دوستان و دشمنان مردم، در واقع دوری خود از خط رهبری کننده و جهت دهنده (و منحرف کننده) مورد نیاز را اعلام کرده اند. آنان با مسکوت گذاشتن مساله قهر و نقش مرکزی قوای مسلح در نظام طبقاتی، نزدیکی خود به برداشت های رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک از نحوه تغییرات اجتماعی و سیاسی را به نمایش گذاشته اند. به نظر ما به هیچ وجه اتفاقی نبود که طی این دوره سه ماهه، "بسوی انقلاب" هیچ توجهی به مبارزه در کردستان (که خارج از چارچوب تعریف شده توسط جریان سبز قرار داشت) نکرد. و چشم بسته از کنار ۲۸ مرداد که سالگرد اولین تهاجم گسترده نظامی جمهوری اسلامی به کردستان در سال ۱۳۵۸ بود، گذشت. شاید نویسندگان "بسوی انقلاب" در ضمیر ناخود آگاهشان، نمی خواستند گذشته جنایتکارانه کل حاکمیت اسلامی (و نقش برجسته همین رهبران سبز در استقرار و تحکیم این نظام ضد مردمی) را زنده کنند. شاید نمی خواستند به موضوع قهر عادلانه و انقلابی که همیشه در بررسی تاریخ مبارزات انقلابی در کردستان به میان می آید، نزدیک شوند.

یک مشکل پایه ای دیگر نزد "بسوی انقلاب"، هدفی است که نه فقط برای مردم به طور عام، بلکه برای خود به مثابه یک نیروی آگاه سیاسی که قاعدتا باید دامنه دیدی گسترده تر و دورنمایی همه جانبه تر داشته باشد، ترسیم کرده اند. نوشته اند که:

"هدف مردم «دمکراسی» است. یعنی نظام سیاسی ای که به ایشان قدرت تعیین سرنوشتشان را بدهد و آزادی های فردی شان را تضمین کند." (۶)

در این زمینه، تنها رسالتی که "بسوی انقلاب" به دوش خود می بیند، مزین کردن واژه دمکراسی به "دمکراسی مشارکتی" است. اما جوهر دمکراسی مشارکتی مورد نظر آنان، همان چیزی است که در بالا نوشته اند: نظام سیاسی ای که به مردم قدرت تعیین سرنوشتشان را بدهد و آزادی های فردی شان را تضمین کند. این چیزی جز دمکراسی صوری مستقر در جوامع سرمایه داری پیشرفته در "دوره های عادی" حاکمیت بورژوازی نیست. سیستم انتخاباتی در این جوامع، شعار "یک شهروند، یک رای"، و مجموعه قوانین مدنی و شهروندی مستقر، هم ادعای بهره مند کردن مردم از قدرت تعیین سرنوشتشان را دارد و هم تضمین آزادی های فردی آنان. تصور ما از بحث هایی که در گذشته از برخی نویسندگان "بسوی انقلاب" و "ندا" شنیده می شد این بود که مخالف دمکراسی های مبتنی بر پروسه انتخابات پارلمانی هستند؛ و در مقابل، به شکل های شورایی باور دارند. ولی یک چرخش و تکان بزرگ سیاسی در جامعه ایران، محدودیت دید "بسوی انقلابی"ها از مقوله قدرت تعیین سرنوشت برای مردم را برملا کرد.

"بسوی انقلاب" در تقدیس موج خودانگیخته و در تلاش برای جا انداختن تئوری "جنبش رنگین کمانی" تا آنجا پیش رفت که به چاپ نظرات زیر پرداخت:

"پوزیسیون بیرونی رژیم - طیف متنوع کمونیست ها، سوسیالیستها، سوسیال-دمکراتها، مجاهدین خلق، بخشی از ملی - مذهبی ها، سلطنت طلبان و فعالین سیاسی مستقل همچون بنی صدر که زمانی فرزند سیاسی خمینی محسوب می شد - در آرزوی انقلابی تمام عیار برای به زیر کشیدن رژیم و ایجاد نظامی دمکراتیک با خواسته های عدالتخواهانه و برابری طلبانه است." (۷)

قضاوت در مورد تحلیل بالا را به خوانندگان واگذار می کنیم. مختارید که آن را خوشخیالانه بدانید یا عوامفریبانه. اغراق آمیز بدانید یا تخیلی. به طور کلی مجموعه مقالات این دوره "بسوی انقلاب" بازتاب دنباله روی از خطوط و گرایش های مرتجع و بورژوازی مسلط بر جریان سبز و همراهی و دوستی آنان با موج سبز بود و نشان می داد که با سر به دنبال توده هایی راه افتاده اند که خود با سر به دنبال فریب انتخاباتی روان شدند. نویسندگان "بسوی انقلاب" کاری به خط و نگرش مسلط بر حرکت توده ها در رای دادن و سپس دنبال "رای خود" گشتن، ندارند. درست همانطور که کاری به ماهیت طبقاتی دمکراسی ندارند. این روزها همه صحبت شان از دمکراسی به مثابه هدف مردم، و ضدیت مردم با دیکتاتوری است. برای مثال چنین می گویند:

"اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان، متحدانه، در حال مبارزه با دیکتاتوری و کودتاچیان هستند." (۸)

این نهایت ظاهر بینی است! در پشت این کلمات، اهداف و دورنماها و خواسته های گوناگون طبقاتی در بطن خیزش عمومی مردم مخدوش شده است. از نویسندگان "بسوی انقلاب" می پرسیم: آیا منافع واقعی این اکثریت مردم با سرنگونی دیکتاتوری طبقاتی حاکم گره خورده است، یا فقط با کنار زدن کودتاچیان و دیکتاتوری یک جناح از

حاکمیت؟ آیا ضدیت با دیکتاتوری، در برگیرنده ضدیت با کل مناسبات ستمگرانه و استثماراری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هم هست یا خیر؟

این حرف ها در مورد دموکراسی فراطبقاتی (و در واقع خودفریبی و عوامفریبی در مورد دموکراسی بورژوازی) از زبان کسانی بیرون می آید که با قاطعیت علیه تئوری و پراتیک جمهوری دمکراتیک خلق، جمهوری دمکراتیک نوین، و امثالهم در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی موضع گیری می کنند و اینها را بورژوازی و رویزیونیستی و خلاف منافع طبقه کارگر معرفی می کنند! این حرف ها را کسانی می زنند که به خط و برنامه کمونیستی برای ایجاد اتحاد انقلابی (و نهایتا ایجاد یک دولت انقلابی نوین) و رهبری آن بر اساس معیارهای روشن و برنامه های کوتاه مدت و درازمدت، به مثابه ابزار گذار به سوسیالیسم و دورنمای کمونیسم جهانی، باور ندارند. جای تعجبی نیست. توهم در مورد دموکراسی "غیر طبقاتی" و توهم آفریدن در مورد حرکت و خواست خودانگیخته "مردم" به این دموکراسی، بیانگر یک تفکر مصالحه جو و رفرمیستی بورژوازی است. این تفکر باید هم نسبت به دموکراسی انقلابی توده ها تحت رهبری کمونیستی ابراز نفرت کند. لحن دوستانه "بسوی انقلاب" در قبال رهبران جریان سبز که در واقع بخشی از دشمنان شناخته شده و دیرینه توده های مردم و نیروهای کمونیست و انقلابی هستند از یک طرف، و لحن پرخاشگر و آنتاگونیستی "بسوی انقلابی"ها در قبال گرایش ها و احزاب چپ انقلابی ضد رژیم از طرف دیگر، دو روی یک سکه اند. احساس می کنیم که اتحادهای انقلابی و فرایند یکپارچه دموکراسی نوین - سوسیالیسم نفی شد تا راه برای ائتلاف و همراهی با هر کس و ناکسی تحت عنوان "رنگین کمان" هموار شود.

البته "بسوی انقلاب" کماکان از واژه ها و عبارات و استدلال های چپ برای تبلیغ سیاست خود استفاده می کند. "بسوی انقلاب" کماکان از "انحصار طلبی" و "سازشکاری" این یا آن چهره سبز به خشم می آید و به این "دوستان/ عزیزان" خرده می گیرد. ولی این برخوردهای "انتقادی" تماما بر متن یک سیاست رفرمیستی، یک رفتار دنباله روانه و اکونومیستی سیاسی، و یک تئوری بورژوازی یعنی دموکراسی مشارکتی فراطبقاتی قرار دارد. این نکته هم به اندازه کافی افشاگر است که وقتی نویسندگان "بسوی انقلاب" از دموکراسی و دیکتاتوری می گویند، کاری به جنبه طبقاتی این مقولات ندارند. اما وقتی که می خواهند نیروهای پیشاهنگ آگاه و تشکل های تعیین کننده و ضروری برای رهبری انقلاب اجتماعی را نفی کنند و بگویند، به بحث هایشان رنگ طبقاتی می زنند! در همین چارچوب هنوز در "بسوی انقلاب" با جملاتی نظیر این روبرو می شویم که: "انقلاب سوسیالیستی امر طبقاتی کارگران است نه احزاب و فرقه ها." (۹)

در هر صورت، نکات انتقادی که در این مقاله بر آن انگشت گذاشتیم، ختم کلام نیست. ما معتقدیم که بحران سیاسی حاکم بر جامعه و خیزش پر شور توده های مردم، همه نیروهای سیاسی و اجتماعی مخالف جمهوری اسلامی را به صحنه آزمونی بزرگ کشانده است. گرایش ها و جهت گیری ها با سرعتی خیره کننده شکل می گیرند. تئوری های

به ظاهر مجرد با سرعتی باور نکردنی، نتایج عملی خود را آشکار می کنند. در این شرایط، صحنه مبارزه طبقاتی پر می شود از استدلال ها و توجیه های سیاسی و ایدئولوژیک در اثبات راست روی ها و دنباله روی ها، و نیز چپ نمایی های انفعالی و سترون. "بسوی انقلاب" به راست روی در غلتیده است؛ گروهی دیگر ممکنست با "وجدانی راحت" راه انفعال را در پیش گرفته باشند. خط کمونیستی - انقلابی در جریان مبارزه با همین نوع گرایش ها و جهت گیری هاست که صیقل زده تر و مدون تر می شود. تهیه و ارائه این مقاله کوتاه، فقط گام کوچکی در این راستا بوده است.

نکته ای پس از نگارش متن

در فاصله نگارش و ویرایش این نوشته، با چند مقاله جدید از طرف "بسوی انقلابی"ها روبرو شده ایم که نشانه هایی از تامل (و شاید تلاش برای تصحیح زیاده روی های راست روانه) را در خود دارد. فکر می کنیم که این بیشتر نشانه کاهش هیجان، و نتیجه فروکش موج بلند اولیه خیزش باشد. به یک معنی، آن اهرم فشار قدرتمندی که "بسوی انقلاب" را به دنباله روی وادار می کرد یا به رشد گرایش اکونومیستی سیاسی این جریان یاری می رساند، کم اثر شده است. این احتمال هم وجود دارد که عکس العمل های انتقادی نسبت به مواضع "بسوی انقلاب" از درون و بیرون خودشان، به تامل و بازنگری آنچه گذشت پا داده باشد. یک چیز روشن است. اگر این "تغییر مسیر" بر پایه یک جمع بندی ماتریالیستی و دیالکتیکی از انحراف دنباله روانه و راست روانه صورت نگیرد، و صرفاً یک عکس العمل تجربه گرایانه و احساسی باشد، در ادامه راه باید انتظار چرخش ها و تزلزل های سیاسی بیشتر و شاید زیان بارتر را داشته باشیم.

زیرنویس

\* در چنین فضایی، بحث و جدل هایی از چند جانب بر سر سیاست و پراتیک اکونومیستی، رفرمیستی و تسلیم طلبی در پوشش دفاع از منافع و مبارزه طبقه کارگر جریان داشت. فراموش نکرده ایم که وقتی "جمعی از فعالین کارگری" به انتشار یادداشت ها از مطالعه "چه باید کرد" اثر لنین پرداخت، افرادی از این سو و آن سو به اظهار نظر در مورد کلیت یا اجزایی از این بحث پرداختند. در همین چارچوب، با این انتقاد مشخص روبرو شدیم که چرا به جای عطف توجه به جنبش کارگری، کوشیده ایم با تاکید بر نقل قولی از لنین، اذهان کارگران و فعالین جنبش را به سوی "جنبش عمومی توده های مردم" برگردانیم و آنان را از مساله اصلی دور کنیم؟ به یاد می آوریم که در یکی از این نقدها، اشکال کار ما را الگو برداری از "چه باید کرد" در زمینه ای معرفی می کردند که مربوط به دوران گذشته است. یعنی به موقعیت مشخصی که حزب بلشویک و جامعه روسیه در اوایل قرن بیستم داشت. منظورشان این بود که شرایط عینی و موقعیت فعالین جنبش چپ و کارگری در ایران امروز، ربطی به وضعیتی که لنین در آن صحبت از توجه به "جنبش عمومی مردم" کرد، ندارد.

## منابع

(۱) مقاله "از تابستان تا تابستان" به قلم م. مینایی

(۲) همانجا.

(۳) مقاله "پیشروی جنبش رنگین کمان و تاکتیک های قدیمی حکومتی"

(۴) همانجا.

(۵) پیام هفتم "ندای سرخ"

(۶) همانجا.

(۷) مقاله "آینده محمود" به قلم م. مینایی

(۸) مقاله "۸ مرداد، نمونه زنده جنبش رنگین کمان"

(۹) مقاله "درس های خرداد"

جمعی از فعالین کارگری (jāfk)

۱۵ شهریور ۸۸

سیزده آبان ما: نماد آگاهی است! پرچم آزادی است!

مناسبت های تاریخی، یکی از پی دیگری فرا می رسند. بعضی از آن ها، یادآور مبارزه ای بیاد ماندنی از جانب مردمند و بعضی دیگر، نشانه و نمادی از فریبکاری سیاسی یا دست آویزی خرافی از سوی حاکمان مستبدند. برای به صحنه آوردن جنبش مردم، جنبشی که بازتاب اعتراض کارگران و زحمتکشان حق طلب، زنان آزادیخواه، جوانان و دانشجویان نواندیش و دیگر قشرهای ستمدیده است، می توان و باید از مناسبت های نوع اول استفاده کرد. سیزده

آبان یکی از این مناسبت هاست که می تواند یادمان بخشی از تاریخ معاصر کشور را به تریبونی برای اعلام آمل و خواسته های اساسی و مشترک میلیون ها توده تحت ستم و استثمار تبدیل کند.

سیزده آبان روز به خاک افتادن چند دانش آموز در سال پنجاه و هفت توسط رژیم سلطنتی است. در این روز حدود هفتصد دانش آموز که بعد از تعطیلی مدارس در ساعت یازده صبح قصد داشتند در اطراف دانشگاه تهران به مبارزات دانشجویان بپیوندند به رگبار بسته شدند. چنین بود که ۱۳ آبان، در جریان انقلاب و از سوی مردم به پاخاسته، روز دانش آموز نام گرفت. حاصل خونفشانی دانش آموزان همانند دیگر فداکاری های عظیم مردم ایران در جریان انقلاب ۵۷ به دست گروهی فریبکار و تشنه بهره کشی و غارت دزدیده شد. رژیم مستبد سلطنتی فرو افتاد اما جایش را رژیم استبداد اسلامی گرفت. چرخ اقتصاد وابسته ایران همچنان به سود سرمایه داری بزرگ و انحصارگر بوروکرات – کمپرادور چرخید. در سیاست، یک نظام خشن دینی جای استبداد پوسیده سلطنتی را گرفت اما سلسله مراتب قدرت همان که بود باقی ماند: یعنی اقلیتی استثمارگر در راس جامعه نشست و جایگاه محکوم و محروم برای اکثریت اهالی حفظ شد. فرهنگ کهنه مسلط بر جامعه، دستخوش تغییر شد: به این معنی که وزنه سنت و مذهب در این فرهنگ نسبت به جنبه بورژوازی – امپریالیستی آن سنگین تر شد.

طی ۳۱ سال حیات جمهوری اسلامی بارها دیده ایم که حاکمان دست به دزدی یا تحریف مناسبت های تاریخی و یا شعارها و نمادهای مبارزاتی مردم زده اند. ۱۳ آبان نیز از این دزدی در امان نماند. شاید تفاوت ۱۳ آبان در آن باشد که سال بعد در همین روز، واقعه مهم دیگری اتفاق افتاد. این واقعه جدید که مهر جمهوری اسلامی را بر خود داشت، مفهوم مردمی سیزدهم آبان به مثابه روز دانش آموز را کنار زد و عنوان فریبکارانه “روز مبارزه با استکبار جهانی” را به آن چسباند. امروز دیگر برای بسیاری در ایران و دنیا روشن شده که سر کار آمدن رژیم اسلامی در پی سازش پنهانی ائتلاف گروهی مرتجع و ضدانقلابی با قدرت های بزرگ غرب انجام شد. آمریکا و اروپا به قدرت گرفتن ملاها رضایت دادند تا از رادیکال شدن بیشتر جنبش توده های مردم، پایه گرفتن نیروهای کوچک اما موثر کمونیست و انقلابی، و ادامه بی ثباتی اوضاع ایران بکاهند. چرا که ادامه آن وضع، کل منطقه خاورمیانه را تحت تاثیر قرار می داد، منافع درازمدتشان را به خطر می انداخت و می توانست به سود رقیب جهانی آن روزشان یعنی بلوک امپریالیستی شوروی تمام شود.

اما آتش شور انقلابی مردم ایران با ایجاد رژیم اسلامی خاموش نشد. کارگران و زحمتکشان، زنان، مردم ملل تحت ستم، با خواست و توقع آزادی و رهایی و بهروزی هنوز در میدان بودند و حق خود را می خواستند. جنبش ها و تشکل های مردمی به گرد این خواسته ها سازمان و گسترش می یافت. اعتصاب ها و تحصن ها و مبارزات سیاسی و در برخی مناطق مبارزات مسلحانه جریان داشت. رژیم اسلامی راهی جز سرکوب خونین مردم و استفاده از حربه فریبکاری و جهل و تفرقه مذهبی نداشت.

از سوی دیگر، ماه عسل جمهوری اسلامی و آمریکا - اروپا هم نمی توانست زیاد ادامه پیدا کند و نکرد. چرا که آمریکا در پی این بود که رژیم نوبنیاد اسلامی را آن طور که منافع همه جانبه اش ایجاب می کند، شکل دهد. ترمیم ساختار وابسته اقتصادی و سیاسی و نظامی که زیر ضربات انقلاب مردم آسیب دیده بود باید به سرعت و مطابق منافع منطقه ای آمریکا انجام می شد. نیازها و تدابیر آمریکا، ائتلاف حکومتی جدید ایران را زیر فشار قرار داده بود و آن را تغییر شکل می داد. بعضی نهادها و سیاست هایش می باید تضعیف می شدند، و بعضی دیگر باید رو می آمدند و تقویت می شدند. رژیم اسلامی باید شکل و شمایل یک دولت بورژوا دلال و تحت سلطه را به خود می گرفت.

زیر این فشار دوگانه از پایین و بالا بر جمهوری اسلامی بود که سفارت آمریکا در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به وسیله جمعی از حزب الهی های دانشگاه های کشور اشغال شد و کلیه کارکنانش گروگان گرفته شدند. خمینی و همدستانش در راس جمهوری اسلامی، شرکت در این قمار مخاطره آمیز را به جان خریدند تا سلطه سیاسی و ایدئولوژیک خود بر جامعه را محکم کنند. آن ها شرایط جدید را وسیله فریب و بسیج توده ها و سرکوب نیروهای مخالف و انقلابی و جنبش های حق طلبانه انقلابی، و کنار زدن رقیبانش درون دستگاه دولتی کردند. نتیجه نهایی این قمار، پذیرش زبونانه مفاد قرارداد الجزایر از سوی رژیم اسلامی و آزاد کردن گروگان های آمریکایی بود. در عین حال، رژیم در عرصه داخلی از اشغال سفارت سود زیادی برد. مخالفان خود را نزد توده های ناآگاه، به عنوان مامور و مزدور آمریکا معرفی کرد. جنبش های انقلابی و اعتراضی کارگری و دهقانی، زنان و ملل ستم دیده را ستون پنجم بیگانه جلوه داد. قدرت رقیبان ملی - مذهبی خمینی را در دستگاه حکومتی به طور جدی کاهش داد. به شکرانه همه این ها و برای ادامه فریبکاری به اصطلاح "ضد امپریالیستی"، ۱۳ آبان به یک مناسبت مهم در جمهوری اسلامی تبدیل شد: به فرصتی برای سخنرانی های کلیشه ای مقامات حکومتی علیه آمریکا و غرب، احتمالاً کمی قبل یا بعد از اینکه امضایشان زیر قراردادهای اسارت بار نفتی و گازی، تجاری و نظامی - امنیتی با این یا آن قدرت امپریالیستی نقش ببندد! به میدانی برای به صف کردن مشتی عربده کش خشک مغز و نشئه خرافات مذهبی در خیابان ها.

اما امسال بعد از سال ها قرار است که ۱۳ آبان متفاوتی برگزار شود. قرار است که مردم، این مناسبت ربوده شده و تحریف شده را دوباره از آن خود کنند. امسال ۱۳ آبان بر متن خیزش توده های مردمی که از استعمار و ستم ۳۱ ساله رژیم اسلامی به حد انفجار رسیده اند برگزار می شود. ۱۳ آبان می تواند و باید فرصتی باشد برای تشدید مبارزه علیه حاکمان کودتاگر که خون تازه نداها و سهراب ها و ترانه ها بر دستانشان می درخشد و داغ ننگ شکنجه و کشتار ۳۱ ساله مردم را بر پیشانی دارند. ۱۳ آبان روز اعلام انزجار عمومی از باند مذهبی - نظامی - امنیتی کلان سرمایه داران دیکتاتور است. روز کسانی است که جمهوری اسلامی را نمی خواهند، نه یک کلمه بیش نه یک کلمه کم! کسانی که فریب جناح های مختلف رژیم استبداد مذهبی را نخورده اند و نخواهند خورد. کسانی که می خواهند در صف اول مبارزه علیه نظام بیدادگر سرمایه داری و اربابان و حامیان امپریالیستش بایستند. کسانی که چشم امید به امامزاده

موسوی و کروی و دیگر چهره های "موج سبز" نبسته اند و نسبت به سابقه جنایت و غارت، سیاست فلج کننده کنونی و اهداف ضد مردمی این جناح از رژیم سرپا ارتجاعی آگاهند.

۱۳ آبان امسال می تواند و می باید میدانی باشد برای اعلام افق ها و دورنماهای نوین و متفاوت از جنایت و نکبت و فریبکاری جمهوری اسلامی. میدانی برای اعلام خواسته ها و شعارهای متفاوت و پیشرو که آینده ای روشن و آزاد از ستم طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی را به ده ها میلیون زن و مرد نوید دهد. ۱۳ آبان می تواند و می باید صحنه ای باشد برای ابراز وجود کارگران و زنان و جوانان و روشنفکران آگاه و حق طلب؛ ابراز وجود کمونیسم و انقلابی اندیشی و آزادیخواهی.

جمهوری اسلامی نمیخوایم نمی خواهیم!

دین از دولت جدا باد!

ما زن و مرد جنگیم! جنگ تا بجنگیم!

اعتیاد، گرانی، تورم و بیکاری: جمهوری اسلامی!

کارگر، معلم، دانشجو: اتحاد! اتحاد!

حجاب اجباری: نشانه بردگی!

فقر، گرانی، فساد: با حذف یارانه ها!

مرگ بر دشمن علم و خرد! مرگ بر دشمن نسل جوان!

کارخانه و خیابان، مدرسه و دانشگاه، نبرد تا پیروزی!

"جمعی از فعالین کارگری" (JAFK)

۱۱ آبان ۱۳۸۸

## آرشیو، اطلاعیه ها و بیانیه (جافک)

قطعهنامه جمعی از فعالین کارگری در اول ماه مه ۱۳۸۵

این قطعهنامه در برخی مراسم های اول ماه مه در تهران در میان کارگران پخش شد.

اول ماه مه، روز طبقه کارگر جهانی فرا می رسد؛ روز رزم ماندگار کارگران انقلابی شیکاگو در سال ۱۸۸۶. هر سال کارگران جهان و همه کسانی که کمر به نابودی استثمار و ستم بسته اند، شیپور این نبرد جهانی را به صدا در می آورند تا خواب از چشم سرمایه داران و عاملان بی حقوقی و بی عدالتی و فلاکت و نکبت توده ها برآیند. در آستانه اول ماه مه، ما جمعی از زنان و مردان کارگر که به رسالت تاریخی و توان طبقه خود آگاهیم و خواهان پایان بخشیدن به بهره کشی انسان از انسان و ساختن دنیایی عاری از ستم هستیم، اعلام می کنیم که:

۱- حکومت های ضد کارگری، چه زمانی که آشکارا سیاست های خانمانسوز آزادسازی اقتصادی و خصوصی سازی را بر اساس دستورات سرمایه داری جهانی پیاده می کنند، چه در دوره ای که پشت وعده های عدالت خواهی و مبارزه با فساد اقتصادی پنهان می شوند، هدفی جز تقویت نظام استثمار و بردگی ندارند. منافع آنان در نقطه مقابل منافع اساسی و خواسته های روز کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان قرار دارد.

۲- شعارهایی که هر حکومت ضد کارگری علیه قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی می دهد فقط یک زست دروغین "استقلال طلبی" است تا بار دیگر مردم را فریب دهد، ناراضی بی عمیق آنان از وضعیت نابسامان کنونی را به سوی دشمن خارجی منحرف کند و خود را از مهلکه نجات دهد.

۳- ایران و منطقه خاورمیانه و دنیا در یکی از حساس ترین دوره ها به سر می برد و خطر جنگ های تجاوزکارانه امپریالیستها به ویژه آمریکا سایه افکنده است. آمریکا برای اجرای نقشه های برتری جویانه جهانی خود، سیاستها و اهداف حکومت ایران را بهانه کرده و به سادگی از امکان تهاجم نظامی به ایران و حتی استفاده از تسلیحات هسته ای در این جنگ حرف می زند. ما این نقشه های تجاوزکارانه را که در ادامه جنایات آمریکا و متحدانش در عراق و افغانستان قرار دارد محکوم می کنیم.

۴- ما همه سیاستها و تبلیغاتی که در جهت کشاندن مردم به زیر پرچم آمریکا تحت عنوان دروغین "دمکراسی" و یا تحت پرچم حکومت ضد کارگری تحت عنوان دروغین "دفاع از استقلال و منافع ملی" انجام می گیرد را رد می کنیم و معتقدیم که طبقه کارگر و توده های ستمدیده خود باید سرنوشت خویش را به دست گیرند و تعیین کنند.

۵- در سال گذشته، سیاست سرکوب و فشار علیه مبارزات کارگری ادامه یافت و در مواردی مانند اعتصاب کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی به دستگیری و ضرب و شتم و اخراج گروهی از فعالان و کارگران مبارز انجامید. ما این اقدامات سرکوبگرانه علیه کارگران مبارز و فشار بر خانواده های آنان را محکوم می کنیم. ما خواهان آزادی فوری یاران دستگیر شده خود هستیم. ما خواهان بازگرداندن کارگران اعتصابی اخراج شده به سر کار خود هستیم.

۶- کارگران ایران از حق تشکل های مستقل سیاسی و صنفی و اجتماعی و فرهنگی خود محرومند. کارگران ایران از ابتدایی ترین حق مقاومت و مبارزه یعنی حق اعتصاب محرومند. ما خواهان حق تشکل های مستقل کارگری و حق اعتصاب هستیم.

۷- زنان نیمی از جامعه اند. زنان نیمی از طبقه کارگر و خانواده کارگری را تشکیل می دهند. زنان کارگر مانند بقیه زنان جامعه از ستم جنسیتی رنج می برند. زنان کارگر و زحمتکش در محیط کار از استثماری شدیدتر از مردان در رنجند و بی حقوق ترند. ما خواهان رفع تبعیض جنسیتی از زنان جامعه و پایان بخشیدن به همه نابرابریها و فشارها و ستم های ویژه ای هستیم که در این نظام مردسالار بر زنان اعمال می شود. ما خواهان دستمزد برابر در مقابل کار برابر بدون در نظر گرفتن جنسیت کارگران هستیم. ما خواهان برخورداری زنان کارگر از تسهیلاتی هستیم که به سلامت جسم و روح آنان کمک کند.

۸ - کارگران "خارجی" و مشخصا کارگران افغانی ساکن ایران تحت استثمار بسیار شدید قرار دارند. هیچگونه حقوق صنفی و اجتماعی ندارند. دائما با خطر دستگیری و اخراج از ایران روبرو هستند. کارفرمایان از موقعیت متزلزل آنان برای پایین نگهداشتن سطح دستمزدها و ایجاد رقابت و تفرقه در صفوف کارگران بیشترین استفاده را می کنند. این کارگران "خارجی" بخشی از طبقه کارگرند. بخشی از طبقه جهانی ما هستند و با ما منافع مشترکی دارند. ما خواهان رفع هرگونه تبعیض علیه کارگران افغانی هستیم. ما هر گونه فشار و تهدید و توهین علیه این کارگران را محکوم می کنیم. ما علیه سیاستها و تبلیغات تفرقه افکنانه ای هستیم که از سوی مراجع و رسانه های دولتی و بازوهای به اصطلاح کارگری حکومت علیه کارگران افغانی به پیش می رود. اخراج کارگران افغانی باید متوقف شود!

۹ - کارگران ایران همچنان در معرض شکل های قرون وسطایی استثمار و سازماندهی کار قرار دارند. قراردادهای موقت که شکلی از برده داری مدرن تحت سرمایه داری است به طور مستقیم بخش بزرگی از طبقه کارگر را اسیر کرده است و به طور غیر مستقیم بر شرایط عمومی همه کارگران تاثیر می گذارد. سیاست بیکارسازی و به اصطلاح "تعدیل نیروی کار" که توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به سرمایه داری ایران دیکته شده، همچنان از صفوف طبقه ما قربانی می گیرد، خانواده ها را به روز سیاه می نشاند و فقر و گرسنگی و خودکشی و تن فروشی و مصائب اجتماعی دیگر را دامن می زند. ما خواهان پایان بخشیدن به قراردادهای موقت، عقد قراردادهای دائمی و برخورداری همه کارگران از بیمه کارگری، حق بازنشستگی و سایر حقوق ابتدایی و مسلم کارگری هستیم. ما سیاست بیکارسازی را محکوم می کنیم. ما سیاستهای تعدیل اقتصادی و طرح های ویرانگر سرمایه داری جهانی برای اقتصاد ایران را محکوم می کنیم.

۱۰ - مبارزه کارگران از مبارزات بقیه زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه جدا نیست. کارگران در راه رهائی از استثمار و ستم و کسب حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود، نمی توانند به مقاومت و مبارزه بقیه طبقات و قشرهای محروم و تحت ستم بی توجه بمانند. کارگران رسالت متحد کردن و رهبری کردن این نیروهای اجتماعی را به دوش می کشند. ما هرگونه ستم ملی، مذهبی و جنسیتی را محکوم می کنیم. ما از مقاومت و مبارزه راستین دانشجویان و زنان و مردم مناطق تحت ستم ملی و مذهبی در مسیر آزادی و رهائی و حق تعیین سرنوشت حمایت می کنیم.

۱۱ - قدرت طبقه کارگر در اتحاد و همبستگی و تشکیلات کارگران است. تعصب و تبعیض بر مبنای ملیت، جنسیت، کیش و آیین و دین، سن و سابقه، با منافع طبقه ما در تضاد است. متعلق به طبقه ما نیست. انعکاس دیدگاه و منفعت طبقات استثمارگر است. ما مخالف دامن زدن به اینگونه تعصب ها و تبعیض ها در صفوف کارگران هستیم و معتقدیم که چنین کاری فقط به تفرقه و پراکندگی می انجامد و در خدمت دشمنان طبقه کارگر قرار می گیرد. ما خواهان ایجاد فضای سالم و آزاد و رفیقانه در بین کارگران هستیم تا در مورد راه های مبارزه، اهداف مبارزه و آینده ای که باید به سود طبقه کارگر ساخته شود به بحث و گفتگو و نقد و تبادل نظر بپردازند و به وحدت و همبستگی بیشتری دست پیدا کنند.

۱۲ - طبقه کارگر يك طبقه جهانی است و مبارزه کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان در هر گوشه دنیا، جزئی از يك مبارزه جهانی علیه ستم و استثمار است و باید مورد توجه و حمایت کارگران ایران قرار گیرد. ما از همه شکل های مبارزات راستین انقلابی، آزادیخواهانه، ضد امپریالیستی و حق طلبانه ای که توسط طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و ستمدیدگان از فرانسه گرفته تا نپال، از آمریکا گرفته تا ترکیه و ... به پیش می رود، پشتیبانی می کنیم.

جمعی از فعالین کارگری

اردیبهشت ۱۳۸۵

## محمود صالحی، کارگر مبارز، آزاد باید گردد

دستگیری محمود صالحی حمله به جنبش کارگران و تشکل های مستقل کارگری است.

این عمل تلاشی بیهوده برای خاموش کردن صدای مقاومت و اعتراض کارگران است.

می خواهند کارگر حق طلب نباشد، مبارزه جو نباشد، آگاه و متحد و متشکل نباشد.

می خواهند کارگر پرچمدار رهایی و آزادی ستمدیدگان نباشد.

با این کارها می خواهند نظام بهره کشی از کارگران و غارت مردم

به وسیله سرمایه های داخلی و خارجی را مستحکم کنند.

اینها کارگر را مطیع و سر به زیر و برده مزدی می خواهند.

ولی ما چنین نیستیم و نخواهیم بود.

برای آزادی محمود صالحی مبارزه می کنیم.

شعار هر کارگر: زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

کارگر قهرمان، رهبر زحمتکشان، پر خروش پر توان، علیه دولت سرمایه دار

اردیبهشت ۱۳۸۶

جمعی از فعالین کارگری

## وقتی که سرمایه، ترور می کند

شنیدن خبر ترور مجید حمیدی از فعالان کارگری در شهر سنندج توسط جوخه مرگ رژیم سرمایه و جهل، خشم همه کارگران مبارز و آگاه، همه رزمندگان راه و آرمان طبقه کارگر، همه آزادیخواهان و استبداد ستیزان را برانگیخته است.

اینک مجید حمیدی که مبارزه حق طلبانه خود را از طریق کمیته هماهنگی به پیش می برد، با مرگ دست و پنجه نرم می کند. پرسشی که در برابر همه ما قرار گرفته اینست که ترور سنندج نشانه چیست؟ و پرسش مهمتر اینست که در برابر این جنایات چه باید کرد؟

بدون شک، دست زدن به چنین اقداماتی در شرایط کنونی، فقط و فقط نشانه ترس و زبونی و ضعف حکومت سرمایه است. رژیم در مقابل نارضایتی عمومی و گسترش جنبشهای اجتماعی از جنبش کارگری گرفته تا جنبشهای زنان و دانشجویان و معلمان و... به تکاپو افتاده است. رژیم در عکس العمل به جنبشهای مردمی، در درجه اول عناصر آگاه و مبارزی که در صف اول ایستاده اند را آماج قرار می دهد. هدفش اینست که با این کار، امکان آگاه و متشکل شدن را از توده های معترض و به جان آمده سلب کند. و اتفاقی نیست که این ترور در کردستان انجام می شود. سابقه مبارزاتی، فضای سیاسی حاکم که حاکی از انفراد رژیم است، و گسترش شکل های مختلف سازمان یابی اعتراض و مقاومت مردم، کردستان را به یک نقطه ضعف مهم جمهوری اسلامی تبدیل کرده است. حکومت می داند که اگر در آینده نزدیک، جامعه در گیر تلاطم های بزرگ سیاسی شود، کردستان از نخستین مناطقی خواهد بود که کنترل بر آن را از دست خواهد داد. حکومت با این ترور و اقدامات مشابه دیگر، دارد خود را برای چنین احتمالی آماده می کند. پس بهتر است مبارزان جنبشهای اجتماعی گوناگون نیز از همین امروز خود را آماده تحولات فردا کنند.

در این اوضاع، شم طبقاتی حکومت سرمایه خوب کار می کند و طبقه کارگر را به عنوان دشمن طبقاتی خود خوب تشخیص می دهد. از این رو، ماموران و خبرچینان خود را واداشته که حرکت های مقاومت جوانان و تعرضی کارگران را زیر نظر بگیرند. آنان در پی هر مبارزه کارگری، شماری از مبارزان و سازمان دهندگان جنبش را می ربایند و به سیاهچال ها روانه می کنند. شماری از کارگران حق طلب را از اخراج می کنند و در معرض تهدید و فشار دائمی قرار می دهند. و در شرایطی، کسانی مانند مجید حمیدی را نیز ترور می کنند. در مقابل، ما باید روحیه تردید نکردن و پا پس نکشیدن در برابر ترور و سرکوب دولتی را همه جا تبلیغ کنیم. باید این حقیقت را از زبان طبقه کارگر به گوش جامعه برسانیم که جنگیدن علیه ماشین دولتی ستم و استثمار عین زندگی است و نجات عین مرگ است. پاسخ فوری که باید به این فشارها و سرکوب ها داد، تلاش پیگیرانه برای مبارزه ای سازمان یافته تر با اهدافی روشن تر، پیش گذاشتن خواسته های مهمتر و ریشه ای تر، و دامن زدن به حرکتی متحدانه در سطح جنبش کارگری و فراتر از آن، در سطح جنبشهای مختلف اجتماعی است.

در عین حال، ترور مجید حمیدی برای همه ما فعالان کارگری و فعالان سایر جنبشهای اجتماعی درسی را در بر دارد. نباید به خود اجازه خوشخیالی بدهیم. دیدن شکاف ها و نقاط ضعف واقعی رژیم و امکاناتی که برای گسترش مقاومت و اعتراضات کارگران و توده های ستمدیده پدید آورده، نباید ما را از ماهیت سرکوبگرانه آن غافل کند. نباید اجازه دهیم که توهومات رفرمیستی و بیراهه های سازش، فعالیت ها و تشکل های ما را به علنی گرایی و قانونی گرایی مبتلا کند. اگر در پیشبرد مبارزه به نقش پلیس سیاسی کم بها بدهیم باید انتظار ضربات جدی را داشته باشیم. تجربه مبارزه طبقاتی در ایران و همه دنیا سرشار از نمونه های دردناک در این زمینه است.

در دوران تکان های بزرگ سیاسی که در راهست، اگر طبقه کارگر به رهبر انقلابی مردم تبدیل نشود و یا آگاهانه و پیگیرانه در این راه تلاش نکند، فاجعه ای دهشتناکتر از ضدانقلابی که از دل انقلاب ۱۳۵۷ سر بلند کرد در انتظار جامعه ما خواهد بود. بنابراین مهمترین وظیفه طبقه ما در قبال اوضاع کنونی، وظیفه سیاسی اوست. آنچه تعیین می کند که مبارزات حق طلبانه روزمره توده های کارگر واقعا به یک مدرسه جنگ در خدمت آماده شدن برای جنگ واقعی طبقاتی تبدیل شود، تلاش همزمان برای اتحاد کارگران پیشرو در تشکل های منضبط انقلابی و دور از چشم پلیس سیاسی، و در مرزبندی روشن با بیراهه های رفرمیستی و اکونومیستی است. ضعیف تر شدن حاکمیت، امکان پیشروی سریعتر در این راه انقلابی را فراهم کرده است.

فردا از آن طبقه کارگر است!

جمعی از فعالین کارگری

۳۰ مهر ۱۳۸۶

## فعالان جنبش دانشجویی، فرزندان آگاه مردم، باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند!

چند ده تن از دانشجویان مبارز از گرایش های گوناگون سیاسی و عقیدتی همچنان در زندان به سر می برند. فشارهای روحی و جسمی بر آنان برای اعتراف به اتهامات واهی ادامه دارد. مقامات و رسانه های وابسته به پرونده سازی برای این مبارزان مشغولند. خطر صدور حکم های سنگین و حبس طولانی، شماری از آنان را تهدید می کند. این تهدیدی علیه همه جنبش های اجتماعی حق طلب و آزادیخواه است.

جرم دانشجویان دستگیر شده چیست؟ تبلیغ خواسته های مردم. دفاع از مبارزات کارگران و معلمان و زنان و همه زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه. مخالفت با سرکوبگران داخلی و مداخله جویان خارجی. جرم آنان، تبلیغ ضرورت اتحاد و همبستگی طبقات و قشرهای تحت استثمار و ستم در مقابل دولت سرمایه دار و سرمایه داری جهانی است. جرم آنان اینست که جرات کرده اند، به میدان آمده اند و در مقابل تهدید و چماق سرکوب تسلیم نشده اند. جرم آنان هم صدایی با مبارزات کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی، کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، و ده ها هزار کارگر دیگری است که هر روز در سراسر کشور علیه فقر و فلاکت و فساد به مقاومت و اعتراض بر می خیزند. جرم آنان، آگاه بودن و تلاش برای انتشار این آگاهی در جامعه است.

کارگران حق طلب و مقاوم! مبارزان جنبش کارگری!

سرکوب جنبش دانشجویی و دستگیری فعالانش کاملاً به ما مربوط است. این جنبش یک بخش مهم از بدنه بزرگ مبارزه ای است که هدفش پیروزی و بهروزی همه محرومان جامعه است. دفاع از جنبش دانشجویی، اعتراض علیه سرکوب دانشجویان مبارز، و اعلام همبستگی با این جنبش در جریان اعتراضات و اعتصابات کارگری، وظیفه ماست. مقامات برای اینکه ما را بترسانند مسلماً تبلیغ خواهند کرد که اعلام همبستگی کارگران با دانشجویان مساوی است با فعالیت سیاسی! بگذارید هر چه دلشان می خواهد بگویند. مگر غیر از اینست که دولت سرمایه داران به هر گوشه زندگی مردم، رنگ سیاست های خود را زده است؟ در این جامعه همه چیز سیاسی است. باتومی که در جریان اعتصاب و تحصن کارگری به سر ما می خورد و باتومی که در دانشگاه تن دانشجویان را کبود می کند، هر دو سیاسی است. مساله اینست که چه سیاستی درست و مردمی است و چه سیاستی نادرست و ضد مردمی. همبستگی جنبش کارگری با جنبش دانشجویی و همه جنبش های اجتماعی دیگر یعنی تقویت سیاست درست و مردمی. یعنی گامی برای نزدیکتر شدن به افق پیروزی و رهایی. بیایید تا این گام را محکمتر و متحدانه تر برداریم.

فردا از آن طبقه کارگر است!

جمعی از فعالین کارگری - آذر ۱۳۸۶

## حرف اینها و حرف ما

می گفتند که پول نفت را به سر سفره هایمان می آورند.

اما می بینیم که صبح به صبح، گرانی و فقر را در بازار تحویل مان می دهند.

می گفتند که نماینده عدالت اند و از مستضعفان و کوخ نشینان حمایت می کنند.

اما می بینیم که کارگران را صد تا صد، و هزار تا هزار تا، بیکار می کنند.

می گفتند که در دین و آئین شان باید دست کارگر را بوسید.

اما می بینیم که کارگرآگاه و حق طلب را در خیابان شلاق می زنند.

می گفتند که برای زن، بالاترین ارزش و جایگاه را قائلند.

اما می بینیم که زن را در شرع و عرف یک موجود درجه دوم و یک ماشین جوجه کشی می دانند.

می بینیم که با حجاب اجباری، صیغه، سنگسار و جدا سازی جنسیتی،

اسارت زن را تحکیم می کنند.

می گویند که اینجا آزاد ترین جامعه دنیا است.

اما می بینیم که زندان ها پر است از کارگران و زنان و جوانانی که حرف حق می زنند،

آزادی می خواهند، به ستم و تبعیض گردن نمی گذارند و با استثمار مبارزه می کنند.

می گویند مردم اینجا از همه ی مردم دنیا، شادتر و خوشبخت ترند.

اما میلیون ها معتاد به مواد مخدر، هزاران مورد خود کشی در سال، هزاران مورد تن فروشی و تجارت

و صدور بردگان جنسی، نشانه ی بی آیندگی و فقر مردم و انحطاط و بن بست جامعه است.

می گویند معلم و مجری اخلاق و امنیت در جامعه اند.

اما مقام انتظامی شان در خلوت، بساط فساد پهن می کند.

می گویند با ” استکبار جهانی ” مخالفند و هیچ وقت در طول تاریخ،

این کشور به اندازه ی امروز مستقل نبوده است.

اما می بینیم که به ثروت های کشور چوب حراج زده اند، منابع را پیش فروش کرده اند،

و زندگی مردم را به نفت و نظر لطف اربابان بازار جهانی نفت وابسته نگاه داشته اند.

می بینیم که برای پر کردن جیب خود و سرمایه داران بین المللی، دستور خارجی ها را به اجراء می گذارند،

و روزگار کارگران و زحمتکشان را با سیاست ” خصوصی سازی اقتصاد“ تیره و تار می کنند.

و ما می گوئیم که:

با نظام سرمایه داری مخالفیم.

اینها را نمی خواهیم.

در برابر فشار و سرکوب و تهدید کوتاه نمی آئیم.

و برای ساختن جامعه ای آزاد از بهره کشی انسان از انسان، آزاد از ستم جنسی و ملی و مذهبی،

آزاد از وابستگی و سلطه سرمایه جهانی، آزاد از خرافه و جهل،

آزاد از تاریخ اندیشی و کهنه پرستی، مبارزه می کنیم.

”جمعی از فعالین کارگری“

اردیبهشت ۱۳۸۷

## حلقه های پیوند بحران و سرکوب

دستگیری محسن حکیمی و ابراهیم مددی، دو تن از فعالان شناخته شده جنبش کارگری، پرسش ها و نگرانی های زیادی را در میان کوشندگان آگاه این جنبش و سایر جنبش های اجتماعی دامن زده است. از خود می پرسیم که آیا این دستگیری ها سرآغاز دور جدیدی از سرکوب مبارزان است؟ آیا اتفاقات جدیدی در شرف وقوع است که حکومت سرمایه داری پیشاپیش عکس العمل نشان می دهد؟ آیا یک بگیر و ببند "معمولی" است که طی سال های اخیر بارها شاهدش بوده ایم؟

به نظر ما این اقدام سرکوبگرانه، نگاهی جدی و برخوردی جدی را از جانب همه ما می طلبد. عاجلترین کاری که باید انجام شود: افشاء و محکوم کردن هر چه وسیعتر این دستگیری ها در میان کارگران و به طور کلی در سطح جامعه است. تلاش برای سازماندهی اعتراض های مشخص حول خواست آزادی بدون قید و شرط و فوری حکیمی و مددی، و نیز همه مبارزان زندانی (اعم از فعالان جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی) است.

همانطور که بارها گفته ایم، ما باید برای تبدیل این خواسته به دغدغه کارگران معترض و حق طلب که درگیر مبارزات گوناگون روزمره هستند، تلاش کنیم. این تلاش ممکنست در مواردی به نتیجه فوری و دلخواه نرسد. ممکنست نتوانیم سطح آگاهی توده های کارگر را در این یا آن مبارزه معین به اندازه ای ارتقاء دهیم که ربط مستقیم مبارزه برای آزادی فعالان جنبش کارگری و مقابله با اینگونه اقدامات سرکوبگرانه را با منافع و اعتراضات جاری خود درک کنند. ولی تلاش ما مسلما در برخی محیط ها و مبارزات ثمر خواهد داد و شعار آزادی مبارزان اسیر به شعار بخش هایی از کارگران تبدیل خواهد شد. حتی در محیط هایی که ما با پاسخ مثبت فوری و موثر روبرو نشویم، می توانیم مطمئن باشیم بذری که امروز فقط در دل پیشروترین ها نشست است، به رشد نهال آگاهی در فردای مبارزه توده های کارگر کمک خواهد کرد.

به علاوه همراه با این مبارزه مشخص و برای تعمیق و موثرتر کردن آن، باید بتوانیم علل دستگیری های کنونی و دورنما و نتیجه آن را تا حد ممکن مطرح کنیم. به عقیده ما، این دستگیری ها را نباید اقدامی حساب نشده و یا خودسرانه تلقی کرد. این دستگیری ها به معضلات اقتصادی و سیاسی که مقابل پای دولت طبقاتی قرار گرفته، کاملا ربط دارد:

یکم، این دستگیری ها به طرح تشدید استثمار، شوک تراپی و حذف یارانه ها که همه جناح های حکومتی با آن توافق اساسی دارند و به یک "مساله ناموسی" نظام سرمایه داری تبدیل شده، مرتبط است. برای اینان روشن است

که اجرای قطعی این سیاست اقتصادی و البته تاثیرات ناگزیر بحران نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی بر ساختار وابسته ایران، عکس العمل اعتراضی گسترده توده های کارگر و زحمتکش را در پی خواهد داشت. همانطور که تجربه اجرای این سیاست ها در کشورهای مختلف نشان می دهد، این عکس العمل اعتراضی به شکل انفجاری بروز می کند و با خود روندهای خارج از کنترل و خطرناکی را برای نظام های طبقاتی حاکم به همراه می آورد. مساله اینست که رکود و فلاکت، گرانی و بیکار سازی های گسترده در راه است و این شرایط بی پاسخ نخواهد ماند. بخشی از تدابیر پیشگیرانه حاکمان برای مهار این انفجار اجتماعی و پیامدهای سیاسی آن، تجهیز و آماده سازی نیروهای ویژه سرکوب برای برقراری حکومت نظامی و سرکوب مستقیم تظاهرات ها و اعتصابات توده ای محتمل است. مقامات نظامی و انتظامی رژیم، این هدف را علنا در جریان برگزاری رزمایش های درون شهری اخیر به زبان آوردند. اما بخش دیگر این تدابیر، حمله به فعالان و مبارزان آگاه جنبش های اجتماعی از هم اکنون است. با این کار تلاش می کنند در میان فعالانی که می توانند و می باید وظیفه افشای سیاست های خانمان برانداز حاکمان و کمک به سازماندهی و جهت دادن به مبارزات توده ها را به دوش گیرند، ترس ایجاد کنند و آنان را به انفعال و سکوت وادارند. با این کار تلاش می کنند که صحنه پر تلاطم اعتراضات و انفجارهای اجتماعی فردا، از فعالان و مبارزانی که قادرند نقشی تاثیرگذار ایفا کنند، خالی شود. به عقیده ما، حکومت فعالان شناخته شده جنبش کارگری و سایر جنبش های اجتماعی را آماج فوری حمله قرار می دهد، تا پیام ارباب و انفعال را سریعتر به جامعه منتقل کند. حکومت به شدت در مقابل فراخوان هایی که کارگران و زحمتکشان را به مقابله فعال با تهاجم وحشیانه سرمایه داری دعوت کند، احساس خطر می کند. حکومت به شدت در مقابل تلاش توده های کارگر برای دستیابی به سطوح و اشکال مختلفی از تشکل های مبارزاتی و مستقل از نظام، احساس ضعف می کند. هجوم بی تبعیض حاکمان به مبارزان و فعالان جنبش کارگری (با جهت گیری ها و گرایش های گوناگون و حتی مخالف یکدیگر) پیش از هر چیز نشانگر این احساس ضعف و خطر در شرایط فرارسیدن امواج بلند بحران است.

دوم، تضاد با طبقه کارگر و بقیه بخش های مردم، تنها تضادی نیست که گریبانگیر طبقه حاکمه ایران است. حاکمان اسلامی، تضادهای جناحی هم دارند. این رشته از تضادها نیز در شرایط تعمیق بحران می توانند عمق بیشتری پیدا کنند و به چند پارگی و ضعف نظام و دولت سرمایه داری دامن بزنند. در افق نزدیک، تضادها و رقابت های جناحی هیئت حاکمه می تواند در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ بیش از پیش بالا بگیرد. کارزارهای انتخاباتی این بار نیز مثل همیشه با عوامفریبی و دروغ و وعده، رقم خواهد خورد. مساله ای که نباید از آن غافل شویم، تلاش جناح های رقیب حکومتی برای تاثیر گذاری بر بخش های مختلف مردم (منجمله کارگران) و تبدیل آنان به پایگاه و مدافع خود در این رقابت ارتجاعی خواهد بود. هیچ دیوار غیر قابل نفوذی بین این تلاش ها و تبلیغات عوامفریبانه با افکار عمومی کشیده نشده است. ساده اندیشی است اگر فکر کنیم تضاد عینی و آشتی ناپذیر میان طبقه کارگر و توده های مردم با طبقه حاکم، این عوامفریبی ها را خود به خود خنثی خواهد کرد. رژیم با تشدید سرکوب فعالان جنبش های طبقاتی و اجتماعی تلاش می کند صحنه را برای برپایی بی دردسر (یعنی بدون مقاومت و افشاگری در مورد) این

انتخابات عوامفریبانه آماده کند. به علاوه، اگر این یا آن جناح حکومتی احساس کند که بخش‌ها یا عناصری از جنبش کارگری و سایر جنبش‌ها احتمال دارد به نیروی ذخیره یا موتلف جناح رقیبش تبدیل شوند، دست روی دست نخواهد گذاشت و برای خنثی کردن آنها به هر وسیله وارد عمل خواهد شد.

سوم، طبقه حاکمه ایران تضادها و کشمکش‌های بین‌المللی خاص خود را هم دارد. همه تلاش حاکمان اسلامی در این دوره اینست که به قدرت‌های امپریالیستی اثبات کنند که نه تنها می‌خواهند منافع نظام سرمایه‌داری جهانی در این کشور و منطقه را به خوبی تامین کنند، بلکه رژیم‌ها با ثبات و قوی و ماندگار را نمایندگی می‌کنند؛ بنابراین به نفع طرفین است که فشارهای سیاسی و تحریم‌های اقتصادی با هدف حک و اصلاح یا تغییر رژیم اسلامی کاملاً کنار گذاشته شود. در چنین شرایطی، وقتی که برخی نهادهای بین‌المللی بر مبنای منافع و مصالح خود فشارهایی را بر جمهوری اسلامی اعمال می‌کنند (مثلاً قطعنامه اخیر نهاد حقوق بشر سازمان ملل علیه عملکرد رژیم ایران)، طبقه حاکمه نیز خود را ناچار به ضد حمله می‌بیند تا به اصطلاح نشان دهد "بیدی نیست که به این بادها بلرزد". با توجه به اینکه در فشار سیاسی اخیر سازمان ملل، مشخصاً سرکوب فعالان و تشکل‌های کارگری در ایران طی سال گذشته محکوم شده است، می‌توانیم بگوییم که دستگیری‌های جدید با نیم‌نگاهی به این فشار نیز صورت گرفته است و حالت دهن‌کجی به آن قطعنامه را هم دارد.

باید تاکید کنیم که اشاره ما به وجود مجموعه‌ای از تضادها و تاثیرات هر یک بر سیاست‌ها و تدابیر هیئت حاکمه، به هیچ وجه به معنی مرتبط دانستن این گرایش و یا آن عنصر فعال کارگری و اجتماعی به دعوای و کشمکش‌های جناحی یا بین‌المللی نظام حاکم نیست. هدف ما روشن کردن پیچیدگی‌های صحنه و تداخل و تاثیر گذاری متقابل تضادهای گوناگونی است که ماهیت‌های متفاوت دارند. آنچه در این صحنه پیچیده می‌باید راهنمای عمل فعالان و مبارزان راستین راه‌رهای طبقه کارگر و توده‌های مردم باشد، وضوح و پیگیری و پایداری در مورد اهداف انقلابی و منافع اساسی طبقاتی، و ترسیم مداوم خط‌مرزهای روشن با اهداف و راهبردها و راهکارهای دشمنان طبقاتی (از هر جناح، داخلی یا خارجی) است.

ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط محسن حکیمی و ابراهیم مددی هستیم!

همه زندانیان سیاسی و عقیدتی باید فوراً آزاد شوند!

فردا از آن طبقه کارگر است!

"جمعی از فعالین کارگری" دی ماه ۷۸

## پیام جمعی از فعالین کارگری (jafk) به کمیته برگزاری کارزار زنان ۲۰۰۹ در استکهلم

با درود های گرم انقلابی

می خواهیم حمایت و همبستگی خود با سمینار و راهپیمائی شما زنان رادیکال به مناسبت روز جهانی زن را ابراز کنیم. ما معتقدیم که کارگران آگاه و انقلابی نه فقط باید تفکرات و رفتارها و ارزش های پدرسالارانه و مردسالارانه را نشانه بگیرند بلکه باید به برابری و رهایی زنان متعهد شوند. و رهایی زنان یعنی رهایی همه زنان جامعه بشری، منجمله زنان کارگر؛ از فرودستی و ستم جنسیتی.

ستم بر زنان یکی از ستون های مهم جامعه طبقاتی است. اقتصاد و سیاست و فرهنگ و ایدئولوژی حاکم از موقعیت فرو دست زنان در جامعه پرور می شود و به نوبه خود این موقعیت ناعادلانه را توجیه و تحکیم می کند. بخش های بزرگی از جامعه منجمله مردان کارگر و زحمتکش به تفکرات و رفتارهای پدرسالارانه و مردسالارانه آغشته اند و در محل کار، خانه و به طور کلی در جامعه با زنان رفتاری تحقیرآمیز و ستمگرانه دارند. این تفکرات و رفتارها مستقیماً به حفظ و تحکیم نظام طبقاتی حاکم و ادامه استثمار و ستم خدمت می کند. رفتار و کردار هر کارگر واقعا انقلابی باید در خدمت افشاگری و روشنگری در زمینه مساله زن و ستم جنسیتی در جامعه و دنیا باشد؛ و جمع ما برای اشاعه این رفتار و کردار در صفوف جنبش کارگری تلاش می کند. به عقیده ما فعالیت جنبش زنان منجمله تلاش های رادیکال در چارچوب کارزار، بخشی مهم از مبارزه گسترده ای است که هدفش پیروزی و بهروزی همه محرومان جامعه است. ما دفاع از جنبش زنان، اعتراض علیه سرکوب زنان مبارز، و اعلام همبستگی با این جنبش در جریان اعتراضات و اعتصابات کارگری را وظیفه خود می دانیم. در این راه، می کوشیم دوشادوش شما با جهل و خرافه نبرد کنیم و افکار علمی و پیشرو و واقعیات مستند را تبلیغ کنیم. به ویژه آن که استشارگران حاکم با استفاده از فریبکاری مذهبی و احکام دینی زن ستیزانه می خواهند در صفوف مردم تفرقه بیندازند و بر خر مراد سوار بمانند.

امسال در شرایطی هشت مارس را جشن می گیریم که دنیا شاهد تلاش و کشمکش قدرت های امپریالیستی، دولت های مرتجع وابسته و نیروهای بنیادگرای کهنه پرست، در شرایط اوج گیری بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه داری است. این وضعیت مسلماً بر زندگی، مبارزه و آینده زنان و همه ستمدیدگان تاثیر خواهد گذاشت. جنبش رهایی زنان در مقابل این وقایع و تحولات، منفعل و دست بسته و بی طرف باقی نخواهد ماند. منافع اساسی و درازمدت زنانی که از ستم مضاعف در رنجند، از منافع و آرمان کمونیسم یعنی نبرد برای ساختن دنیایی آزاد از طبقات و همه مصائب جامعه طبقاتی جدا نیست. این هم دیگر، واقعیتی آشکار است که بخشی مهم و رو به افزایش از طبقه کارگر جهانی را که نیروی رهبری کننده نبرد برای کمونیسم است، زنان تشکیل می دهند. باشد تا شاهد حضور فزاینده و تعیین کننده زنان آگاه در نقش های رهبری کننده و تصمیم گیرنده انقلاب کمونیستی باشیم.

در خاتمه می خواهیم این موضع مهم را تکرار کنیم که "اگر زنان در زندگی سیاسی شرکت نکنند، نمی توان از دموکراسی کامل و پایدار حرفی زد تا چه رسد به سوسیالیسم." و می خواهیم این حکم شاعرانه و عمیق را نیز بازگو کنیم که: "زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند؛ و باید همه آن را به چنگ آورند!"

گرامی باد هشتم مارس روز جهانی زن!

بدون رهائی زن، رهائی از ستم طبقاتی نا ممکن است!

جمعی از فعالین کارگری

مارس ۲۰۰۹ برابر با ۱۶ اسفند ۸۷

## شرکت در انتخابات:

### انتخاب فقر، بیکاری، استبداد!

روی سخن با شماست! همه شما. نه فقط زنان و مردان کارگر، که همه زحمتکشان. روی سخن با زنان ستمدیده و حق طلب، دانشجویان آزادیخواه، معلمان مبارز، دانش آموزان و جوانان عصیانگر، روشنفکران ترقیخواه و هنرمندان مردمی هم هست. همه ما بار دیگر در برابر این پرسش قرار گرفته ایم که در مورد نمایش فریبکارانه انتخابات ریاست جمهوری چه خواهیم کرد؟ بار دیگر حاکمان، «کارزار انتخاب» همیشگی شان را به راه انداخته اند تا مردم را به «انتخاب» از میان ستمگران و ادار کنند. بار دیگر جدال های لفظی، افشاگری های جناحی و شخصی، وعده و وعیدها و تهدیدها در فضای پر تنش جامعه پراکنده می شود. بار دیگر لحن سرکوبگران نرم می شود؛ دست های خون آلود با دستکش سفید پوشانده می شود؛ و نامزدهای رقیب که سر تا پایشان به ستم و جنایت سی ساله آغشته است، خود را به ما تحمیل می کنند و نامش را «انتخابات» می گذارند.

روز ۲۲ خرداد، روز انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری حکومتی است که بیش از سی سال جامعه ی بحران زده ی قبل از انقلاب ۵۷ را همچنان در شرایط بحرانی نگاه داشت و نه تنها قدمی در برآورده کردن خواسته های انقلابی توده ها برای آزادی و زندگی بهتر بر نداشت، که از همان آغاز، با اعمال دیکتاتوری سرمایه داری و استبداد مذهبی، سیاست های سرمایه جهانی را در سرکوب و به شکست کشاندن انقلاب دنبال کرد. هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، نماینده نظام سرمایه داری ای تمرکز یافته و انحصارهای خصوصی و دولتی ای است که تشنگی شان برای قدرت و ثروت بیشتر، حتی توان مسالمت با جناح های دیگر سرمایه داری را از ایشان سلب کرده است. دیدیم که چگونه پس از سرکوب همه جانبه مقاومت های انقلابی، چون گرگی گرسنه به رمه زدند و تا به امروز تمامی منابع طبیعی و انسانی ایران را در تمرکز گروه های اقتصادی وابسته به خود در آورده اند.

گو اینکه مهمترین عامل بقاء و استمرار این حکومت، سرکوب قهرآمیز مبارزات مردمی و بخصوص طبقه کارگر بوده است، اما، متأسفانه، بقایای توهمات مذهبی و ناسیونالیستی و خوف پدرسالارانه ی رایج در فرهنگ مردم نیز به تداوم وضع غیر قابل تحمل امروز کمک کرده است. ما باید از خود سوال کنیم که چنین حکومتی که بیش از سه دهه جولانگاه گروه های زالو صفت سرمایه داری بوده و همواره حافظ منافع این چند هزار نفر در برابر مقاومت اکثریت ۷۰ میلیونی کارگران و زحمتکشان بوده است! و عناصر حکومتی ای که با زور اسلحه، بند و زندان و اعدام شرایط پر شدن میلیاردی حساب های بانکی خود و عواملشان را مهیا ساخته و مردم را در بیکاری و فقر و اسارت فرو برده اند، چه حق انتخابی برای ما گذاشته اند؟ آیا اگر به زندگینامه ی این چهار چهره، احمدی نژاد، کروبی، موسوی و رضایی رجوع کنیم، کارنامه ای جز اعمال خشونت و سرکوب و خونریزی علیه مردم و کارگران می یابیم؟ فکر می کنید

اگر در پرونده‌ی ایشان ذره‌ای از روحیه‌ی انساندوستی و مروت به نوع بشر و همدردی با طبقه کارگر وجود داشت، از هفت خوان نظارت استصوابی شورای مخوف نهبان و تأیید ولی فقیه می‌گذشتند تا به عنوان نامزد انتخابات معرفی گردند؟ مطمئن باشید که اگر ذره‌ای استقلال فکری و عمل در ایشان مشهود بود و امکان آن می‌رفت که بخواهند و یا بتوانند قدمی در جهت منافع مردم و مخالفت با ساختار استبدادی قدرت بردارند، نامی از ایشان نمی‌شنیدیم.

تجربه انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶ را دست کم نگیریم. بسیاری از توده‌های مردم در آن روزها فریب وعده‌های جناح «اصلاح طلب» حکومت و شعار «آزادی و نشاط» را خوردند و گروهی از روشنفکران نومید و مسالمت جو نیز با توجیهات «تاکتیکی» بر بوق دوم خرداد دمیدند. نتیجه کار را همه می‌دانیم: وضعیت فرق نکرد که هیچ، بدتر از بد شد. در این میان فقط شور و شوق و انرژی و امید شمار زیادی از مردم و مشخصاً جوانان تلف شد.

شکست دوم خرداد، این نتیجه را داشت که به توهم «تغییر رژیم از درون» ضربه زد؛ ولی آن را ریشه کن نکرد. نارضایتی اجتماعی و خشم سیاسی مردم رو به گسترش گذاشت؛ پایه پای آن بحران اقتصادی نیز در حال ریشه دواندن بود؛ و بالاخره فشارها و کشمکش‌های بین المللی رژیم اسلامی با قدرت‌های غربی نیز داشت بالا می‌گرفت. به قدرت رساندن احمدی نژاد، پاسخ جناح قدرتمندی از هیئت حاکمه به زور قدرت نظامی و امنیتی و مالی و شعارهای عوامفریبانه به این اوضاع بود. در این بازی الاکلنگی حاکمان، اصلاح طلبان به ناگزیر پایین رفتند و اصولگرایان بالا آمدند. طعم محصولات احمدی نژاد را حالا دیگر اکثریت مردم (حتی آن کسانی که فریبش را خوردند و به او رای دادند) چشیده‌اند: تورم و بیکاری و فقر و دروغ و سرکوب بیشتر! و وقاحت بیشتر! حالا باز هم عده‌ای پیدا شده‌اند که می‌خواهند تجربه خودفریبی بزرگ در دوم خرداد را به عنوان «تنها راه ممکن» به ما قالب کنند. می‌گویند اشکال بار قبل این بود که به اندازه کافی واقع بین نبودیم و از شعارهای عام و بی‌در و پیکری مثل «آزادی» پیروی کردیم. می‌گویند که مردم باید توقعاتشان را تا حد مطالباتی که بتوان آن‌ها را عملی کرد پایین بیاورند. درست در اوضاعی که دنیای سرمایه داری امپریالیستی، نظام طبقاتی و دولت ستمگرش، وحشیانه‌ترین تهاجم اقتصادی را علیه کارگران و زحمتکشانشان تدارک می‌بینند و هرابزار سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی را برای حفظ پایه‌های قدرت خود بر دوش مردم جان به لب رسیده به کار می‌گیرند، اینان مردم را به امید بستن «واقع بینانه» (یعنی تسلیم) به جناحی از همین نظام دعوت می‌کنند.

مهمترین و کلیدی‌ترین هدفی که همه ما باید در این مقطع دنبال کنیم اینست که هدف اصلی حاکمان از برگزاری کارزار انتخاباتی، یعنی دامن زدن به روحیه تسلیم و بردگی در میان مردم، و نمایش قدرت آن‌ها را خنثی کنیم. این یعنی تلاش برای سازماندهی نمایش قدرت و همبستگی مردم در مخالفت با فریب انتخاباتی. یعنی نشان دادن اینکه بخش بزرگی از جامعه به واقع با این فریبکاری مخالف است، در آن شرکت نمی‌کند و اهداف پشت آن را می‌شناسد. بنابراین اعلام مخالفت با انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، به شکل شعارنویسی گسترده بر در و دیوارش هر، پخش

تراکت های تحریم انتخابات با استفاده از روش های مناسب و وسیع در محیط های کار و آموزش و محلات مسکونی، دامن زدن به بحث و اعلام مخالفت علنی در تجمع های کوچک و بزرگ، فعالیتی است که از همین حالا تا زمان برگزاری انتخابات باید انجام شود. باید مردم ناراضی و مخالف، دلگرم شوند و نیروی بزرگی را همفکر و همسو و همسرنوشت با خودشان ببینند. باید بتوانند در لحظات آخر، تردید را کنار بگذارند و فکر هزینه هایی که رای ندادن می تواند برایشان به دنبال داشته باشد را از خود دور کنند. باید بتوانند به کسانی که از روی ناآگاهی یا فرصت طلبی و منفعت جویی، در آن لحظات همگان را دعوت به شرکت در انتخابات می کنند، نه بگویند و اطرافیان و آشنایان خود را نیز به نه گفتن تشویق کنند. تن ها اگر با تمام قوا در این جهت تلاش کنیم است که می توان انتظار داشت، رژیم در اجرای سیاست های خانمان براندازش، با ترس و احتیاط بیشتری حرکت کند و این ابراز نارضایتی آشکار توده ها را در محاسبات خود واقعا دخالت دهد. پس تردید ها را کنار بگذاریم و آستین ها را بالا بزنیم.

نظام سرمایه دار نمی خواهیم، نمی خواهیم!

دولت سرمایه دار نمی خواهیم، نمی خواهیم!

رهایی نوع بشر با انقلاب کارگر!

کارگران، زنان، جوانان، متحد و همسنگر!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

امضاء ها:

«جمعی از فعالین کارگری» (JAFK)

«تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر»-

«بسوی انقلاب» هیئت تحریریه انقلاب

کمونیستهای انقلابی

## بیاد رفیق سلمان یگانه

با شنیدن خبر درگذشت سلمان یگانه، ناباورانه اشک ریختیم. سلمان، کارگری آگاه بود که آرزوی دنیایی متفاوت و عاری از استثمار و ستم را در سر می پروراند و برایش مبارزه می کرد. صداقت، صراحت و پیگیری در امر مبارزه، از خصوصیات چشمگیر سلمان بودند. او که در خانواده ای کارگری پرورش یافته بود، خود نیز به صفوف طبقه کارگر پیوست. در کارخانه سیمان لوشان (گیلان) کار کرد. سپس شامل طرح تعدیل شد و شغلش را از دست داد. مدت ها بیکار بود تا بالاخره در شرکت فولاد لوشان، کاری پیدا کرد. کاری طاقت فرسا و طولانی، بدون تعطیل در هفت روز هفته. در نظام بیرحم سرمایه داری که برای جان توده های زحمتکش ارزشی قائل نیست و هدفش فقط رسیدن به سود بیشتر است، سوانح کاری همیشه در کمین کارگران است. سلمان یگانه نیز که دلش برای آرمان رهایی کارگران و ستمدیدگان می تپید، با دست نامریی سود و سرمایه، در یک سانحه کاری جان سپرد. از دست دادن سلمان عزیز را به خانواده و بستگان و تمامی یارانش، به جنبش کارگری ایران، تسلیت می گوئیم.

## جای صدای مشترک طبقه کارگر علیه مضحکه انتخابات خالی است!

طی دو سال گذشته، بخش های مختلف فعالانی که در ارتباط با جنبش کارگری مبارزات خود را به پیش می برند، تمایل بیشتری به حرکات مشترک از خود نشان می دهند. این تمایل گاه به شکل ایجاد تشکل های نسبتا با دوام، و گاه به صورت تشکیل کمیته های برگزار کننده تظاهرات، به نمایش در می آید. نزدیکترین این تلاش ها، اقدام به صدور قطعنامه مشترک به مناسبت اول ماه مه ۱۳۸۸ بود که درجه ای از توافق نظر بر سر خواسته های گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را بازتاب می داد.

پرسشی که اینک به اضطرار به ذهن هر فعال آگاه جنبش کارگری نیش می زند اینست که آیا دامنه این تلاش ها باید به مناسبتی خاص نظیر روز جهانی کارگر محدود باشد؟ آیا تلاش برای موضع گیری مشترک از سوی نیروهای مرتبط با جنبش کارگری را نمی توان بر سر موضوعات پر اهمیت دیگر، موضوعات فراگیر سیاسی ( نظیر انتخابات ریاست جمهوری اسلامی) نیز به پیش برد؟ ما عمیقا اعتقاد داریم که بسیاری از کارگران چنین انتظاری از تشکل های مرتبط با جنبش کارگری دارند و می خواهند صدای مشترک خود را از این جانب بشنوند و به گوش جامعه برسانند.

در همین چند روزی که از آغاز رسمی کارزار ارتجاعی ریاست جمهوری می گذرد، شخصیت ها و گروه ها و گرایش های سازشکار و مسالمت جو (از ملی - مذهبی گرفته تا به اصطلاح سکولارهای «واقع بینی» که در صفوف دشمنان مردم به دنبال امامزاده ای برای دخیل بستن می گردند) بر تبلیغات خود در سطح جامعه افزوده اند. اینان با هزار و یک توجیه و زیر پرچمی که خود نامش را «مطالبه جویی» گذاشته اند، می کوشند مردم را با سیاست خود همراه کنند و نهایتا به نفع یکی از نامزدهای نظام سرمایه دار و دولت مستبد مذهبی به پای صندوق های رای بکشانند. ایدئولوژی اینها «انتخاب از میان بد و بدتر» است و این معنایی ندارد جز اینکه راهی جز دست و پا زدن در منجلاب فلاکت و بردگی و نهایتا به خرده ریزی قانع شدن در چارچوب همین نظام، وجود ندارد.

می دانیم که درحال حاضر برخی از تشکل ها و گروه های چپ، به طور جدی برای اعلام صدای مشترک خود در ضدیت با مضحکه انتخابات کوشش می کنند. اما این کافی نیست. باید دامنه این نوع اقدامات، گسترده تر شود. باید صدای مخالفت و مقاومت، رساتر و فراگیرتر شود. ما در این راه، در حد توان خود تلاش خواهیم کرد و از همه گروه ها و تشکل ها و عناصر مبارزی که در سطح جنبش های طبقاتی و اجتماعی فعالند می خواهیم که در روزهایی که باقی است، به طور جدی در این راستا بکوشند.

«جمعی از فعالین کارگری» (JAFK)

بازی فریبکارانه انتخابات ریاست جمهوری با پیروزی از قبل تعیین شده احمدی نژاد به پایان رسید. مردمی که طی دو هفته گذشته با امید بسیار و آرزوهای کوچک به خیابان آمده بودند و گمان می کردند که "اینبار فرق می کند" مبهوت و سرخورده شده اند. نیروهای سازمان یافته امنیتی و انتظامی و جناحی از دستگاه روحانیت شیعه که مهره وقیح و دروغگوی خود را طبق نقشه قبلی دوباره به حکومت رسانده اند، در آماده باش کامل به سر می برند. اگر آدم با چشمان باز به آنچه در حاشیه کارزارهای انتخاباتی می گذشت می نگرست و فقط به شور و شوق ساده دلانه دختران و پسران جوان در خیابان ها اکتفا نمی کرد، می توانست تقلب بزرگ را پیش بینی کند. به عوامل اطلاعاتی جمهوری اسلامی پیشاپیش اطمینان داده شده بود که احمدی نژاد پیروز انتخابات است. تبلیغ شایعه سازان اطلاعاتی و کسانی که از سوی دستگاه حاکمه به نظر سنجی در سطح جامعه مشغول بودند، از دو هفته قبل این بود که: "مقام رهبری با احمدی نژاد است پس او حتما برنده است." تهدیدهای مقامات نیروی انتظامی علیه برگزاری تظاهرات های بدون مجوز که درست در آستانه رای گیری انجام گرفت، خبر از سازماندهی چنین تقلبی می داد.

آیا آنچه در مقابل چشم جامعه می گذرد، سندی دیگر مبنی بر عدم مشروعیت جمهوری اسلامی است؟ آیا سازشکاران و مرتجعان "دمکرات" شده ای که ذهن مردم را طی چند هفته گذشته بمباران کردند و تعداد بسیار زیادی را به امید تغییر به پای صندوق های رای کشاندند، امروز حرفی برای گفتن دارند؟ واقعیت اینست که نظام حاکم مثل همیشه برنده انتخابات بود. شرکت گسترده مردم، به حساب مشروعیت نظام نوشته شد. این هدف اصلی از برگزاری بازی انتخابات بود. قانع کردن و یا واداشتن توده های ناراضی به شرکت در این بازی ارتجاعی، نکته مشترکی بود که نه فقط جناح های مختلف جمهوری اسلامی بلکه قدرت های امپریالیستی نیز موافقش بودند. به مردمی که مدتها بود اعتماد و اطمینانی به دستگاه حاکمه نداشتند، این فریب را قبولانند که نه فقط مجبورید از بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنید، بلکه خوشحال باشید که اینبار "بد پیروز خواهد شد" کافیسست به تبلیغات سه هفته گذشته «صدای آمریکا» و «بی بی سی فارسی» دقت کنید که چگونه دست در دست رژیم اسلامی در تنور انتخابات دمیدند و مردم مردم و بی اعتماد را متقاعد کردند که با دخیل بستن به حرم موسوی و کروبی می توان وضع را بهتر کرد. و همین رسانه های امپریالیستی را ببینید که بعد از انتشار نتایج آراء، حالا با تمام قوا می کوشند که جوانان خشمگین را از اعتراض و شورش باز دارند. آیا نفوذ تفکرات سازشکارانه و سیاست های توهم آفرین در میان مردم آنقدر بوده که نیروی اعتراض را اخته کند و آتش مبارزه علیه این مستبدان وقیح را فرو نشاند؟

همه این وقایع اگر هیچ فایده ای برای توده های مردم نداشته باشد این نفع را دارد که به توهم و خوشخیالی ضربه می زند. جوانانی که روز و شب شعار می دادند و می خواندند و می رقصیدند و امید به شکافتن دیوار ستم و استبداد را داشتند، آیا به این بیدادگری گردن خواهند گذاشت؟ و در این میان، سوال ما از کارگران مبارز و فعالان آگاه مرتبط با

جنبش کارگری اینست که آیا با در حاشیه ماندن می توان پیشتاز و پرچم تحولات جامعه بود؟ موضع گیری های پراکنده و گاه مبهم و غیر صریحی که اینجا و آنجا به نام تشکل ها و فعالان کارگری علیه مضحکه انتخابات انجام گرفته، به هیچ وجه کافی نیست. باید حساسیت اوضاع را درک کرد و هر چه سریعتر شعارها و سیاست های مناسب و صحیحی را تدوین کرد و به محیط های مختلف کار و اقامت توده ها برد؛ به خیابان برد. باید بار دیگر این حقیقت اساسی را با صدای رسا در سراسر جامعه، در میان بهت و سرخوردگی عمومی فریاد کرد که: تنها امید ناامیدان، انقلاب است!

**فردا** از آن طبقه کارگر است!

۲۳ خرداد

## برای پیروزی بر این باند تبهکار کارگران و زحمتکشان باید به میدان بیایند!

رفقای فعال در جنبش کارگری، کارگران مبارز! ایران یکی از حساس ترین دوره های حیات خود را می گذراند. رژیم سرمایه داری اسلامی بعد از سال ها گرفتار یک پراکندگی و بحران درونی تعیین کننده شده است. توده های خشمگین مردم که از بازی فریبکارانه انتخابات و لگدمال شدن آشکار حیثیت و اعتماد خویش به خشم آمده اند هر روز به خیابان می ریزند و فریاد می زنند که این وضع باید عوض شود! ما این حاکمان متقلب و جنایتکار را نمی خواهیم!

آنچه درگیرش هستیم یک کودتای ارتجاعی است که با پاسخ غافلگیر کننده ای از سوی مردم روبرو شده است. پاسخ مردم می رود که از چارچوبه تنگ دعوای جناحی رژیم اسلامی عبور کند و راه بر جوشش انقلابی توده های ستمدیده بگشاید. این کار ساده انجام نخواهد شد. برای اینکه چنین شود، مردم باید در شمار گسترده و گسترده تر از امروز در میدان بمانند. باید برای جزء به جزء حرکات و تدابیر این رژیم کودتایی، جواب داشته باشند. ترساندن و به خانه راندن مردم، فرسودن خیزش کنونی با تبلیغ این دروغ که مبارزه به جایی نخواهد رسید، مهمترین تدبیر حاکمان در شرایط امروز است. تیراندازی بر جمعیت، قمه کشی و دستگیری های گسترده همگی با این هدف انجام می شود. جلوگیری از اطلاع رسانی، تدبیر دیگری است که باید با تمام قوا با آن مبارزه کنیم. بعد از تلفن همراه و اینترنت و پارازیت ماهواره ای حالا دیگر نوبت جمع آوری بشقاب های ماهواره ای است. اینبار به خانه ها می ریزند و شیشه ها را می شکنند تا به مردم بگویند که شوخی ندارند. اما مردم هم با این جانیان مفتخور که از خون و کار توده ها چاق و چله شده اند، شوخی ندارند. باید هر جا قصد تعرض به تظاهرات، به تحصن، به خانه و مجتمع های مسکونی، به بیمارستان ها و مدارس و دانشگاه ها را کردند، با پاسخی جانانه روبرو شوند. شرط موفقیت ما در این کار، متحد شدن، تشکل های کوچک و بزرگ گوناگون ساختن برای سازماندهی و نقشه ریزی و دستیابی به تاکتیک های عملی مبارزاتی است.

در این میان، فعالان جنبش کارگری و کارگران حق طلب و مبارز در سراسر ایران نباید در حاشیه بمانند. نباید دچار این تصور نادرست شوند که این وقایع ربطی به زندگی و سرنوشت ما ندارد. شک نکنید که پیروزی کودتاگران یعنی استثمار شدیدتر، فقر بیشتر، فلاکت و بردگی مزدی خرد کننده تر. شک نکنید که اگر این باند جنایتکار به کمک یگان ضد شورش و نیروهای امنیتی و انتظامی و اوباش بسیجی بتوانند مردم را به خانه برانند، وحشیانه ترین سرکوب و کشتار را به جامعه ما تحمیل خواهند کرد. کارخانه ها و محیط های کارگری و محلات زحمتکشی باید به صحنه اعتراض و مبارزه روزمره تبدیل شود. شعارها باید از سطح شعارهای رایج اقتصادی و رفاهی فراتر برود و مشخصا

سیاسی شود. هر چه شرایط کنونی در جهت گسترش جنبش عمومی مردم بیشتر ادامه پیدا کند، امکان و فرصت پیشروی و موفقیت و پیروزی توده های کارگر و ستمدیده و اکثریت مردم در برابر این رژیم ستمگر بیشتر خواهد شد.

کارگران امروز روز به میدان آمدن است! امروز روز اعتراض و تحسن و اعتصاب علیه رژیم سرمایه داران کودتاچی است! فردا ممکنست خیلی دیر باشد. متحدانه به میدان بیاییم.

جمعی از فعالین کارگری (JAFK)

۲۷ خرداد ۸۸

## مفهوم این حضور عظیم

حضور زنان در خیزش توده ای، عظیم و بی سابقه است. هر جا چشم می چرخانی دختران جوان و زنان میانسال و سالخورده را می بینی که در کنار هم راهپیمایی می کنند و شعار می دهند. در صحنه های پر التهاب درگیری های خیابانی، دختران پر شور را می بینی که با خشم و تمسخر سینه به سینه نیروهای سرکوبگر می ایستند و فعالانه در جنگ و گریز شرکت می کنند. این تبلور یکی از عمیق ترین تضادهای اجتماعی است که طی سی سال حاکمیت این نظام طبقاتی مردسالار انباشته شده، و اینک به صورت آشفتن فوران می کند. این ستم جنسیتی به مثابه یکی از پایه های رژیم سرمایه داری اسلامی است که مادران و دختران و خواهران را در کنار هم به میدان آورده، آن سان که هیچیک فکر عقب نشستن در سر ندارند.

حاکمان اسلامی از هر جناح و دسته (منجمله همین "اصلاح طلبانی" که امروز مغضوب واقع شده اند و خیال دارند روی موج خیزش توده ای سوار شوند) از همان روز اول استقرار این نظام، به سرکوب رسمی و شرعی زنان جامعه پرداختند و نقش درجه دوم و فرودست زن را در قوانین نهادینه کردند. همین ها بودند که از دهان اوباش حزب الهی (پدران همین بسیجی های جانی) شعار دادند: "یا روسری یا توسری!" و با تیغ و اسید و زنجیر به زنان آزادیخواه حمله بردند. همین ها بودند که مجازات سنگسار را برقرار کردند. همین ها بودند که جدا سازی جنسیتی در جامعه و دانشگاه را برقرار کردند. همین ها بودند که صدای زنان هنرمند را ممنوع اعلام کردند. همین ها بودند که تجاوز جنسی به دختران خردسال و نوجوان را تحت عنوان نکاح اسلامی، و تن فروشی را تحت نام صیغه، رواج دادند و تشویق کردند. همین ها بودند که برای رعایت کامل اصول مذهبی و برای جلوگیری از "به بهشت رفتن" دختران اعدای، قبل از اجرای حکم به آنان تجاوز کردند. همین ها بودند که با چپاول و استثمار شدیدی که بر مردم تحمیل کردند، فقر و

بیکاری و فلاکت را آنچنان گسترش دادند که تن فروشی به یکی از شغل های رایج برای سیر کردن شکم دختران جوان و خانواده هایشان تبدیل شد.

حالا میوه همه این ستمگری های سی ساله، در خیابان خودنمایی می کند. یکی از ستون های مهم این خیزش، به هر بهانه ای که بر پا شده باشد و هر شعار نامربوط و مربوطی هم که در آن فریاد شود، بر حرکت رهایی بخش و حق طلبانه زنان علیه ستم جنسیتی استوار است. اتفاقی نیست که در دل تظاهرات، با یک پدیده مشهود و الهام بخش روبرو می شویم: حضور سه نسل از زنان دست در دست هم. چه بسیارند مادر بزرگان و مادران و دخترانشان که دوشادوش هم در تظاهرات ها شرکت می کنند. اینها شکل های مختلف ستمگری را در دوره های گوناگون تجربه کرده اند. از شلاق کمیته انقلاب و تیغ حزب الله تا تجاوز بازجو، از حکم حاکم شرع تا گشت ارشاد. حالا دیگر روز حسابرسی نزدیک است!

اما نباید دلخوش بود؛ نباید به خواب رفت. نگاه کنید که در مقابل چشمان ما، و در شرایطی که جناح حاکم شمشیر را از رو بسته است و برای نجات خود از بحران و از هم گسیختگی نظام اسلامی دست و پا می زند، نیروهای ستاد "اصلاح طلبان" در تلاشند تا نیروی عظیم زنان را به حداکثر مهار کنند و انرژی و شور زنان را به مجرای دعوای جناحی خود بریزند و از این نیرو به عنوان اهرم فشار در جدال قدرت استفاده کنند. معمولا دیده بودیم که جناح های فریبکار حکومت در دوران انتخابات وعده هایی برای جلب قشرهای مختلف مردم می دهند و بعد از اینکه در انتخابات پیروز شدند همه آن وعده ها را زیر پا می گذارند. اما حالا می بینیم که جناح "اصلاح طلب" هنوز به قدرت نرسیده و در مهلکه یک کودتا، پیشاپیش وعده هایش در مورد زنان را عملا پس می گیرد. اجازه ندادن به طرح خواسته های مشخص مربوط به رفع ستم جنسیتی در جریان تظاهرات ها، معنایی جز لگد مال کردن وعده های فریبکارانه سه هفته پیش مانند "برچیدن گشت ارشاد" ندارد.

فقط در صورتی می توان تلاش های فریبکارانه را خنثی کرد که شعارها و خواسته های زنان، با صدای بلند در خیزش کنونی به گوش برسد. این حق زنان است که در جریان تظاهرات ها، صفوف خود را محکمتر و گسترده تر کنند، صف های مشخص خود را تشکیل دهند، شعارهای مربوط به رفع ستم جنسیتی را علاوه بر شعارهای سیاسی و مبارزاتی عمومی در دست بگیرند و فریاد کنند. این حق زنان و نیاز عاجل جنبش مردم برای پیشروی و تعمیق است که همه شرکت کنندگان در خیزش توده ای، همه جامعه و همه جهانیان با نیروی عظیمی روبرو شوند که آگاهانه شعارهایی با مضمون زیر را به صحنه می آورند:

حکومت ضد زن نمی خواهیم! نمی خواهیم!

حجاب اجباری نمی خواهیم! نمی خواهیم!

سهمیه بندی جنسیتی ملغی باید گردد!

جدا سازی جنسیتی ملغی باید گردد!

جانیان ضد زن، آمران سنگسار، نابود باید گردند!

دولت گشت ارشاد نمی خواهیم! نمی خواهیم!

برای اعلام این شعارها و فراگیر کردن آنها در میان صدها هزار زن و مردی که هر روز در خیابان ها هستند، همه فعالان آگاه در جنبش های پیشرو و آزادیخواه و مترقی اجتماعی از جنبش زنان و کارگری و دانشجویی گرفته تا معلمان و پرستاران و... باید با دل و جرات عمل کنند. بگذار نیروی عظیم انقلاب اجتماعی، یعنی زن ستمدیده، زنجیرهای هزاران ساله را بکشند و کیفیتی نوین به جنبش عظیم توده ها ببخشند.

“جمعی از فعالین کارگری” (JAFK)

۲۸ خرداد ۸۸

## جنبش کارگری، مبارز کهنه کار دیگری را از کف داد

با تاسف فراوان از مرگ یدالله خسرو شاهی، کارگر مبارزی که حامل تجربه ده ها سال مبارزه علیه نظام سرمایه داری و دو رژیم استبداد سلطنتی و ارتجاع اسلامی بود، با خبر شدیم. از دست دادن کسانی که منافع خود را در منافع جمع می بینند و سرزندگی و خوشبختی را با حضور دائم در سنگرهای مبارزه برای رهایی محرومان معنی می کنند، همیشه سنگین است. در عین حال، همه ما باید بکوشیم که جای خالی هر مبارزی را با فداکاری و تلاش بیشتر پر کنیم. افراد هر چه بیشتری را به ویژه از نسل پر شور جوان و تشنگان آگاهی طبقاتی - انقلابی به صفوف نبرد در عرصه های جهانی و ملی جلب کنیم. و یاد روزهایی پر افت و خیزی که سرخوشانه همدوش با مبارزانی که امروز در میان ما نیستند می رزمیدیم را به منبع انرژی و الهام تبدیل کنیم برای مبارزاتی که پیش رو داریم.

یاد یدالله خسرو شاهی را گرامی می داریم و مرگ او را به یاران و بستگانش تسلیت می گوئیم.

جمعی از فعالین کارگری

۱۵ بهمن ۱۳۸۸

# آن دفعه انقلاب را دزدیدند،

## این بار نمی گذاریم!

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ چه اتفاقی افتاد؟ در آن روز همه آرزوهایی که طی چند ماه اعتراض و اعتصاب

همگانی و سرانجام قیام مسلحانه خود انگیخته شکل گرفته بود برپا رفت!

آرزوهای زنان و مردان ستمدیده و زحمتکش و روشنفکران انقلابی، با به قدرت رسیدن رهبران مرتجع

و عوامفریب دستگاه روحانیت شیعه به همدستی بورژوازیهای ملی- مذهبی برپا رفت.

رژیم جایگزین، با الله اکبر و نماز جماعت با "بحث بعد از مرگ شاه" و "خواهرم حجاب زینت توست"

و "ارتش برادر ماست" سر کار آمد.

جوانانی که در خیابان سنگر ساخته بودند و خون داده بودند.

نسلی از زنان که برای نخستین بار در شمار گسترده پا به میدان مبارزه خیابانی گذاشته بودند.

کارگرانی که درگیر اعتصابات سیاسی شده بودند و درجه ای از قدرت و اتحاد طبقاتی خود را تجربه می کردند.

زحمتکشان فقر زده در روستا یا تحقیر شده در شهرها و زاغه ها که با شادی و ناباوری شکستن بت

های قدرت و ثروت را در برابر گام های خود می دیدند.

انقلابیون اسیری که بعد از سال ها در میان اشک و شعار مردم از زندان آزاد شده بودند.

روشنفکرانی که نظرات خود را در محله، کارخانه، دانشگاه و خیابان با شبنامه یا به صدای بلند ابراز می

کردند.

هنرمندانی که شهرها را پر کرده بودند از ترانه، سرود و پوستر و طرح های شابلونی،

فکر کردند که پیروز شده اند.

کمتر کسی بود که از مناظره و معامله آخوندهای حيله گر و مشاوران تحصیل کرده آن ها با دیپلمات ها و جاسوسان و نظامیان آمریکایی و اروپایی خبردار باشد. کمتر کسی بود که حتی اگر از این ماجرا بویی برده است، اهمیتش را بفهمد و وظیفه افشای سازش بزرگ پشت پرده میان ارتجاع و امپریالیسم را به عهده بگیرد. چنین شد که با مخلوط کردن دین و دولت یک ماشین جدید استثمار و کشتار بر پا شد که جمهوری اسلامی نام گرفت.

سران جمهوری اسلامی به مردم وعده دادند که بهترین زندگی در دنیا و بهترین جایگاه در آخرت

را برای شما تضمین می کنیم. آن ها شعار استقلال و آزادی دادند. ولی معنی واقعی این وعده ها را از همان کارهای اول شان می شد فهمید: شعار "روسی یا توسی" به هنگام سرکوب نظاهرات زنان در روز هشتم مارس (اسفند ماه ۵۷) نشان می داد که دروازه کدامین بهشت را به روی زنان باز کرده اند.

بمباران مردم سنندج در بهار ۵۸ یک نمونه کوچک از هدایایی بود که خمینی و همدستانش برای ملل ستمدیده ساکن ایران به همراه داشتند.

جمهوری اسلامی آمده بود تا منافع سرمایه بزرگ و انحصارگر بورکراتیک و دلال، ادامه کنترل و سلطه سرمایه داری جهانی بر کشور و سلطه و ترویج ایدئولوژی و فرهنگ پوسیده مذهبی و خرافی در جامعه را تضمین کند.

سی و یک سال زمان درازی است. حتی یک روز از این حاکمیت ستمگر و آزادی کش و متحجر هم قابل تحمل نیست. طی این سی و یک سال، بخش های مختلف مردم بارها و به شکل های مختلف زبان به اعتراض گشودند، خواسته های برحق کوچک و بزرگ را طلب کردند، به مبارزه سیاسی با رژیم بر خاستند و سر به شورش بر داشتند. طی این سی و یک سال، جمهوری اسلامی بارها موفق شد با استفاده از کشتار و زندان و شکنجه با استفاده از افیون دین و فریبکاری ناسیونالیستی و "دشمن سازی" از حامیان و همدستان جهانی اش، مبارزات مردم را سرکوب و وادار به عقب نشینی کند.

طی این سی و یک سال خشم و نفرتی عمیق از نظام حاکم در دل جامعه انباشته شد و از نسلی به نسل بعد گذر کرد. طی این سی و یک سال کمونیست ها و عناصر پیشرو و نواندیش بارها بر خاک افتادند اما آگاهی انقلابی و جنبش انقلابی چون ققنوس از دل خاکستر زمان برخاست و در جستجوی افق های تازه پروبال تکان داد. آتش خیزشی که اینک در گوشه و کنار ایران افروخته شده نتیجه و بازتاب این پویش پرافت و خیز سی و یک ساله است. سوخت این آتش را بهره کشی بی وقفه از کارگران و زحمتکشان ستم و تبعیض جنسیتی علیه زنان، ستم ملی و مذهبی علیه بخش بزرگی از اهالی، سرکوب و بی آینده کردن نسل جوان، و تحقیر و اعمال فشار بر روشنفکران و هنرمندان نو اندیش و دگراندیش فراهم ساخته است. پیروزی توده های مردم در گرو آگاهی و تشکل و اتحاد انقلابی است. پیروزی توده های مردم در گرو شکل گیری یک رهبری آگاه و انقلابی، یک قطب رهبری کننده سیاسی، یک دورنمای مبارزاتی و یک نقشه عمل برای در هم شکستن ساختار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حاکم است. پیروزی مردم در گرو داشتن هدف و آرمانی بزرگ است:

آرمان رهائی نوع بشر از هرگونه استثمار و ستم در هر جای دنیا.

همه ما باید برای کمک به شکل گیری و تقویت نیروی رهبری کننده و چنین قطبی تلاش کنیم. باید چنین کنیم اگر نمی خواهیم:

که این **نکبت سی و یک ساله** باز هم ادامه پیدا کند، باز هم یک اقلیت مرتجع بر اکثریت جامعه مسلط باشند و مغزها را با خرافه و فریب مذهبی بشوید، نیروی کار را استثمار کنند، منابع و ثروت ها را بچاپند و کشور را در خدمت سرمایه داری امپریالیستی جهانی به **حراج** بگذارند؛ که **باند های کودتاگر آخوند و سردار فاسد** بار دیگر خود را به کمک اعدام و شکنجه تجاوز علیه دختران و پسران مردم از خطر سقوط برهانند؛ که ساختار موجود به کمک **بعضی مرتجعین قدیمی و جدید معترض** از درون همین نظام از بحران کنونی جان سالم به در ببرد و چیزی شبیه فریب بزرگ سال ۵۷ این بار به رنگ سبز و تحت شعار "مسالمت و عدم خشونت" تکرار شود. پس بیایید تا در ۲۲ بهمن امسال **راهی متفاوت** را به سوی یک آینده درخشان و رنگارنگ در برابر جامعه بگذاریم. وقتی که ساختار حاکم جسم و روح مردم را به بند می کشد و از هم می درد باید **ساختارشکن** بود. این منطقی ترین و صحیح ترین کاری است که می توان انجام داد. وقتی که **قوانین حاکم** ضامن استثمار و ستمگری است؛ بازتاب جهل و ارزش های کهنه و حقیر است؛ باید اصل و فرع این قوانین را زیر سوال برد و از آن پیروی نکرد. وقتی که حفظ نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی و تبعیت از قانون اساسی آن **هدف مشترک همه مرتجعین به اصطلاح اصولگرا یا اصلاح طلبی** است که بر سر منافع و دورنما های امروز و فردای خود به جان هم افتاده اند باید صف مردم را به دقت و با قاطعیت از صف اصحاب خمینی و صاحبان جمهوری اسلامی جدا کرد و در دریای توفانی سیاست **خلاف همه این جریان ها** شنا کرد.

### هوشیاری بیشتر، هزینه کمتر!

اگر می خواهیم در مبارزاتی که در پیش رو داریم موفق عمل کنیم، اگر می خواهیم بی دلیل هزینه ندهیم و طرح های سرکوبگرانه دولت را نقش بر آب کنیم، اگر می خواهیم در هر مبارزه ای تاثیر سیاسی و روحی خوبی روی شرکت کنندگان در تظاهرات های خیابانی و مردم بگذاریم، باید یک رشته اصول را بشناسیم و رعایت کنیم. کار سختی نیست، فقط آگاهی و جرات و نظم و دقت می خواهد مثلاً:

- وقتی در یک تظاهرات شرکت می کنیم، حواسمان جمع باشد تا بتوانیم جاسوسان حکومت که دارند برای شناسایی و ضربه زدن های بعدی از مردم عکس می گیرند را شناسایی کنیم. همانطور که میدانید خیلی از کسانی که بعد از تظاهرات ها دستگیر شده اند را از روی همین عکس ها و همینطور فیلم دوربین های مدار بسته ای که در خیابان ها، در ورودی بانک ها و ادارات دولتی نصب شده شناسایی کرده اند. البته در شرایطی که بیشتر تظاهر کنندگان خودشان در حال عکس گرفتن و فیلمبرداری با موبایل هستند (و این کار برای اطلاع رسانی و افشاگری از جنایات رژیم خیلی اهمیت دارد)، تشخیص اینکه مزدوران کجا هستند سخت است. اما کمی دقت روی حرکات و نحوه رفتار، محل ایستادن و جا به جا شدن این افراد برای داشتن بهترین کادر از چهره تظاهر کنندگان، و این مساله که آن ها در مواردی به شکل تیم های سه نفره و نزدیک به هم عمل می کنند، می تواند دستشان را رو کند. از روی زاویه عکس ها و میزان دقت و نزدیکی مزدورانی که از مردم عکس گرفته اند، می شود به این نتیجه رسید که احتمالاً از دوربین مخفی استفاده کرده اند. این دوربین ها احتمالاً در کیف جا سازی شده، پس از نحوه در دست گرفتن یا جرکت دادن کیف دستی هم می توان متوجه موارد مشکوک شد. اخیراً دیده شده که بعضی از مزدوران، دوربین هایی را به شکل خودکار در جیب بالای پیراهن دارند که لنز آن به شکل دایره شفاف روی بدنه خودکار با کمی دقت قابل تشخیص است. دقت کنید در صحنه ها ی حاد و هنگام درگیری، مزدوران پر جنب و جوش تر عمل می کنند و سعی می کنند از زوایای مختلف و از چهره بیشترین افراد تصویر برداری کنند. حتی مواردی دیده شده که یکی از مزدوران فقط به قصد شناسایی افرادی که رادیکال تر عمل می کنند دست به حرکت تحریک کننده ای می زند تا مردم در مقابلش عکس العمل نشان دهند و قدم جلو بگذارند، و در همان حال مزدور

دیگری مشغول فیلمبرداری از این صحنه می شود. توجه به دوربین های مدار بسته و خنثی کردن آن ها از طریق رنگ پاشیدن روی لنز دوربین هم می توان برای جلوگیری از شناسایی های بعدی مفید باشد. در هر حال باید توجه داشت که پوشاندن صورت و عدم استفاده از لباسی که در محل زندگی یا کار معمولا به تن می کنیم کاملا ضروری است.

- تک نیفتادن در تظاهرات ها به ویژه در نزدیکی محل استقرار نیروهای حکومت، خیلی مهم است. باید مرتبا صحنه کلی تظاهرات را در نظر گرفت و جا به جایی را با حساب انجام داد. به خصوص در موقع پراکنده شدن تظاهر کنندگان و خاتمه تظاهرات باید مراقب مسیرهایی که برای برگشت انتخاب می کنیم باشیم تا نا خواسته در تور نیروهای سرکوبگر نیفتیم.

- برای تصمیم گیری درمورد پیشروی یا عقب نشینی، انتخاب مسیرهای نا شناخته، بهترین کار اینست که به آگاهی جمعی اتکاء کنیم. فردی و سر خود تصمیم نگیرید و به حرف مجموعه افرادی که با هم در یک صحنه و یک شرایط مشترک قرار گرفته ایم گوش کنید. پیشنهاد یا نکات نا روشنی که در هر مورد به نظرتان می رسد را تا جایی که امکان دارد در همان جمع کوچک مطرح کنید. اگر یک تصمیم به نظرتان نا درست می رسد بدون فکر، دنباله رو نشوید و به جمع کمک کنید که صحیح ترین تصمیم را بگیرد.

فریاد مشترک ۲۲ بهمن ۸۸

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

شکنجه اعدام دیگر اثر ندارد!

عدالت اسلامی : اعدام نسل جوان!

مرگ بر دشمن نسل جوان!

حکومت مذهبی نمی خواهیم! نمی خواهیم!

حجاب اجباری نمی خواهیم! نمی خواهیم!

صیغه سنگسار: قانون مرد سالار!

زنان آزاد نباشند جامعه آزاد نیست!

یارانه رو دزدیده - خزانه رو چاپیده - مرگ بر این دولت سرمایه دار!

نان گران، برق گران، گاز گران، ارزان فقط قیمت جان!

تشکیلات اعتصاب حق مسلم ماست!

ما زن مرد جنگیم، جنگ تا جنگیم!

ما زیر خط فقریم، جنگ تا جنگیم!

نداییم، سهرابیم، جنگ تا جنگیم!

ما پرچم فرداییم، جنگ تا جنگیم!

در تکثیر و پخش این مطلب تا قبل از تظاهرات ۲۲ بهمن ما را یاری کنید

## روزهای ما

تاریخ را توده ها می سازند، هر چند که این نقش تاریخساز همیشه در دالان های پر پیچ و خم تاریخ رسمی که تاریخ طبقات استثمارگر حاکم است، گم می شود. انقلاب کار توده هاست، هر چند که خیلی وقت ها شخصیت ها و گروه های ضد مردمی سر بزنگاه از راه رسیده اند و بر اعتراض و شورش مردم سوار شده اند و سکه تحولات را به نام خود زده اند. اما همیشه چنین نبوده، و چنین نیز نخواهد بود. این درست است که طبقه حاکم در راه دستیابی محرومان و تهیدستان به آگاهی طبقاتی، به علم انقلاب، به اتحاد و تشکل انقلابی، مانع ایجاد می کند، اما انقلابی که نقشه مند و آگاهانه است همیشه در جایی نطفه می بندد.

علم و آگاهی طبقاتی، راه خود را با بذرها و جوانه های کوچک آغاز می کند و شکوفا می شود. توده های کارگر و قشرهای ستمدیده، منافع اساسی و آرمان های خود را از زبان محافل و گروه ها و احزاب انقلابی بیان می کنند. این ها پیشروان و نوآندیشان و فعالانی هستند که هم مسئولیت پروراندن و ترویج آگاهی انقلابی را به دوش خود دیده اند، و هم ضرورت ابتکار عمل در رهبری و به ثمر رساندن انقلاب آگاهانه را درک کرده اند. در چند دهه گذشته ایران، و غالباً در دوران های تیره تار، این پیشروان با ابتکار عمل های خود تاثیر فوری یا درازمدت بر سیر تحولات سیاسی جامعه داشته اند.

ایران معاصر پیاپی از استبداد و سرکوب خشن حکومتی، خرافه و فریبکاری مذهبی، توهم یا بی تفاوتی سیاسی، رنج برده است. اما جرقه های سرخ نیز پیاپی به چشم آمده اند تا آتشی پایدار بیروزند و راه را برای در هم آمیختن

آگاهی انقلابی و حق طلبی و اعتراض و شورش توده ها هموار کنند. مبارزانی که نام چریک های فدایی خلق را برای خود برگزیدند و در سال ۱۳۴۹ در پی انجام عملیات مسلحانه در منطقه سیاهکل گیلان بودند، از ایجاد کنندگان همین جرقه های سرخ بودند. به خاطر حرکت شجاعانه آنان که خلاف جریان مسلط بر فضای سیاسی جامعه انجام گرفت، به خاطر برافراشتن پرچم مبارزه قهرآمیز با رژیم سلطنتی، به خاطر اعلام تعهد و مسئولیت و ابتکار عمل انقلابی، ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ (روز درگیری سیاهکل) در تاریخ معاصر ایران ثبت شده است. نام سیاهکل را جوانان چپ انقلابی که هواخواه کمونیسم و طرفدار کارگران و زحمتکشان بودند بر دفتر تاریخ نوشتند. جرقه سرخ دیگر، روز ۲۶ بهمن است که به شکل نمادین در روزشمار انقلاب ثبت شده است. ۲۶ بهمن ۱۳۵۷، روز جان باختن رفیق حسین کریمی است که سازمان زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) آن را به عنوان روز کومه له برگزید. به یک مفهوم، ۲۶ بهمن روز اعلام موجودیت و اعلام قبول مسئولیت رهبری مبارزات توده های تهدیدست و ستمدیده از سوی گروهی از چپ های انقلابی کردستان است. آنان از سال ها پیش از آن، درگیر سازماندهی مخفیانه مبارزه ضد رژیمی بودند. ۲۶ بهمن روز برافراشته شدن پرچم طرفداری از کمونیسم در کردستان است که با ابتکار عمل در آغاز مبارزه مسلحانه پارتیزانی و ایجاد تشکل های متنوع توده ای در آن منطقه همراه بود. نسل های بعدی نه فقط در کردستان که در سراسر ایران هنوز هم می توانند از آن تجربه، درس های ارزشمندی بگیرند. ۵ بهمن نیز جرقه ای سرخ است. در پنجم بهمن ۱۳۶۰، سربداران که نیروی مسلح اتحادیه کمونیست های ایران بودند بر اساس طرح تسخیر آمل با هدف برپا کردن قیام مسلحانه، تاثیرگذاری سیاسی بر کل کشور و گسترش قیام به شهرهای دیگر، وارد این شهر شدند. این اقدام هم اعلام قبول مسئولیت رهبری مبارزات توده های مردم علیه رژیم مرتجع جمهوری اسلامی بعد از انجام کودتا و تشدید سرکوب و کشتار سراسری در خرداد ۱۳۶۰ بود و هم یک ابتکار عمل انقلابی برای متحد کردن نیروها و عناصر کمونیست و آزادیخواهی که زیر فشار رژیم با خطر تلاشی، پراکندگی و انفعال روبرو شده بودند. حرکت سربداران شکست خورد اما در همان مدت کوتاه، تاثیر سیاسی و روحی غیر قابل انکاری بر مردم مناطق مختلف کشور داشت و هنوز هم برای نسل های بعدی درس های مثبت و منفی بسیاری در زمینه های سیاسی و نظامی و تشکیلاتی در بر دارد.

جرقه های اینچینی، روزهای اینچینی، از آن طبقه کارگر و همه ستمدیدگان و محرومان است. ما در برابر مناسبت های رسمی که به کمک خرافه و اسطوره و باور دینی یا توهمات و داستان های ملی گرایانه و برتری جویانه به جامعه تحمیل شده است، بیکار نمی نشینیم. ما در برابر جشن ها و عزاهای بی ارتباط به زندگی و مبارزه واقعی روز و آرمان های فردای توده ها، بیکار نمی نشینیم. ما روزهای خود را بزرگ می داریم، از درس های شان می آموزیم و از خاطراتی که در آن ها ثبت شده الهام می گیریم.

“جمعی از فعالین کارگری” ۱۹ بهمن ۱۳۸۸